تجسم عمل

یا

تبدل نیرو به ماده

نگارنده

آیت الله محمدامین رضوی

بسم الله الرحمن الرحیم

تجسم عمل ، یا، تبدل نیرو به ماده

نویسنده:

محمدامین رضوی

ناشر چاپی:

عارف کامل

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تجسم عمل ، یا، تبدل نیرو به ماده

مشخصات کتاب

سرشناسه : رضوی سلدوزی، محمدامین، ۱۳۰۳ - ۱۳۸۰.

عنوان و نام پدیدآور : تجسم عمل، یا، تبدل نیرو به ماده/ محمدامین رضوی.

مشخصات نشر : تهران : عارف کامل، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری : ۳۱۵ ص.: مصور، عکس.

شابک : ۲۰۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۵۳-۱۲-۷ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتاب حاضر به مناسبت برگزاری همایش استانی بزرگداشت شخصیت علمی و عملی آیت الله محمدامین رضوی سولدوزی که در تاریخ ۲۸ بهمن ۱۳۹۵ در دانشگاه آزاد اسلامی واحد نقده برگزار شد؛ منتشر شده است.

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع : اسلام -- مطالب گونه گون

موضوع : Islam -- Miscellanea

شناسه افزوده : همایش استانی آئین بزرگداشت شخصیت علمی و عملی آیت الله محمدامین رضوی سولدوزی (۱۳۹۵ : نقده)

شناسه افزوده : دانشگاه آزاد اسلامی. واحد نقده

رده بندی کنگره : BP۱۱/ر۶۵۵ت۳ ۱۳۹۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۰۲

شماره کتابشناسی ملی : ۴۵۵۶۲۵۰

ص:۱

مقدمه

بسمه تعالی

از شعبان ۱۳۹۰ که رحل اقامت در تهران افکنده ام، در هر انجمنی که قدم می گذارم، فضلا و دانشمندان پس از آن که مرا می شناسند که نویسنده کتاب «تجسم عمل یا تبدّل نیرو به ماده» هستم، با ابراز لطف و اظهار مرحمت، از من کتاب نامبرده را می خواهند. و چون نسخ چاپ اول مدتی است که تمام شده است عموماً به تجدید چاپ آن تشویقم می کنند.

و اینک بعد از آن که در حدود یک سال کار کرده و کتاب را از اول تا آخر از نظر گذرانیده ام، آن را حضور دانشمندان و دانش پژوهان تقدیم می کنم.

هیچ صفحه ای از چاپ اول، دست نخورده نمانده و تقدیم و تأخیرهایی هم در مطالب آن رخ داده است و اضافاتی نیز بر آن افزوده ام. بحث «اتّساع جهان» را برای این که در کتاب مستقلی نشر کرده ام از آن برداشتم و اصول مطالب کتاب همان است که بود.

الحمدلله الذی جعل الأعمالَ باقیةً انّ ربّنا علی کلّ شیءٍ قدیرٌ، الّذی جعل لکلٍّ درجاتٍ ممّا عَمِلوا لِتُجزی کلُّ نفسٍ ما کَسَبَت و هم لایُظلَمُون و هو علی کلِّ شیءٍ حفیظٌ؛ و الصّلوةُ و السّلامُ عَلی سیّد رُسُلِهِ و اَفضَلِ خلقِهِ الّذی قالَ: الظّلم ظُلُماتٌ یَوم القیمهِ و اعمَل ما شِئتَ فَاِنّکَ لاقیهِ؛ و علیَ خلفائِهِ الطّاهرین الّذین دَعوا اِلی العَمَلِ الصّالِحِ وَ نَهوا عَن کلّ فاسدٍ لِیُخرِجوا النّاسِ مِن الظّلماتِ اِلیَ النّورِ؛ و سیعلمُ الّذین ظَلَموا ایَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلِبون.

اللّهم رّبنا اَسئَلُک بِمحمّدٍ و آلِ محمّدٍ اَن تُصلّیَ علی محمّدٍ و آل محمّدٍ و اَن تَجعَلَ عَملی هذا باقیاً صالحاً و اَن تَغفِرلی اِنّک علی کلّ شیءٍ قدیرٌ و بِالاِجابهِ جَدیرٌ.

سالها بود که در پی حقیقتی از حقایق قرآنی، و مساله ای از مسائل کتاب الهی، که همچون دری ناسفته، تازگی داشته و جالب توجه باشد، و شرحی بر آن نوشته نشده و کتابی درباره اش تألیف نیافته باشد، می گشتم؛ به هر دری سری زده و به هر گوشه ای نظری می انداختم، تا در شعبان سنه ۱۳۷۸ به دو موضوع مهم ملهم گردیدم:

یکی تجسم عمل و دیگری امکان تحول انرژی(۱) به ماده، یکی از اصطلاحات اهل دین و دیگری متخذ از عناوین علوم تجربی، نخستین از افکار قدمای شرق و دوم مبتنی بر ابتکارات متجددین غرب؛ پس از آن که به وحدت تقریبی و تناسب این دو موضوع پی بردم، تصمیم گرفتم کتابی را که در آرزویش بودم به حول الله و قوته در همین عنوان به نگارش آورم.

اینک من آن چه از کلمات دانشمندان، از بزرگان دین و نام آوران علم، پیدا کرده ام گرد می آورم و تا حدود توانایی از تحقیق درباره آنها فرو گذاری نمی کنم و بدین وسیله باب تحقیق را در این مساله، بیشتر از پیشینیان، به روی آیندگان باز می کنم و مساله ای از قرآن کریم را به طرزی عجیب و نظری بدیع به مردم جهان می شناسانم؛ و امیدوارم که پس از من روشن ضمیران دانش پژوه، در تحقیق مطلب به مراتب جلوتر رفته و در توضیح حق و اثبات حقیقت، درهای دیگری پیدا کرده و قدم های استوارتری بردارند.

موضوع این کتاب بسیار دقیق و عمیق است از خیلی جاها سر به در می آورد، جهانیان را به جهان و هر دو را به جهانبان نزدیک تر می نمایاند؛ نگارنده می خواهد که این کتاب از او یادگار بماند و این کتاب اثبات می کند که هر کاری از هر کسی چه بخواهد چه نخواهد یادگار و پایدار است؛ و هر کرداری از هر انسانی پیوسته و الی الابد، نه فقط در این دنیا، بلکه در هر دو جهان، موجودی استوار و جاویدان است؛ پس نظر این کتاب از نظر نویسنده اش خیلی بالاتر و همتش از همت او بسیار والاتر است.

این کتاب از غیب خبر می دهد و از زندگی آینده با ما گفتگو می کند؛ اعمال این جهان را به منزله ی تخم هایی؛ برای یاران و بساتین و عمارات و ارزاق و البسه آن جهان، می انگارد؛ و معتقد است که ظلم های دنیوی، ظلمت های اخروی است؛ و بدون تأویل و تجویز می گوید: الدّنیا مزرعه الآخره!(۲) عجیب است!! و گام برتر نهاده و می گوید که جهان آینده و زندگی نیامده در همین دنیای کنونی موجود است؛ و گاهی لحن سخن را عوض می کند و می گوید: این دنیا فانی می شود و منقضی می گردد ولی خمیره آن جاودانی است و موجودات اخروی همه از همین خمیر سرشته می شود.

این کتاب، یوم موعود و روز رستخیز را به منزله بهاری می داند، بهار روئیدن اعمال، آیا زمستانی که سپری می شود و نوروز می آید، جهان ما منقضی می گردد؟ نه، بلکه جهان مرده زمستانی، حیات تازه بهاری می گیرد!.

این کتاب، گفتگوهای شیرین و بحث های دلپذیر، در ذیل این عنوان که: اعمال آدمی، امواجی ابدی در جهان وجود پخش می کند، به رشته تحریر در آورده و چنین توضیح می دهد که: اعمال نیک، در واقع امواجی از نور، و اعمال بد هم امواجی از ظلمت می باشند.

این کتاب نخستین کتابی است که تجسم کردار و پندار، و امکان تحول هر کدام از نیرو و ماده را به یکدیگر، با کتاب و سنت اثبات می کند، و به معونت تأییداتی که از دانشـمندان علوم تجربی نقل می کند، مساله را از بدیهیات علمیه قرار می دهد؛ علم و فلسفه را با ادبیات به هم می آمیزد؛ و تاریخ مساله را نیز از عهد باستان تا به این روزگار به نیکوترین وجهی شامل است.

۱- در این کتاب، دو کلمه: نیرو و انرژی، به یک معنی گرفته شده است.

۲- این سخن در مجموعه ورّام، ص۱۸۳، س۱۲، از حضرت پیغمبر - صلّی الله علیه و آله و سلّم - نقل شده است.

دائره بحث، در اثنـای اثبـات بقا و تجسم عمل، چنان وسـعت یافته، که نگارنـده قبلًا تصور آن را نمی کرد و چنین دیـده شـده است که: اعمال آدمیان در پیرامون آنان، ماننـد برگ ها و شاخه ها نسبت به درختان هسـتند و آنی از او جدا نمی شوند، و به منزله دسـتها و پاهـا و سایر جوارح می باشـند و لوازم لاینفک ذات آدمی به شـمار می آینـد؛ با این فرق که: اعمال در پیرامون عامل، ساکت و ثابت نمی ماننـد، بلکه علی الدوام در جنبش هسـتند یا به سوی قلب او حمله می کنند و یا از آن می گریزند و دور می شوند.

و بالاخره ذات خود انسان و ساختمان آینده او به میدان بحث کشیده شده و تا آن جا که یارای تفهیم و تفهم و قدرت اثبات و بیـان هست توضیـح داده ایم که: انسـان خودش را بـا اعمـال خود از مواد جهـان می سازد و سـپس همین ساختمان را با اعمال نیک و بد مبدل می کند و همین اعمال، تجمع یافته و مرکب گردیده و بار دیگر او را تشکیل می دهند؛ یعنی: ساختمان آینده انسان از اعمال کنونی او ساخته می شود و پرداخته می گردد؛ با تفصیلی که در کتاب: ساختمان آینده انسان، داده شده است.

در این کتـاب بـا بزرگان علمای دین و با فلاسـفه و مفسـرین و نیز با بعضـی از دانشـمندان نامی علوم تجربی در مطاوی فصول کتاب، بحث هایی دلپذیر، البته با رعایت جانب ادب و ادای احترام نسبت به مقام شامخ علما، به عمل آورده ایم.

ناگفته پیداست که مثل این کتاب، نمی تواند شیرین عبارت باشد و با این که در سادگی بیان و روانی الفاظ آن خیلی کوشش کرده ایم بـاز احتمال می رود که بیشتر مردم عادی از اسـتفاده کامل از آن محروم بماننـد؛ فلـذا روی سـخن ما در این کتاب به سوی فضلا و محققین است.

این کتاب متعهد می شود که مطالب و ادله آنها را با بیانی روشن توضیح بدهد به شرط اینکه: اولاً هر صفحه بعدی بعد از فهم کامـل صـفحه قبلی، مطـالعه شود و ثانیـاً در مطـالعه و همچنین قضـاوت، خصوصاً در مسائلی که در جای دیگری مطالعه نشـده است، عجله نشود و ثانیاً در اخـذ و فهم مطالب، شـخص مطالعه کننـده دارای ذوق سـلیم باشد؛ و برای اینکه سـخن از سـلامت نیفتد در موارد ترجمه، راه آزاد را انتخاب کردیم.

و بایـد توجه داشت که شـکل اسـتدلال هـای ما در این کتاب، خیلی شبیه به طرز اسـتدلال های قرآن کریم است و در صورت اسـتدلال هـای مصـطلح علمی منطقی نیست؛ و نیز بایـد گفت که: مـا هر خبری را که دلالـت به منظور مـا دارد و یا آن را و یا گوشه ای از آن را تأییـد می کنـد نقـل کرده و جـای آن را هم در کتب اخبـار، بـدون تحقیق در سـند، با صـراحت در پاورقی نوشته ایم.

از درگاه حضرت پروردگاری خواستاریم که بر لغزش های ما ننگرد و ما را با خطاهای ما نگیرد.

روش ما در کتاب هایمان تدبر در متون احادیث ائمه معصومین – علیهم السّـلام – است و در پیرامون اسـناد بحثی نکرده ایم؛ و این امر نه از مسامحه و سهل انگاری است و نه از اینکه ما همه روایات را صحیح بشماریم و بر همه آنها بی چون و چرا اعتماد نمائیم، بلکه حقیقت این است که چنین نیازی برای ما پیش نیامده است! و سبب چند امر است:

۱- موضوعات بحث ما از فروع فقهی نیست که اخبار مورد نظر ما جای تقیه باشد و احتمال صدور از روی تقیه در آنها رود، و احـادیث کتاب های ما همه علمی می باشـند، نه به سود ظالمان هسـتند ونه به زیان پاکان؛ و لـذا احتمال جعل هم در آنها نمی رود.

۲- خبرهـایی که مـا آورده ایم تنهـا از پیـامبر گرامی اسـلام - صلّی الله علیه و آله و سلّم - و ائمه اهل بیت - علیهم السّـلام - روایت شـده اند، و از هیچ کس دیگری جز آنان - علیهم السّـلام - صدقاً و کذباً نقل نشده اند؛ و دیگران در این گونه مسائل اصلاً وارد نشده اند تا سخنی صحیح و یا نا صحیح در کتاب ها از آنها آمده باشد، و خداوند متعال ذهن ظالمان را از ورود در خـانه علم و حقیقت عـالم مشـغول و محروم فرموده است؛ آنان از بحث در آسـمان ها و زمین و آغاز و انجام جهان و پیـدایش انسان و بقا و تجسم اخروی اعمال و آفریده شدن ساختمان آینده آدمی با عملها و ظهور زشت و زیبای کردار در اعضا و امثال آنها بهره ای نداشته و ندارند.

۳- احـادیث کتـاب هـای مـا همه بـا هم کنار می آینـد و با هم سازش می کننـد، درست ماننـد قطعات خورد و ریز یک ظرف چینی که بعد از جمع گشتن در کنار هم، اطمینان حاصل می شود که همه از یک ظرف بوده اند؛ اخبار ائمه اهل بیت - علیهم السّـلام - دسـته دسـته با هم جمع می شونـد و زوایا و خفایای جهان را در ذهن متـدبران و متتبعان می سازند و حقیقت عالم را نشان می دهند.

و این دلیلی است اعجـاز آمیز و اعجـاب انگیز، و برهـانی است محکم و روشن بر حقـانیت خـود آنهـا. و بـدین طریق اطمینـان حاصل می شود که همه احادیث ما از یک منبع دانش صـحیح و منزه از جهل و اشـتباه صادر گردیـده اند و گوشه و کنار های یک واقع را می سازند.

و کریمه: «لَوْ کـانَ مِنْ عِنْـدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَـدُوا فِیهِ اخْتِلافاً کَثِیراً؛(۱) اگر قرآن از جـای دیگر غیر از خـدا بود حتمـاً اختلاف های زیادی در آن پیـدا می کردند و آیه ها با هم نمی ساختند و کنار نمی آمدند». در همین حقیقت بسـیار عالی و عمیق نظر دارد. یـک مسـاله در این بـاب برای مـا مهم است و آن اطمینـان از صـحت نسـخ کتـاب هـای خبر است؛ و ظـاهراً سه یـا چهار مورد مشکوک برای ما پیش آمده است.

ارومیه - جمعه ۵ ذیحجه ۱۳۷۸ برابر ۲۱ خرداد ۱۳۳۸

محمد امین رضوی، عفی عنه

۲۵ بهمن ماه ۱۳۵۰

محمد امین رضوی

۱- نساء / ۸۴.

حقیقت عمل و تعریف آن

عمل در هر عرفی اصطلاحی دارد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ وَ الصَّلوهُ وَ السلامُ علی سیّدِنا نَبِّیِ الأَئِمَهِ وَ آلِهِ الأَئِمَّهِ وَ لَعنَهُ اللهِ علی اعدائِهم اعداءِ المِلَّهِ

۱- حقیقت عمل و تعریف آن

عمل در هر عرفی اصطلاحی دارد:

عمل کردن عبارت است از مصرف کردن خود و تغییر دادن خویشتن؛ برای اینکه این تعریف اجمالی را خوب بیان کنیم لازم است مباحثی را در این فصل ایراد نمائیم.

بایستی متوجه بود که مصطلح قرآن کریم درباره لفظ عمل، همان متفاهم عرفی از این لفظ است؛ یعنی معنای عمل در کتاب الهی همان معنایی است که مردم از آن لفظ می‌فهمند؛ و همچنین مرادفات تقریبی لفظ عمل، مانند کلمات: فعل، سعی، کسب، اکتساب، ارتکاب، اجتراح؛ این کلمه ها و امثال آنها در قرآن کریم، در مفاهیم عرفیه آنها استعمال شده است؛ ولی قرآن دائره صدق عمل را قدری دامنه دارتر گرفته است: اندیشه ها و اراده ها و اعتقادات در اصطلاح قرآن، عمل هستند؛ ولی مردم آنها را عمل نمی دانند.

عمل در هر عرفی، اصطلاح مخصوصی دارد و نباید اصطلاحات فنون مختلف را به یکدیگر خلط کرد: منطق و علوم بلاغت و نحو و صرف و فیزیک و غیر آنها هر کدام فعل مخصوصی دارند، که اگر از جهتی با کار عرفی و عمل قرآنی متوافق باشند از جهت دیگری تخالف داشته و تمایز پیدا می کنند؛ ما هیچ کدام از این مصطلحات خصوصی را نمی توانیم در بحث ها و تحقیقات عمومی خود درباره عمل انسان و در مورد استفاده از حدیث و قرآن، دستاویز قرار بدهیم اگر چه از آنها هم استفاده های شایان می کنیم.

اسباب و ابزار عمل

آدمی دو گونه اسباب کار دارد: اول اسبابی که با آنها از دنیای خارج از خود اطلاع می یابد دوم ابزاری که با آنها در دنیای خارج از خود مداخله کرده و تصرف می نماید.

قسم نخست به حکم استقراء پنج است(۱) و بیشتر پیدا نشده یعنی اگر کسی بخواهد از دنیا اطلاع پیدا کند و خبری از آن به دست آورد جز حواس خمسه، وسیله دیگری ندارد و علوم انسان از همین پنج درب به اندرون ذات وی راه می یابند، گفته اند: مَن فقَد حسّاً فقد فقدَ علماً: هر کسی حسی را فاقد شود علمی را فاقد شده است.

۱- وجه اینکه قدما احساس گرما و سرما و احساس نرمی و زبری و احساس ثقل و خفت را با اینکه سه گونه احساس هستند حس واحدی شمرده و به نام لامسه خوانده اند معلوم نیست؛ و ظاهر این است که: احساس سبکی و سنگینی با عضلات و احساس نرمی و زبری با پوست و احساس گرمی و سردی هم با غالب قسمت های بدن انجام می یابد.

کتاب مَبانی فلسفه(۱) پنج بودن حواس را نمی پسندد و پنج حس دیگر را (با اینکه هیچ کدام از آنها وسیله اطلاع یافتن نیستند) بر حواس خمسه می افزاید؛ حقیقت این است که حواس خیلی زیادتر از پنج هستند ولی وسیله کسب اطلاع، بیشتر از پنج حسی که حکمای ملل مختلف، از ایام باستان شمرده اند، نیست و سایر احساسات و خواص انسان که برای سلامت و قوام وی لزوم دارد شاید از ده بلکه از ده ها هم زیادتر باشد.

قسمت دوم اسباب و ابزاری است که استعمال آنها بعد از استعمال اسباب قسمت نخست، میسر می شود؛ یعنی انسان قبلاً به وسیله حواس پنجگانه از موجودات پیرامون خود و از وضع و کمّ و کیف آنها خبردار می شود و سپس با آلات قسمت دوم در آنها مداخله می کند و تصرف می نماید و تأثیر می کند و تغییر می دهد.

درباره این آلات، شمارشی نه از حکمای باستان و نه از فلاسفه متأخرین جز سخنانی که در زیر می آوریم نرسیده است:

از سقراط نقل کرده اند(۲) که می گفته: اِقتَنِ الاِثنا عَشَر، نگهدار دوازده را؛ در دائره المعارف، این دوازده را به دوازده عضو که خیر و شر با آنها می توان انجام داد تفسیر کرده و گفته: آنها دو چشم، دو گوش، دو سوراخ بینی، زبان، دو دست و دو پا و فرج است؛ ابوریحان بیرونی هم از «باسدیو» هندی نقل کرده(۳) که به «ارجن» هندی می گفته: اگر خواهان خیر محض هستی درهای نه گانه بدن خود را مواظب باش و آنچه را که در آن داخل یا خارج می شود بدان و قلبت را از پراکندگی افکارش حفظ کن؛ و نظامی گنجوی می سراید:(۴)

تن بشکن نه درئی گو مباش زر بفکن شش سرئی گو مباش

واقع این است که اعضای تصرف انسانی خیلی بیشتر از نه و دوازده است برای اینکه او خوب می تواند با نقاط مختلف بدن خود و با گوشه های چشم و اشارت های ابرو و با لب ها و دندان ها کارهای زیادی به جا آورد و در جهان، خیر و شر انجام بدهد؛ و مراد کسانی که این قسمت اعضا را نه و یا دوازده شمرده اند حصر تام نبوده و خواسته اند جوارح مهم کار را که در نظر عموم مردم، آلات کار محسوب می شوند گوشزد نمایند.

ما در عوض شمردن یکایک اعضای کار به طور کلی می گوییم: اعضای عمل، اجزایی از بدن هستند که با اراده قلب در موجودات جهان، تأثیر می کنند و به آنها تغییر می دهند؛ و چون هیچ عضوی بدون خواست دل نمی تواند عملی اختیاری انجام دهد پس با نام بردن از آن، از اعضای عامله بطور مجمل نام برده ایم؛ ما این رویه سهل و جامع را از قول خداوند متعال: یُؤاخِذُکُمْ بِما کَسَبَتْ قُلُوبُکُمْ، (۵) شما را با آن چه دلتان کسب کرده مؤاخذه می کند، یاد گرفته ایم.

دل هم کار می کند

مردم برای قلب، کاری نمی شناسند و عموماً اعمال قلب را احوال او می دانند: کسی نمی گوید شادی کار خوبی است و همه می گویند: غم حالی بد و تکبر صفتی ناپسند است؛ ولی قرآن کریم علاوه بر اینکه قلب را عضوی کارگر می داند او را

فرمانده سراسر اعضای عامله هم می شمارد؛ و تصریح می کند که، هر چه در دل آدمی نهان است از اعتقادهای نیک و یا بد و اراده های پسندیده و یا ناپسند، مانند اعمال دیگر او حساب و بازخواست دارد، ثواب و یا عقاب دارد؛ رجوع شود به آیه ای که در فوق نقل شد و به آیات دیگری که ذیلاً نقل می شود:

۱- در ص۲۸.

۲- دائره المعارف فرید وجدی، ج۵، ص۱۸۳.

۳- ترجمه تحقیق ماللهند، ص۵۷.

۴- خمسه نظامی، قسمت مخزن الاسرار، ص۴۵، س۱۶.

۵- بقره (۲) / آیه ۲۲۵.

إِنْ تُبْدُوا ما فِی أَنْفُسِکُمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحاسِبْکُمْ بِهِ اللَّهُ(۱) و فرموده: وَ إِنَّ رَبَّکَ لَیَعْلَمُ ما تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَ ما یُعْلِنُونَ(۲) و فرموده: إِنَّ الَّذِینَ یُحِبُّونَ أَنْ تَشِیعَ الْفاحِشَهُ فِی الَّذِینَ آمَنُوا لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ(۳) و فرموده: وَ حُصِّلَ ما فِی الصُّدُورِ؛(۴) و به اخبار ذیل نیز توجه شود:

از حضرت رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - روایت شده: اِنَّ هذِهِ القلوبَ لَتَصدی کما یُصدَی الحَدیدُ وَ اِنَّ جَلائَها قِرائَهُ القرآنِ؛(۵) و ایضاً: لاتَرضَ بقبیح تَکنْ کفاعِلِهِ؛(۶) و ایضاً: ما من عملٍ احبَّ الی اللهِ تعالی و الی رسولِهِ من الایمانِ باللهِ و اَلرِّفق بِعبادِهِ و ما من عَمَلٍ أبغضَ الی اللهِ تعالی من الاِشراک بالله تعالی وَ اَلعنفِ عَلی عِبادِهِ؛(۷) و ایضاً: حُبُّ علیٍّ بنِ اَبیطالبٍ یأکُلُ السّیئاتِ کما تأکُلُ النّارُ الحَطَبَ؛(۸)

و از حضرت امیر المؤمنین - علیه السّلام - هم روایت شده: ایّها النـاسُ انّما یَجمَعُ النّاسَ الرّضا وَ السُّخطُ وَ اِنّما عَقَرَ ناقَهَ ثَمودَ رجلٌ واحدٌ نَعَمَّهُمُ اللهُ بالعذابِ لَمّا عَمّوهُ بِالرِّضا؛(۹) و از حضرت زین العابدین - علیه السّلام - هم روایت شده که در دعا بیان داشته: اِنّی وَ اِنْ لَمْ اُقَدِّم ما قَدَّموهُ مِنَ الصّالحاتِ فَقَدْ قَدَّمتُ توحیدَکَ.(۱۰)

۱- بقره (۲) / آیه ۲۸۴. اگر آنچه را که در دلتان نهان است آشکار کنید و یا پنهانش سازید خداوند شما را با آن محاسبه می کند.

۲- نمل (۲۷) / آیه ۷۴. و پروردگارت خوب می داند آن چه را که سینه هایشان پوشیده می دارد و آنچه را که آشکار می کنند.

۳- نور (۲۴) / آیه ۱۹. کسانی که دوست می دارند زشتکاری در میان مؤمنین شایع باشد مسلماً برای آنان، عذاب دردناکی هست.

۴- ۱۰.. عادیات (۱۰۰) / آیه ۱۰. و آنچه که در سینه ها هست تحصیل گردیدند.

۵- ۱ ارشاد القلوب، ص۱۰۱. این دلها زنگ می زنند، چنان که آهن زنگ می زند و صاف کردن آنها خواندن قرآن است.

۶- ۱ ارشاد القلوب، ص۹۴. به هیچ زشتی خشنود مباش و گرنه مانند کننده آن می شوی.

۷- ۱ سفینه البحار، ج۱، ص۵۳۲. هیچ عملی محبوب تر به خداوند متعال و به پیغمبرش از ایمان به خدا و ملایمت با بندگان او نیست و هیچ عملی مبغوض تر به خداوند متعال از شرک آوردن به خداوند متعال و سختگیری بر بندگانش نیست.

۸- ۱ شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، ص۴۶۲، مناقب ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۹۸، س۲۲. ولی در جای السیئات، نوشته الذنوب؛ دوست داشتن علی پسر ابوطالب، گناهان را می خورد آن طور که آتش هیزم را می خورد.

۹- ۱ نهج البلاغه، ج۲، ص۲۰۷، ای مردم همانا خشنودی و خشم، مردمان را با هم جمع می کند؛ ناقه ثمود را فقط یک مرد پی کرد و وقتی که آنان عموماً خشنود شدند خداوند هم آنان را عموماً عذاب کرد.

۱۰- ۱ صحیفه سجادیه، دعای ۴۷، ص۲۶۱، من اگر چه پیش داشت نکردم آنچه را که آنان پیش داشتند از اعمال صالحه، ولی یکتا دانستن تو را تقدیم داشته ام.

از آیات و اخبار فوق چنین نتیجه می گیریم که: دل هم کار می کند؛ و از اعمال قلب است: خشنودی به عمل نیک، پسند کردن عمل بد، ایمان آوردن به رسول خدا، شریک گرفتن به خدا، دوست داشتن امام، ملایمت با بندگان خدا، سخت گیری با آنان؛ ولی مردم این اعمال را حالات قلب می شمارند؛ و این همان است که در بحث اول گفتیم: قرآن و حدیث در عین اینکه مفهوم عمل را همان متفاهم عرفی گرفته اند درباره صدق آن، دائره را وسیع تر دانسته و مصادیق عمل را زیادتر شمرده اند.

این انتظام عالی که در میان اعضای انسان در هنگام عمل برقرار است و این یاری و همکاری که در میان اعضای عامله مشهود است (می بینیم که مغز درباره نیک و بد چیزی می اندیشد، چشم بر آن نگاه می کند، پا به سوی آن می رود دست هم آن را بر می دارد، و هر عضو دیگر هم یاری مخصوص به خود را انجام می دهد) ما را به این حقیقت می رساند که: همه اعضای بدن، تابع یک مرکز هستند به طوری که قدرت بر تخلف از آن ندارند و این فرمانده چنان که بحث خواهیم نمود دل است، قلب انسان است؛ پس، از این تجربه هم این نتیجه را می گیریم که: دل کار می کند و کار او اراده کردن و فرمان به اعضای بدن دادن و آنها را به کار واداشتن است.

کار شما آن است که دل شما به آن فرمان دهد

عمل انسان آن است که دل او آن را اراده نماید و اعضای او را در راه انجام دادن آن به حرکت درآورد؛ توضیح این است که: اگر با دست شما بدون میل و اراده شما کسی را زدند در این صورت شما کاری نکرده اید اگر چه با دست شما کاری انجام یافته است، و اگر با اراده و فرمان شما افتاده ای را بلند کردند کاری از شما صدور یافت، اگر چه دست شما حرکتی نکرد.

در صورتی که شما غافل باشید و یا مجبور شوید هر تغییر و تصرفی با هر عضوی از اعضای شما در جهان وقوع بیابد البته به حکم وجدان و شرع، کار شما محسوب نخواهد شد برای این که مراد دل شما نبوده؛ بنابراین گوش دادن، لمس کردن، چشیدن، نفس کشیدن، حتی باز کردن چشم و بستن آن و امثال و نظایر اینها اگر چه در نظر ظاهری حقیر و ناچیز دیده شوند کارهای شما محسوب می شوند؛ ولی دیدن از راه تصادف و تماس یافتن چیزی با بدن و امثال آنها به طوری که مقدمات آنها در اختیار شما نباشد، کارهای شما نیستند.

در خبر است که رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - می فرمود: انَّ اللّه لایَنظُرُ الی صُوَرِکم ولکن یَنظُرُ اِلی قلوبِکم؛(۱) و ایضاً: انّما الاعمالُ بالنّیاتِ و اِنَّما لِکُلِّ امرءٍ مانَوی(۲) و از حضرت امیر المؤمنین - علیه السّلام - هم روایت شده که می فرموده: وَ بِما فی الصّدورِ تُجازَی العِبادُ؛(۳) و از حضرت صادق - علیه السّلام - هم روایت شده: اَلا وَ اِنَّ النیّةَ هِیَ العملُ.(۴)

عجیب است که فیلسوف کبیر محقق طوسی خواجه نصیر الدین رحمه الله تعالی، نیت را نه علم می دانسته و نه عمل بلکه آن را در میان آن دو، واسطه محسوب می داشته است؛(۵) با اینکه علم، چیزی جز عمل قلب نیست و بنابراین اگر نیت، علم هم

باشد باز عمل است، عمل قلب است؛ و حق این است که: نیت هم علم است و هم عمل است زیرا که هر علم عمل است، عمل قلب است.

فرمانده کشور تن، دل گوشتی است

دلی که کار می کند و اعضای بدن را به کار وامی دارد و فرماندهی کشور تن به عهده او است همان دل است که از گوشت است همان دل است که در صندوق سینه جای دارد.

همان طور که مغز و چشم و زبان و دست، وسائلی مادی برای کار کردن هستند؛ کار مغز اندیشیدن و کار زبان چشیدن و سخن گفتن و کار دست برداشتن و گذاشتن است و هر یکی از این آلات مادی، عملی مادی انجام می دهد، دل هم ماده است و کار آن فهمیدن و اراده کردن و به سایر اعضاء امر دادن است.

۱- ۱ ترجمه اسرار الصلوه، ص۲۴ و ۳۹؛ شرح نهج البلاغه فیض الاسلام، ص۱۰۸۸. با زیادتی که نقل نکردیم؛ خداوند به صورت های شما نگاه نمی کند ولی به دل های شما نگاه می کند.

۲- ۱ وسائل الشیعه، ج۱، ص۸، س۲۶. همانا کردارها با نیت های قلبی است و برای هر مردی همان هست که در دل می پروراند.

۳- ۱ نهج البلاغه، ج۱، ص۱۲۲، س۱. بندگان با آن چه که در سینه های خود دارند پاداش می یابند.

۴- ۲۰.. سفینه البحار، ج۲، ص۶۲۸، س۲۰. بدانید که حتماً نیت، عمل است.

۵- ۲ سفینه البحار (نوی). قال رسول الله - صلّی الله علیه و آله و سلّم - : اِنَّ الله لاینظر الی صُوَرِکم ولا الی اموالکم ولکن ینظُر الی قلوبِکم و اعمالِکم. (امالی طوسی، ج۱۵، ص۳۴۰).

مـدعای ما از کریمه مبارکه: وَ حُصِّلَ ما فِی الصُّدُورِ،(۱) و خبر شریف: وَ بِما فِی الصُّدور تُجازیَ العِبادُ،(۲) آشکارا فهمیده می شود؛ و ایضاً از کریمه: تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ.(۳)

با وجود آیات و اخبار زیادی از همین نمونه که نقل شد، دیگر جایی برای چون و چرا و مجالی برای احتمال دل معنوی و قلب روحانی باقی نمی ماند؛ زیرا که مسلم است: دلی که در سینه هست مادی است و از گوشت و خون و رگ و امثال آنها آفریده شده است!

از امیر المؤمنین - علیه السّلام - نقـل شـده: لَقَـد عُلِّقَ بِنِیاطِ هـذا الانسـانِ بَضـعَةٌ هِیَ اَعْجبُ مـا فیه و ذلک القلبُ و له مَوادُّ من الحکمةِ و اضـدادٌ من خِلافها، تا آخر؛(۴) نیـاط بر وزن کتاب رگی است که دل انسان از آن آویزان است؛(۵) و بَضعه بر وزن فلسه به معنی گوشت پاره است؛(۶) این کلام شـریف صـریح در این است که: منبع و مخزن حکمت و همچنین جایگاه اضداد حکمت، همان دل است که یک پارچه گوشت است، همان دل است که از رگی مادی آویزان است؛ این کلام شـریف علاوه بر اینکه مادی بودن دل را می فهماند، مادی بودن حکمت و ضد آن را نیز به ما درس می دهد.

و در دعای شب عرفه آمـده: وَ انزل یقینَکَ فی صَدری وَ رَجائَک فی قلبی حتّی لاارجُو غیرک.(مفاتیح، ۲۵۶/۱۷) و در صحیفه سجادیه - علیه السّلام - آمده: و وَسِّع بمواقع حُکمِکَ صدری (۱۸۰) وَ انزَعِ الغِلَّ من صدری للمؤمنین (۲۷۳) اسألک اَن تشرَح بکتابک صَدری (۳۳۹) و اجعل لنا فی صُدورِ المؤمنینَ وُدّاً (۲۰۷).

مادّیّون چه می گویند؟

قرآن کریم، یگانه کتاب سالم و دست نخورده آفریننـده جهان، تصـریحاً می فرماید که عضو عاقله انسان، قلب اوست چنان که در این آیه: أَفَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِها(۷) و در این آیه: لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها؛(۸) بلی عضو فهمنده، دل است.

ولی از بعضـی از فلاسـفه مادی چنین نقل شده که عضو تعقل و فهم، مغز است. مبانی فلسفه می نویسد: حکمای مادی مذهب، مغز و سلسـله اعصاب را علت نفسانیات ذکر کرده انـد؛(۹) آقـای ایرانشـهر پس از آن که اقوال مادیین را در این مساله مفصـلاً نقل می کنـد می گویـد: علمای مادی امروزی غرب، مرکز حالات و صـفات و قوی را فقط مغز می دانند و هرگز رابطه ای در میان اینها و قلب نمی شناسند.(۱۰)

مبـانی فلسـفه در نقـد این مـذهب نوشـته: مغز بسـیاری از بیماران روحی را به دقت ملاحظه کرده و هیـچ گونه جراحتی در آن ندیده اند؛ و نیز معلوم گردیده که جراحت بعضـی از قسمت های مغز که سبب پاره ای اختلالات روانی مانند فراموشی و لالی و جز آن فرض شده، علت آنها نبوده است.(۱۱)

۱- ۲ عادیات (۱۰۰) / آیه ۱۰. و آنچه که در سینه ها هست تحصیل گردند.

۲- ۲ نهج البلاغه، ج۱، ص۱۲۲، س۱. و با آنچه در سینه ها هست بندگان پاداش می یابند.

۳- ۲ حج (۲۲) / آیه ۴۶. دلهایی که در سینه ها جای دارد نابینا می شوند.

۴- ۲ نهج البلاغه، ج۳، ص۱۷۵، س۳، حکمت ۱۰۸، از رگ این انسان، پارچه گوشتی آویزان است که عجیب ترین اعضای اوست، و آن، دل اوست؛ و برای این دل موادی از حکمت و اضدادی هم از خلاف حکمت هست.

۵- ۲ شرح شیخ محمد عبده بر نهج البلاغه، پاورقی ص۱۷۵، ج۳.

۶- ۲ اقرب الموارد.

۷- حج (۲۲) / آیه ۴۶. آیا در زمین گردش نکردند تا برای ایشان قلب هایی باشد که با آنها تعقل کنند.

۸- اعراف (۷) / آیه ۱۷۹. برای ایشان قلب هایی هست که با آنها تعقل نمی کنند.

۹- ص۴۵۸.

۱۰- نقل به اختصار از «اصول اساسی روانشناسی»، ص۳۱۲.

۱۱- ص۴۵۸.

و آقای ایرانشهر هم در رد این مسلک چنین نوشته:

بطلان این فکر که مغز ما یگانه مرکز شعور و ادراک و تفکر و احساس می باشد از طرف طبیب معروف آلمانی «کارل لودویک شلایخ» و طبیب های دیگر به کلی در زمان جنگ عمومی اثبات شده؛ زیرا پس از اینکه قسمتی از مغز را مجبور به بریدن و دور انداختن شدند، دیدند که نه عقل و شعور و نه حسیات ناخوش ها دچار سکته نگردید.(۱)

و از کتاب «چلیپائیان گل سرخ جدید» تألیف «سوریا» نقل کرده: که در یکی از فامیل های آشنا، یکی از مردها سالیان دراز دچار اختلال مغز بوده و در مریض خانه ی دولتی که مخصوص این گونه ناخوشی ها است می خوابد. چند روز پیش از مردنش به ناگهان حالت طبیعی خود را پیدا کرده، شروع به حرف زدن و فکر نمودن کرد: اقربای خود را پیش خود خواند و با کمال تعقل و آرامی با ایشان حرف زد، پس از اینکه اقربای او با تعجب و امید زیاد از پیش مریض بیرون می رفتند طبیب مریض خانه به ایشان گفت که مریض تا چند روز دیگر می میرد و همین طور هم شد. لکن برادر مریض خواهش کرد مغز مرده را تشریح کنند و به طور استثنا مغز را باز کرده دیدند که از مغز اصلاً چیزی باقی نمانده و بلکه کاملاً فاسد و ضایع شده بوده.(۲)

این است مجملی از آرای مادیون، و مختصری از نقض و ابرام درباره سخنان ایشان.

ولی ظاهراً این عقیده مادیون را نمی توان باطل محض گرفت و مغز را که یکی از اعضای بدن است بیکار پنداشت؛ چنان که نمی توان قلب را هم فقط تلمبه خون تصور کرد.

چنین حدس زده می شود که اندیشه کردن و فکر نمودن، کار مغز است و این قلب است که مغز را امر به تفکر می کند؛ چنان که دیدن کار چشم است ولی قلب او را امر به دیدن می کند، و چنان که برداشتن و گذاشتن کار دست است و قلب آن را امر به برداشتن و گذاشتن می کند. مثلاً در صورتی که انسانی بخواهد برای خوردن چیزی آماده شود و آن را بخورد، قبلاً قلب او به چشم دستور می دهد که آن را خوب تماشا کند و در همان حال به مغز هم فرمان می دهد تا درباره خوردن آن خوب بیاندیشد، و دست را هم مأمور می کند تا آن را بردارد و در مقابل چشم ها نگاه دارد و پایین و بالا و چپ و راست آن چیز را خوب به چشم نشان دهد؛ و غیر از اینها از کارهای بسیار زیادی که در اقدام به خوردن یک چیز، ضروری است. و بعد از این همه مقدمات باز تشخیص دهنده و نیروی عاقله ای که خوردن و یا عدم آن را صلاح خواهد دانست در عاقبت امر، قلب است.

و البته کار مغز، زیادتر از هر عضو دیگر می باشد؛ به جهت اینکه این مغز است که در دیدنی ها و شنیدنی ها و در سایر محسوسات می اندیشد و در روی آنها کار می کند تا دیدن و شنیدن و هر احساس دیگر، با نظم کامل انجام می یابد؛ و در هر آن نتیجه کار خود را به قلب می رساند تا تصمیم بگیرد و اراده کند.

۱- اصول اساسی روانشناسی، ص ۳۲۰ و ۳۲۱.

۲- اصول اساسی روانشناسی، ص ۳۲۰ و ۳۲۱.

دلیل ما بر صحت این فرضیه این است که:

اولاً: انتظام کاملی که در میان اعضای مختلف بـدن انسان برقرار است مانع از این است که بتوانیم یک عضو، مثلاً مغز را بیکار تصور نمائیم؛ بلکه مسلماً و بـدون شک هر کدام از اعضای بدن، کار مخصوصـی دارد؛ و به طوری که بیان شد جمیع آنها در تحت امر یک فرمانده می باشند.

ثانیاً: در قرآن کریم، عقـل و فهم را از کفـار سـلب، و تفکر را برای شـان اثبـات فرمـوده است: در یـک مـورد دربـاره کـافران فرموده: هُمْ لایَعقلونَ،(۱) و در مورد دیگری هم دربـاره کافری فرموده: اِنَّهُ فَکَّرَ وَ قَدَّرَ؛(۲) از ایـن دو کریمه به دست می آید که تعقـل و فهمیـدن در نظر قرآن کریم، غیر از اندیشـیدن و فکر کردن است؛ پس حتماً عضو فهمنـده هم بایستی غیر از عضـو اندیشنده باشد.

ثالثـاً، مـا خودمـان بالوجـدان این حقیقت را خوب درک می کنیم که: دانسـتن، نتیجه فکر کردن است چنـان که می دانیم که: شنـاختن نتیجه نگـاه کردن است؛ بنـابراین می گوییم: همـانطور که دیـدن کـار چشم است و شـناختن کار عضو دیگری غیر از چشم است، فکر کردن هم کار مغز است و فهمیدن کار عضو دیگری غیر از مغز است؛ و عضو شناسنده و فهمنده قلب است.

۱- بقره (۲) / آیه ۱۷۱. آنان نمی فهمند.

۲- مدثر (۷۴) / آیه ۱۸. واقع این است که او اندیشید و سنجید.

رابعاً، همه می دانیم که: در جهان عقل بد وجود ندارد، عقل و فهم همیشه خوب هستند؛ ولی فکر خوب و پسندیده و اندیشه بد و ناپسند، هر دو در جهان هستند؛ از اینجا نیز می توان پی برد بر اینکه: عضو تعقل بایستی غیر از عضو اندیشنده باشد.

چرا مغز همیشه نمی اندیشد؟ و چرا گاهی دستور اندیشه کردن را دریافت می کند ولی قدرت بر آن پیدا نمی کند؟ اگر در یافتن پاسخ به این دو پرسش، اندکی دقت شود به دست می آید که: مغز در اندیشه کردن نظیر دست است در برداشتن و گذاشتن: دست هم همیشه کار نمی کند، و گاهی دستور کار کردن را دریافت می کند ولی از انجام دادن آن نا توان می ماند؛ به دست می آید که مغز و دست و سراسر اعضای کار، تابع یک فرمانده هستند، تابع قلب می باشند، و این قلب خواهش بی پایان دارد و خستگی ندارد.

کار کردن مغز در تحت فرمان قلب، اندیشیدن و تدبر است؛ و کار کردن آن، خود سرانه رؤیا و یا خیال است، و لذا نامنظم است، چنان که کار کردن دست با اراده قلب، منظم و عقلایی و سودمند است، و کار کردن آن بدون دستور قلب، نامنظم و غیر نافع و گاهی جنون آمیز و بلکه زیان آور است، مانند کسی که بی‌خبرانه، در خواب یا در بیداری، دستش را حرکت می دهد و ظرف را می اندازد و می شکند.

اعضا، در کار کردن، نیرو مصرف می کنند

به کار بردن هر عضو از اعضای بدن، مستلزم صرف نیروی بدن است، بدن اعم از اینکه از اعضای کسب خبر باشد (از حواس پنج گانه بنا به اصطلاح مشهور) و یا از اعضای دخل و تصرف (مانند هر جزئی از بدن که با آن، تغییری در جهان و در موجودات آن توان داد، مانند دستها و پاها و دهان و غیر اینها).

دلیل ما بر ادعای فوق این است که: افراط در کار کردن و عضوی را بیشتر از اندازه استعمال نمودن، خستگی می آورد و بدیهی است که خستگی و فرسودگی تن و یا عضوی از آن، نشانه تمام شدن قُوی و نیروهای آن است.

آری حقیقت خسته شدن همین است و به جز این معنای دیگری ندارد؛ پس چنین به دست می آید که: چون افراط در کار؛ سبب می شود که تمام نیروی بدن مصرف شود، پس کار به اندازه کردن هم سبب می شود که نیروی بدن به اندازه خرج شود؛ یعنی:کار کم و کوچک سبب می شود که نیروی کم و کوچک خرج شود، چنان که کار زیاد و بزرگ هم سبب می شود که نیروی زیاد و بزرگ خرج شود، برای اینکه کار زیاد مجموعه ای از کارهای کوچک است، و اگر کار کمتر نیروی کمتری را مصرف نکند مسلماً کار بیشتر هم نیروی بیشتری را مصرف نمی کند.

اگر کار کردن، موجب مصرف شدن نیروی بدن نبود، _قیناً کسی در جهان یافت نمی شد که از درد و رنج خستگی بنالد؛ ولی واقع کاملاً_ بر عکس است: نویسندگان از خستگی چشم و کارگران از خستگی بازوان و پاها و کمر، و کار فرمایان از خستگی گلو و حلقوم و دانشمندان از فرسودگی مغز، پیوسته پریشان بوده اند و خواهند بود؛ و هر کدام از آنان و غیر آنان خواه نا خواه مقداری از کار خود را می کاهند تا به درد خستگی گرفتار نیایند.

نتیجه این است که: کار کردن، توأم با مصرف کردن نیرو است؛ و اینکه: کار زیاد، نیروی زیاد و کار کم هم نیروی کم لازم دارد؛ و خلاصه صدور هر عمل از هر عامل، مستلزم خروج نیرویی از بدن او است که باید کماً و بلکه کیفاً هم با عمل صادر شده متناسب باشد.

به هم زدن چشم و مژگان و کوچکترین اندیشه و مختصرترین سخن و کوتاه ترین نگاه هم، نیرو مصرف می کند.

انسان نمی تواند بیکار بماند

آدمی پیوسته و لا_ینقطع از بدن خود نیرو بیرون می ریزد؛ و حتی یک آن هم نمی تواند از خرج کردن قوای خویش آسوده باشد؛ و جهت این است که: انسان مادام که زنده است نفس می کشد و این خود کاری نسبتاً مهم است؛ مغز او هیچ گاه آرام نمی گیرد: یا در تحت فرمان قلب در فکر فرو می رود و گاه هم دستخوش خیالات و رؤیاهای شیرین و یا تلخ می گردد؛ و واضح است که هیچ کدام از این کارها بدون مصرف شدن نیرویی میسر نمی گردد؛ نشستن و برخاستن و سخن گفتن و دست ها و پاها و انگشتان را حرکت دادن و نگاه کردن و گوش دادن و هزاران مانند اینها همه کار هستند و توأم با مصرف نیرو می باشند و کلیتاً خسته کننده اند و بر روی هم جمع گشته و بالاخره انسان را خسته و فرسوده می کنند.

و حتی ولگردان و کسانی هم که در نظر ما بی کارند، مغلوب خواب قرار می گیرند و به استراحت نیاز پیدا می کنند.

نتیجه این است که: انسان هیچ وقت بیکار نیست و ریزش نیرو از بدن وی دائمی بوده و وقفه ناپذیر است.

اعمال بیرونی و اندرونی انسان از یک طرف و اعمال اندرونی و غیر ارادی او از طرف دیگر، دست به دست هم داده و صدور کار را از وی دائمی تر و ریزش نیرو را از وی شدیدتر می گردانند؛ جهاز هاضمه و جهاز تنفس و جهاز پخش و جمع خون، کارگرانی هستند که ایست ندارند و اعمالی دارند که تعطیل بردار نیستند.

اجزائی از بدن بر گشته و نیروی کار می شوند!

نیروهایی که با کار کردن از بدن عامل بیرون می آیند مسلماً پیش از شروع به کار، در بدن وی موجود می باشند وگرنه لازم می آید که در حین اراده کار، به طرز خلق الساعه در بیرون بدن آفریده شده و به داخل آن تزریق شوند؛ و اثبات این دعوی به غایت متعسر بلکه متعذر است؛ و حق این است که: بدن انسان پیش از شروع به کار، آماده به کار است؛ یعنی: نیروی انجام دادن کار را در خود و با خود دارد و عامل در حین عمل، قوه ای از خارج کسب نمی کند؛ و این نیروی ذخیره را از جهان خارج، در شکل خوراک و آب و هوا و نور و غیر اینها، جذب و جمع می کند و جزء خویش می گرداند.

توضیح این است که: انسان از موجودات جهان به طریق خوردن، نوشیدن، تنفس، نورگیری و غیر اینها از طرق جذب، مواد اخذ می کند، و آنها را جزء بدن خود کرده و با حیات خود زنده می گرداند؛ و به عبارت دیگر: خود و ذات خود را از مواد اخذ شده از جهان، می سازد؛ و بدین طریق انسانی از ماده ساخته و پرداخته می گردد.

ولی باید توجه داشت که اگر آنچه از مواد بر بدن اضافه می شود در آن باقی بماند در اندک مدتی بدن، به بزرگی چناری بلکه تپه ای می شود (حساب کنید وزن و حجم خوراک و آبی را که روزانه پس از دفع فضلات در بدن می ماند و جزء آن می گردد) معلوم است همانطور که بر بدن افزوده می شود، همان طور هم از آن کاسته می شود؛ و همانگونه که اجزای جهان در بدن انسان داخل شده و زندگی نوینی می یابند همان گونه از آن خارج شده و خود را به دست مرگ می سپارند؛ و برای همین است که آدمی اعتدال مشهود خود را از دست نمی دهد: با میزان معینی افزایش می یابد و با اندازه معینی هم کاهش می پذیرد: قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَیْ ءٍ قَدْراً.(۱)

لازم است توجه شود که مواد جهان پس از جزء شدن در بدن، در چه صورتی از آن خارج می شوند، و منظور از این دخول و خروج چیست؟

واضح است که مواد از بدن در شکل ماده، خارج نمی شود وگرنه محسوس می شد، و مردم خروج آنها را مشاهده می نمودند؛ و چون در جهان آفرینش، موجودات، بیشتر از دو صورت ندارند یا باید ماده باشند یا نیرو، پس آنچه که از بدن خارج می شود حتماً در صورت نیرو بیرون می شود و لذا به چشم دیده نمی شود؛ و از تحقیق گذشت که خروج این نیروها

در حین عمـل و بـا انجـام دادن عمـل، تحقق می پـذیرد؛ پس، بـدن انسـان کارخـانه ای است که کار آن تبـدیل مواد جهان به نیروهای اعمال است؛ و یگانه شـغل تن این است که اجزائی از جهان را اخذ کرده و در ذات خود به آنها زندگی دهد و سپس آنها را از بـدن خود برانـد و به دست جلاد مرگ سپارد! آدمی طوری آفریده شده که علی الدوام در ساعات روز و شب خود را و ساختمـان بـدن خود را از مواد جهـان می سـازد و بعـداً همین اجزا را از خود، از ساختمان تن خود در شـکل نیرو، خرج و مصرف می کند و از ذات خود بیرون می ریزد؛ انسان در این زندگی به جز این، کار دیگری ندارد.

۱- ۱۰.. طلاق (۶۵) / آیه ۳. حقیقت این است که خداوند برای هر چیزی اندازه ای گذاشته است.

از آنچه بیان گردیـد خوب معلوم می شود که منظور از داخل شدن مواد بر بدن انسان و زندگی یافتن آنها با زندگی انسانی و خارج شدن آنها از بدن و مردن شان از این زندگی چیست: وقتی که آدمی به این زندگی قدم می گذارد فقیر و بی چیز است ولی هنگامی که رخت سـفر از این زنـدگی بر می بندد، دارایی فروان از جنس اعمال با خود دارد؛ پس مقصود از دخول مواد بر بـدن و خروج آنها از آن و منظور از زنده شدن مواد ذکر شده، با زندگی انسانی و موت آنها از زندگی، همانا این است که افراد انسان اعمالی داشته باشند، اعمالی نیک و زیبا و یا زشت و ننگین.

در قرآن کریم هست: خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاهَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُم أَحْسَنُ عَمَلًا؛(۱) مراد از پیـدایش موت و حیات در این زندگی، فقط این بوده که شـما بتوانیـد اعمال بجا بیاوریـد و نیکو کار از بـد کار جدا شود؛ و شاید که قطع موت و حیات از اضافه، و تقدیم موت بر حیات در این کریمه، برای اشعار به خروج اجزای بدن و مرگ آنها در شکل نیروهای اعمال، و اشاره به دخول اجزای نوین بر بـدن، و زنـده شـدن آنها با زنـدگی تن بوده است؛ وگرنه الظاهر مناسب و یا لازم می نمود که بفرماید خلق حیاتکم و موتکم و یا بفرماید خلق الحیوه و الموت؛ و اللّه العالم.

با بیان فوق و به یاری اندیشه یاد شده چنین روشن می گردد:

اولاً: نیروی کار، پیش از شروع به کار، در بدن عامل موجود است، نه اینکه عامل از نیروی خارجی مدد بگیرد و در حین عمل از بیرون، نیرو اخـذ کنـد؛ ثانیاً: نیروی کار از مواد بـدن خود عامل فراهم می شود؛ ثالثاً: تبـدیل مواد بدن به نیروی کار از روی اندازه و میزان معین است، و پیوسته در میان عمل انجام یافته و نیروی تهیه شده برای آن، تناسب کمی و کیفی بر قرار است.

سخنی که باقی است و بایستی ذکر شود این است که نیروی عمل پیش از اراده عمل، در داخل بـدن در شـکل نیرو نبوده و در صورت ماده می باشـد، و در هنگام اراده عمل، تبـدیل به نیرو می شود و کار وقوع می یابـد، دلیل ما بر این حقیقت این اسـت که: نیرو چیزی نیست که بتواند ساکت باشد و کار نکند؛ نیرو آن است که قدرت بر آرامش نداشـته باشد تا کار خود را انجام بدهد و تمام شود و یا با نیرویی قوی تر از خود، محبوس شده و زندانی گردد.

اگر نیروی کـار پیش از اراده کـار، در انسـان در شـکل نیرو تحقق بیابـد قهراً بـایستی که آدمی نتوانـد ساکت بایسـتد و از کار کردن و مشی نمودن بر طبق نیروی مهیا، خودداری نماید؛ و لازم می آید که خواه ناخواه خود را تسلیم نیروی آماده بگذارد تا کارش را به آخر برساند و تمام شود؛ با اینکه می بینیم که هیچ انسان این گونه نیست؛ انسان چنان ساکت و آرام می نشیند که گویی اصلاً در او قدرت بر عمل نیست؛ و آن گاه که اراده کار می کند نیروی کار فوراً در اعضای کار وی پدیدار می گردد.

از این دقت خوب فهمیـده می شود که: تولیـد نیروی کار وابسـته است وجوداً و عـدماً به اراده کار؛ و اراده عامل در واقع کلید تولید نیرو، برای تحقق بخشیدن به مراد است؛ با مثالی مساله را توضیح می دهیم: نیروی حرکت اتومبیل از بنزین موجود در آن متولـد می شود، ولی تـا راننـده (که لازم است در این مثال جزء اتومبیل و قلب آن شـناخته شود) اراده حرکت نکنـد بنزین در شکل ماده باقی می ماند و آن گاه که اراده کرد بنزین را مبدل به گاز می کند.

نتیجه این است: نیروهـای اعمـال، پیش از اراده اعمـال، در شـکل موادی در داخل بـدن می باشـند و از اجزای تن به شـمار می آیند؛ و در موقع اراده عمل، همان اجزای مادی بدن، مبدل به نیروی عمل گردیده و به مصرف می رسند.

---

۱ – ۱ ملـک (۶۷) / آیـه ۲. آن چنـان خـدایی که مرگ و زنـدگی را بیافریـد تـا شـما را بیازمایـد که کـدام یک از شـما نیکو کردارید، زیبا عمل هستید.

سراسر اجزای بدن در تبدل به نیروی کار، با هم برابرند

در بحث فوق تحقیق کردیم که اجزائی از بدن عامل، بر می گردند و نیروی کار می شوند؛ اکنون لازم است در این باره بررسی نماییم که: کدام جزء از بدن انسان، صلاحیت تبدل به نیروی کار دارد؟ و کدام قسمت از تن آدمی به محض اراده عمل بر می گردد و نیروی عمل می شود؟.

آنچه که پیش از هر چیز بر ذهن تبادر می کند خصوصاً پس از ملاحظه مثال اتومبیل (در بحث فوق) که فقط بنزین اش گاز نیرودار می گردد و آن را به حرکت در می آورد و سایر اجزای آن کماکان محفوظ می مانند این است که جزء متبدل به نیرو در بدن انسان، همان خون باشد؛ این تبادر، پس از آنکه ملاحظه می شود که خون به تمامی اعضای آدمی راه دارد و همه جای بدن را می گردد، تقویت می یابد؛ و این احتمال تأیید می شود که شاید عضو کارگر، مقداری از خون را که به آن می رسد می گیرد و به نیروی کار مبدل می کند.

در این پیش آمد، لازم است که اهل فن و متخصص در مساله حکم کند و مشکل را حل نماید، ولی ما به ظواهر بدن انسان نگاه می کنیم و شاید از این ظواهر، برای حل مساله راهی پیدا کنیم.

می گویند، بدن انسان و اجزای آن هیچ گاه پایدار نمی مانند و پیوسته در تغییر و تبدل بوده و در عوض شدن هستند؛ می گویند اجزائی از بدن جدا شده و می روند و اجزای تازه و نوینی به نام بدل ما یتحلل، جای آنها را می گیرند و در هفت سال یک بار سراسر بدن عوض می شود!.(۱)

اگر این سخن با این کلیت صحیح باشد و مطابق با واقع درآید، دلالت بر این می کند که: سراسر بدن و جمیع ذرات و اجزای آن در تبدل به نیروی اعمال یکسان بوده و با هم برابرند (به استثنای اجزایی که در شکل مو و ناخن و عرق و چرک و پوسیدگی و غیر اینها مبدل به عمل نشده از بدن جدا می شوند) به جهت اینکه تبدل مواد بدن به نیروی اعمال، یگانه بیانی است که درباره توجیه و توضیح گفتار نقل شده می توان یافت، و اگر از این بیان صرف نظر کنیم راه حلی برای آن مسلماً نمی توانیم پیدا کنیم.

بدن کارگری را که خوب و کافی کار می کند و خوراک خوب و کافی نمی خورد، مورد دقت قرار می دهیم: می بینیم که این انسان نه فقط رفته رفته کم خون شده و زرد رنگ گشته، بلکه گوشت و چربی بدنش نیز روی به کاهش گذاشته است، وزن و حجم عمومی بدن او به طور قطع نقصان پذیرفته و به احتمال قوی بلکه ظن قریب به علم استخوانها و رگها و اعصاب بدن او و جمیع اعضا و اجزای او در این تحلیل رفتن و هضم شدن، سهیم و شریک اند؛ از این دقت هم این نتیجه را می گیریم که: سراسر بدن کارگر یاد شده، و همه ذرات و اعضای تن او، به تدریج مبدل به نیروی کار می شوند.

لاغری چه معنایی دارد؟ و سبب آن چیست؟ در اینجا هم کمی توقف کرده و به تدبّر می پردازیم: لاغری عبارت از این است که بدن انسان، در زمینه اینکه خوراک کافی نخورد و یا خوراکی را که می خورد نتواند هضم کند، مبدل به نیروی کار شود؛

و مسلماً متوجه هستیم که نخوردن خوراک و هضم نکردن آن لاغری نمی آورد، برای اینکه اگر بدن مرده ای را (که خوراک نمی خورد و کاری هم نمی کند) صد سال در سرمای کافی نگاه دارند چیزی از آن کاسته نخواهد شد؛ پس یگانه سبب لاغری همانا تبدل اجزای بدن به نیروی کارهای کوچک و یا بزرگ است که خواه ناخواه از انسان صادر می شوند.

از این تدبر هم این نتیجه را به دست می آوریم که: سراسر اجزای بدن در تبدل به نیروی کار با هم برابر، و مساوی یکدیگرند.

۱- ۱ «پرسش و پاسخ» به قلم آقای حسین نوری، ص۱۱.

ادله سه گـانه فوق، این نتیجه را می دهنـد که: تبـدل به نیروی کار، امری مختص به خون و یا عضو دیگر نیست، و هر جزئی و عضوی به اسـتثنای فضولاتی که فوقاً ذکر شد، پیوسته و لاینقطع در تبدل به عمل می باشند، و هیچ جهت دیگری برای خرج و مصـرف شـدن آنها نیست؛ بلی این احتمال باقی است که: شاید جزئی از بدن انسان در تبدل به نیروی کار، سـهم وافری داشـته باشد، و مثلاً خون در امر عمل کردن، یاری بیشتری به آدمی برساند، و اعضای بدن در این باره درجات مختلف داشته باشند.

عده ای از دانشمندان نامی(۱) (در پاسـخی که برای شـبهه آکل و ماکول بیان داشته اند) گفته اند: بعضی از اجزای بدن انسان تغییر بردار نیست و تبدل و تحول را در آنها راهی نیست، این قسـمت از اجزای بدن، پایدار می مانند و از آغاز زندگی تا پایان آن، آنی از بدن جدا نمی شوند؛ نگارنده گوید: ما برای این ادعا دلیلی نیافته ایم.(۲)

از بعضـی از آیـات کریمه و احـادیث شـریفه نیز می توانیم این حقیقت را اسـتفاده کنیم که: بـدن انسان به طور اطلاق و بـدون اختصاص به عضوی و جزئی معین، در راه انجام دادن اعمال مصـرف می شود: کلمه اسـراف و مشتقات آن در بعضی از آیات کریمه، جز «زیاده روی در خرج کردن بدن» معنای دیگری نمی رساند و «زیاده روی در خرج کردن مال» در این آیات، کاملاً بیگانه دیـده می شود و با معانی آنها هیـچ نمی سازد؛ مثلاً می فرماید: یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْـرَفُوا عَلی أَنْفُسِـهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللَّهِ؛(۳) و می فرماید: إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کَذَّابٌ؛(۴) در این دو آیه و نظایر آنها که به هر بدکاری، اسراف و به هر گونه بدکار، مسرف اطلاق شده، چه معنایی برای اسراف می توان یافت؟ آیا می توانیم بگوییم تنها کسانی که در خرج کردن مال از حد گذشـته اند، در این آیات مراد می باشند و سایر گناهکاران کنار هستند؟ یگانه معنای صحیح این است که بگوییم: چون خرج کردن تن در کسب نیکی ها در نزد خدا پسـندیده است، پس اسراف نیست. ولی در کسب بدی ها، ناپسند و زشت است پس اسراف و زیاده روی است.

و از حضـرت رسول اللّه - صـلّی الله علیه و آله و سـلّم - روایت شـده: وَ الّذی نفسـی بیدِهِ ما اَنفَقَ الناسُ مِن نَفَقَهٍ اَحَبَّ مِن قولِ الخیرِ؛(۵) این خبر شـریف دلالت می کند که آدمی علاوه بر اموال دنیوی، دارایی دیگری را نیز داراست، و آن تن اوست تنی که در راه اعمال خرج می شود؛ و بهتر از هر خرجی این است که انسان تن خود را در گفتار نیک خرج کند.

و نقل کرده انـد: سُـئِلَ محمـدُ بنُ الحَنَفّیهِ رَحِمهُ اللهُ تعالی عن اعظمِ الناسِ خَطَراً فقالَ الّـذی لایَریَ الدُّنیا کُلَّها عِوَضاً مِن بَدَنِهِ ثُمَّ قال اِنَّ ابـدانَکُم هذِهِ لَیسَت لَها ثَمَنٌ اِلَّا الجّنَهُ فَلا تَبیعوها اِلّا بِها.(۶) و از حضـرت امام موسی بن جعفر - علیهم السّلام - روایت شـده: اَمـا اِنَّ اَبـدانَکُم لَیسَ لَهـا ثَمَنٌ اِلاَّ الجَنَّهُ فَلا تَبیعوها بِغَیرِها(۷) بهـای بـدن هـای شـما همانا بهشت است، مبادا آن را به غیر بهشت بفروشید.

۱- ۱ جناب خواجه نصـیر الدین طوسـی و آیت الله علامه حلی و جناب سـید اسمعیل طبرسی رحمهم الله از خاصه و جناب ملا علی قوشـچی از عـامه، این راه را رفته انـد؛ رجوع شود به کتـاب هـای کشف المراد، ص۲۵۵ و ۲۵۶ و شـرح تجرید قوشچی، ص۴۹۵ و ۴۹۶ و کفایه الموحدین، ج۳، ص۱۹۴. و در این کتاب قول مذکور در متن را به اکثر محققین از اصحاب نسبت داده است.

۲- ۱ در این باره در کتاب «ساختمان آینده انسان» مفصلاً سخن گفته ایم.

۳- ۱ زمر (۳۹) / آیه ۵۳. ای بندگان من که درباره خویشتن زیاده روی کرده اید از رحمت خدا ناامید مباشید.

۴- ۱ غافر (۴۰) / آیه ۲۸. مسلماً خداوند کسی را هدایت نمی کند که زیاد خرج کننده و زیاد دروغگو باشد.

۵- ۱ محاسن برقی، ج۱، ص۱۵، س۴. سوگند به آن که جان من در دست اوست، مردمان خرجی محبوب تر از گفتار نیک خرج نکرده اند.

۶- ۱ مجموعه ورام، ص۶۵. از جناب محمد بن حنفیه رحمه الله تعالی پرسیدند که بزرگترین مردمان در رفعت منزلت و بلندی قدر کیست؟ فرمود: کسی است که سراسر دنیا را برای بدن خود، عوض نداند! بعداً فرمودند: واقع این است که برای این بدن های شما بهایی جز بهشت نیست، آنها را به چیزی جز بهشت مفروشید.

۷- ۱ کافی، ج۱، ص۱۹، س۶.

متن این دو خبر در نظر نگارنده به جای سند بسیار صحیحی می باشد و دلالت می کند بر اینکه: اجزای بدن خرج می شود و در شکل اعمال، مصرف می گردد و انسان بزرگ کسی است که بدن خود را در انجام دادن اعمال نیک که بهشت و نعمت های آن از آنها ساخته می شود، خرج کند؛ و مردمان پست کسانی هستند که تن خویش را در به جا آوردن اعمال ننگین و چرکین خرج می کنند؛ به جهت اینکه خود را خرج کرده و دوزخ را خریده اند، چون که دوزخ و شکنجه های آن از اعمال بد و ناشایست آفریده می شود.

و از امیرالمؤمنین - علیه السّلام - روایت شده: یا مؤمنُ اِنّ هذَا العلمَ و الادبَ ثمنُ نفسِک فَاجتَهد فی تعلّمِها فما یزیدُ مِن علمِک و ادبِک یزیدُ فی ثمنِک و قدرِک فإنّ بالعلم تَهتدی الی ربّک و بالادب تُحسِنُ خدمهَ رَبّک و بادب الخدمهِ یَستوجِبُ العبدُ وِلایتَه و قربَه فَاقبل النّصیحه کَی تَنُجَو مِنَ العذاب.(۱) ای مؤمن همانا علم و ادب بهای جان تو می باشد در کسب علم بکوش که هر چه بر علم و ادب فزوده شود در بها و قدرت افزوده می شود با علم به سوی پروردگار راه می یابی و با ادب پروردگارت را نیکو اطاعت می نمایی و بنده، با اطاعت نیک دوستی و نزدیکی خدا را مستوجب می شود پند بپذیر که از رنج برهی؛ آری دانشمندان خود را خرج می کنند و از تن می کاهند تا علم و ادب می آموزند و مستوجب قرب خدا می شوند.

اعمال انسان کلیتاً مادی است

یکی از نتایجی که از بحث های گذشته بر می داریم این است که: اعمال انسان به طور کلی و بدون هیچ استثناء مادی می باشند؛ و در میان آنها حتی برای نمونه یک عمل غیر مادی هم نمی توان یافت؛ به این معنی که: انسان، هیچ عملی روحانی و نفسانی که از بدن او صادر نشده بلکه تنها از روح و یا از نفس او صدور یافته باشد، ندارد.

دلیل ما همان حقیقت است که در بحث های پیش روشن گردید: اعمال انسان از بدن مادی وی صدور می یابند و بدن هم از مواد جهان ساخته و پرداخته می شود و چیزی که فرزند ماده و نوه ماده باشد قهراً و طبعاً بایستی مادی بوده باشد؛ و بسیار عجیب به نظر می رسد که اعمال انسان در عین اینکه از ماده زاییده می شوند غیر مادی محسوب گردند، و عملی روحانی و یا نفسانی شمرده شوند.

خداوند متعال می فرماید: کُلُوا مِنَ الطَّیِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً(۲) ظاهر این کریمه چنین می رساند که: اعمال آدمی از خوراک های مادی وی که از جهان اخذ می کند ساخته می شود؛ و اینکه: اگر آدمی از خوردنی های پلید و ناپاک بخورد نمی تواند اعمال نیک به جا آورد بلکه به سوی اعمال پلید و ناپاک می گراید.

روشن ترین دلیل ما که قابل فهم عموم مردم می باشد بر اینکه اعمال انسان از بدن مادی وی متولد می شوند نه از روح و یا نفس وی، این است که می بینیم: اعمال، بدن را خسته و فرسوده می کنند و نیروی بدن را تمام می کنند و می بینیم که هر عمل این طور است، خسته کننده است؛ و خسته شدن بدن چنان که گفته ایم نشانه خرج شدن آن است. و اما روح و نفس در نزد کسانی که بعضی از اعمال را به آنها نسبت می دهند، مجرد و بسیط می باشند، جزء ندارند و معنی ندارد که خسته شوند و بایستی که بتوانند اعمال خود را دائماً انجام بدهند به جهت اینکه خرج شدن و کاهش یافتن در ذات چیزی که مجرد است غیر

معقول است:

۱- ۲۰.. روضه الواعظین، ج۱۴، ص۱۷.

۲- مؤمنون (۲۳) / آیه ۵۱. از خوردنی های گوارا و پاکیزه بخورید و اعمال صالح به جا آورید.

مجردی که بسیط و بی جزء است اگر خسته شود یا چیزی از آن کاسته می شود یا نه، در صورت اول لازم می آید که منعدم شود و فدای عمل خویش گردد برای اینکه چیزی از آن کاسته شد و چیز دیگری هم در آن نبود که باقی بماند و در صورت دوم، چون خسته شدن، فرقی در خسته شده پدید نیاورده پس در واقع خسته شدنی وقوع نیافته است؛ و برای همین ما می گوییم که: مجرد، خسته نمی شود و اعمال انسان که کلیت خسته کننده هستند از روح و یا نفس مجرد صادر نمی شوند.

و بنابراین اصلاً صدور فعل از مجرد (با قطع نظر از اینکه خسته شود یا نشود) غیر معقول است؛ برای اینکه اگر عملی از مجردی صدور یابد حتماً بایستی چیزی از آن جدا گردد، و قهراً لازم می آید که خود آن مجرد فوراً با یک عمل کردن منعدم شود؛ به جهت اینکه یک چیز از آن صادر می شود و چیز دیگری هم ندارد تا ذات خود را با آن باقی بدارد.

در خبر است که امیر المؤمنین – علیه السّلام – به عنوان دعای شروع به غذا می فرموده: اَللّهُمَّ انّی اَسئلکَ فی اَکلی و شُربی السّلامهَ مِن وَعَکِهِ وَ القوّهَ به علی طاعتِکَ وَ ذکرکَ وَ شُکرِکَ فیما بقّینه فی بَدَنی و اَن تُشَجِّعَنی بِقوتِهِ علی عِبادتِکَ وَ اَن تُلهِمَنی حُسنَ التَحرزِ مِن معصیتِکَ؛(۱) و از امام صادق – علیه السّلام – هم روایت شده: انّما بُنِیَ الجَسَدُ عَلَی الخُبزِ؛(۲) از این دو حدیث شریف استفاده می شود که: ساختمان بدن بر خوراک بنا گذاری شده است، و این مأکولات و مشروبات هستند که نیروی اطاعت به خدا و ذکر او و شکر به او را در بدن مهیا می نمایند، و خوراک همیشه در بدن نمی ماند بلکه بعد از مدتی در شکل عمل از آن بیرون می رود، و آدمی با نیروی خوراک بر انجام دادن عبادت، قوت پیدا می کند و با آن از معاصی پرهیز می کند.

خسته کردن هر عملی واقعاً نشانه بسیار خوبی است بر اینکه آن عمل مادی است و از ذات عامل مایه گرفته و قدری از آن کاسته است؛ چه معنایی برای خسته شدن جز تمام شدن نیروی بدن، می توان پیدا کرد؟ یقین داریم که قدرت موجود در عامل کمتر باقی می ماند تا به جایی می رسد که دیگر هیچ توانایی در وی نمی ماند؛ آن وقت می گویند: عمل، عامل را خسته کرد.

گفتیم که خسته کردن عمل، علامت مادی بودن آن است؛ اینک اگر بر ما ایراد شود که: در اندرون بدن انسان، اعمالی مستدام و غیر اختیاری هست مانند اعمال جهاز هاضمه و جهاز پخش و جمع خون که انسان در ظاهر از آنها ابداً احساس خستگی نمی کند، ولی به طور یقین همه آن ها اعمالی مادی می باشند. در پاسخ گوئیم: این گونه اعمال هم خسته کننده هستند و مسلماً نیروی بدن را مصرف می کنند، اگر چه آدمی از آنها احساس خستگی نمی کند؛ به دلیل اینکه اگر انسانی ساعات متمادی چنان از کار کردن امتناع ورزد که حتی چشم خود را هم باز نکند، باز مغلوب خواب قرار می گیرد؛ و همین غلبه خواب، دلیل بر خستگی خوابنده است.

۱- مکارم الاخلاق، ص۱۶۴؛ المحجه البیضاء، ج۳، ص۱۲. خداوندا از تو خواهانم که در خوردن و آشامیدنم که من را از بیماری آن سالم فرمایی، و با آن بر اطاعت و ذکر و شکرت نیرومندم گردانی مادام که آن را در بدن من باقی می داری، و اینکه مرا با نیروی آن بر عبادتت شجاع نمایی و بر من الهام کنی که چگونه از نافرمانی تو بپرهیزم.

۲- کافی، ج۶، ص۲۸۷، س۱۴. المحجه البیضاء، ج۳، ص۱۰، س۱۸. مکارم الاخلاق، ص۱۷۶، س۱۹ ولی «انما» ندارد؛ همانا بدن بر نان بنا گذاری شده است.

تفکر هم عمل مادی است

اینکه از روزگار باستان شهرت یافته و در افواه عامه مردم افتاده که اندیشه کردن و علم پیدا نمودن و به یقین رسیدن، اعمالی روحانی هستند و از شئون روح هستند نه بدن، هیچ دلیل منطقی ندارد و به هیچ پایه دینی متکی نیست:

در بحث فوق یادآور شدیم که اعمال انسان کلیتاً مادی است باز متذکر می شویم که فکر کردن و فهمیدن هم مادی است و از ماده زاییده می شود؛ برای اینکه در سابق اثبات کردیم که عضو تفکر، مغز است.و عضو فهمیدن و عالم شدن و به یقین رسیدن هم قلب است، و مغز و قلب هر دو از ماده ساخته شده اند؛ پس چگونه می توان گفت که تفکر و تعقل عمل روح بوده باشند؟ چنان که بر داشتن و گذاشتن کاری مادی است و عضو آن، دست است، تفکر و تعقل هم کار مادی است و عضو آن مغز و قلب است؛ و چنان که دست گاهی شل و رعشه دار می شود و از بر داشتن و گذاشتن می ماند، قلب و مغز نیز بیمار می شوند و از تفکر و تعقل باز می مانند؛ و چنان که انسان گرسنه و تشنه از کارهای مادی عاجز می گردد و پس از آنکه خورد و نوشید می تواند بر دارد و بگذارد، بیاید و برود، عیناً همان گرسنه، از تفکر و تعقل هم ناتوان می گردد و از حل مشکل هایی که به آسانی آنها را حل می کرد، اظهار ناتوانی می کند و پس از آنکه خورد و نوشید و به مقدار کافی مواد اخذ کرد، باز قدرت به اندیشه کردن و مطلب فهمیدن، در او پیدا می شود.

پس اندیشه کردن و فهمیدن، هر دو کار مادی هستند چنان که عضو عامل آن دو (مغز و قلب) هم دو عضو مادی هستند؛ و کوچک ترین فرقی در میان تفکر و تعقل و در میان برداشتن و گذاشتن با دست، در این بحث ما نیست.

چه فرقی در میان بر داشتن و گذاشتن اشیاء و اندیشه و تعقل در آنها هست که موجب شود یکی عمل بدن و دیگری عمل روح شمرده شود جز اینکه عضو برداشتن و گذاشتن، دست است که با چشم دیده می شود و عضو اندیشه و تعقل، مغز و قلب هستند که طرز کار آنها دیده نمی شود؟ و اینکه برداشتن و گذاشتن، کاری غلیظ و خشن هستند، ولی اندیشه کردن و فهمیدن، لطیف و زیبا هستند؛ آیا دیده نشدن و لطیف شدن کاری، سبب می شود که عمل روح بوده باشد نه بدن؟!

در خبر است که امیر المؤمنین - علیه السّلام - فرمود: اَوضَعُ العِلمِ ما وُقِفَ عَلیَ اللِّسانَ و اَرفَعُهُ ما ظَهَرَ فی الجَوارِحِ وَ الأَرکانِ؛(۱) از این کلام مبارک خوب فهمیده می شود که عمل، مظهر علم است؛ علم، در اعمال مادی (که با اعضای مادی انجام می یابند) ظهور پیدا می کند؛ علم، در شکل عمل مادی جلوه گر می شود! و می دانیم که غیر مادی نمی تواند به شکل مادی بیفتد.

۱- نهج البلاغه، ج۳، ص۱۷۰، حکمت ۹۲. پایین ترین دانش آن است که به زبان بسته شود (فقط با دهان گفته شود) و بالاترین دانش آن است که در اعضای بدن و ستون های تن هویدا گردد.

کار در نظر فیزیک

مهمترین مورد تفارق، در میان فهم فیزیکی و حقیقت امر درباره عمل این است که: فیزیک، کار دل را نشناخته است، و نیز کار را جز تحریک، دیگری ندانسته است.

فیزیک رنر نوشته: وقتی شما درس یاد می گیرید و یا مسائل ریاضی حل می کنید

می گویید کار می کنیم، ولی در اصطلاح فیزیک اینها کار نیست، و کار وقتی انجام می گیرد که یک جسم در اثر نیرویی که به آن وارد می شود حرکت کند مثلاً وقتی شما یک وزنه را بلند می کنید کار انجام می دهید؛(۱) و نیز نوشته: هر وقت نیرویی جسم را به حرکت در آورد هیچ کاری نکرده است؛(۲) و نیز نوشته: نیرو وقتی کار انجام می دهد که نقطه اثر خود را تغییر مکان دهد؛(۳) فیزیک نوین هم کار را چنین تعریف کرده: هر گاه نیرویی بر جسمی وارد شود و آن را جا به جا کند بر حسب تعریف گوییم که نیرو کاری انجام داده است؛ بنابراین اگر نیرویی بر جسمی وارد شود و نتواند آن را به حرکت درآورد کاری انجام نداده است.(۴)

از تعریفات فوق فهمیده می شود که: صورت و شکل کار در علم فیزیک، فقط حرکت است؛ با اینکه در حقیقت مطلق تبدل را بایستی کار محسوب داشت اگر چه در آن حرکتی به وجود نیاید؛ مانند: تبدل نیروی الکتریسیته به حرارت؛ و در این صورت تعریف کار، جامع افراد شده و شامل اعمال قلب هم می شود؛ و ثانیاً، حقیقت کار حرکت نیست بلکه حرکت، اثر کار است که مشهود ما است: حرکت، اثر و حالت دیگر و بر گشته نیرویی است که به شیئ متحرک وارد گردیده و آن را به حرکت درآورده است؛ حرکت، خود، نیرویی است که کار انجام می دهد، و حقیقت کار تبدل است، تبدل ماده به نیرو و نیرو به نیرو؛ و حقیقت کار کردن هم تبدیل است نه تحریک اگر چه بیشتر و غالب اعمال، در شکل حرکت نمودار می گردد.

انواع کار

گفتیم موادی در بدن انسان به محض اراده عمل، بر گشته، تبدل یافته و در شکل نیرو مصرف می شوند؛ اینک برای اینکه حقیقت عمل انسان را حتی الامکان جامع الاطراف بفهمیم لازم است که در اقسام مختلف نیرو، و تبدل مواد به آنها نظری کنیم تا فهرستی از انواع کار انسان اگر چه بسیار مجمل هم باشد به دست آوریم.

در آینده، انشاء الله تعالی بحث خواهیم کرد که تاکنون در جهان نیروهایی یافت شده، و شاید بعد از این نیروهای دیگری نیز کشف شود: حرکت، سکون، گرما، سرما، الکتریسیته مثبت، الکتریسیته منفی، نور، ظلمت، مغناطیس، صوت، رنگ، نیروی اتمی، و بالاخره تبدلات بسیار زیاد شیمیایی، اشکال مختلف و صورت های گوناگون نیرو هستند.

چنین به نظر می رسد که: راه تأثیر ماده ای در ماده دیگر منحصر به این باشد که مقداری از اجزای ماده، در شرایط معین و مخصوصی انقلاب یافته و مبدل به نیروی معین و مخصوصی شده و در ماده دیگر اثر کند، وگرنه دو ماده ای که به کلی از هم

جدا و غیر مرتبط باشند چگونه می توانند در یکدیگر تأثیر کنند؟ بنابراین هر گونه تأثیری که یک جسم در جسم دیگری بکند، در هر شکلی از اشکال نیرو باشد بایستی کار نامیده شود: چنان که حرکت دادن به جسمی کار است، گرم و یا سرد کردن آن و نظایر اینها هم مسلماً تأثیر هستند و بایستی کار نامیده شوند؛ موجب چیست که تنها تحریک را کار بنامیم و تأثیرات زیاد دیگر را از دایره صدق کار، اخراج نماییم؟.

۱- ج۳، ص۱۸.
۲- ج۳، ص۱۹.
۳- ج۴، ص۱۱۶.
۴- ص۱۳۷.

نتیجه این است که: مصرف شدن هر نوع نیرو از بدن انسان، یک نوع از انواع عمل اوست: نیروی متولد از بدن، گاهی در شکل حرکت و گاهی در صورت حرارت و یا برودت و یا غیر اینها از وی ظهور می یابد و از بدن او خرج می شود، و همیشه در صورت حرکت نمی باشد؛ پس نباید عمل انسان را منحصر به حرکت دانست، بلکه: انواع اعمال آدمی، به عدد نیروهایی است که از تن او متولد می شوند.

بنابر آن که: انسان، مجموعه کوچکی از جهان بزرگ است؛ نیروهایی که در جهان بزرگ کشف شده و یا خواهد شد بایست در ذات انسان هم نمونه ای داشته باشد؛ از حضرت امیر المؤمنین - علیه السّلام - روایت شده:

دَوائُکَ فیکَ و ما تُبصِرُ وَ دائُکَ مِنکَ وَ لا تَشعُرُ

وَ تَزَعَمُ اَنَّکَ جِرمٌ صَغیرٌ وَ فیکَ انطَویَ العالَمُ الاَکبرُ

و شاعری هم در این معنی سروده:

جهان انسان بود انسان جهانی و زین پاکیزه تر نبود بیانی

پس فهرست کوچک بسیار مجملی که از انواع اعمال انسان، عجاله بر می داریم این می شود که: عدد اشکال اعمال انسان به عدد انواع نیروهای جهان است؛ و ما در آینده توضیح خواهیم داد که: عدد نیروهای جهان، بنابر آنکه: مواد، تراکم یافته قوی هستند، شاید از مجموع عدد نیروها و عدد عناصر عالم، کمتر نباشد.

ما چه اطلاعی درباره انسان داریم که بتوانیم درباره انواع اعمال وی، به طور قطع حکمی بکنیم؛ ولی پس از دقت در آیات کریمه و احادیث شریفه می توانیم بگوییم که بعضی از پندارها و اندیشه های وی در صورت نوری از دل وی ساطع می گردد و مقداری از کینه ورزی ها و خصومت های درونی او در قیافه ظلمت و تیرگی عجیب در قلب او پنهان می شود؛ گاهی دو نفر با اینکه یکدیگر را نمی شناسند به همدیگر مایل و راغب می شوند و گاهی هم دو نفر، بیهوده و بی جهت از هم رم می کنند و همدیگر را می رانند!؛ اسرار و رموزی که در نهاد آدمی گذاشته شده، عبارت اخرای نیروهایی است که خداوند متعال در ذات او ودیعه گذاشته است.

حقیقت عمل

پس از این همه بحث که تاکنون کردیم، اکنون می توانیم بحول الله تعالی و قوته در بحث و فحص از حقیقت «عمل کردن» و «کار انجام دادن» وارد شویم:

با نظرهایی که از لحاظ ضعف و شدت تعمق، متفاوت هستند، تعریف‌هایی گوناگون، که همه آنها صحیح و برگشت همه آنها به یک معنی می باشد، می توان در مقام بیان حقیقت عمل، ایراد کرد، تعریف هایی که ذیلاً می نگاریم مانند تعاریف

فیزیکی، از بیان حاق ذات عمل، عاری هستند و فقط مظاهر و نتایج و عواقب اعمال را تا اندازه ای مشروح تر می نمایانند.

آیا تا کنون برای بشر میسر شده است که به حقیقت چیزی واقعاً پی ببرد، و حدّ تام آن را حقیقتاً پیدا کند؟ به عقیده نگارنده، معرفت حقیقی هیچ چیزی در جهان ممکن نیست: حدّ هر چیز، مرکب از جنس و فصل آن است، پس بسائط چون جنس و فصل ندارند قابل تحدید نیستند؛ و اما مرکبات، اگر جنس و فصل آنها بسیط باشد و یا بالاخره به جزء بسیط برسند، باز فاقد حد خواهند بود و اگر متسلسلا هر جنس و فصل دارای جنس ها و فصل های دیگری باشند، پس یافتن آنها برای بشر، که عمر محدودی دارد غیر ممکن است؛ پس تحدید به طور مطلق محال است.

و ایضاً، وسیله دانستن و شناختن، در این زندگی، فقط حواس پنج گانه است و راه دیگری برای پی بردن به اشیاء برای بشر نیست، و واضح است که با آنها تنها ظواهر و مظاهر را می توانیم درک کنیم؛ پس راهی برای درک حقائق نداریم و ذوات اشیاء (ماده باشند و یا نیرو) مطلقاً از ما مستور می باشند.

عمل کردن انسان، این است که: با حواس خمسه خود از جهان اطلاع بیابد، و با سایر اعضای خود در موجودات آن دخل و تصرف نماید؛ عمل انسان این است که قلب وی اعضای او را وادار به اطاعت کند و آنها هم از آن اطاعت کنند؛ عمل کردن، مصرف نمودن نیروی بدن است؛ عمل کردن، تلطیف مواد بدن است؛ عمل صادر شده، عصاره تن است؛ عمل کردن، خرج و مصرف نمودن خویشتن است؛ عمل کردن، تغییر و تعویض خویشتن است؛ عمل کردن، ذخیره ساختن خویشتن است؛ عمل کردن، ساختن ساختمان کنونی بدن است؛ عمل کردن، ساختن ساختمان آینده خویشتن است؛ عمل کردن، تبدیل خود به لذت و یا درد آخرت است؛ عمل کردن، تبدیل مواد جهانی، به نعمت های بهشتی و یا به نقمت های دوزخی است؛ بعضی از جملات فوق، در بحثهای ذیل توضیح داده می شود.

عصاره گیری از ماده

مصادیق ماده، در لطافت وغلظت متفاوت هستند، جامد غلیظ‌تر از مایع، و مایع هم غلیظ تر از بخار است که لطیف ترین قسم ماده است، و همین بخار هم افراد گوناگونی دارد که در لطافت باز با هم فرق فاحش دارند، اینک می گوییم:

لطیف ترین قسم بخار، هر قدر رقیق تر هم باشد، باز به لطافت و رقت نیرو نمی رسد: نیرو موجودی است که در شدت لطافت، به نهایت درجه ممکن رسیده است؛ و اگر ماده بخواهد که دارای لطافت نیرو گردد چاره ای جز این نیست که آماده تصعید شود و عصاره آن گرفته شود و نیرو گردد؛ بنابراین، نیرو عصاره و چکیده ماده می باشد، پس عمل کردن که عبارت از تبدیل بدن به نیرو است، در واقع عبارت است از: تلطیف بدن و تصعید آن و عصاره گیری از آن.

خرج کردن و عوض نمودن و ذخیره ساختن خود

بنابر اینکه انسان، موجودی مادی است، و بنابر آنچه که تاکنون شرح گردید که: هر کس با عمل کردن، اجزائی از ذات خود را مصرف می کند، فهمیده می شود که: عمل کردن، خرج کردن خویشتن است؛ از حضرت رسول اللّه - صلّی الله علیه و آله و سلّم - روایت شده: مَثَلُ الذی لا یُتِمُّ صلوتَه کَمَثَلِ حُبلی حَمَلَت حَتّی اِذا دَنا نِفاسُها أسقَطَت فَلا هِیَ ذاتُ حملٍ وَلا ذاتُ

وَلَدٍ؛(۱)

۱- مستدرك الوسائل، ج۱، آخر ص۱۷۳. مَثل کسی که نماز خویش را تمام به جا نمی آورد (کامل نمی خواند) مثل آبستنی است که حمل خود را نگاه می دارد، تا وقتی که زاییدنش نزدیک شد آن را سقط می کند، نه حامله می ماند و نه صاحب فرزند می شود.

از این حدیث عجیب فهمیده می شود که: نماز گزار، چه نماز خود را کامل بخواند و یا نا تمام، مقداری از ذات خود را از خود بیرون می کند؛ و به عبارت دیگر چیزی از خود می زاید و قدری از بدن خویش را خرج می کند، پس اگر به طور کامل بخواند، مانند آبستنی است که وقت طبیعی وضع حملش رسیده و بچه ای زاییده که در کوچکی او را شاد می کند و در بزرگی از او دستگیری می نماید و اگر نا مقبول و ناتمام به جا آورد، مانند حامله ای است که حمل خود را سقط کرده، نه دارای بچه ای شده و نه امید بچه زاییدن درباره او باقی مانده؛ یعنی: نمازگزار (و البته هر عمل نیک در این باره مانند نماز است) مقداری از ذات خود را خرج می کند و مانند حامله ای است که یا بچه می زاید و یا جنین می اندازد.

و بنابر آنچه که در بحث های سابق از تحقیق گذرانیدیم، اجزائی از انسان که با عمل کردن، از بدن او بیرون می شود و از او جدا می گردد، پیش از اراده عمل، در شکل مواد بدن، از خون و گوشت و پوست و غیر اینها بود، و پس از آنکه عمل صدور یافت تغییر شکل داده و یک سره عوض می شود، ماده بود نیرو می گردد؛ پس انسان با هر عملی که به جا می آورد قدری از خود را عوض می کند و نیرو می گرداند؛ و هر انسانی در تمام ساعات شب و روز بلا انقطاع در عوض کردن خویشتن است.

اجزایی که از انسان، در صورت نیروهای گوناگون اعمال، خارج شده و به مصرف می رسند: در خارج از ساختمان کنونی او و یا در داخل آن، بدون اینکه عدمی به آنها راه بیابد (البته با آن شکل که در آینده انشاء اللّه تعالی بیان خواهد شد) الی الابد محفوظ و مصون می مانند؛ این است معنای اینکه: انسان با انجام دادن هر عملی، مقداری از خودش را ذخیره می سازد.

چیزی که لازم است به عنوان مقدمه، در فهم و قبول مطالب فوق، داشته باشیم این است که: انسان، موجودی مادی است؛ ذیلاً بحثی به همین عنوان، عقد می کنیم:

انسان، موجودی مادی است

انسان چیست و چگونه موجودی است؟ مادی است و یا بی بعد و مجرد؟ عده نسبتاً زیادی از دانشمندان، و شاید بتوان گفت: همه فلاسفه و عرفا، انسان را موجودی نامرئی و غیر محسوس و غیر ملموس و فاقد بعد و غیر جسم شناخته اند، و این بدن را خارج از حقیقت او گرفته و به منزله مرکب و یا کشتی و یا شهری که درآمدش اختصاص به حاکم آن دارد! شناسانیده اند (رجوع شود به کتاب های(۱): اخلاق ناصری، اسفار، جامع السعادات، معراج السعاده).

ولی قرآن در هشت مورد(۲) تصریح فرموده که: انسان موجودی است که از گل آفریده شده است؛ چنان که می فرماید: خَلَقَكُم مِن طينٍ؛(۳) و بنابراین، انسان در نظر قرآن موجودی مادی و محسوس و ملموس و دارای ابعاد و جسم است؛ و الحق مفاد آیات کریمه، با فطرت بشری مطابق می باشد و قابل فهم وجدان است؛ ولی بر عکس، نظریه فلاسفه و عرفای یاد شده کاملا بر خلاف بداهت می باشد و قبول آن بسیار مشکل و اگر با دقت نظر کنیم غیر ممکن است؛ وقتی کسی انسانی را می بیند، اصلا بخاطرش خطور نمی کند اینکه می بیند انسان نیست و مرکبی و یا نوعی کشتی برای اوست! هیچ کس نمی تواند قبول کند که در موقعی که انسانی را می بیند، او را نمی بیند و مرکب او را می بیند، با خود او نمی تواند تماس بگیرد و با

کشتی او مصافحه می کند!! بلی انسان از گل آفریده شده است.

۱- به ترتیب به ج۹، ص۱۳ و ج۱، ص۵۴، ص۷. ص۱۱.

۲- المعجم المفهرس.

۳- انعام (۶) / آیه ۲. شما را از گلی آفرید.

در خبر است: اِنّ رجلاً سَئِلَ عیسی بنَ مریمَ اَیُّ الناسِ اَفضَلُ؟ فَأَخذَ قَبضَتینِ مِن ترابٍ فقالَ اَیُّ هاتَینِ افضلُ؟ النّاسُ خُلِقوا مِن ترابٍ، فَاَکرمُهم اَتقاهم؛(۱) بلی مردم همه از خاک آفریده شده اند؛ و در قرآن کریم فرموده: مِنْها خَلَقْناکُمْ وَ فِیها نُعِیدُکُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُکُمْ تارَةً أُخْری(۲) (ضمیرهای مفرده به زمین بر می گردند) و در شش آیه دیگر(۳) هم تصریح شده که: انسان از خاک آفریده شده است چنان که فرموده: خَلَقَکُم مِن ترابٍ؛(۴) حق است که: انسان از خاک ساخته شده است.

چه داعی داریم که ما انسان را غیر از انسان محسوس بشماریم، و بعدا در بحث معاد، در فهم معاد انسان محسوس، ناراحت شویم؛ مهم ترین علت که موجب شده که انسان را موجودی روحانی که در قفس مادی تن اسیر شده باشد، خیال کنند، این بوده است که دیده اند: آدمی تعقل می کند، اندیشه دارد، از معلومات به مجهولات می رسد؛ و چون در پیش خود مسلم گرفته اند که تعقل و تفکر از ماده صادر نمی شود؛ پس روحی را فرض کرده اند که از غیر ماده بوده و از عالم بالا آمده باشد و تعقل و تفکر هم کار او بوده باشد.

قرآن کریم بطلان این تصور را مدت هاست که بیان فرموده، ولی مردم چون سرمست باده یونان و سایر باستانیان بوده اند، چنین تصور کرده اند که: هر کس انسان را موجودی مادی بداند، و تعقل را مولود ماده انگارد، سخنی بر خلاف دین گفته، و قانون الهی را منکر شده است.!!!

این شما و این قرآن کریم: در قرآن کریم، چنان که تعقل را بخود انسان نسبت داده و بسیار فرموده: لِقومٍ یَعقِلونَ، (۵) به قلب گوشتی هم نسبت داده است چنان که فرموده: فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِها، (۶) و تعقل با قلب و شنیدن با گوش، را ردیف هم شمرده: أَوْ آذانٌ یَسْمَعُونَ بِها، (۷) و در ذیل همین کریمه تصریح فرموده که: مراد قلبی است که در سینه جای دارد: القُلوبُ الّتی فِی الصُّدورِ.

راستی برای بیان مادی بودن انسان، چه بیانی و اضح تر و روشن تر از این کریمه می توان یافت: أَنْبَتَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَباتاً(۸)

۱- مجمع البیان، ج۹، ص۱۳۸، س۱۲. مردی از عیسی بن مریم - علیه السّلام - پرسید: چه کسی افضل مردمان است؟ پس عیسی دو مشت خاک برداشت و فرمود: کدام یک از این دو افضل است؟ مردم همه از خاک آفریده شده اند، عزیزترین آنان کسی است که پرهیزکاریش بیشتر است.

۲- طه (۲۰) / آیه ۵۵ از خاک آفریدیمتان و در خاک تان بر می گردانیم و از خاک بیرون تان می آوریم و روایت شده که رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - اشاره به زمین کرد و فرمود: اِنّها اُمُّکم وَ هیَ بِکُم بَرَّةٌ (بحارالانوار، ج۶۰، ص۹۴) زمین مادرتان است و نسبت به شما مادر مهربان و خوبی است.

۳- المعجم المفهرس.

۴- روم (۳۰) / آیه ۲۰. شما را از خاکی آفرید.

۵- بقره (۲) / آیه ۱۶۴. برای مردمی که تعقل می کنند.

۶- ۱۰.. حج (۲۲) / آیه ۴۶. تا برای ایشان دل هایی باشد که با آنها تعقل کنند.

۷- ۱ حج (۲۲) / آیه ۴۶. یا گوش هایی که با آنها بشنوند.

۸- ۱ نوح (۷۱) / آیه ۱۷. و خداوند رویانید شما را از زمین روییدنی.

چه جـای اسـتبعاد است؟ ما بالوجـدان می بینم که انسان متعقل از زمین می رویـد، و تعقل از موجود مادی صـدور می یابـد، و جمیع شـئون زندگی و حیات، از ماده زاییده می شوند؛ ما با فلاسـفه مادی خصومت جاهلانه نداریم تا در هر مساله ای به طور حتم مخالفت آنها را اختیار نماییم؛ ما نباید در عوض اینکه در کشف حق کوشاتر شویم، از فهم حق باز بمانیم؛ اگر مادیین، به جز بـدن محسوس، چیز دیگری درک نمی کننـد، ما بایـد بـدن، و روح آنرا، هر دو را درک کنیم؛ و این موجب نمی شود که انسـان را به جز اینکه می بینیم بگیریم و یـا روح را به جز حیـاتی که از خود تن متولـد می شود بیانگاریم! سـخن را با کلام دو دانشمند، تمام می کنیم:

روح، فرزند جسم است

روحانی های ملا صـدرا جسـمانی های لطیف گردیـده است!؛ ایشان، روح و روحانی را به جز آنچه که از ماده متولد می شود نمی دانـد؛ روح در نظر وی همـان جسـم است کـه برگشـته و روح گردیـده است؛ چنین می گویـد:(۱) نفس آدمی، آخرین صورت هـای جسـمانی و افضـل آنهـاست، و اول معنـای روحـانی و ادون آنهاست؛ زیرا که حـدوث نفس، جسـمانی و بقایش روحـانی است و همانـا نفس، بـا اسـتعداد بـدن حـادث می گردد و بـا ملکه هـای رسـوخ یـافته و صورت ذاتی شـده، بـاقی می ماند؛(۲) و نیز گویـد: انسان، تدریجاً انسان می گردد، در آغاز قوه ای هیولائی بود، بعد تراب و طین و پس از آن نطفه و علقه و سپس حیوان شد، و بالاخره حیوانی متفکر و متصرف در امور می شود و اگر توفیق یارش شود جوهری قدسی و روحی الهی می گردد؛(۳) همو گفته: آخرت خانه ای است که فرزنـدان ارواح، از شـکم های مادران اشـباح، در آنجا زاییده می شوند.(۴) انتهی و البته ما سخنن ایشان را تا آنجا که ما را یاری می دهد می آوریم نه این که آنها را مطلقاً تصویب نماییم.

و آقای سید محمد حسین طباطبائی می گوید: نسبت نفس به جسم، جسمی که نفس بالاخره از آن حادث و مخلوق می گردد (این جسم، همان بدن است که نفس از آن انشاء می شود) با وجه بعیدی به منزله میوه از درخت و روشنایی از روغن است.

نتیجه دو بحث فوق این است که: او، تو، من، یعنی: افراد انسـان، هنگـامی جسم بودیم و اینک باز جسم هستیم و لکن جسـمی که ارتقاء یافته و دارای زنـدگی عالی انسانی شـده است و این زنـدگی و روح او، از جسم او بیرون آمـده است؛ روح و جسم، دو پدیده از یک حقیقت هستند، چنان که ماده و نیرو دو صورت از یک ذات می باشند.

ساختمان کنونی و آینده انسان

ساختمـان کنونی انسـان و بـدن دنیوی وی، مـایه اش از جهان و سـرمایه اش خوراک و هوا و نور و غیر اینها از امثال اینهاست؛ واضـح است که اخـذ کردن این مـذکورات از جهان با انجام دادن اعمالی، مانند عمل تغذی و عمل تنفس، تحقق می پذیرد و پس از آنکه اخـذ گردیدنـد بایستی که جهازات متعـددی، اعمال گوناگون دیگری انجام بدهنـد تا مواد اخذ شده از جهان، به اشـکال تازه ای در آیند و در اعضای بدن انسان به جزئیت مقبول شوند؛ پس ساختمان کنونی انسان با دو گونه عمل، ساخته و پرداخته می گردد که قسـمت نخست، ارادی و از روی دلخواه و قسمت دوم خود کار و بی نیاز از اراده است؛ این است معنای جمله ای که سابقاً گفتیم: عمل کردن، ساختن ساختمان کنونی بدن است.

۱- ۱ اسرار الآیات، ص۶۱، س۲۴.

۲- ۱ در این قسمت اخیر، بحث مفصل در آینده داریم.

۳- ۱ اسرار الآیات، ص۵۸، س۱۴، نقل به اختصار.

۴- ۱ اسرار الآیات، ص۴۰، س۲۷، نقل به اختصار.

ولی البته ناگفته پیداست که: بدن انسان، در عین اینکه ساخته اعمال اوست، خود آن اعمال و عین آنها نیست؛ مثلاًـ در خوردن، چیزی که بدن انسان از آن ساخته می شود خوراک است و نیروهایی که در: برداشتن و به دهان گذاشتن و جویدن و به معده فرو بردن و هضم کردن و سپس پخش کردن آن به اعضاء و اجزای بدن و غیر اینها، مصرف می شود و از بدن انسان بیرون می ریزد، عبارت اخری اعمال او هستند که از او صدور می یابند.

هر چه بر بدن انسان، از مواد جهان افزوده می شود، در راه انجام دادن دو گونه اعمال، دوباره از وی در شکل نیروهای مختلف مصرف می شوند: اعمالی که برای ساختن ساختمان کنونی او لازم است (به طوری که شرح گردید) و اعمال دیگری که در زندگی روزمره از وی صادر می شود، مانند اینکه: سخن می گوید، می نویسد، می خندد، گریه می کند، راه می رود، گوش می دهد، برمی دارد، می گذارد، نگاه می کند، تولید مثل دارد و بسیاری دیگر از اعمالی که در زندگی وی از او سر می زند و شمردن یکایک آنها دشوار است.

این اجزا که از بدن انسان با انواع کار کردن، نیرو گردیده و مصرف می شوند، چنان که متذکر شده ایم، از خود انسان هستند ولی البته لطافت یافته و از غلظت اولیه رها می شوند، اول نیرویی غلیظ بودند بعدا ماده ای رقیق می گردند؛ و چون این نیروها جمعاً بدون کوچکترین نقصان، باقی و محفوظ می مانند پس سراسر اعمالی که از یک نفر انسان از آغاز شروع به عمل تا موقع مرگ سر می زند همه آنها در واقع خود همان انسان هستند که تلطیف گردیده و نگاه داشته می شوند و مجموعه آنها ساختمان بسیار لطیفی برای انسان تشکیل می دهند؛ این است معنای آنچه که گفتیم: عمل کردن: ساختن ساختمان اخروی انسان است.

این ساختمان نیرویی، که از عمل فراهم می شود، در هر شکلی که تصور شود در این بحث ما فرقی ندارد، ولی تصوری را که از آن داریم، برای خواننده محقق، با کمال اختصار، تصویر می نماییم:

چنین به نظر می رسد که: ساختمان نیرویی انسان، در بعضی از صفات، نظیر ساختمان مادی او می باشد: اگر اعمال چشم را روی یکدیگر چیده و در جای چشم بگذارند و اعمال مغز را در جای مغز و همچنین اعمال هر کدام از اعضا و جوارح را در موضع خود آنها قرار بدهند انسانی بسیار عجیب پیدا می شود: انسانی که ساختمان تنش از نیرو خلق گردیده (و ما او را بدین جهت نمی توانیم ببینیم که دیگر ماده نیست) انسانی که از خود انسان، و به دست خود او و به دلخواه او ساخته شده و پرداخته گردیده است.

انسانی که از لذت و یا از رنج ساخته می شود

بنـابر آنچه بیـان شـد که: ساختمـان آینـده هر کس از اعمـال کنونی او تحقق می پـذیرد، گفته می شود: اگر اعمـال او نیک و صالـح باشـد، وجـود اخروی او هـم نیـک و صالـح و لـذت بخش خواهـد بـود؛ و اگر ناشـایست و زشت و فاسـد باشـد مسـلما ساختمان آینـده او هم، شـرم آور و ننگین و پر از درد و رنج خواهد بود؛ مثلاً اگر با چشم خود نگاه های ناپسـند می کند، این نگاه های فاسـد جمع شـده و محفوظ مانـده و برای او چشم فاسـد اخروی می گردد که الی الابد از شـکنجه اش می نالد؛ و یا اگر با زبان خود در زندگی دنیوی این و آن را مانند ماری می گزد و گفتار ناپسـند می گوید، این نیش زدن ها و این گزیدن ها و این زشت گویی ها جمع گردیـده و محفوظ مانده و در آخرت زبان او می گردند، و این زبان پیوسته او را عذاب داده و ناراحتش می کند؛ زبان و چشم و هر عضو دیگری که ذاتش از فساد آفریده شده و ساختمانش از گزیدن و نیش زدن پرداخته گردیده، چه کاری از آن، جز شکنجه دادن بر می آید؟ پناه بر خدا از عمل های بد و شر آنها.

پس کسـانی که اعمـال صالـح بجـا می آورنـد، ساختمـان اخروی خود را صالـح و فرح بخش می سازنـد که هر دم خوشـند و خرمند؛ آنان، خودشان از خودشان لذت می برند؛ و اما کسانی که اعمال فاسد به جا می آورند ساختمان آینده خود را از درد و رنج می سازند و هر دم در عذابی دردناک می باشند، خودشان از خودشان در رنجند.

نعمت و نقمت اخروی از مواد دنیوی آفریده می شود

بنابر آنچه که تاکنون شـرح گردیـد و از تحقیق گذشت انسان از مواد جهان اخذ می کند و بدن خویش را از آنها می سازد؛ و بعداً، همین مواد را که جزء بدن او شده اند در شـکل نیروهای گوناگون کار، ازخود مصـرف کرده و بیرون می ریزد، و سپس همین اعمـال، چنـان که مفصـلاً بحث خواهیم کرد انشـاء اللّه، بـاقی و محفوظ می ماننـد و در جهان آینـده، برای او لـذت و یا شکنجه می گردنـد، نعمت های بهشتی و یا نقمت های جهنمی می شوند؛ یعنی: عمل کردن، تبدیل مواد جهان، به نعمت های بهشت و به نقمت های دوزخ است.!

و امـا اینکه: بهشت و دوزخ، هر دو اکنون مخلوق و موجود هسـتند، حق است، و منافاتی با این بحث ما نـدارد؛ تفصـیل ان شاء اللّه تعالی در آینده.

و کریمه مبـارکه: الْحَمْـدُ لِلَّهِ الَّذِی صَـدَقَنا وَعْـدَهُ وَ أَوْرَثَنَـا الْـأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشـاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعـامِلِینَ؛(۱) بهشتیان به هنگام دخول به بهشت می گویند: سپاس خدا را که وعده ای را که به ما داده بود راست گردانید و زمین را به ما ارث رسانید که از هر جـای بهشت که بخواهیم جـای می گیریم چه نیکوست پاداش عاملان (زمر / آیه ۳۹) به وضوح دلالت می کند که: بهشت از زمین آفرینش می پـذیرد؛ و البته زمین در اثر اتسـاع، بی پایـان خواهـد شـد آنگونه که بهشت توصـیف شـده است و اکنون هم اجزای پایان ناپذیری را شامل است و در تقسیم آن هرگز به اجزای بی بعد نمی رسیم.

۱- وجه اینکه قـدما احسـاس گرما و سـرما و احساس نرمی و زبری و احساس ثقل و خفت را با اینکه سه گونه احساس هسـتند حس واحـدی شـمرده و به نام لامسه خوانـده انـد معلوم نیست؛ و ظاهر این است که: احساس سـبکی و سـنگینی با عضـلات و

احساس نرمی و زبری با پوست و احساس گرمی و سردی هم با غالب قسمت های بدن انجام می یابد.

مکان و زمان عمل محدود به دنیا و زندگی دنیاست

با مرگ، عمل ختم می شود

انسان موادی را از جهان می گیرد و جزء بـدن خود می کنـد یعنی: غـذا می خورد و آب می آشامـد و از هوا تنفس می کند و نور می گیرد، و همین خوراک و آب و هوا و نور را تغییر شـکل داده و از آنهـا بـدن خود را می سازد، و سـپس این اجزا را از بـدن خویش در شـکل نیرو، بیرون می ریزد؛ طریق ساختمـان بـدن، و طرز کـار کردن کارخـانه تن همین است؛ پس قـدرت و توانـایی آدمی، از مواد جهـان، کسب می شود، به این معنی که؛ نخوردن و نیاشامیـدن و نفس نکشـیدن و نور نگرفتن و امثـال اینهـا، معـادل و مساوق با ناتوانی محض است، و قـدرت بر عمل هم، حاصل اکل و شـرب و تنفس و اخـذ نور است؛ و چون با مرگ، روزیِ انسـان از دنیا تمام می شود و رزق وی از مواد جهان به آخر می رسـد، مـدت صـدور عمل از انسان هم به انجام می رسد، و اجل مسمی پایان می یابد، و دیگر نمی تواند از جهان در شکل ماده بگیرد، و از بدن در شکل نیرو پس بدهد.

پس مکان و زمان عمل، فقط دنیا و زندگی دنیوی است و آن گاه که مدت عمر به سر رسید نه کسی ستمگری تواند کرد و نه دادگری، نه نانی به بیچاره ای تواند بخشـید و نه نانی از مظلومی تواند ستاند، نه عبادتی می تواند به جای آورد و نه موافقتی با شیطـان توانـد نمود، نه دانشـی توانـد انـدوخت و نه جهلی را دور توانـد نمود؛ خلاـصه: دست آدمیزاد با رسـیدن مرگ، هم از حسـنات و هم از سـیئات یکباره کوتاه می شود؛ و سلسـله عمل که حلقه های آن از هنگام تولـد، در هر آن به یکدیگر تداخل کرده و بـدون انقطاع در هر زمان از انسان صدور می یافت و بر روی هم انباشـته می گردید، رشـته اش با وصول موت به آخر می رسد و انقطاع می پذیرد.

پس بازار منحصـر بفرد تحصـیل دانایی و تنها دبستان کسب توانایی، همین جهان و همین زندگی موجود است و هر کس باید هم اکنون در فکر خود باشد و فرصت را غنیمت شمرد؛

یاصاحِ اِنَّکَ راحِلٌ فَتَزَوَّدِ فَعَساکَ فی ذَاالیَومِ تَرحَلُ اَوغَدِ

لاتَغفَلَن فَالموتُ لَیسَ بغافلٍ هَیهاتَ بَل هو للانامِ بِمَرصَدٍ

فَلَیَأتِیَن مِنهُ عَلیکَ بساعهٍ فَتَوَدَّ اَنَّکَ قَبلَها لَم تُولَدِ

وَ لَتَخرُجَنَّ اِلَی القبورِ مُجَرَّداً مِمّا شَقیتَ بِجَمعِهِ صُفرَ الیَدِ

اِعمَل عَلی مَهَلٍ فَاِنَّکَ مَیّتٌ وَ اختَر لِنفسِکَ اَیُّها الاِنسانُ

فَکانَّ ماقد کانَ لَم یکُ اِذمَضی وَ کانَّ ما هو کائنٌ قد کانُ

آیاتی از قرآن کریم

آیات بسیاری نیز در قرآن کریم یافت می شوند که بحث فوق را می رسانند و صریحاً دلالت می کنند بر اینکه: مکان و زمان عمل، محدود به دنیا و زندگی دنیاست و در جهان های بعد از مرگ، به طور مطلق، هیچ عملی از هیچ کسی میسور نخواهد بود؛

مثلاً فرموده:إذا جاءَ أَحِدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ(۱) و ایضاً: فَلَوْ أَنَّ لَنا کَرَّةً فَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ(۲)؛ و ایضاً: رَبَّنا أَخْرِجْنا مِنْها فَإِنْ عُدْنا فَإِنَّا ظالِمُونَ؛(۳) و ایضاً: وَ هُمْ یَصْطَرِخُونَ فِیها رَبَّنا أَخْرِجْنا نَعْمَلْ صالِحاً غَیْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ أَوَ لَمْ نُعَمِّرْکُمْ ما یَتَذَکَّرُ فِیهِ مَنْ تَذَکَّرَ وَ جاءَکُمُ النَّذِیرُ فَذُوقُوا فَما لِلظَّالِمِینَ مِنْ نَصِیرٍ؛(۴) و ایضاً: وَ أَنْفِقُوا مِنْ ما رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ فَیَقُولَ رَبِّ لَوْ لا أَخَّرْتَنِی إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَکُنْ مِنَ الصَّالِحِینَ؛(۵) و ایضاً: یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ ساقٍ وَ یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ فَلا یَسْتَطِیعُونَ - خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَ قَدْ کانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ(۶)

از این آیات و غیر اینها فهمیده می شود که در زندگی های پس از مرگ، اعم از اینکه برزخ باشد یا قیامت، کسی قدرت به عمل کردن ندارد؛ نه اینکه خداوند متعال، اعمال آن ایام را به حساب نمی آورد بلکه اصلاً کسی نمی تواند عملی بکند و حتی اگر برای سجده کردن خوانده شوند باز هم نمی توانند سجده کنند؛ خود مردم نیز پس از آنکه مردند این حقیقت را خوب در می یابند و برای همین است که هیچ گاه از خداوند متعال اجازه به اعمال نیك نمی خواهند چون اگر به فرض محال اجازه هم بدهند باز قادر به عمل نخواهند بود، بلکه پیوسته تقاضای برگشت به زندگی دنیوی را، به خیال اینکه ممکن است، در خواست می نمایند.

سخنانی در این باره از امیر المؤمنین - علیه السّلام -

روایت می کنند که امیر المؤمنین علی بن ابیطالب - علیه السّلام - فرموده: اِنَّ الیومَ عملٌ ولا حسابٌ وَ غَداً حسابٌ ولا عمل؛(۷) و ایضاً: و اَشرَفَت باطّلاعٍ اَلا و اِنَّ الیومَ المِضمارُ و غَداً السِّباقُ وَ السَبقةُ الجنةُ و الغایةُ النارُ اَفَلا تائبٌ مِن خطیئَتِهِ قبلَ مَنیتِهِ اَلا عاملٌ لِنفسِهِ قبلَ یوم بُؤسِهِ اِلاَ وَ اِنَّکُم فی اَیّامِ اَمَلٍ مِن وَرائِهِ اَجَلٌ، فَمَن عَمِلَ فی ایامِ اَمِلِهِ قبلَ حضورِ اَجَلِهِ فقد نَفَعَه عَمَلُه و لَم یَضرُرهُ اَجَلُهُ وَ مَن قَصَّرَ فی اَیّامِ املِهِ قبلَ حضورِ اَجَلِهِ فقد خَسِرَ عَمَلُه وَ ضَرَّه اَجَلُه؛(۸) و ایضاً: فَاعمَلوا وَ انتم فی نَفَسِ البَقاءِ و الصُّحُفُ منشورةٌ و التوبةُ مبسوطةٌ و المُدبِرُ یُدعی وَ المُسیئُ یُرجی، قبلَ اَن یخمَدَ العملُ وَ یَنقضِیَ الاجلُ و یُسَدَّ بابُ التوبةِ و تَصعَدَ الملائکةُ؛(۹)

۱- مؤمنون (۲۳) / آیه ۹۹ و ۱۰۰. آن گاه که مرگ یکی از آنان را در می یابد، می گوید پروردگارا مرا برگردان، امیدوارم در آنچه گذاشته ام کار نیکی بکنم.

۲- شعراء (۳۶) / آیه ۱۰۲. کاش زندگی دنیوی برای ما بار دیگری میسور می شد تا از مؤمنان می شدیم.

۳- مؤمنون (۲۳) / آیه ۱۰۷. پروردگارا ما را از آتش بیرون آور، اگر باز به اعمال بد عود کردیم پس براستی ما از ستمکارانیم.

۴- فاطر (۳۵) / آیه ۳۷. آنان در میان آتش دوزخ فریاد می زنند و می گویند: پروردگارا ما را بیرون آور تا عمل نیک، جز آن چه که می کردیم، بکنیم. آیا به شما عمر ندادیم، عمری که هر کس که می خواست می توانست متذکر گردد و برای شما پیغمبر آمد، پس (بچشید عذاب را) یاوری برای ستمکاران نیست.

۵- منافقون (۶۳) / آیه ۱۰. خرج کنید از آن چه که به شما روزی داده ایم پیش از آن که کسی از شما را مرگ دریابد و بگوید پروردگارا چرا مرا مدت کمی به تأخیر نیانداختی تا حق را تصدیق نمایم و از صالحان گردم.

۶- قلم (۶۸) / آیه ۴۲ و ۴۳. روزی در زحمت شدیدی می افتند و برای سجده کردن خوانده می شوند ولی نمی توانند سجده کنند، دیدگانشان بی حرکت و به پایین است، خواری آنانرا فرا گرفته و به راستی به سجده کردن خوانده می شدند، آن گاه که نمرده و سالم بودند.

۷- نهج البلاغه، ج۱، ص۸۹، س۴؛ و ارشاد القلوب، ص۲۶۷، امروز روز عمل است و حساب نیست و فردا روز حساب است و عمل نیست.

۸- نهج البلاغه، ج۱، ص۶۶. به راستی دنیا از شما روبرگردانیده واعلان به جدایی کرده است و آخرت به شما رو آورده و نزدیک است که سر برآورد، آگاه باشید که امروز روز کوشش است و فردا وقت پیش قدم شدن و پیش برد بهشت است و آخر راه دنیا آتش است؛ آیا کسی نیست که پیش از رسیدن مرگ از گناهانش توبه نماید؟! آیا کسی نیست که برای خویشتن پیش از روز بیچارگیش کاری کند؟! آگاه باشید که شما در روزهای آرزویی به سر می برید که به دنبال آن اجل فرا می رسد؛ پس هر کس در ایام آرزو، پیش از رسیدن اجل، عمل بکند، کردارش سودش می دهد و رسیدن اجل زیانش نمی زند؛ و هر کس در روز آرزو پیش از آمدن مرگ کوتاهی بکند، پس درباره عملش زیان می بیند و اجلش به او ضرر می زند.

۹- نهج البلاغه، ج۲، ص۲۵۷. شما که هنوز هستید و نمرده اید کار کنید، در حالی که نامه ها گشاده و برگشت به سوی خدا برای همه میسور است و اعراض کننده خوانده می شود و برای گناهکار جای امید باقی است؛ پیش از آن که عمل خاموش شود و مهلت تمام گردد و مدت به سر آید و باب برگشت به خدا بسته شود و فرشتگان موظف به عمل، بالا روند.

و ایضاً: اِعمَلو ارَحِمَکم اللّهُ علی اَعلامٍ بَیّنهٍ فاطریقُ هـجٌ یـدعو الی دارِ السَّلامِ وَ اَنتم فی دارِ مُستعتَبٍ عَلی مَهَلٍ و فَراغٍ و الصُّحُفُ مَنشورهٌ و الاقلامُ جاریهٌ و الابدانُ صحیحهٌ و الالسُنُ مُطلَقهٌ و التوبهُ مسموعهٌ و الاعمالُ مقبولهٌ.(۱)

مرده ای که مانند زنده ها، عمل دارد

گفتیم که انسان، نمی تواند عملی بکند؛ مفهوم این اصل کلی این است که رشته عمل هر کسی با مرگ وی انقطاع می یابد؛ اینک می خواهیم از مرده ای سخن گوییم که مانند زنده ها عمل دارد و با اینکه مرده است ولی هنوز سلسله عملش به پایان نرسیده است؛ و این قضیه مناقض با بحث های پیش ما نبوده و استثنائی هم نیست، و با ورود به اصل بحث، مطلب روشن می شود:

از حضرت امام جعفر صادق – علیه السّلام – روایت شده: ستهٌ تلحَقُ المؤمنَ بعدَ موتِه: وَلَدٌ یَستغفُر له و مصحفٌ یَخلفُهُ و غرسٌ یغرِسُه و قلیبٌ یحفَرُه و صـدقهٌ یُجریها و سـنهٌ یُؤخَذُ بها مِن بعدهِ؛(۲) و ایضاً: یتبع الرجلَ بعـدَ موتِه ثلثُ خِصالٍ: صدقهٌ اجراها للهِ فی حیوتِه فهی تجری له بعـد وفاتِه و سـنهُ هـدیً سَنَّها فهِیَ یُعملُ بها بعدَ موتِه و ولدٌ صالحٌ یدعو له؛(۳) این نمونه روایات زیاد هستند ولکن نباید تصور شود که بحث های سابق را نقض می کنند.

آنچه که در سابق اثبات شـد این است که انسان پس از مرگ نمی تواند عملی بکند؛ و این دسته روایات هم دلالتی ندارد که انسانی یافت شـده باشـد که پس از مرگ نیز عمل کنـد، بلکه فقط این قـدر می رساننـد که برخی از اعمال با مرگ عامل، از ثمره دادن نمی افتـد، بلکه تـا انقراض جهان کنونی، برای عامل خویش، سود می رساننـد مثل اینکه عامل آنها نمرده و پیوسته عمل نیک بکند.

روایات فوق درباره مردمانی است که زنـدگانی آنان تمام شده و اعمال نیک شان تمام نشده است؛ و ممکن است که مردمانی هم باشند که زندگی شان تمام شده، و اعمال شرشان، باز در روییدن باشد.

نماند ستمکار بد روزگار بماند بر او لعنت کردگار

در قرآن کریم هست: إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ کُفَّارٌ أُولئِکَ عَلَیْهِمْ لَعْنَهُ اللَّهِ وَ الْمَلائِکَهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ.(۴)

معلوم است که لفظ «الناس» شـمول بر همگان، از گذشتگان و آیندگان دارد؛ پس مرد کافری که مرده است پیوسته لعنت بدو می رسد و عذابش می دهد یعنی: اعمالی که در موقع زندگی بجا آورده، از گفتار و کردار ناپسند و اضلال مردم و ستمگری، چنان در جهان، ریشه دوانیـده و پا بر جا شـده انـد که تا انقراض دنیا، تبعات و ثمرات تلخ، ببار آورده و بر عامل بدبخت خود، لاحق می گردند؛ نه اینکه انسان، پس از مردن هم می تواند عمل بجا آورد؛

---

۱ – ۱۰.. نهج البلاغه، ج۱، ص۱۸۶. عمل کنیـد خدا شـما را رحمت کند به نشانه های آشـکار (و راه نمایان است و به جایگاه

سلامت می خواند) اکنون که شما در زندگی هستید می توانید خداوند متعال را خشنود سازید و مهلت و فراغت دارید و نامه ها باز و قلم ها در جریان و بدن های سالم و زبان ها رها و توبه مسموع و اعمال مقبول است.

۲- ۱ وسائل الشیعه، ج۲، ص۶۵۲، س۸ و ۹. شش خیر است که پس از مرگ مؤمن، به او می رسند: فرزندی که برایش آمرزش بطلبد و قرآنی که بعد از او بماند و کشتی که آن را به کارد و چاه آبی که آن را بکند و صدقه ای که در جریان گذارد و طریقه نیکویی که بعد از او آن را بگیرند و بروند.

۳- ۱ وسائل الشیعه، ج۲، ص۶۵۲، س۴ و ۵. سه فضیلت به دنبال مرد پس از مرگ می رود: صدقه ای که در زندگی خویش برای خدا به جریان گذارد بعد از وفات او نیز برایش جاری خواهد بو و طریقه هدایتی که آن را معمول نماید و پس از وفاتش بر طبق آن عمل شود و فرزند صالحی که برایش دعا نماید.

۴- ۱ بقره (۲) / آیه ۱۶۱. کسانی که کفر ورزیدند و در اعتقاد و عمل کافرانه مردند، بر آنان باد لعنت خدا و همه فرشتگان و همه مردمان.

از حضـرت امـام باقر – علیه السّـلام – روایت شـده: مَن عَلَّمَ بابَ ضَـلالٍ کانَ علیه مِثلُ اوزارِ مَن عَمِلَ به ولا یَنقُصُ اولائکَ مِن اوزارِهم شیئاً؛(۱) بنابراین، بدعت گذارانی که، به طریقه ناپسندشان رفتار می شود، روز به روز، بر وزر و گناهانشان افزوده می شود، اگر چه سالیان دراز است که مرده و از عمل ناتوان شده اند.

انسان پس از مرگ

از آنچه تحقیق گردیـد، نتیجه می شود که این اکـل و شـرب و این تنفس و این اخـذ نور و این نگاه کردن و اسـتماع نمودن و لمس کردن و چشـیدن و بوییدن و اندیشیدن، و اینگونه تحصیل علم کردن و این معاشرتها و توالد و تناسل، که خداوند جهان آفرین در این زنـدگی به مـا عطـا فرموده، و خلاـصه هر کاری که انجام دادن آن، مسـتلزم صـرف نیروهای بـدن بوده و خسـته کننـده و کـاهش دهنـده باشـد، در زنـدگی هـای پس از مرگ، نـامیسور و غیر ممکن خواهـد بود؛ در خبر است که: حضـرت رسول – صـلّی الله علیه و آله و سـلّم – فرمود: اَکثِروا مِن قولِ لاـ الهَ الاّـ اللهُ قَبلَ اَن یُحالَ بینَکُم وَ بینَها؛(۲) چنان که در زندگی های پیشین نیز چنین بوده است.

خصوصـیاتی که انسـان پس از مرگ دارا خواهـد بود و حالاـتی که بر وی طاری خواهـد شـد، این حقیقت را که ما در صـدد تحقیق و اثبـات آن هستیم، تأییـد و تقویت می کننـد و اختلافات بسـیار زیادی که در میان دو نشأه زنـدگی هست ما را به طور قهری به مطالب عمیق تری سوق داده و هدایت می کنند که از جمله آنها سر مقاله ما است: مکان و زمان عمل، محدود به دنیا و زندگی دنیا است.

اینک چنـد اختلاف و تفاوت را که در میان دو نشأه هست، ذیلاً متعرض می شویم و اسـتقصای باقی را به عهـده محققین متتبع می گذاریم.

نعمتهای اخروی کاهش نمی پذیرند

یکی از فرقهای دنیا و آخرت این است که: نعمت های آخرت، کلیتاً ثابت و بر قرار هسـتند و کاهش پذیر و تمام شدنی نیستند و خداوند متعال در آنها اصـلًا انقضاء و پذیرش کاهش را نگذاشـته است؛ به خلاف نعمت های دنیوی، که عموماً نقصان پذیر می باشـند و به تدریـج، روی به کاهش گذاشـته و کم کم کمتر شـده و بالاخره تمام می شوند؛ و برای همین است که دنیا دار تزاحم و مضایقه است، و زنـدگی اخروی، چنان سـعه و گشایش دارد که تا ما در این زندگی هستیم، تصور آن را هم، به طور حقیقی نمی توانیم بکنیم؛ خداونـد متعـال، فرموده: إِنَّما عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ – ما عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ؛(۳) و ایضاً: إِنَّ هذا لَرِزْقُنا ما لَهُ مِنْ نَفادٍ.(۴)

۱– ۱ وسائل الشیعه، ج۲، ص۴۹۶، س ۳۶ و ۳۷. آنان که باب ضلالتی را به مردم یاد می دهند به اندازه وزر و وبال کسانی که بر آن عمل نمایند برای شان وزر و وبال خواهد بود و اینان از اوزار آنان، چیزی نمی کاهند.

۲– کشف الغمه شـعرانی، ج۱، ص۲۶۵، س۳۲ و ۳۳. بسـیار بگوییـد لا اله الا الله پیش از آن که در میان شـما و آن مانعی پیدا

شود

۳- نحل (۱۶) / آیه ۹۵ و ۹۶. حقیقت این است که آن چه در نزد خداوند است، برای شـما بهتر است اگر بدانید، آنچه در نزد شما است پایان می پذیرد و تمام می شود و آنچه که در نزد خداوند است، همیشه باقی است.

۴- ص (۳۸) / آیه ۵۴. همانا روزی ما این است که پایانی برای آن نیست، و هیچ وقت تمام نمی شود.

نعمت هـای بهشت را در اینکه در آنهـا مضـایقه ای نیست، و هیچگونه تنگی در آنهـا وجود نـدارد، تشبیه به علم کرده انـد که هزاران فرد انسـان، علم واحـدی را کسب می کننـد هیـچ کـدام از آنـان کوچک ترین مزاحمتی، برای دیگری نـدارد و این به جهت این است که: علم، سعه و گشایش دارد، به خلاف سایر نعمت های دنیا که دو نفر هم در آنها نزاع می کنند تا چه رسد به هزاران؛ و نیز نعمت های بهشت را در اینکه کاهش پـذیر نیسـتند، به چراغ تشبیه فرموده انـد؛ در مباحثه ای که حضـرت امام باقر – علیه السّـلام – ، در شام با یک نفر از علمای مسیحی کرده است، ضمناً هست: نصرانی گفت: مرا خبر ده از آنچه دعوی می کنیـد که میوه هـای بهشت، بر طرف نمی شود، هر چنـد از آن تنـاول می کننـد بـاز به حـال خود هست، آیا در دنیا نظیری دارد؟ حضرت فرمود که: بلی نظیر آن، در دنیا، چراغ است که اگر صد هزار چراغ، از آن بیفروزند، کم نمی شود.(۱)

انسان نیک، در آخرت رنج ندارد

گفتیم که صـدور هر نوع کـار، از هر فرد انسـان، نوعی خسـتگی در وی بار می آورد و انجام دادن کار، بـدون مصـرف کردن قـدری از قوای بـدن، غیر ممکن است؛ و بنابراین، زنـدگی دنیوی حتی در لذیـذترین اعمال، و خوشایندترین کارها، پیوسـته با نوعی رنـج توأم است؛ و کـار و رنـج در دنیا، دو متلازم غیر منفک می باشـند؛ و چون زنـدگی دنیوی نمی توانـد جـدا از کار کردن باشد، فلذا محال است که رنج از زندگی دنیوی جدا شود؛ ولی در زندگی اخروی، برای نیکوکاران، هیچ رنجی نیست؛ چنان که خداوند متعال، از اهل بهشت، حکایت فرموده: لا یَمَسُّنا فِیها نَصَبٌ وَ لا یَمَسُّنا فِیها لُغُوبٌ؛(۲) پس نتیجه می گیریم که نوع کار دنیا، در آخرت نیست.

و بایـد دانست که در آخرت نه فقـط نیکوکـاران، از کارهـای خسـته کننـده دنیـا و زنـدگی آمیخته به رنـج این زنـدگی، فارغ هسـتند؛ بلکه بدکاران هم، با اینکه طالب اعمال خسته کننده دنیوی می باشند و از پیشگاه حضرت پرودگاری، با اصرار هر چه تمام تر، امکان انجام دادن آنها را خواسـتار می شوند، ولی پاسخ منفی می شنوند؛ چنان که می فرماید: فَإِنْ یَصْبِرُوا فَالنّارُ مَثْوی لَهُمْ وَ إِنْ یَسْتَعْتِبُوا فَما هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِینَ؛(۳) نتیجه این است که: در آخرت، اخذ ماده و تبدیل آن به قوه و مصـرف کردن آن در شکل کار، امکان ندارد؛ و از این قضیه، بهشتیان شادمان، و دوزخیان، اندوهناکند.

زندگی در نشأه آینده فردی است

فرق فاحشـی که در میان دو نشأه هست، این است که: زندگی در این نشأه، اجتماعی است؛ خداوند متعال فرموده: تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لاـ تَعـاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُـدْوانِ؛(۴) ولی زنـدگی در جهـان آینـده، به طور حتم، فردی خواهـد بود؛ چنـان که فرموده: وَ کُلُّهُمْ آتِیهِ یَوْمَ الْقِیامَهِ فَرْداً؛(۵) و ایضاً: وَ لَقَدْ جِئْتُمُونا فُرادی کَما خَلَقْناکُمْ أَوَّلَ مَرَّهٍ.(۶)

۱- منتهی الامال، ج۲، ص۷۵. عین عبارت به اختصار، نقل گردید.

۲- فاطر (۳۵) / آیه ۳۵ در بهشت نه رنجی به ما می رسد ونه خستگی.

۳- فصلت (۴۱) / آیه ۲۴. اگر صبر کنند جایگاه شان آتش است و اگر بهانه آورند عذری از آنان پذیرفته نمی شود.

۴- مائده (۵) / آیه ۲. در نیکوکاری و پرهیزکاری، به همدیگر کمک کنید و در گناه و دشمنی، یکدیگر را معاونت منمایید.

۵- مریم (۱۹) / آیه ۹۵. جمیع کسانی که در آسمان ها و زمین می باشند، در روز قیامت به پیشگاه خداوند متعال، تنها می روند.

۶- انعام (۶) / آیه ۹۴. به پیشگاه ما تنها آمدید چنان که در نخستین بار هم شما را تنها آفریده بودیم.

آقای طباطبائی می گوید: «سلطنت، در زندگی اخروی، در جمیع احکام حیات، فقط برای خود وجود انسانی است، و وجود دیگری، اثری در او به عنوان مشارکت و معاونت در امر زندگی، ندارد؛ و اگر این نظام طبیعی که در جهان مادی، مشاهده می کنیم، در عالم آخرت هم بوده باشد، لازم می آید که در آنجا نیز، زندگی تعاونی و اشتراکی، حکمفرما گردد، ولی انسان، این طرز زندگی را پشت سر گذاشته و روی به سوی پروردگار خویش آورده، و کلیه علوم عملیه اش، از وی باطل گردیده است؛ و دیگر برای استخدام و تصرف و مدنیّت و اجتماع تعاونی، و نیز برای هیچ کدام از احکام آن، که در دنیا به لزوم آنها حکم می کرد، لزومی نمی بیند، و برای او جز مصاحبت عمل خویشتن و نتیجه حسنات و سیئات، چیز دیگری نیست؛ و آنچه برای او آشکار است فقط حقیقت امر است.»(۱)

بدیهی است که در زندگی فردی، اعمالی که به اجتماع، نیاز دارد کلیتاً غیر قابل تحقق می باشند و انسان اخروی تنها خود را دارد و به جز خویشتن، چیز دیگری ندارد.

و لازم است توجه شود که زندگی فردی که زیست هر کسی با خود او بوده باشد، هیچ منافاتی با تجمع ندارد، تجمعی که در ذات زندگی دخیل نیست؛ پس آیه مبارکه: عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ؛(۲) و امثال آن که تجمع و رو به رو نشستن بندگان خدا را می رسانند، با آیاتی که در این بحث، نقل کردیم، مناقضتی ندارند؛ و پس از آنکه مسلم گردید که هر انسانی در آخرت، با عمل خویش بوده و زیست وی، با عمل مختص به خود او خواهد بود، چه مانعی دارد که افراد انسان، با تشابه اعمال، در درجه ها و درکه های متشابه از بهشت و دوزخ قرار گرفته، و مجاور یکدیگر باشند چنان که فرماید: هُمْ وَ أَزْواجُهُمْ فِی ظِلالٍ عَلَی الْأَرائِکِ مُتَّکِؤُنَ.(۳)

زمان در آخرت توقف می¬کند

یکی از اختصاصات جهان آینده، این است که: ساعت، یعنی جزء زمان، در آن، جریان نخواهد داشت؛ به خلاف جهان کنونی که هر جزئی از زمان جریان دارد تا جزء بعدی فرا می رسد؛ دلیل ما فرمایش خداوند متعال است: یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَهِ أَیَّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی؛(۴) چنان که در مجمع البیان(۵) هم فرموده: کاف در «یسئلونک» مفعول اول است، و «عن الساعه» در جای مفعول دوم است، «ایّان مرسیها» متعلق به مدلول سؤال است. تقدیر این است «قائلین ایان مرسیها» و اِرساء به معنی اثبات است و مُرسی(۶) هم، چون اسم زمان است از اِرساء بقرینه «اَیّان» که به معنی سئوال از زمان است، پس به معنی زمان ارساء و اثبات است پس خلاصه معنی چنین می شود: از زمان اثبات و نگه داشتن ساعت، از تو سؤال می کنند؛ و از تتبع استعمالات ماده «رسو» در قرآن کریم، به دست می آید که «راسی» چیزی است که بعد از حرکت، ثابت گردد، و ارساء هم، به معنی اثبات و نگه داشتن بعد از اجراء است؛ پس با این قرینه هم، می فهمیم که مقصود پرسش کنندگان، این بوده است که: زمان، که در این زندگی، مانند جریان کشتی ها در اقیانوس ها پیوسته در حرکت و شنا کردن است، کی، ثابت خواهد شد؟ و خداوند متعال، که زمان را اکنون جاری گردانیده، کی آن را ثابت و متوقف خواهد کرد؟کلمه ساعت،(۷)

۱- ۱۰.. المیزان، ج۲، ص۲۱۶.

۲- ۱ صافات (۳۷) / آیه ۴۴. بر روی نیمکت هایی رو به روی یکدیگر قرار دارند.

۳- ۱ یس (۳۶) / آیه ۵۶. آنان و ازواج شان، در سایه های بر سریرهای و تخت ها تکیه کنندگانند.

۴- اعراف (۷) / آیه ۱۸۷. می پرسند از تو ساعت را که نگه داشتن آن کی خواهد بود؟ بگو همانا علم بر آن در نزد پروردگار من است.

۵- ج۴، ص۵۰۵.

۶- مُرسی به ضم میم و سکون رای مهمله و فتح سین مهمله، مصدر میمی و به معنی ثبوت و ایستادن است، ضد جریان و یا به معنی اثبات و نگه داشتن است، ضد اِجراء؛ لازم و متعدی آمده است.

۷- ساعت، از سوع است بر وزن فلس و به معنی ضایع شدن و تلف گشتن است، و به معنای جزء زمان استعمال شده است، به این تناسب که اجزاء زمان را بقائی نبوده و پیوسته ضایع شده و از بین می رونـد؛ و الف و لام در «الساعه» در این کریمه برای جنس است نه برای عهد وگرنه لازم می آید که قیامت کبری که خراب شدن سراسر عالم است، هم اکنون در جریان باشد و در این آیه هم از موقع ثبوت آن سئوال شده باشد.

به طوری که از خود همین کریمه و امثال آن، از قرآن کریم استفاده می شود، و همچنین از سایر اطلاقات و استعمالات آن، در زبان عرب اصیل، به دست می آید، به معنی جزء وقت است؛ و با الف و لام عهد حضوری به معنی اکنون می آید، و بعدها هم در آلتی که با آن، حساب زمان را می فهمند حقیقت یافته است؛ پس لفظ «الساعه» در این کریمه ابتدائاً به معنی قیامت است، منطبق با آن می شود؛ با این مقدمات، به طور واضح فهمیده می شود که معنی کریمه این است: می پرسند از تو زمان را که کی نگه داشته خواهد شد و از جریان خواهد افتاد؟.

از لحن آیه پیداست که سؤال کنندگان، پیش از این سؤال، یاد گرفته بودند، و می دانستند که وقتی می رسد که ساعت یعنی جزء زمان، از جریان افتاده و ثابت و متوقف می ماند، ولی آن وقت را نمی دانستند که کی و پس از چند مدت فرا می رسد و برای تعیین آن به مقام پرسش آمده اند؛ و خداوند متعال هم در مقام پاسخ دادن، به اصل پرسش آنان متعرض نشده و نفرموده که این، چه سؤال است؟ و ساعت چگونه توقف می کند؟ بلکه سؤال آنان را سؤال صحیحی و پرسش درستی تلقی فرموده و غلطی در آن ندیده تا اصلاح فرماید، جواب داده که دانستن این وقت که شما خواهان دانستن آن هستید، مخصوص ذات اقدس باری تعالی است، این علم نزد خداست و باید نزد خدا بماند.

از اینکه زمان، در این جهان، در گردش است و در جهان آینده از گردش می افتد فهمیده می شود که: چون این جهان، جهان جریان و تغییر است و هیچ چیز باقی و پایدار نیست، و ذوات و جواهر اشیاء پیوسته در حرکت و دائماً در انقلاب می باشند، پس بالطبع ناظرین این تغییرات، در میان دو حال یک چیز، فاصله ای را تصور می کنند، و نام این فاصله را زمان می گذارند؛ و منشأی برای انتزاع ذهنی زمان، جز تفاوت یافتن موجودات، چیز دیگری نیست؛ برای این که: زمان، از امور تحقق دار نیست، و مانند وجود و سایر انتزاعیات است که بدون انتزاع و تصور آنها، زندگی دنیوی انسانی بدین طرز که هست غیر میسور است؛ و آدمی تا در این دنیا هست، آیینه ذهن خود را از تصور و انتزاع اینگونه معانی، نمی تواند فارغ بدارد؛ ولی جهان آینده، چون دار بقا و جاویدان است، و هر کس هر چه دارد دائماً دارای آن است و هر چیز پیوسته و الی الابد پایدار خواهد بود و اصلاً موت و فنا به معنی عدم، در آن سرای، راه ندارد؛ و خلاصه: چون آن جهان از تبدل صور و تغییرات موجودات، یک سره پاک است فلذا تصور فاصله میان تغییرات و حالات هم، به عنوان سالبه به انتفای موضوع، به نظر نخواهد رسید؛ پس در زندگی اخروی، زمان انتزاع نخواهد شد؛ برای اینکه منشأی برای انتزاع زمان در آنجا نخواهد بود.

به جز اینکه گفتیم با چه طریق دیگری معمای وقفه زمان را می توانیم حل نماییم؟ و بنابر آن گفته می شود که بناچار هیچ کدام از این اعمال که در این زندگی از افراد بشر سر می زند، در آنجا از هیچ فرد انسان، صادر نخواهد شد برای اینکه اعمال کنونی عبارت اخرای تغییر دادن می باشند؛ و معلوم است که در هر جا تغییری رخ دهد، حتماً دو حال پیدا می شود و دو حال، میانه ای و فاصله ای باید در ذهن داشته باشد، تا دو بودن آن دو حال، به تصور برسد؛ پس زمان، انتزاع خواهد شد، و اجزای وقت و ساعت به گردش خواهند افتاد.

و از حضرت امیر المؤمنین - علیه السّلام - کلام بسیار عمیقی نقل شده که در عین اینکه مختصر و کوتاه است، معنایی مفصل و شرحی مطول، در ضمن خود گرفته است؛ در نظر ما این خبر شریف، با آیه مبارکه فوق، نظیر یکدیگر بوده، و یک مدلول را تقریباً می رسانند؛ فرموده: الدَّهرُ، مَا الّدهرُ؟ قائمٌ بِاعمالِکُم؛(۱) یعنی: موجودی در جهان بنام روزگار نیست و این روزگار که همه مردم، آن را تصور می کنند، در خارج از ذهن تحققی و تذوتی ندارد، قوام حقیقت روزگار با اعمال خود شماهاست؛ تا هنگامی که این اعمال از شما صادر می گردند، طبعاً و قهراً شما هم ذهن خود را از فهمیدن معنای روزگار و دهر، خالی و فارغ نخواهید یافت؛ برای اینکه دو عمل در ذهن انسان، فاصله ای از همدیگر خواهند گرفت و نیز ذهن وی از هر عملی که انجام می یابد، تغییری و تبدیلی خواهد فهمید، و دو تغییر هم، میانه ای با یکدیگر خواهند داشت، و همین میانه و فاصله است، که به نام روزگار و دهر و زمان و غیر اینها خوانده می شود؛ ولی هنگامی که اجل و مدت معین شده عمل، به سر رسید، و آدمی از نفس کشیدن و نگاه کردن و سخن گفتن و فهمیدن فروماند، آن وقت است که دیگر برای روزگار در نظر وی، مفهومی باقی نخواهد ماند!.

بنابراین، این خبر شریف می فهماند که: اعمال این زندگی، در آخرت و در زندگی های پس از مرگ، وجود نخواهد داشت، یعنی تغییر و تبدیلی از بشر، صادر نخواهد شد؛ پس مفهومی هم، برای واژه روزگار و دهر، در نظر وی باقی نخواهد ماند؛ و معنایی برای وقفه زمان، جز اینکه مفهوم روزگار، از نظر وی گم شود و از تصور وی دور گردد، نیست.

میرزا احمد نقیب الممالک سروده:(۲)

دانی آن خسرو خوبان چه زمانم بسر آید آن زمانم بسر آید که زمانم بسر آید

از دو کریمه سوره مبارکه الرّحمن هم، می توانیم مساله توقف زمان را بفهمیم و یا لااقل، نسبت به آن نزدیک تر شویم و انس بیشتری با آن بیابیم؛ می فرماید: کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ؛(۳) و ایضاً: سَنَفْرُغُ لَکُمْ أَیُّهَ الثَّقَلانِ؛(۴) ضمیر هو به رب تبارک و تعالی بر می گردد، و کل یوم ظرف است و به تقدیر فی مفعول فیه است، و تقدیر کلام این است:

الرَّبُّ فی کُلِّ یَومٍ فی شَأنٍ؛ یعنی پرودگار در هر روزی در کاری است، در هر روزی، کار دیگری دارد، کار امروزی او غیر از کار دیروز و غیر از کار فردای اوست؛ یعنی: آن ذات مقدس چون که رب و پرورنده است، فلذا به طور دائم با کارهای متغائر، به جهان و موجودات آن، تغییر داده و آن را می پرورانـد، و از حالی به حال دیگر می گردانـد؛ و پس از آنکه خداونـد متعال، این کلام مبارک را می فرماید، باز می فرماید: روزی فقط برای شما، ای افراد انس و جن، مشغول خواهیم شد، یعنی کار دیگری نخواهیم داشت، ما خواهیم بود و شما، دیگر هر روز در شأنی و در کاری نخواهیم بود، از تغییر دادن به جهان فارغ خواهیم شد، زیرا که امر تربیت و پروریدن به آخر می رسد؛ بیشتر از یک کار نخواهیم داشت؛ ما خواهیم بود و شما.

۱- حلیه الاولیاء، ج۱، ص۷۷، س۱۹. روزگار چیست روزگار؟ قوام روزگار با اعمال شماهاست.

۲- آثار عجم، ص۲۶۲ و ۲۶۳، س۲.

۳- الرحمن (۵۵) / آیه ۲۹. پروردگار در هر روزی در کاری است.

۴- الرحمن (۵۵) / آیه ۳۱. به زودی برای شما فارغ خواهیم شد، ای انس و جن؛ یعنی به شما رسیدگی خواهیم کرد.

معلوم است که لازمه قضایای ذکر شده این است که دیگر در آن روز برای تصور کردن زمان، منشأی نباشد، و زمان از عالم تصور هم، برای انتزاع و تصور زمان، همانا تغیّر جهان و موجودات آن در اثر تغییر دادن پروردگار متعال است؛ و در صورتی که فرض شود که حضرت پروردگاری، تمامی کارهای امروزی دنیوی را که غیر از هم می باشند، به آخر برساند، و بیشتر از یک شغل پیش نگیرد، چه تغییری در جهان پدید خواهد آمد، که دو حال و فاصله میان آن دو، که زمان است به تصور برسد؟.

اگر وقفه زمان در عالم آخرت، به تمام معنی کلمه، صحیح درآید، بنابر آن بایستی گفت که: عالم آخرت، ارتقاء و ارتفاع ندارد، بلکه جهان ثبوت و استقرار است، و قانون حرکت جواهر، مانند جریان زمان، با وقوع قیامت انقراض خواهد یافت؛ و این مساله، اگر چه با لایتناهی بودن نعمت های بهشتی، قابل جبران است، برای اینکه فرضی از ارتقاء و ارتفاع درجات، با غیر متناهی بودن لذایذ هم حاصل است؛ ولی باز این مساله، مشکلی است که لازم است حل شود، و دشواری است که بایستی بدان پرداخته شود.

جائی که طلب هست و نیاز نیست

زندگی دنیوی به طوری است که تا آدمی به نعمتی نیازمند نگردد، از وصول به آن هم، لذتی نمی برد، و همچنین هر چیز که مورد احتیاج نشود، مطلوب هم واقع نمی گردد، پس کلیت طلب هر چیز بر فقدان آن و نیاز بر آن، دلالت می کند؛ و جمیع اعمال انسان در این جهان، در مدار فقر می چرخد؛ و محرک وی به کوشش، همانا رفع فقر و نیاز است: تا آدمی گرسنه نشود، میل خوردن در وی پدیدار نمی گردد، و تا تشنه نشود، از آشامیدن، لذتی نمی برد؛ ولی در زندگی پیشین و همچنین در زندگی آینده و پسین، این چنین نبوده و نخواهد بود، بلکه در آنجا جوع نبوده و اکل هم بوده است و تشنگی نبوده و نوشیدن هم بوده است، و عریانی وجود نداشته و لباس هم وجود داشته است؛

خداوند متعال خطاب به آدم کرده و فرمود: إِنَّ لَکَ أَلَّا تَجُوعَ فِیها وَ لا تَعْری - وَ أَنَّکَ لا تَظْمَؤُا فِیها وَ لا تَضْحی؛(۱) و ایضاً: یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّهَ وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما؛(۲) و اما درباره زندگی پسین، مساله واضح است و در بحث های سابق، اثبات کردیم که در بهشت آینده نفاد و کاهش نیست و می دانیم که گرسنگی و تشنگی، نوعی از کاهش است و خداوند متعال درباره بهشت آینده فرموده: لَهُمْ ما یَشاؤُنَ فِیها وَ لَدَیْنا مَزِیدٌ.(۳)

اکنون می گوییم به طور کلی، اعمال انسان در این جهان، برای وصول به چیزی است که او آن را فاقد و به آن نیازمند است؛ پس در صورتی که در بهشت فقدان نیست و نیاز وجود ندارد، چگونه می توانیم برای وجود اعمال دنیوی در آنجا وجهی بیابیم و به جز اینکه گفته شود: بودن اعمال دنیوی در بهشت، دلالت بر وجود فقر در آنجا می کند، چه می توان گفت؟ و چه فایده دیگری از وجود آنها در آنجا می توان گرفت؟.

۱- طه (۲۰) / آیه ۱۱۸ و ۱۱۹. برایت در بهشت این هست که تو در آنجا گرسنه نمی شوی و لخت نمی‌مانی و تو در آنجا

تشنه نمی شوی و احساس گرما نمی کنی.

۲- ۱۰.. بقره (۲) / آیه ۳۵. ای آدم، تو و زوجه‌ات، در بهشت ساکن شوید و از میوه های آن به فراوانی در هر گوشه و کنار آن در هر جایی که دلخواه شما باشد بخورید.

۳- ۱ ق (۵۰) / آیه ۳۵. برای ایشان هست در بهشت آنچه بخواهند، و در نزد ما زیادتر از آن هست.

امتیازات ازواج بهشتی

شیخ ابوالفتوح رازی(۱) رضوان الله تعالی علیه در تفسیر کریمه لَهُمْ فِیها أَزْواجٌ مُطَهَّرَهٌ(۲)، نوشته است: ایشان را جفتانی باشد پاکیزه، زوج، مرد و زن را گویند؛ مجمع البیان(۳) و بیضاوی(۴) نیز تصریح بر آن کرده اند.

بنابراین، هر چه که در مرد و یا زن، در این زندگی موجب استکراه و تنفر است و به ضد پاکی و پاکیزگی است از معایب خلقیه، مثلاً: بول، غایط، منی، حیض، نفاس، استحاضه، زاییدن، آب دهن، اخلاط سینه، آب بینی، چرک بدن، و یا خلقیه مانند: مکر، حیله، دروغ، فریب و جز اینها، چنان که مفسرین از عامه و خاصه تصریح کرده اند، از ازواج بهشتی، به حکم خداوندی، مسلوب و مرتفع خواهد بود.

ازواج بهشتی نیرویی دارند که پایان ندارد و تمام نمی شود؛ در خبر است که رسول اکرم - صلّی الله علیه و آله و سلّم - فرموده: مَن بَنی مسجداً فی الدنیا بَنَی اللهُ لَهُ بِکُلِّ شِبرٍ (اَو بِکلِّ ذِراعٍ) مَسیرَهَ اربعینَ الفَ عامٍ مدینهً مِن ذهبٍ و فضّهٍ و دُرٍّ وَ یاقوتٍ وَ زُمُرّدٍ و زبرجدٍ؛ فی کلِّ مدینهٍ اربعونَ الفَ الفِ قَصرٍ، فی کلِ قصرٍ اربعونَ الفَ الفِ دارٍ، فی کلِّ سَریرٍ زوجهٌ من الحورِ العینِ، و لکلِّ زَوَجهٍ الفُ الفِ وصیفٍ و اَربعونَ الفَ الفِ وَصیفهٍ، فی کلِّ بیتٍ اَلفُ الفِ لونٍ مِنَ الطعامِ، وَ یُعطِی اللهُ وَلِیَّهُ مِنَ القوّهِ ما یَأتی عَلی تِلکَ الازواجِ وَ عَلی ذلک الشرابِ فی یوم واحدٍ.(۵)

ازواج بهشتی، هرگز از لذت بردن از یکدیگر خسته و ملول نمی شوند، و بدن های لطیف شان از روی هفتاد پارچه لباس، پدیدار است در ضمن حدیث طویلی از حضرت امام صادق - علیه السّلام - روایت شده: یَقولُ وَلیُّ اللهِ اِئذنوا لَها فَتَنزِلُ فَیَبتدِرُ اِلیها الفُ وَصیفٍ و الفُ وَصیفهٍ، یُبَشِّرونَها بِذلکَ فَتَنزِلُ الیه مِن خَیمتِها وَ عَلَیها سَبعونَ حُلّهً مَنسوجهً بالذَهَبِ و الفِضّهِ مُکلّلهً بالدُّرِّ و الیاقوتِ وَ الزّبرجَدِ، صِبغُهنَّ المِسکُ و العنبرُ بالوانٍ مختلفهٍ، یُری مُخُّ ساقِها مِن وراءِ سَبعینَ حُلّهً... فَاِذا دَنَت مِن وَلِیِّ اللهِ اَقبَلَ الخُدّامُ بِصِحافِ الذَّهَبِ و الفضّهِ، فیها الدُّرُ و الیاقوتُ وَ الزَّبرجَدُ فَیَنثِرونَها علیها ثُمَّ یعُانِقُها وَ تعانِقُهُ فَلا تَمِلُّ وَلا یَمِلُّ.(۶)

ازواج بهشتی پیوسته باکره و الی الابد عذرا می باشند؛ روایت شده: زندیقی به حضرت امام صادق - علیه السّلام - گفت: کیفَ تکونُ الحوراءُ فی کلِّ ما اَتاها زوجُها عذراءَ؟ قال: اِنَّها خُلِقَت مِن الطّیبِ، لاتَعتَریها عاههٌ وَلا تُخالِطُ جِسمَها آفَهٌ.(۷)

۱- ج ۱، ص ۱۰۴.

۲- بقره (۲) / آیه ۱۰.

۳- ج ۱، ص ۶۴.

۴- ص ۲۰.

۵- بحارالانوار، ج ۳، ص ۳۴۶، س ۲۴ تا ۲۷. هر کس در دنیا مسجدی بنا کند، خداوند برای او به هر وجبی «یا به هر ذراعی» شهری به وسعت سیر چهل هزار سال، از طلایی و نقره ای و دری و یاقوتی و زمردی و زبرجدی، بنا می کند. در هر شهری چهل میلیون قصر هست در هر قصر چهل میلیون خانه هست، در هر خانه چهل میلیون اتاق هست، در هر اطاق چهل میلیون

تخت هست، بر هر تخت زوجه ای زیبا و درشت چشم هست، و برای هر زوجه ای میلیون خدمتکار پسر و چهل میلیون خدمتگزار دختر هست، در هر خانه میلیون سفره هست، بر هر سفره چهل میلیون ظرف هست، در هر ظرف چهل میلیون رنگ خوراک هست، و خداوند به دوست خود آن قدر نیرو عطا می فرماید که می تواند هر روز به این ازواج، و به این خوردنی و نوشیدنی رسیدگی نماید.

۶- بحارالانوار، ج۳، ص۳۳۷، س۱۰ تا ۱۳. دوست خدا می گوید: به زوجه ام اذن دهید تا به سوی من پایین آید، پس هزار خدمتکار پسر و هزار خدمتکار دختر، به سوی او روان می شوند، مژده اش می دهند که زوجش او را می طلبد؛ پس او از چادر خود فرود می آید در حالی که هفتاد حله بافته شده از طلا و نقره در بر کرده، و تاج از در و یاقوت و زبرجد بر سر نهاده با الوان گوناگون مشک و عنبر رنگ آمیزی گردیده، مغز ساقش از زیر هفتاد حله نمایان است... پس هنگامی که به دوست خدا نزدیک شود، خدمتگزاران با ظرف های بزرگ خود که در آنها در و یاقوت و زبرجد می باشد، به او روی آورده، و آنها را بر وی نثار می کنند؛ پس هر دو، دست بگردن یکدیگر می اندازند نه این خسته می شود نه آن ملول.

۷- بحارالانوار، ج۳، ص۳۳۰، س۱۳. چطور حوریه در هر بار که زوجش پیش او آید، باکره می شود؟ فرمود: برای اینکه او از خوشی و پاکیزگی آفریده شده، نه بلایی او را فرا گیرد ونه دردی با بدنش آمیزش یابد.

ازواج بهشتی که همان حوریان باشند، در کنار نهرهای فردوسی از زمین بهشت می رویند؛ در حدیث وارد است که:(۱) حضرت صادق - علیه السّلام - فرمود: اِنَّ خیراً نهرٌ فی الجنهِ، علی حافَتَی ذلکَ النّهرِ حوارٍ نابِتاتٌ، کُلَّما قُلِعَت واحدهٌ نبَتَت اُخری! و با سند صحیح روایت شده که: آن حضرت - علیه السّلام - فرمود: اِنَّ فی الجنهِ نهراً حافَتاهُ حورٌ نابِتاتٌ، فاِذا مَرَّ المؤمنُ بِاَحدیهُنَّ فَأَعجَبَتهُ اِقتَلَعَها فَأنبَتَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ مکانَها!.(۲)

و از حضرت رسول اکرم - صلّی الله علیه و آله و سلّم - روایت شده: مَن قال لا الهَ الا اللهُ غُرِسَت لَهُ شجرهٌ فی الجنهِ من یاقوتهٍ حمراءَ مَنبِتُها فی مسکٍ ابیضَ احلی من العسلِ و اشدُّ بیاضاً مِنَ الثَّلجِ و اطیَبُ ریحاً من المسکِ فیها امثالُ ثدیِ الابکارِ تعلو عَن سبعینَ حُلَّهً؛(۳) این خبر شریف علاوه بر این که دلالت می کند که: درخت کاشته شده در بهشت، حوری می گردد و مانند دختران باکره، پستان بار می آورد، چنان پستانی که برآمدگیش از زیر هفتاد پیراهن هشتی که در بر می کند، نمایان می شود؛ دلالت می کند ایضاً بر اینکه: حوری بهشتی، شربتی بسیار گوارا هم هست، چنان شربتی که نظیرش در دنیا نیست!.

بلی از برخی از اخبار و حتی از بعضی از آیات، محتملاً چنین بر می آید که: ازواج بهشتی از سایر نعمت های بهشتی، جدایی ندارند و با آنها متحدند. موجود واحدی درعین اینکه درخت است حوری هم هست، مرکب هم هست، رضوان خدا هم هست و غیر اینها.

از حضرت رسول اکرم - صلّی الله علیه و آله و سلّم - روایت شده: لَمّا اُدخِلتُ الجّنَهَ رأیتُ الشجرهَ تَحمِلُ الحُلِیَّ وَ الحُلَلَ، اسفَلُها خیلٌ بُلقٌ و اوسَطُها الحورُ العینُ و فی اعلاها الرِضوانُ؛(۴) الحدیث؛ و در قرآن هست: أَصْحابُ الْیَمِینِ ما أَصْحابُ الْیَمِینِ - فِی سِدْرٍ مَخْضُودٍ - وَ طَلْحٍ مَنْضُودٍ - وَ ظِلٍّ مَمْدُودٍ - وَ ماءٍ مَسْکُوبٍ - وَ فاکِهَهٍ کَثِیرَهٍ - لا مَقْطُوعَهٍ وَ لا مَمْنُوعَهٍ - وَ فُرُشٍ مَرْفُوعَهٍ - إِنَّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً - فَجَعَلْناهُنَّ أَبْکاراً - عُرُباً أَتْراباً - لِأَصْحابِ الْیَمِینِ؛(۵) باید بدانیم که: صفت جمع را اگر مؤنث سماعی و غیر حقیقی باشد، به صیغه مفرد مؤنث می آورند؛

۱- بحارالانوار، ج۳، ص۳۳۷، س۲۷ و ۲۸. با اختصار نقل شد؛ حقیقت این است که: خیر نهری در بهشت است که در هر دو کناره آن حوریانی روئیده اند، هر وقت یکی از آنها چیده می شود دیگری می روید!.

۲- بحارالانوار، ج۳، ص۳۳۷، س۳۰. از کافی از محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابن ابی عمیر از حسین بن عثمان از ابو بصیر (و این اشخاص همه از طرف علمای رجال، توثیق شده اند) حضرت صادق - علیه السّلام - فرمود: واقع این است که در بهشت نهری هست که در هر دو کنارش حوریانی روئیده اند! وقتی که مؤمن به یکی از آنان می رسد از او خوشش می آید و او را می چیند، پس خداوند عز و جل یکی دیگر را در جای او می رویاند؛ این خبر شریف، در روضه کافی نیز در ص۲۳۱، شماره ۲۹۹ با همین سند مذکور است.

۳- ۱۰.. کافی، ج۲، ص۵۱۷، س۲. هر کس بگوید لا اله الا الله، برای او درختی از یاقوت سرخ در بهشت کاشته می شود؛ این درخت در میان مشک سفیدی روییده و از عسل شیرین تر و از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر است و مانند دختران باکره ای دارای پستان است که از زیر هفتاد حله برآمدگی آن نمایان و پدیدار است.

۴- ۱ مرآه العقول، ج۲، ص۴۶۹، س۳۱. آن گاه که مرا داخل بهشت کردند، دیدم «آن» درخت را که زیورها و حله ها با خود بر می دارد، پایینش اسب های ابلق است و میانش حور العین و در بالایش رضوان و خوشنودی می باشد.

۵- ۱ واقعه (۵۶) / آیه ۲۷ تا ۳۸. و یاران جانب راست، چیستند یاران جانب راست؟ در میان درختان بی خاری هستند؛ و در میان درختان منظم چیده شده ای هستند؛ و در سایه کشیده شده ای هستند؛ و در «کنار» آبی ریزان «آبشار» قرار دارند؛ و در «میان» میوه فراوان که نه قطع می شود و نه باز داشته می شود هستند؛ و در میان فرش هایی بالا آمده می باشند؛ ما آنان را آفریدیم آفریدنی پس آنان را باکره شوهر دوست قرار دادیم و همسال با یاران جانب راست گردانیدیم.

مانند: آبار معطله، به اعتبار این که: جمع مؤنث جماعت است؛ و اگر مؤنث حقیقی باشد صفت آن را با الف و تا جمع می بندند؛ مانند: قاصرات الطرف و مقصورات فی الخیام که در توصیف حوریان بهشت گفته شده است.

و ایضاً: به جمع مؤنث سماعی و غیر حقیقی، ضمیر مفرد مؤنث «هِیَ» بر می گردانند، و به جمع مؤنث حقیقی هم، ضمیر جمع مؤنث «هُنَّ» بر می گردانند؛ اینک در آیات مورد بحث، می بینیم که مرجعی برای ضمیر «هن» جز فرش (و یا به اضافه فاکهه و ماء و ظل و طلح و سدر، به احتمال بسیار ضعیف) چیز دیگری نیست؛ پس فرش با دلالت هن، حوریان باکره و شوهر دوست می باشد؛ و چون در توصیف آن، مرفوعه گفته شده، نه مرفوعات، پس معنای فرش، فرش هاست؛ نتیجه این می شود که: در بهشت، فرش ها، حوری هم هستند؛ و به احتمال ضعیف دیگر، درختان و سایه ها و آب ها و میوه های بهشت، همه حوری و پری هستند.

روایات دیگری هم در اتحاد نعمت های بهشت هست، از امیر المؤمنین - علیه السّلام - روایت شده: اِنَّ فی الجَنَّهِ شَجَرَهً تَخرُجُ مِن اعلاهاَ الحُلَلُ و مِن اسفَلِها خیلٌ بُلقٌ مُسرَجَهٌ ذَواتُ اجنِحَهٍ لاَتروثُ وَلا تَبولُ؛(۱) و از امامین همامین باقرین - علیهم السّلام - روایت شده: قالَ رسولُ الله - صلّی الله علیه و آله و سلّم - والّذی نفسُ محمدٍ بِیَدِهِ اِنَّ فی الجَنّهِ لَشَجراً یَتَصَفَّقُ بالتسبیحِ بِصوتٍ لَم یَسمَعِ الاَوَّلونَ و الآخِرونَ بِمِثلِهِ یُثمِرُ ثَمَراً کَالرُمّانِ تُلقیِ الثَّمَرَهَ اِلیَ الرجلِ فَیَشُقّهُا عَن سبعینَ حُلَّهً.(۲)

برای اتحاد مذکور، در زندگی دنیوی هم می توان نمونه پیدا کرد: شتر حیوانی است زنده که حرکت می کند، صدا می زند، برای بچه اش مهربان است، صاحب خود را می شناسد، شعور دارد، خوراک می خورد، و در عین حال چشمه ای است که از آن، شیر، کره، ماست، پنیر و دوغ بیرون می آید؛ و مخزن اقسام پوشاک و منبع انواع اغذیه هم هست، و مایه گرمی تنور و پخته شدن نان نیز می شود؛ و با همه این احوال، حمال خوبی است، باربر بردباری است و مرکب بیابان نوردی است، و پس از این همه صفات، برای زوج خویشتن، از حوری زیباتر و از پری محبوب تر است.

۱- ۱ مرآه العقول، ج۲، ص۴۶۹، س۲۶. واقع این است که در بهشت درختی هست که از بالای آن زیورها بیرون می آید و از پایین آن اسب های ابلق زین شده و لجام دار، این اسب ها بال دارند نه فضله می اندازند و نه بول می کنند.

۲- ۱ مرآه العقول، ج۲، ص۴۶۹، س۲۸. سوگند به آن که جان محمد در دست اوست، البته حقیقت این است که در بهشت درختی هست که برگ هایش را برای تسبیح گفتن به هم می زند، و چنان آوازی می خواند که مردمان اول و آخر، مانند آن را نشنیده اند، میوه ای می دهد مانند انار، میوه اش را به طرف آدمی می اندازد، او آن را پاره می کند و از میانش هفتاد پارچه حله در می آورد.

از این امتیازات و غیر اینها که ازواج اخروی بر خلاف ازواج دنیوی دارا هستند، به طور واضح فهمیده می شود که اصل نکاح هم، در دو نشأه تفاوت فاحش دارد، در نکاح اخروی در نیروی ناکح، کاهشی و نقصانی رخ نمی دهد؛ ولی ظاهراً صورت وقوع آن، وَ اللهُ العالِمُ، در هر دو نشأه به یک شکل است. چنان که از خبر ذیل مستفاد می شود. زندیقی به حضرت امام صادق – علیه السّلام – گفت: کَیفَ تَکونُ الحوراءُ فی کُلِّ ما اَتاها زَوجُها عذراءَ، قالَ: اِنَّها خُلِقَت مِنَ الطّیبِ لاتعتَریها عاهَةٌ ولا تُخالِطُ جسمها آفَةٌ ولا یجری فی ثُقبِها شَیئٌ وَلا یُدَنِّسُها حیضٌ، فَالرَّحِمُ مُلتَزِقَةٌ، اِذ لیسَ فیهِ لِسِوَی الأحلیلِ مَجریً؛(۱) و در تفسیر ابوالفتوح رازی رحمه الله هست: و در آن که در بهشت، تمتع وطی باشد خلاف نیست، در فرزند خلاف کردند، در خبر آوردند که: فی الجنه جماع ماشئت ولا ولد؛ گفت: در بهشت جماع باشد چندان که خواهی و فرزند نباشد.(۲)

بیضاوی گوید: مطاعم و مناکح و سایر احوال بهشت، با نظایر دنیوی خود، فقط در برخی از صفات و اعتبارات مشارکت دارند و با نام اینها به طریق عاریه و تمثیل نامیده شده اند، و در تمام حقیقت شرکت ندارند تا همه لوازم اینها را مستلزم بوده و عین فائده اینها را برسانند.(۳)

مؤید کلام بیضاوی، کلام ابن عباس است که: لَیسَ فِی الجَنَّهِ من اطعِمَهِ الدّنیا اِلّا الاَسماءُ.(۴)

مولانا امیر المؤمنین علیه الصلوه و السلام فرموده: کُلُّ شیئٍ مِنَ الدّنیا، سِماعُهُ اعظَمُ مِن عَیانِهِ وَ کُلُّ شیءٍ مِن الآخِرَهِ عَیانُهُ اعظَمُ مِن سِماعِهِ.(۵)

در آخرت تعلم نخواهد بود

در آخرت، تعلم نخواهد بود

از آنچه که تاکنون بیان و تحقیق گردیده، فهمیده می‌شود که: در آخرت، تعلم نخواهد بود؛ یعنی: این طرز تعلم که در دنیا برای افراد بشر ممکن است، در آخرت غیر ممکن خواهد بود؛ برای اینکه: تحصیل علم در این جهان، تنها به طریق مصرف کردن نیروی بدن میسر می شود؛ احساس و اندیشه‌ای که ما در این زندگی داریم بدون خرج کردن قوایی از بدن، تحقق نمی‌یابد، و بایستی که احساس کننده و اندیشه کننده، موادی را از جهان اخذ کند و آنها را در بدن خویشتن هضم، و سپس آنها را به احساس و یا به اندیشه تبدیل نماید و چون پس از مردن، دیگر اخذ ماده ممکن نخواهد بود، و روزی مقدر آدمی با وصول مرگ پایان می‌یابد و در خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها و هواها و نورهای دنیا و غیر اینها، برای او بهره‌ای باقی نمی‌ماند، فلذا احساس دنیوی و اندیشه کنونی وی نیز اختتام می‌پذیرد و به یکبار تمام می‌شود؛ و بالنتیجه تحصیل علم و کسب دانش, برایش غیر ممکن می گردد به جهت اینکه: راهی برای وصول به دانش، جز احساس و اندیشه، نیست.

در جهان آینده، انسان خواهد بود و اعمال دنیوی او، و هیچ کس جز سعی و کوشش خود، چیز دیگری نخواهد داشت، و فقط آن را خواهد داشت که از دنیا با خود برده باشد؛ چنان که خداوند متعال می‌فرماید:لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاَّ ما سَعی؛(۶) و فقط کسانی در زندگی آینده، دارای علم و صاحب دانش خواهند بود که در اینجا آن را تحصیل کرده باشند؛ علمای آنجا کسانی هستند

که علمای اینجا نیز می‌باشند؛ خلاصه: هر کسی در آینده، فقطدارای اندوخته گذشته خود خواهد بود، کم باشد یا زیاد، کثیر باشد یا قلیل؛ و علوم خود را نیز در ضمن اندوخته‌های خود، باز خواهد یافت، زیرا که علم هم از اعمال است، عمل قلب است؛ و هر کس که در این جهان، علم به دست آورده و ایمان پیدا کرده است در آخرت هم با همین علم و ایمان، راه بهشت را پیدا می کند؛ خداوند متعال می‌فرماید:إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمانِهِمْ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِی جَنَّاتِ النَّعِیم.(۷)

۱- ۱ بحارالانوار، ج۳، ص ۳۳۰، س۱۳. ترجمه قسمتی از این خبر، در پاورقی های همین بحث گذشت.

۲- ۱ ج ۱، ص ۱۰۴، س ۱۴.

۳- ۱ تفسیر بیضاوی، ص ۲۰، س ۲۱.

۴- ۱ تفسیر بیضاوی، ص ۲۰، س ۱۴، در بهشت چیزی از خوردنی های دنیا نیست، جز اینکه با نام های آنها نامیده شده اند.

۵- ۱ نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۴، س ۴. هر چیزی در دنیا، شنیدنش بزرگتر و با عظمت تر از دیدن آن است، و هر چیزی از آخرت، دیدنش بزرگتر و با عظمت تر از شنیدن آن است.

۶- نجم (۵۳) / آیه ۳۹. نیست برای انسان، جز کوشش او.

۷- یونس (۱۰) / آیه ۹. کسانی که ایمان آورده و کارهای نیکو کرده اند، پروردگارشان با ایمان شان آنان را راهنمایی می کند، نهرها از زیر پاهایشان در باغ های نعمت جریان می یابد.

ناگفته نماند که: با انقلابات زندگی‌ها و تطوّر عوالم، علومی خود به خود برای انسان، حاصل می‌شود، که در حصول آنها کمترین نیازی به احساس دنیوی و اندیشه کنونی نخواهد بود؛ چنان که در قرآن کریم فرموده: لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَهٍ مِنْ هذا فَکَشَفْنا عَنْکَ غِطاءَکَ فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ؛(۱) بدیهی است که این تیز بینی خود به خود، و بدون استنتاج از ترتیب معلومات و بدون خرج نیرو، و فقط با عوض شدن طرز نشأه و نحوه‌ی زندگی، به وقوع خواهد پیوست.

دقت بیشتر، در عمل اخروی

مسلماً در جهان‌های پس از مرگ، چیزی هست که بهترین نام برای آن در میان الفاظ و اسامی دنیوی، همان کلمه‌ی عمل است و آیات کریمه قرآن و احادیث مرویه از ائمه معصوم علیهم السلام، به طور غیر قابل انکار به این قضیه دلالت دارند که: در آخرت، و پس از مرگ، عمل هست؛ و همان آیاتی که در بحث دوم این فصل، نقل کردیم در عین دلالت به انقطاع عمل دنیوی در آخرت و خاتمه یافتن آن باوصول مرگ ایضاً دلالت دارند بر اینکه: انسان در آخرت سخن می گوید، خواهش و تمنا می کند، آرزو دارد، با فریاد کشیدن رنج خود را آشکار می کند.

از حضرت امام صادق علیه السلام روایت شده: عَلَیکُم بِتِلاوَهِ القرآنِ فَإِنَّ دَرَجاتِ الجِنانِ عَلی عَدَدِ آیاتِ القرآنِ، فَإذا کانَ یومُ القیمهِ یقالُ لِقارِءِ القرآنِ اِقرَء وَ ارقَ، فَکُلَّما قَرَءَ آیهً رَقی دَرَجَهً؛(۲) چنین معلوم می شود که در آخرت، قرآن خواندن، ممکن خواهد بود.

آیات قرآن کریم، از ازدواج با حوری، و از اکل و شرب و غیر اینها از اعمالی که در بهشت و یا در دوزخ، وقوع خواهند یافت، خبر داده اند؛ و این حقیقت بدون هیچ شک، به ثبوت رسیده که: هر عملی که موجب سرور است، در بهشت هست؛ و هر کاری که سبب درد و رنج باشد، در دوزخ هست. پس بنابراین، چنان که در این زندگی عمل هست، در آن زندگی هم عمل هست، و هیچ کس فارغ از عمل نخواهد بود.

پاسخ این است که، بلی سخنان مذکور کلیتاً درست است، ولی بایستی دقت کرد که آیا آیات قرآن مجید و احادیث شریفه، این را هم می رسانند که عمل در جهان های آینده، از لحاظ ذات و حقیقت عمل مانند همین عمل است که در این جهان هست؟

پاسخ صحیح این پرسش این است که: اگر چه در بدو نظر، آنچه از ظواهر قرآن و حدیث، به دست می آید، همان است که عامه مردم اعتقاد دارند، که اعمال دنیوی و اخروی، یک نمونه از حقیقت هستند ولی پس از تتبع در آیات، و بررسی احادیث، و بعد از تدبری که در این فصل در آنها به عمل آوردیم، خلاف این نظر ابتدایی، واضح و آشکار می شود؛ و به دست می آید که: کار در این جهان و کار در آن جهان، نوع واحدی نیستند و ذاتاً مختلف هستند. به طوری که عمل اینجا در آنجا و عمل آنجا در اینجا، میسور نیست و نخواهد بود.

می دانیم که: کارهای دنیوی، کلفت و مشقتی، و همچنین میل و رغبتی لازم گرفته اند و کلیتاً خسته کننده اند، بدن را به تحلیل

می برند، با دلخواه و اختیار انجام می یابند؛ به خلاف کارهای اخروی انسان نیکوکار، که هیچ گونه ناراحتی و رنج در آنها نیست، و خسته کننده نیستند، و بدن را هم هضم نمی کنند؛ و به خلاف کارهای اخروی انسان بدکار، که اصلاً طرف میل و رغبت او قرار نمی گیرند، و کلیتاً خسته کننده هم هستند، و هیچ گاه به دلخواه انجام نمی یابند، و بدن را هم از بین نمی برند؛ چنان که خداوند متعال فرموده: لا یَمُوتُ فِیها وَ لا یَحْیی،(۳) و ایضاً: لا یُقْضی عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا.(۴)

۱- ق (۵۰) / آیه ۲۲. هر آینه از این در غفلتی به سر می بردی، پس پرده ات را از تو بر گرفتیم پس دیدگانت امروز تیزبین است.

۲- بحارالانوار، ج۳، ص۳۴۵، س۲. بر شما باد تلاوت قرآن، چون که درجات بهشت به شماره آیات قرآن است و در روز قیامت به خواننده قرآن گفته می شود: بخوان و بالا رو، پس هر آیه ای که می خواند درجه ای بالا می رود.

۳- طه (۲۰) / آیه ۷۴. نه می میرد در آنجا و نه زنده می شود.

۴- فاطر (۳۵) / آیه ۳۶. حکم نمی شود برای شان تا بمیرند.

نتیجه این است که: انسان، هنگامی که به جهان آخرت می رود، زنـدگیش عوض می شود و یکسره بر می گردد، و به راستی از این حیات می میرد و با حیات دیگری زنـده می شود و زنـدگی نوینی را با اعمال دنیوی خود پیش می گیرد؛ جناب ملا صدرا فرموده: انسان در بدو پیدایش نوعی، و پس از مرگ نوع دیگری است.(۱)

چگونه می توان با وحدت لفظی افعال منتسبه به انسان دنیوی و اخروی در قرآن کریم و احادیث شریفه، مثلًا لفظ «قالَ» که نسبت آن به انسان کنونی و انسان آینده داده شده، استدلال به اتحاد نوعی و ذاتی فعل دنیوی و اخروی او نمود؟ با اینکه همین «قالَ» را، قرآن مجید به یکسان به خداوند و انسان و فرشته و هدهد و مورچه و شیطان و جنّ، نسبت داده است، (۲) و به طور یقین می دانیم که: قول و سخن گفتن نامبرده ها امکان ندارد که حقیقت واحده بوده باشد.

در قرآن کریم، سجده را با لفظ واحد و صیغه واحده و حتی در اطلاق واحد، به انسان و خورشید و ماه و ستاره و هر جنبنده، نسبت داده است، (۳) با اینکه یقین داریم که سجده های این موجودات متنوعه و مختلف در ذات، امکان ندارد که نوع واحد بوده، و صورت واحده داشته باشد و مسلماً سجده های آنها مانند خودشان متبائن الحقائق است.

و لازم است متوجه باشیم که: اگر بخواهند از عالم دیگری با ما سخن بگویند و از زندگی غریب و عجیبی به ما خبر دهند، چاره ای جز این نیست که موجود آن جا را هر چه باشد، به یکی از موجودات عالم ما و زندگی کنونی، تنظیر و تشبیه کرده و نام این را به آن بگذارند، و بدین وسیله ما را تا اندازه ای نسبت به آن، آشنا سازند؛ شما اگر بخواهید کسی را به آوردن کارخانه برق ترغیب نمایید، که او اصلًا نه از برق اطلاعی دارد، و نه اسباب و آلاتی را که با نیروی برق به کار می افتد، دیده است؛ و در عین حال آدمی لجوج هم می باشد، و تا مانند استادان فن به جمیع خصوصیات آن واقف نشود، نه سخن کسی را باور می کند، و نه به نصیحتی عمل می نماید؛ شما با اینگونه انسان، چطور مکالمه می کنید؟ البته این مثلی است که در مقام تنظیر آخرت نسبت به دنیا، خیلی کوچک و ناچیز و بسیار حقیر است.

حقیقت عمل اخروی

چنان که سابقاً گفته ایم، هنوز ما از معرفت حقیقت عمل دنیوی، و شناختن آن، بسیار دوریم، با اینکه در این جهان می باشیم، و این اعمال هم کار خود ماهاست و ما مولد آنها هستیم و مادر آنها ابدان ما است، پس با این حساب باید خوب بدانیم که ما از فهم حقیقت عمل اخروی، در چه مرحله و مرتبه ای قرار داریم.

عجالتاً آنچه که درباره عمل آن جهانی می توان گفت این است که عمل در آخرت هر چه باشد لازم است که تغییر دادن و تغییر یافتن و مصرف کردن نیرو و هضم کردن بدن و به تحلیل بردن تن و امثال و ملازمات اینها نباشد؛ در خبری که از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده، چنین هست: جَنّاتُ الفِردوسِ لاتَیبسُ ثِمارُها و لا تَتَغَیَّرُ عَن حالِها؛(۴)

۱- در فصل اول، بحث «روح، فرزند جسم است» این سخن را مشروح تر نقل کرده ایم.

۲- در بقره (۲) / آیه ۳۰ فرموده: و اذ قال ربک، و در همان جا از فرشتگان: قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها. و در زلزال (۹۹) / آیه ۳: قال الانسان مالها، و در نمل (۲۷) /، از هدهد: قال احطت بمالم تحط به، و در آیه ۱۸: قال نمله، و در حجر (۱۵) / آیه ۲۳، از شیطان: قال لم اکن لاسجد لبشر، و در جن (۷۲) / آیه ۱، از اجنه: قالوا انا سمعنا قراناً عجباً.

۳- حج (۲۲) / آیه ۱۸. أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذابُ.

۴- ۱۰.. محاسن برقی، ج۱، ص۱۶، س ۱ و ۲. باغ های بهشت میوه هایش خشک نمی شود و تغییر حال نمی دهد.

و بایستی که منشاء انتزاع زمان هم نگردد، و نیز نمی تواند که برای رفع نیاز و جبران فقر هم بوده باشد.

حقیقت این است که: انسانی می تواند عمل بکند که از چیزی غیر عمل، ساخته شده باشد، مانند انسان کنونی. و اما انسانی که سازمـان وجودی و اصـل زنـدگی او، چیزی جز عمـل نیست، و قوام ذات وی با نیروی عمل تحقق می پـذیرد (به این معنی که اگر از عمـل موجود در وی، صـرف نظر شود در واقع از خود وی صـرف نظر شـده است) هیـچ معنـایی نـدارد که دوباره عمل بکنـد؛ و بـا لحـاظ دیگری چگونه می توانیم ذات عمـل را که ساختمان انسانی گردیـده، از عمل فارغ بـدانیم؟ در صورتی که عمل خود به خود و بـدون احتیاج به چیز دیگری عمل است و کار است، برای این که عمل نیرو است، و نیرو آن است که کار بکند و بیکار نماند.

این است معنای اینکه انسان در آخرت نمی تواند فارغ از عمل باشد، و ذات انسان اخروی از تلاش و کوشـش ساخته شده و با فعالیت و جنبش پرداخته گردیده است!(۱) تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!؛ دو حدیث شـریف ذیل را، برای تأیید مطـالب مـذکوره، از میـان اخبار کثیره، انتخاب و نقل می کنیم: این دو حـدیث شـریف دلالت می کنـد که اعمال اهل بهشت، انقطاع پذیر نیست، و آغاز و انجام ندارد، و هر انسان واحد در هر حال در هر عملی و در هر لذتی است!.

از حضـرت امام باقر علیه السـلام روایت شـده: اِنَّ اهلَ الجنهِ جُردٌ مُردٌ، مُکَحَّلینَ، مُکلَّلینَ، مُطَوَّقینَ، مُسَوَّرینَ، ناعِمینَ، مَحبورینَ، مُکرَمینَ؛ یُعطی احـدُهم قوهَ مأهِ رجلٍ فی الطعام و الشـرابِ؛ و یَجِـدُ لـذهَ غَذائِهِ مِقدارَ أربَعینَ سَـنَهً؛ قَدَ اَلبَسَ اللهُ وُجُوهَهُم النورَ و اجسادَهُم الحریرَ، بیضُ الألوانِ، صُفرُ الحُلّی، خُضرُ الثِیابِ.(۲)

و ایضاً از آن حضرت علیه السلام(۳): اِنَّ اهلَ الجنهِ یحیونَ فلا یَموتونَ ابداً، و یستیقِظونَ فلا یَنامونَ ابداً، و یستغنونَ فلا یفتقِرونَ ابداً، و یفرَحونَ فلا یحزَنونَ ابداً؛ و یَضـحَکونَ فَلا یَبکونَ ابداً، و یُکرَمونَ فلا یُهانونَ ابداً، و یُفَکَّهونَ وَلا یَقطَبونَ ابداً، و یُحبَرونَ و یَسرُّونَ ابداً، و یأکلونَ فَلا یَجوعونَ ابداً، و یروونَ فلا یظمئونَ ابداً، و یُکسونَ فَلا یعرونَ ابداً و یَرکَبونَ و یَتَزاوَرونَ ابداً، یُسَـلِّمُ عَلَیهِم الوِلدانُ المُخلَّدَونَ ابداً، بِأَیدیهم اَباریقُ الفِضَّهِ وَ آنیهُ الذَّهَبِ ابداً، مُتَّکِئینَ عَلی سُرُرٍ ابداً، عَلَی الأَرائِکِ یَنظُرونَ ابداً، تأتیهِمُ التَّحِیَّهُ و التسلیمُ مِنَ اللهِ ابداً نسئَلُ اللهَ الجَنَهَ بِرَحمتِهِ اِنَّهُ عَلی کُلِّ شَیءٍ قَدیرٌ.

۱- ۱ تحقیق درباره ساختمان اخروی انسان را در کتاب جداگانه ای به نام «ساختمان آینده انسان» برشته نگارش کشیده ام.

۲- ۱ اختصاص، ص۳۵۸، معالم الزلفی، ص۲۷۹، از اختصاص؛ اهل بهشت بی مو و بی ریش و سـرمه کشیده و تاج بر سـرند؛ دارای گردن بند، دست بند و انگشتری هسـتند؛ نرم بدن، در ناز و نعمت، محترم و مکرم می باشند؛ به هر یکی از آنان، نیروی صد مرد در خوردن و نوشیدن و شهوت و جماع، داده می شود؛ نیروی خوراکش نیروی صد مرد در خوردن و آشامیدن است؛ لـذت خـوراکش را تـا به چهـل سـال می فهمـد؛ خداونـد، رویشـان را بـا نـور و تنشـان را بـا حریر پوشانیـده؛ رنگشـان سـفید، زیورهایشان زرد و رختهایشان سبز است.

۳- اختصاص، ص۳۵۸، معالم الزلفی، ص۲۷۹. از اختصاص؛ واقع این است که: اهل بهشت پیوسـته زنده اند و مرگ ندارند، و پیوسـته بیدارند و خواب ندارند، و پیوسـته بی نیازند و فقر ندارند، و پیوسته شادمانند و هیچ غم ندارد و پیوسته خندانند و هیچ

گریه ندارند، و پیوسته اکرام می شوند و هیچ خوار نمی شوند، و پیوسته در شوخی و مزاحند و هیچ ترشرویی ندارند، و پیوسته محترم و خرامانند، و پیوسته می خورند و هیچ گرسنه نمی شوند، و پیوسته سیرابند و هیچ تشنه نمی شوند، و پیوسته با لباسند و هیچ عریان نمی مانند، و پیوسته سوارند و در دیدار یارانند، ولدان مخلدون پیوسته به ایشان سلام گویانند، پیوسته در دستهایشان ابریق های نقره ای و ظرف های طلایی هست، پیوسته بر تخت ها تکیه کنندگانند، پیوسته بر اریکه ها «در زیر قبه ها و روی کرسی ها» تماشا کنندگانند، و پیوسته تحیت و سلام خداوندی به آنان می رسد. از خداوند، سوگند به رحمتش داده، بهشت را خواهانیم، چون که او به هر چیزی تواناست.

اعمال نیک و بد هر دو در جهان به وقوع می پیوندد

ایده آلیسم و سفسطه

ایده آلیسم و سفسطه

بسیار عجیب است این که: مردمی بوده و هستند که پیرو مسلک ایده آلیسم گردیده و توانسته اند حتی در این هم شک کنند که: آیا کاری می کنند، یا نه؟! آیا سخن می گویند؟ می خورند؟ می خوابند؟ یا نه؟! بعضی از آنان، از مرتبه شک هم پایین تر رفته، و یقین یا ادعای یقین کرده اند که عملی از آنان صادر نمی شود، و کاری از آنان در جهان وقوع نمی یابد؛ آنان اصلاً، جهانی را موجود نمی دانند! چه می توان کرد و چه چاره ای می توان یافت؟ همیشه در میان جمعیت های انبوه شهرهای بزرگ مردمانی عجیب و غریب یافت می شده و می شود؟ مگر اینکه خورشید پنهان دانش از مشرق غیب، سر به در آورد، و ظلمت های نادانی و سرگردانی را از صفحه گیتی، یکسره بزداید.

شوپنهاور چه می گوید؟

یکی از قهرمانان نامی مکتب یاد شده، یعنی: یکی از سرگردانان شهیر جهان، گفته است که دنیا، آیینه ذهن من است و این حقیقتی است که مانند قضایای اقلیدس، هر کسی درست آن را درک کرد، در حق بودن آن نباید شک کند، (۱) و نیز گفته:(۲) دو هزار سال تحقیقات فلسفی و تلاش فلاسفه، از طریق تجربه، بالاخره منجر بدان گردید که انسان، از میان این همه مسائل بغرنج و پیچیده دنیا، این حقیقت روشن را تشخیص دهد که: هر قدر دنیا و سیع و معظم و محسوس باشد، با این همه وجودش بسته به مویی است، و آن مو وجدان هر یک از افراد زنده دنیاست. این شرط که با وجود تمام حقایق تجربی، وجود دنیا بدان بسته است، در این حقیقت جای هیچ گونه شک و تردیدی باقی نمی گذارد که عالم محسوس مجاز است، یعنی همان کیفیتی که هنگام خواب، یک دنیای کاملاً محسوس و مشخص، در مقابل دیدگان ما مجسم می کند، بدون شبهه در تجسم دنیای محسوس زمان بیداری هم تأثیر دارد؛ و اگر هم دنیای خواب با دنیای بیداری فرق داشته باشد، با این همه در این نکته شک نیست که در یک قالب ریخته شده اند، و این قالب نیز همان ذهن آدمی است؛ این است سخن شوپنهاور که در شرق و غرب جهان مشهور است.

بدیهی است کسی که جهان را آیینه ذهن خود بداند، و کتاب خویش را با جمله: «جهان، تصور من است» آغاز نماید،(۳) باید در مقام عمل و طرز زیست هم، مانند دیگران، که جهان و موجودات آن را واقعیت دار می دانند، نباشد؛ و لازم است که محبوب او، آیینه ذهن او و مبغوض او هم، تصورات خود او باشد؛ و از هیچ چیز دیگری و از هیچ کسی، شکایت و گلایه ای نداشته باشد، ولی در ترجمه حال شوپنهاور نوشته اند که:(۴) خواست معلمی کند حوزه درسش رونقی نیافت و او آن را بر مخالفت باطنی «هگل»(۵) حمل کرد و در سی سالگی کتاب اصلی خود را منتشر نمود که نامش این است «جهان، نمایش و اراده است» اما کتاب هم طرف توجه واقع نگردید و شوپنهاور از فضلای معاصر خود، سخت رنجید که اقبال لازم نسبت به او نکردند، و ترویجی که می بایست بکنند به عمل نیاوردند. طبیعتی بی آرام و متزلزل و پر سوء ظن داشت و عصبانی بود و

متأهل نشد و زندگانی را تنها به سر برد.

۱- افکار شوپنهاور، ص۱۷۵.

۲- همان، ص۱۷۵ و ۱۷۶.

۳- سیر حکمت در اروپا، ج۳، ص۷۹.

۴- همان، ج۳، ص۷۵.

۵- هگل از ایده آلیست های آلمانی بوده و می گفته که: حقیقت و خود هستی به جز عقل یا علم چیزی نیست، و درون ذات و برون ذات همه مظاهر او و در درون او، و در واقع حالات او و مخلوق او هستند؛ پس مذهب او را اصالت عقل یا اصالت علم مطلق گفته اند. از: سیر حکمت در اروپا، ج۳، ص۳۸.

نگارنده گوید: زندگی خود شوپنهاور، و طرز زیست وی، دلیل بسیار محکمی است (که به توسط خود او آزمایش عملی یافته است) بر این که او پندارهای سست بنیاد خود را، که به هیچ یک از آنها در مقام عمل نمی توانست پایبند شود، دانسته و یا ندانسته با یقینیات خلط کرده است و همه کسانی که در مقام کسب دانش، به انکار بدیهیات پرداخته اند به همین درد گرفتار شده اند، و عملاً خود و علم خود را تکذیب کرده اند.

پاسخ این پرسش که: آیا در جهان عملی وقوع می یابد؟ در نزد همه افراد انسان که تاکنون دیده و یا شنیده ایم، چه دانایان و چه نادانان، از بدیهیات اولیه است که اثبات شده است؛ و اگر در کتاب ها متواتراً مذهب نامبرده را نقل نمی کردند، امکان نداشت که کسی به وجود چنین مکتبی باور نماید، زیرا که در نزد عموم مردم از بدیهیات است که: از هر زنده ای اعمال خیر و یا شر، صادر شده و وقوع یافته است؛ و پس از این هم تا انقراض جهان، قضیه به همین منوال خواهد بود.

آقای طباطبایی، درباره سوفسطائیان می گوید:(۱) اگر بشنویم که در جهان مردمانی هستند که واقعیت جهان هستی خارج از ما را، یا اصل واقعیت را باور ندارند، برای اولین بار دچار شگفتی خواهیم شد؛ خاصه آن که اگر به ما بگویند که اینان مردمانی دانشمند و کنجکاو بوده و روزگاری از زندگی خود را در راه گره گشایی از رازهای هستی گذرانیده اند، و امثال «برکلای» و «شوپنهاور» در میان آنان دیده می شود، و نیز می گوید:(۲) ایده آلیسم و سفسطه را پذیرفته و می گویند واقعیتی نیست؛ و برخی از آنان چون می بینند که در همین یک جمله، واقعیت های بسیاری را تصدیق نموده اند، شکل جمله را تغییر داده و می گویند: علم به واقعیت نداریم. و برخی از آنان بیشتر دقیق شده و می بینند باز در همین سخن، خودشان و علم خودشان «فکر» را تصدیق نموده اند، لذا می گویند: واقعیتی، خارج از خودمان و فکر خودمان نداریم؛ و جمعی گام فراتر نهاده و به جز خود و فکر خود، همه چیز را منکر شده اند: جز من و فکر من چیزی نمی دانم؛ البته خطرناک تر از همه اینها کسانی هستند که مطلق واقعیت، حتی واقعیت خود را منکر بوده و به جز شک و تردید چیزی اظهار نمی دارند.

نیمه سفسطه یا انکار سیّئه!

در میان دانشمندان عهد اسلامی تا آنجا که ما اطلاع داریم برای مکتب ایده آلیسم، مرید حقیقی و پیرو قطعی نیافته ایم؛ ولی متأسفانه نیمه سفسطه در میان آنان نایاب نیست، و آن این است که: کار بدی در این جهان نیست، و هیچ کسی هیچ کار بدی نکرده و نمی کند و نخواهد کرد، و اعمال صادر شده از بشر، کلیتاً نیک و خیرند؛ می گویند: نه فقط اعمال انسان، بد ندارد و همه نیک است، بلکه در سراسر جهان وجود حتی به عنوان نمونه، یک موجود بد هم نمی توان یافت؛ و دلیل آنان بر این ادعا این است که: وجود، خیر محض است!! و آنچه بد و شرّ است همانا عدم است.

۱- اصول فلسفه، ج ۱، ص ۲۶.

۲- اصول فلسفه، ج ۱، ص ۳۰، الفاظ، عیناً و بدون تغییر نقل گردید.

اینان که بر خلاف بداهت رفته و بر خلاف همه افراد عادی انسان، چنین می پندارند که در میان جهانی از خیرات غوطه ورند و هیچگونه بدی و شر در دنیای آنان وجود ندارد و وقوع هم نخواهد یافت، بایستی که پیوسته خندان بوده و گریه نداشته باشند، و دائماً خشنود بوده و شکوه نداشته باشند، بایستی به هر کسی نزدیک شوند و از هیچ موجودی نپرهیزند، زیرا که گرگ و میش بایستی در نزد آنان برابر باشند، و هر دو نیکوکار و خیّر به حساب آیند؛ اکنون بیائید شکایت نامه ای را مطالعه بفرمایید که از بزرگترین فیلسوف عهد اسلامی در قرون اخیر به یادگار مانده است:

وی شکایت نامه ای نسبتاً طولانی، از روزگار و از مردم روزگار در مقدمه اسفار درج کرده و در ضمن آن علناً گفته است: معادات دوران و معاندت ابنای زمان، ناچارم کرد که از مردم کناره کشیدم، و در گوشه ای از دیار تنها زیستم. با این که ایشان با صراحت کامل وجود هر گونه شر را از جهان محذوف دانسته اند آیا واقعاً ممکن است که شرّی در جهان نبوده باشد و باز آدمی از ابنای زمان آزار ببیند و رنج بکشد؟! مسلماً این طرز تصور فقط تا موقعی پا بر جا می ماند و دوام پیدا می کند که مرد دانشمند در میدان مباحث فلسفی مشغول زد و بند باشد، و پای در راه های پر پیچ و خم زندگی عمومی نگذاشته باشد؛ چطور ممکن است که آدمی قدم به دائره معاشرت همگانی بگذارد و از مردمان شرور و بدکار و از ستمگران جبّار، اثری در جهان نبیند؟! آیا در مقابل این بداهت، چه ارزشی دارد که گفته شود: عدم، ذاتی ندارد. و ماهیّت اصالت ندارد. پس خیری که مطلوب همگان است وجود است و شرّ چیزی جز عدم نیست؛(۱) چرا نمی توان در پاسخ گفت: همان طور که خیر مطلوب همه است، شرّ هم مورد نفرت هر کس است و چنان که طلب عدم محال است. نفرت کردن از عدم هم محال است؛ پس به ناچار بایستی هم خیر و هم شرّ موجود باشند؛ و آنچه که مقبول مردم است همین است، و حق هم این است.

نظری به فلسفه

نظری به فسلفه

فلسفه در میان مسلمین چنان چه شاید و باید پرورش نیافته و تقریباً در همان وضع پیشین و باستانی خود باقی مانده است. مثلاً در همین مساله شرّ، کاملاً هویدا است که هر کدام از اشارات و شرح آن(۲) و قبسات و اسفار و شرح منظومه سبزواری و کتب فلسفی عصر حاضر، عین سخنان زمان سابق را تکرار کرده اند، و الحق چیزی بر آن داستان باستانی نیفزوده اند.

از این که می گویند: مساله خیر بودن وجود، در نزد همه حکما بدیهی بوده است، (۳) چنین به دست می آید که: فلاسفه یونان در عهد باستان جز سخنانی که از متأخرین می شنویم، مطلب دیگری نداشته اند؛ و بنابراین، حتماً شیخ رئیس، ابن سینا هم در این باره از پیشینیان اخذ و استفاده کرده و از خود چیزی نداشته است. نتیجه این است که: از روزگار فلاسفه یونان تا این زمان، در مساله وجود شرّ هیچ پیشرفتی نشده، و در حقیقت، تقلید در شکل تحقیق، نشان داده شده است.

۱- از بعضی از حواشی اسفار.

۲- شرح خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله تعالی.

۳- شرح منظومه سبزواری، قسمت حکمت، ص۶، س ۷ و ۸.

گویـا جهت این که فلاسـفه، با اصـرار هر چه تمام تر، وجود شـرور را از جهان وجود، محـذوف می دارنـد، ملاحظه این معنی است که مشـکل صدور شـرّ از خیر مطلق، لاینحلّ نماند؛(۱) ولی آیـا از حکمت است که وجـود شـرّ را (که ماننـد وجود خیر، کاملاًـ بـدیهی است) فقـط برای حلّ خیالی (نه واقعی) مشـکل نامبرده، انکار نمود؟! و آیا این گونه حلّ را هم، در حقیقت می توان حلّ واقعی دانست؟!.

این مشـکل، که مصـدر شـروری که در جهان وجود پیـدا می کنند چیست؟ و کیست؟ دیر وقتی است که ذهن بشـر را به خود مشـغول داشته است، و حتی زرتشتیان(۲) را هم، همین مشـکل وادار کرده که برای جهـان، دو آفریـدگار و دو پروردگار قائل شونـد: یزدان و اهریمن و برخی از بی خـبران مستشـرقین هم، چنین خیـال کرده اند(۳) که دین مبین اسـلام هم برای رهـایی از مشکل یاد شده، در عوض یزدان و اهرمن، خدا و شیطان را، العیاذ بالله، دو مبدء برای موجودات گرفته است. ما در فصل آینده انشاء الله تعالی، اثبات خواهیم کرد که شیطان بدون اذن خداوند متعال ناتوان محض و عاجز حقیقی است و واقع این است که: لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم.

بدین ترتیب دیده می شود که چگونه یک مشکل توانسته است که فکر بشر را از راه روشن حقیقت بیرون برد، و در دو راه که یکی از دیگری تاریک تر و ظلمانی تر است گرفتار کرده و سـرگردان سازد. آری چنان که قول به ثنویّت مبدء جهان، راه حل صحیحی برای مساله شـرّ نیست، همچنین انکار وجود شـرّ هم نمی تواند نفعی به آن برساند. زیرا به طوری که چاره ای جز این نیست که مبـدء آفرینش مسـلماً واحد است، ایضاً بدیهی محض است که شـرّ هم در جهان موجود است؛ بلی بایستی کوشـید و راه حـل درستی پیـدا کرد، وگرنه بـا انکـار وحـدانیت مبـدء تعـالی و تقـدّس، چنان که به زرتشتیان منسوب است، و یا با انکار وجود شرّ، به طوری که فلاسفه پسندیده اند مشکل مذکور، حلّ نشده و حلّ هم نخواهد شد.

نمونه ای از قبسات

فلاسـفه در تصویر عدمی بودن شـرور زحمت ها کشیده و رنج ها دیده اند، ولی هیچ کاری از پیش نبرده اند و الحق برای حلّ این مشـکل کوچـک ترین قـدمی هم برنداشـته انـد. برای این که طرز تفکّر آنـان در این مساله به خوبی روشن گردد به عنوان نمونه عباراتی را از قبسات،(۴) که مقتبس از پیشینیان و مورد اخذ و استفاده آیندگان از فلاسفه می باشد، ترجمه می نماییم:

«دردها، نه از این جهت که ادراک اموری هسـتند شـر می باشـند، و نه از جهت وجود خود این امور، و نه از جهت صدور آنها از علـل خود بلکه همانـا شـر بودن آنهـا بالعرض به حسب حال صاحب درد است که اتصال عضوی را که شأنش اتصال است، فاقد گردیده؛ پس ماهیت شـر، عدم وجودی، یا عدم کمالی برای موجودی است از این حیث که این عدم در واقع لایق به شأن آن نیست و یا در نزد آن بی اثر است.»

ایشان به همین طرز بیان هر شـری را که به نظر مبارکش رسـیده به عـدم برگردانیده است، و یکی از محققین عصـر حاضـر هم چنین فرموده: نکاح، برای این خیر است که واجـد موافقت امر مولی است، وسـیئه بودن زنا عبارت است از فقدان این موافقت،

پس سیئه، عدمی است برای این که فقدان عدمی است.

نگارنـده گویـد: پیداست که مساله شـر، مردان روزگار را خیلی ناراحت کرده و آنان را سـخت به تکاپو انداخته است؛ کار به جـایی کشـیده و راستی کـارد به اسـتخوان رسـیده که مرد فیلسوف،ماننـد یـک ادیب، متوسـل به طرز جمله بنـدی شـده و می خواهد که با عوض کردن طرز بیان و نحوه گفتار، حقیقت را مطابق دلخواه خود اثبات، و آن را بدین وسیله مبرهن نماید!!.

۱- اشارات، ج۳، ص۳۲۵، پاورقی

۲- دائره المعارف، ج۹، ص۴۴۸، ترجمه ملل و نحل شهرستانی، ص ۱۸۰.

۳- اصول اساسی فن تربیت، ص۴۷، س۴.

۴- ص۲۸۷ و ۲۸۸.

آیا لجوجی نمی توانـد در پاسخ بگوید که: سـلامت، خیر است. و چون عبارت است از عدم مرض، پس عدمی است. و نکاح، چون فاقـد مخالفت مولی است حسـنه است. پس حسـنه عدمی است. واقع این است که: بحث لفظی را بایستی کنار گذاشت و در فکر خودِ حقیقت بود؛ مثلاً می توان گفت ظلمت، عـدم نور است و می توان گفت ظلمت وجودی ضد نور است، ولی هیچ کدام از این دو طرز بیان، برهان نفس الامر محسوب نمی شود، و برای یافتن واقع، بایستی از این قرآن قیل و قال فارغ گردید و در حاقّ حقیقت، دقت و تأمل به عمل آورد.

نظری به قرآن کریم

نظری به قرآن کریم

قرآن کریم، آیات بسیاری دارد که به صـراحت به وجود و وقوع شـرّ و سوء و سـیئه دلالت می کنـد. مثلاً می فرماید: قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ - مِنْ شَـرِّ ما خَلَقَ؛(۱) و ایضـاً: وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَـرًّا یَرَهُ؛(۲) و ایضـاً: زُیِّنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمالِهِمْ؛(۳) و ایضاً: وَ بَدا لَهُمْ سَـیِّئاتُ ما عَمِلُوا؛(۴) آیـا این آیـات به عـدمی بودن شـر و سوء و سـیئه دلالت دارنـد؟! و آیا می توان گفت که به وجودی بودن آنهـا دلالـتی ندارنـد؟! اگر بنـا باشـد که شر، وجودی باشـد و ما بخواهیم که مضـمون این آیه ها را با بیان خودمان بیان نماییم، آیا واقعاً عبارت دیگری بهتر و واضـح تر از عبارت این آیه ها می توانیم پیـدا کنیم؟ آیا روا و سـزاست که این آیات و امثال آنها را طوری تأویل نماییم که به قول به عدمی بودن شـرور، سازگار آیند؟! واضح است که کسی از عدمی نمی ترسد و عدم را نمی شود به جا آورد، و نمی شود عدم را دید، و عدمی مزین نمی شود و هویدا هم نمی گردد؛ البته این مطلب، ناگفته پیدا و روشن می باشد.

یکی از بزرگان فلسـفه تصـریح کرده که: سـیئه، عدمی است! و سیئات اعمال به طور کلی ذاتاً حسنات هستند! و از قرآن کریم به گفته خود دلیل آورده: اللَّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ(۵)، و فعل هم با وجود و ثبوت خود شـیئ است و فرموده: الَّذِی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ؛(۶) ایشان از این استدلال، چنین نتیجه گرفته اند که اعمال بشر، کلیتاً زیبا و حسن الذات هستند.

معلوم است که صـحت این نـتیجه موقوف است به این که اعمـال بشـر، مخلوق خـدا باشـند، به جهت این که اگر مخلوق خـدا نباشـند و از مضـمون آیه نخست، خارج باشـند، قهراً مضـمون آیه دوم هم بر آنها صـدق نخواهـد کرد. و برای همین است که ایشـان فعـل را هم شـیئ گرفته انـد تا آیه نخست بر اعمال بشـر صادق آیـد. ما انشاء الله تعالی در آینـده اثبات خواهیم کرد که اعمال بشر مخلوق خود بشر است و خداوند متعال بشر را طوری آفریده است که بایستی خود وی خالق اعمال خود باشد.

۱- فلق (۱۱۳) / آیه ۱ و ۲. بگو پناه می برم به پروردگار فلق، از شر آن چه آفریده است.

۲- زلزله (۹۹) / آیه ۸. هر کس به ثقل ذره ای شر به جا آورد آن را می بیند.

۳- توبه (۹) / آیه ۳۷. اعمال بدشان، به ایشان زینت داده شده.

۴- جاثیه (۴۵) / آیه ۳۳. بدهای آن چه که می کردند، بدی شان هویدا گردید.

۵- زمر (۳۹) / آیه ۶۲. خداوند است آفریننده هر چیز.

۶- سجده (۳۲) / آیه ۷. خدایی که زیبا کرده هر چه را که آفریده؛ بنا به قرائت با فتح لام «خلقه»؛ و بنا به قرائت با سکون: خدایی که افرینش هر چیز را نیکو کرده و زیبا گردانیده است.

و ایضاً احسن و زیبا بودن موجودی، نسبت به موجودی با شر بودن آن نسبت به موجود دیگر، نه فقط عقلاً منافاتی ندارد، بلکه کمال سازش را هم دارد؛ قرآن کریم همین طور است برای مؤمنین شفا و رحمت و برای ستمگران زیان افزاست.(۱) پس احسن بودن و خیر بودن متلازم نیستند. و مخلوقات خداوند متعال اگر چه کلًا زیبا باشند باز ممکن است نسبت به چیزی شر باشند و زیان برسانند. نتیجه این است که: خیریت و شرّیت، داخل در ذوات اشیاء نیستند و دو امر نسبی می باشند. بنابراین اگر فرض شود که اعمال بشر هم مانند سایر اشیاء مخلوق خداوند متعال است، باز نمی توان گفت که همه آنها برای انسان نافع و سود رسان است، بلکه ممکن است که شر بوده و زیان آور باشند.

مصدر شرور در نظر قرآن

جای شک نیست که دنیا، دنیای خیر و شر است ولی پاسخ این پرسش که مصدر شرور چیست؟ و کیست؟ برای بشر از وقتی که دارای قوه معرفت شده، مشکل بسیار دشواری گردیده است. دانشمندان ملل و فلاسفه قرون، هزاران سال است که در این باره می اندیشند و دقت و تأمل می نمایند، ولی هنوز هم به راه حل روشنی نرسیده اند. بلی هر فرقه ای برای خود راهی انتخاب کرده و در اعتقاد بر طبق آن، مشی نموده است. و غالباً یکی از دو جانب افراط و تفریط را پیموده و یکی از دو پرتگاه، مورد رضایت اندیشه های نارسای بشری گردیده است. و چنان که یاد شد عده ای بسیار زیاد در طی قرون متمادی، مصدری خصوصی برای شرور تعیین کرده و برای جهان دو مبدأ: یزدان و اهرمن گرفته اند. و دیگران هم وجود شر را از جهان به یکبار محذوف دانسته اند؛ و الحق چنان که راه اول مبنی بر جهل است، راه دوم هم مبتنی بر انکار بداهت است.

اینک ببینیم که قرآن کریم پس از آن که وحدانیت مبدأ را رکن رکین خود شناسانیده، و وجود شرور را هم در جهان اعلان فرموده، درباره مبدأ شر، چه رأی می دهد و مساله مصدر شر را چگونه حل و تصویر می فرماید؟ اگر فرض کنیم همان طور که خیرات از جانب خداوند جهان آفرین است، شرور نیز از آن حضرت بوده باشد چه مانعی پیش خواهد آمد؟

در قرآن کریم چنین می یابیم که خداوند متعال عز شأنه و جل جلاله، خودش را عزیز کننده، ذلیل گرداننده، دهنده ملک و گیرنده آن، شناسانیده است؛(۲) و عذاب دهنده،(۳) نعمت دهنده،(۴) گمراه کننده و نشان دهنده راه خوانده است.(۵) و با صراحت فرموده: نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً؛(۶) و با کمال وضوح، عمل واحدی را هم به خودش نسبت داده و هم به شیطان. چنان که فرموده: زَيَّنّا لَهُمْ أَعْمالَهُمْ،(۷) و فرموده: زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطانُ أَعْمالَهُمْ؛(۸) و بدون پرده پوشی فرموده: وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّيِّئاتِ(۹)و در دعا وارد است: ايقَنتُ اَنَّكَ اَرحَمُ الرّاحِمينَ فى موضِعِ العفوِ و الرحمهِ، و اشدُّ المُعاقِبينَ فى موضعِ النّكالِ و النَّقِمَهِ؛(۱۰) و ایضاً: لا الهَ اِلّا انتَ خالقُ الخيرِ و الشرِّ؛(۱۱) آیا این آیات و این دعاها، صریح در این نیستند که: خیر و شر، هر دو در جهان هستند، و هر دو از جانب پروردگار متعال می باشد؟

۱- اسراء (۱۷) / آیه ۸۲. وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لا يَزِيدُ الظّالِمِينَ إِلاّ خَساراً.

۲- آل عمران (۳) / آیه ۲۶. تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ.

۳- بقره (۲) / آیه ۲۸۴. يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ.

۴- ۱۰.. حمد (۱) / آیه ۷. الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ.

۵- ۱ رعد (۱۳) / آیه ۲۷. یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی إِلَیْهِ مَنْ أَنابَ.

۶- ۱ انبیاء (۲۱) / آیه ۳۵. شما را برای امتحان به شر و خیر مبتلا می گردانیم.

۷- ۱ نمل (۲۷) / آیه ۴. اعمال شان را به ایشان زیبا نشان دادیم.

۸- ۱ انعام (۶) / آیه ۴۳. شیطان، اعمال شان را به ایشان زیبا نشان داد.

۹- ۱ اعراف (۷) / آیه ۱۶۸. آنان را با نعمت و نقمت ها مبتلا گردانیدیم.

۱۰- ۱ مفاتیح الجنان، ص۱۷۹. دعای افتتاح. یقین دارم که تویی ارحم الراحمین در جای عفو و رحمت، و تویی سخت ترین عقوبت کنندگان در جای انتقام.

۱۱- ۱ کافی، ج۲، ص۵۱۶، س۱۱. نیست خداوندی جز تو، تویی آفریدگار خیر و آفریدگار شر.

حقیقت خیر و شر

حقیقت خیر و شر

آیا می شود که موجود واحدی را تنها ملاحظه کرد و آن را خیر و یا شر نامید؟ پاسخ این پرسش این است که: مسلماً تصور خیر و یا شر بودن یک موجود، بدون تصور موجود دیگری که نسبت به آن، خیر و نافع و یا شر و زیان آور باشد، امکان ندارد؛ و به عبارت دیگر: آیا می توانیم ذوات اشیاء جهان را به دو قسمت تقسیم نماییم و بگوییم که بعضی از موجودات ذاتاً خیر هستند و بعضی دیگر هم ذاتاً شرند؟ چنان که مثلاً می توانیم بگوییم ذوات اشیاء بر دو قسم است یا شجر است یا غیر آن؟ بدون شک پاسخ این پرسش منفی است و تقسیم یاد شده نادرست است؛ برای این که: هر چیزی، نسبت به چیزی در زمانی سود رسان، و نسبت به چیز دیگر و یا به همان چیز در زمان دیگر، زیان آور است.

و به تعبیر ثالث: آیا می توانیم موجوداتی بیابیم که هیچ شری هیچ گاه از آنها صادر نشود؟ و موجوداتی را هم پیدا کنیم که هیچ خیری هیچ وقت از آنها صدور نیابد؟ نمی توانیم خداوند متعال و کتب آسمانی و سلسله جلیله انبیاء و اوصیاء - علیهم السّلام - را، از قسم نخست بشماریم، چون که آنان برای کافران و بدکاران هم در دنیا و هم در آخرت، زیبان رسان هستند؛ و شیطان و تابعین او را هم نمی توانیم از قسم دوم بدانیم برای این که آنان می توانند عبادت و اطاعت کنند، و بدین طریق به خود، خیر برسانند. چنان که شیطان مدتی عبادت می کرد و به خیر می رسید برای این که در درگاه ربوبیت تقرب می یافت و بالا می رفت.

حقیقت این است که:

۱- خیر و شر، در عالم خارج از ذهن، ذاتی و جوهری ندارد، و در ذهن انسان هم با ذوات اشیاء قائم می گردند برای این که نه تمام ذات چیزی هستند و نه جزء ذات چیزی.

۲- تصور هر کدام از خیر و شر، موقوف به تصور آن دیگری است برای این که اگر کسی معنای خیر را فرضاً نداند، ممکن نیست معنای شر را بداند و بر عکس.

۳- هیچ کدام از خیر و شر، در چیزی ثبوت و دوام ندارد؛ برای این که ممکن است که مثلاً خوراکی که به شما نافع بود و خیر داشت، مضر شود و شر گردد و بر عکس.

۴- ممکن است یک چیزی نسبت به چیزی خیر باشد، و نسبت به چیز دیگر، فقط شر رساند؛ مثلاً: مار نسبت به بچه خود خیر است ولی نسبت به شما شر.

۵- ممکن است چیزی نسبت به چیزی با ملاحظه ای خیر باشد و با ملاحظه دیگری شر. مثلاً باربری نسبت به یک نفر انسان با این ملاحظه که از گدایی بهتر است خیر است و با این ملاحظه که از تجارت سخت تر است شر است.

۶- ممکن است چیزی نسبت به چیزی در نظر کسی خیر باشد و در نظر کسی دیگر شر. مانند دوایی نسبت به بیماری در نظر دو نفر طبیب مختلف الرأی.

از مجموع آنچه ذکر شد، چنین به دست می آید که: با قطع نظر از تصور انسان، جهان و موجودات آن نه خیر هستند نه شر، و تأثیرات آنها در یکدیگر همان است که هست، نه خیر است نه شـر و هیچ چیزی جز خودش چیز دیگری نیست نه خیر است نه شر و متن واقع همان است که در نفس الامر هست، نه خیری در آنجا هست نه شر و این ذهن انسان است که هرچه را که برای خودش و یا برای کمالی که برای اشیاء در اندیشه خود درست کرده می پسندد خیر می داند و نافع می فهمد و هر چه را که برای خودش، و یا برای کمال تصور شده موجودات نمی پسندد، شر می دانند و ضارّ تشخیص می دهد و این هم ناشی از این است که انسان طوری آفریده شده است که لذت و شکنجه را می فهمد و گزند صدمه را درک می کند.

به این معنی که اگر انسان مانند سنگی که نه لذت می فهمد و نه درک شکنجه می کند آفریده می شد و از درد و رنج و لذت و سرور عاری و فارغ می بود، مسلماً از دو واژه خیر و شر و مرادفات آنها در سایر زبان ها در قاموس های جهان و لغت نامه های انسان، خبری و اثری پیدا نمی شد.

بنابراین، خیر و شری در جهان تحقق ندارد تا ما در پی مصدر آنها بگردیم و جمیع آن چه که در ذهن ما به شر یا خیر و شر اتصاف می یابد، در واقع و در عالم حقیقت از آن دو صفت عاری و فارغ می باشند و خیر و شر دو وصف ذهنی هستند، که در ظرف تصور، به موجودات حمل و بر آنها اثبات می شوند ولی در جهان خارج هر کدام از موجودات راه خود را گرفته و می رود و در تأثیر و تأثر همیشگی دائمی روزگار می گذرانند و از خیر و شری که بشر در مخیله خود می پروراند و از برای هر کدام از موجودات بهره ای از آن دو تعیین می نماید، در عالم حقیقت هیچ خبری نیست.

تا هنگامی که آدمی از موجودات پیرامون خود، در لذت بردن و شکنجه کشیدن است محال است که بتواند خود را از ادراک و تصور خیر و شر، فارغ بدارد، و خواهی نخواهی آن چه را که از آن سرور می یابد خیر و آن چه را که از آن در رنج است شر خواهد دانست. بنابراین در جهان واقع و عالم حقیقت، هیچ خبری از خیر و شر به غیر از تأثیر و تأثر عمومی نیست.

ولی لازم است که به انسان حق داده شود که درباره لذت و شکنجه خویشتن خاصه درباره حیات آینده خوب بیاندیشد و منبع و مصدر هر دو را بیابد، تا خیر خود را افزون تر نموده و بر لذت خود در هر دو جهان بیفزاید، و شکنجه و شر خود را هم اگر بخواهد یک سره از میان بردارد. خداوند متعال، مصدر شروری را که انسان را آزار می دهد، به طور واضح، بیان فرموده است:

از آیات قرآن کریم چنین استفاده می شود که هر چیز از جانب خداوند است هر چه را که به شما لذت می دهد و آن را خیر می دانید و هر چه را که به شما آزار می رساند و آن را شر می دانید جمیع آنها را خداوند متعال آفریده و هر چیز از جانب او است؛ وَلا حَولَ ولا قُوَّهَ إلاَّ بِاللَّهِ العَلِیِّ العَظیم. و اما جهت این که به برخی از مردم شر می رسد و آزار نصیبش می گردد همانا خود وی سبب می شود و اعمال ناپسند و کردار زشت خود او باعث می شود وگرنه خداوند مهربان آزار کسی را نمی خواهد و کسی را به عسر و کفر نمی اندازد: یُرِیدُ اللَّهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ، (۱) وَ لا یَرْضی لِعِبادِهِ الْکُفْرَ، (۲) خداوند متعال همه را سبک بار می خواهد: یُرِیدُ اللَّهُ أَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ.(۳)

این حقیقت، اگر چه از آیات بسیاری فهمیده می شود ولی ظاهراً واضح تر از همه آنها، این دو آیه است: إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ یَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ یَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِکَ قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَما لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ حَدِیثاً - ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَهٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصابَکَ مِنْ سَیِّئَهٍ فَمِنْ نَفْسِکَ؛(۴)

۱- بقره (۲) / آیه ۱۸۵. خداوند برای شما آسانی می خواهد، و سختی نمی خواهد.

۲- زمر (۳۹) / آیه ۷. و به کفر بندگانش راضی نیست.

۳- نساء (۴) / آیه ۲۸. خداوند می خواهد که شما را سبک بار گرداند.

۴- نساء (۴) / آیه ۷۸ و ۷۹. اگر به آنان نعمتی رسد می گویند این از نزد خداست، و اگر به آنان بلیه ای رسد می گویند این از نزد تست، بگو: هر چیز از نزد خداوند است. پس چرا اینان این طورند؟ سخنی نمی فهمند؟! آن چه از نعمت به تو می رسد از خداست، و آن چه از بلیه به تو می رسد از خود توست.

در آیـه نخسـت در هر سـه مـورد، کلمـه «عنـد» را مکرر فرمـوده، و در آیـه دوم، در «مـن الله» و نیز در «من نفسـک»، «عنـد» را نفرموده تا سیاق کلام تغییر یابد و معنی عوض شود. اول، بحث در این است که موجد بلیه و شرّ کیست؟ و بعد، بحث در این باشد که: باعث رسیدن بلیه به مردم کیست؟ و چیست؟

از آیه پیش فهمیده می شود که می گفتند نعمتی را که به آنان می رسد خداوند متعال می آفریند و اما بلیّه و شرّی که به آنان می رسد خدا آن را نمی آفریند بلکه در نزد پیغمبر - صلّی الله علیه و آله و سلّم - موجود بوده و او آن را به وجود می آورد خداوند متعال در پاسخ آنان می فرماید: چرا اینان سخن نمی فهمند، هر چیز را خدا ایجاد می کند و می آفریند و خالق هر چیز هر نعمت و خیر و هر بلیه و شر همانـا خود خداونـد است و جز او کسـی دیگر نیسـت و اوسـت که به هر کس و به هر قـوم بخواهد نعمت می دهد و اگر بخواهد بلیه می فرستد.

پس از آن کـه ایـن مطلب، بـا آیـه پیش روشـن گردیـد، از آیه دوم هم چنین فهمیـده می شـود که: بیاییـد در این قسـمت هم بیاندیشـید که چه چیزی و چه کسـی باعث می شود که خـدا بر شـما نعمت و خیر و یا بلیّه و شـرّ بدهد؟ در بیان این مطلب هم خداونـد متعال چنین درس می دهـد: باعث این که خداوند به شـما نعمت می دهد و خیر می رساند خود اوست. برای این که: اگر خداونـد متعال به نیکوکاران نه نعمت و خیر و نه نقمت و شـرّ نمی داد چه ایراد و اشـکالی به عدالت آن حضـرت تعالی و تقـدس وارد می آمـد؟ پس از لطف اوست که به نیکوکاران خیر و نعمت می دهـد. و اما باعث این که خداونـد متعال به شـما بلیّه می دهد و شـرّ می فرستد فقط خودتان می باشید زیرا که این اعمال زشت و گناهان شماست که خداوند جهان آفرین آنها را در شکل بلاها نمایان می دارد و در صورت شرّهایی وحشتناک بر سر شما فرود می آورد.

تاریخچه اَلواحِدُ لایَصدُرُ عنه اِلاّ اَلواحدُ

چنین به نظر می رسـد که: از روزگاران بسـیار پیشـین پیوسـته مردمانی زیاد و یا کم بوده اند که برای ایجاد این جهان وسـیع و موجودات بسیار کثیر و متنوّع آن، خدای واحد و یکتا را کافی نمی دانسته اند! و این تصور تا به امروز هم باقی است.

می گفتند: دنیا، مشرق دارد، مغرب دارد، شب و روز دارد، نور و ظلمت دارد، خشکی و دریا، زشت و زیبا، تابستان و زمستان، اجرام سـفلی، سـتارگان و هزاران امثـال اینهـا دارد؛ و خیـال می کردنـد که محـال است این همه موجود را یک خـدا به وجود آورده و به اداره کردن آنها پرداخته باشد.

امر در نظر آنان در میان دو چیز دائر بود: یا بایـد خـدا زیاد باشـد! و یا بایـد کثرتی در جهان نبوده باشـد. و همین تصور سـبب شـده بود که آنـان به دو فرقه معظم متفرق شونـد. غـالب مردم که از علم و دانش بهره ای نداشـتند چون کثرت را در جهان به طور آشـکار و غیر قابل انکار درک کرده بودنـد به تعدد خدایان گرویده و علم را فدای بدیهی کردند. برای هر دسـتگاهی از جهـان، ربّی و پروردگاری به نام ربّ النوع تصور و در صورت بتهایی تصویر می کردنـد. و خیال می نمودنـد که چون اجزای جهان به یکـدیگر پیوسـته است، لابـد این ارباب هم در اداره کردن حوزه های حکومتی خود خالی از تشاجر و تنازع نخواهند

بود و افسانه های دامنه داری در باب جنگ خدایان، ساخته بودند. اینان از این که خدای واحدی این همه دستگاه های با این وسعت و عظمت را بیافرینند و آنها را به تنهایی اداره نماید بسیار تعجب می کردند چنان که بت پرستان زمان طلوع اسلام، وقتی شنیدند که پیغمبری مبعوث شده و می گوید: قولوا لا ـ اله الا الله تفلحوا، (۱) بسیار تعجب کردند از این که این پیغمبر نوظهور، چطور و چگونه در جای این همه خدایان، فقط و فقط یک خدا را قائل شده است؟ می گفتند: أَجَعَلَ الْآلِهَهَ إِلهاً واحِداً؟ إِنَّ هذا لَشَیْ ءٌ عُجابٌ.(۲)

و عده دیگری که فلاسفه دوران و دانشمندان آن زمان بودند، در وحدانیّت خداوند متعال کوچک ترین شک و تردیدی نداشتند به ناچار کثرت را در جهان و در موجودات آن خیالی پنداشتند. بدیهی را فدای علم کردند، می گفتند و می گویند: جهان و موجودات آن با این همه تکثر ظاهری در واقع غیر از یک وجود وسیع بسیط، چیز دیگری نیست. و این کثرت ظاهری محسوس، پنداری بیش نیست. این دانشمندان که چشم و چراغ آن زمان بودند اصلاً تصور هم نکردند و احتمال هم ندادند که یک خدا می تواند موجودات کثیره را که واقعاً کثیر باشند، خلق بفرماید. و لذا به هر طوری که بوده کثرت در جهان را خیالی می نمایانیدند، و تمام کوشش خود را در اثبات این معنی مصرف می کردند که این چشمان مردمان احول و دو بین است که در دنیا کثرت می بیند و اما صاحبدلان و عارفان، جز وجود واحد چیز دیگری نمی بینند.

۱- بگویید جز خداوند خدایی نیست تا رستگار شوید.

۲- ص (۳۸) / آیه ۵. آیا این همه خدایان را یک خدا قرار می دهد؟ واقع این است که این سخن چیزی بسیار عجیب است.

آن چه که بت پرستان را وادار به اعتقاد به خدایان زیاد کرد، و آن چه که عده ای از فلاسفه و دانشمندان باستان را ناچار و وادار به حذف کثرت از موجودات جهان نمود، فقط این ملاحظه بوده است که خدای واحد، مخلوق واحد می تواند داشته باشد و بیشتر از آن را نمی تواند و امکان ندارد بیافریند، و به اصطلاح فلسفی «الواحِدُ لایصدُر عَنهُ اِلّا الواحِدُ»(۱) بلی هر دو دسته را یک دشمن، از میهن حقیقی شان بیرون راند و آنان را به جلای وطن گرفتار کرد.

حق این است که خداوند واحد است. لا اله الا الله، و موجودات جهان هم واقعاً کثیر و حقیقتاً بسیار هستند، و اعتقاد به این که: «از یک چیز، بیشتر از یک چیز، صادر نمی شود» اگر چه بت پرستان را بدبخت محض کرد، و آنان را به یکبار بیچاره گردانید، زیرا که وادارشان کرد که بر خلاف اصیل ترین و صحیح ترین علم، که وحدت خداست اعتقاد ورزند.

ولی فلاسفه را هم به درد انکار بدیهی مبتلا ساخت و فلسفه آنان را هم بر اصالت وجود مبتنی کرد و بدین طریق آن را سخت بیمار و زمین گیر گردانید.

این مساله که جهان و آن چه در آن است در حقیقت بیشتر از یک وجود نیست که عبارت اخرای قول به «اصالت وجود» و یگانه پناهگاه، برای فلاسفه، در مقابل حمله «الواحِدُ لایصدُر عَنهُ اِلّا الواحِدُ» است، شاید در نزد بی خبران، چندان مهم نباشد ولی دانشمندان و محققین خوب می دانند که چون این مساله به منزله خشت نخست فلسفه می باشد، و در سرتاسر مسائل و قضایای حکمت ماوراء الطبیعه، پای آن به میان می آید فلذا رخسار زیبای علم و دانش را به کلی دگرگون کرده و آن را از مسیر واقعی و مجرای طبیعی و حقیقی خود، بیرون آورده است.

۱- از یک چیز، بیشتر از یک چیز صادر نمی شود.

این است تـاریخچه «الواحِـدُ لایصـدُر عَنهُ اِلاّـ الواحِـدُ» و مـدت سـلطنت آن، و مختصـری از عملیـات و کارهـایی که در مـدت حکمفرمایی خود انجام داده است. چه بتخانه هایی در روی زمین برپا نموده و به انکار چه ضروریاتی مردم را واداشته است؟ و یکی از فرزندان نالایق آن «کیفیت صدور عقول عشـره» است؛ و در این مساله ما هم که بحث خیر و شرّ است، دخالت کرده و چنین می گوید: اگر خیر و شرّ، هر دو، موجود باشند بایستی دو مصدر جداگانه دو خدای مستقل داشته باشند.

این قانون فلسـفی، تاکنون هم در نزد فلاسـفه، در اسـتحکام خود باقی است، (۱) ولی البته دانشـمندان (و بنا به فرمایش خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله تعالی)، مردم(۲) از قبول آن امتناع می کنند و بزرگترین مانع عقلی در نزد فلاسفه از موجود بودن خیر و شـرّ و از صـدور آن دو از بـاری تبارک و تعالی همین قانون است که «از یک چیز، بیشتر از یک چیز صادر نمی شود» و همین قانون ناچارشان کرده است که شرّ را عدمی بگیرند.

نامه ابن سینا به بهمنیار

برای استحضار از جریان برهان قانون «الواحِدُ لایصدُر عَنهُ اِلّا الواحِدُ» حکایت زیر را از اسفار، نقل می کنیم:

بهمنیـار، به ابن سـینا نـامه نوشت، و از او برای قـانون فلسـفی فوق، برهـان خواست. شـیخ در پاسـخ نوشت: اگر واحـد حقیقی، مصـدر باشـد برای دو چیز ماننـد الف و با، پس مصـدر شـده است برای الف و آن چه که الف نیست، زیرا که با، الف نیست، پس لازم می آید اجتماع نقیضین.(۳)

فخر رازی در مبـاحث مشـرقیه، به برهان ابن سـینا، چنین ایراد می گیرد که نقیض صـدور الف، لاصـدور الف است، نه صـدور لاـالف، یعنی صـدور بـا؛ چنـان کـه جسم، آن گـاه که حرکت و سیاهی را قبـول کرد و سیاهی غیر حرکت است، پس جسم حرکت و غیر حرکت را قبول کرده و تناقضی لازم نمی آید.(۴)

ملاصـدرا از شـیخ الفلاسـفه طرفـداری می کنـد و می گویـد: فخر رازی معنای مبـدأ بودن واحد حقیقی را تصور نکرده اسـت مصـدریت به این معنی عین مـاهیت علت بسیطه است بنـابراین اگر بسـیط حقیقی مصـدر شود برای الف و آن چه الف نیسـت حتماً مصـدریت آن برای غیر الـف غیر از مصـدریت آن برای الف که عین ذات آن است، خواهـد بود. پس ذاتش غیر ذاتش شده است و تناقض همین است.(۵)

ازکلام صاحب اسـفار، فهمیده می شود که می خواهد بگوید: اگر در برهان شـیخ، به جای واحد حقیقی، چیز دیگری گذاشته شود، مثلاً گفته شود:

۱- اشـارات، شـرح اشارات، شـرح شـرح اشارات، ج۳، ص۱۲۲، قبسـات، ص۲۳۲. اسـفار و حواشـی آن، ج۲، ص۲۰۴، شرح منظومه سبزواری، ص۱۸۴.

۲- شرح اشارات، ج۳، ص۱۲۲.

۳- ۱۰.. اسفار، ج۲، ص۲۰۶.

۴- ۱ قبسات، ص۲۳۳.

۵- ۱ اسفار، ج۲، ص۲۰۶.

اگر زید مصدر شود برای خواندن و نوشتن پس مصدر شده برای خواندن و آنچه خواندن نیست زیرا که نوشتن خواندن نیست پس لازم می آید اجتماع نقیضین بلی در این صورت اشکال رازی بر ابن سینا وارد می شد به جهت این که زید با قطع نظر از مصدریتش برای خواندن و یا نوشتن ذاتی دارد، پس ذات زید غیر از مصدر بودن و علت بودن اوست و امکان دارد که از چنین ذاتی دو چیز صادر شود، به خلاف واحد حقیقی که علیت و مصدریت آن، عین ذات آن است، و بسیطی که مصدر امری است ذاتی به جز مبدأ بودنش ندارد و برای همین بسیطی که ذاتش عبارت از علیت بالف است محال است که علت با هم شود، و گرنه باید که ذاتش غیر ذاتش شود.

نگارنده گوید: این سخن، درست نیست. زیرا که بسیط هم مانند مرکب در صورتی که مصدر چیزی می شود ذاتی دارد به جز مصدر بودن که موصوف می شود با مصدر بودن؛ زیرا که بدیهی است موصوف شدن بسیط با مصدر بودن امری ذهنی است و اصلاً خارجیت ندارد و لذا به بساطت بسیط، ضرری نمی رساند؛ و این که فرموده «بسیطی که مصدر است عین مصدر بودن است» برهانی ندارد و برهان نقل شده از ابن سینا هم برهان این ادعا نیست و اگر فرضاً هم باشد اول دعوی است پس جناب ملا صدرا کمکی به ابن سینا نکرده است و اشکال رازی بر وی وارد است.

از مطالعه کتب فلسفی بر می آید که فلاسفه چنین عقیده دارند: چیزی که مثلاً الف از آن صادر می شود حتماً دارای حیثیتی است که یا عین و یا جزء ذات آن چیز است؛ پس اگر عین ذات آن باشد محال است که غیر الف هم از آن صادر شود و اگر جزء آن باشد پس آن چیز مرکب است نه بسیط و صور غیر الف هم از آن ممکن است. چنین به نظر می رسد که مرادشان از این حیثیت همان سنخیت باشد که می گویند علت باید با معلول سنخیت داشته باشد؛ اگر واقعاً معنای این حیثیت همان سنخیت باشد، پس باید دانست که قانون حیثیت فقط در علل و معلولات این جهان جریان دارد (در جهان مخلوق) و حضرت باری تعالی با هیچ کدام از مخلوقات خود سنخیت ندارد و علیت آن حضرت عز شأنه از روی حیثیت نیست. و اگر مراد از حیثیت نامبرده، سنخیت علت با معلول نباشد، پس نباید این حیثیت را ذاتی علت شمرد، بلکه مانند وصف علیت از عوارض ذهنی علت باید شمرد و در این صورت حیثیت مذکوره، خارجیتی ندارد و چنان که در بالا گفته شد به بساطت بسیط ضرری نخواهد داشت.

و علاوه بر آن چه ذکرگردیده، باید متوجه بود که: قانون «الواحِدُ لایصدُر عَنهُ اِلّا الواحِدُ» به فرض این که صحیح و کاملاً درست هم باشد، باز در این جهان مخلوق، مورد جریانی برای آن پیدا نخواهد شد. به جهت این که در این زندگی، بسیطی را نمی شناسیم که واقعاً تحقق داشته باشد، و واقع این است که چیز بی بعدی در این عالم نیست و در عالم ربوبیّت نیز جریان پیدا نمی کند به جهت این که علیت خداوند متعال به معنای صدور معلول از آن حضرت نیست پس هیچ مورد جریانی برای قانون مذکور نیست، نه در جهان آفرینش و نه در عالم بالا.

آیا خدا، همسنخ مخلوق است؟

فلاسفه می گویند لازم است که در علت خصوصیت و حیثیتی باشد تا به سبب آن با معلول خود سنخیّت پیدا کند و لازم است

که در میان علت و معلول، سنخیّتی باشد و گرنه بایستی صدور هر چیز از هر چیز ممکن باشد؛ و مثلاً ـ آتش بتواند درخت برویاند و چون می دانیم «عدم» تأثیری ندارد و نفعی نمی رساند، پس این سنخیت و حیثیت در علت بایستی وجودی باشد. پس اگر از حضرت باری تعالی شأنه، هم خیر و هم شرّ به وجود آید، لازم می آید که در آن حضرت دو سنخیّت بوده باشد؛ پس برای رهایی از این دو ایراد باید گفت که شرّ عدمی محض است و گرنه لازم می آید اولاً خداوند با شرّ هم سنخیّت داشته باشد، و ثانیاً دو سنخیّت، (سنخیّت با خیر و سنخیّت با شرّ) در ذات او جمع شود، بااین که خدا بسیط است و مرکب نیست.

پاسخ این است که ذات پاک باری عز و جل: با خیر هم نمی توانـد سـنخیّت داشـته باشـد و با موجودات جهان (که بنا به زعم آنان، خیر محض می باشـند) از یک سـنخ بوده باشد وگرنه لازم می آید که: خداوند متعال علت حقیقی نباشد و علت مجازی بوده و از علل مادیه شمرده شود، برای این که علت مجازی آن است که از ذات خود مایه می گذارد و چیزی هم سنخ خود به وجـود می آورد، و علت حقیقی آن است که از ذات خـود، چیزی خرج نمی کنـد و در عین حـال کـار خود را هم می کنـد و معلولش را می آفرینـد. فلـذا امکـان نـدارد که از سـنخ معلول خود باشـد، چنان که علت مجازی هم امکان نـدارد که با معلول خـود همسـنخ نباشـد؛ واقع این است که علت مجـازی، علـتی حقیقی نیست؛ زیرا که ذات خـود را خرج می کنـد و در شـکل دیگری (در شـکل معلول) پدیدار می گردد، و علتی که حقیقتاً علت است آن است که ذات خویش را محفوظ بدارد و چیزی هم به وجود بیاورد.

علل این جهان مادی، کلیتاً علت هایی مجازی هسـتند و برای همین است که در این جهان نه چیزی از کتم عـدم، قـدم به دائره وجود می گـذارد و نه موجودی رهسپار دیار عدم می شود و همان موجودات سابق هسـتند که هر دم در شـکلی بروز کرده و رموز نهان خود را بیرون داده و هر زمان در اندامی خود نمایی می کنند. و علت حقیقی منحصـر به ذات حضرت لایزالی است که هیـچ گـاه دستی به ذات خـود نـبرده و چیزی از آن خرج نکرده و این همه موجودات را هم پدیـد آورده است. نـتیجه این است که ذات مقدس کبریایی نه با خیر سنخیّت دارد و نه با شرّ.

تبـدّلات و تأثیر و تأثّرات جهان و موجودات آن، با حکم حضـرت خداونـدی در تحت قوانین منظمی انتظام یافته انـد، و لذا هر چیزی به هر چیزی در هر زمان و هر مکان بـدون قیـد و شـرط اثر نمی کند و متبدل نمی گردد؛ خصوصـیت ها و حیثیت هایی لازم است که در چیزی مجتمع باشند تا آن را به تبادل به هم سنخ آن آماده سازند، و چیزی از چیزی متولد گردد.

اگر طرز کار علت حقیقی و ذات خداوند متعال هم، با حیثیّت و سـنخیّت باشد بایستی که سنخیت های بسیار و حیثیت های بی شمار، در ذات آن حضـرت گرد آیند؛ برای این که آن حضـرت آفریدگار همه این اشـیا است که حقیقتاً کثیر و زیاد هستند و کسانی که کثرت موجودات را منکر هسـتند بـدیهی ترین بدیهیّات را انکار می کنند و اگر بنا باشد که جهان و موجودات آن، یک وجود بیش نباشـند در آن صورت هم لازم می آیـد که خداونـد متعال کاری نکرده و چیزی نیافریده باشد، زیرا که یگانه موجود در این فرض، وجود است که همیشه بوده است.

علیت در این جهـان مـادی، عبـارت اخرای تولیـد است و معلولات این جهان کلیتاً به نحو تولـد از علل خود زائیـده شـده و می شونـد و برای همین است که علیت هیـچ علت دوام پیـدا نمی کنـد و علت به تدریـج از بین می رود و فرزنـد آن به نـام معلول شناخته می شود و برای همین است که معلول هم سنخ با علت، زائیده می شود، ولی چون ذات خداوند جهان آفرین سرمدی و ابـدی است و علیت آن حضـرت هم جاودانی است فلذا علیت او نمی تواند به نحو تولید باشد، و قهراً معلولات و مخلوقات آن حضرت، نمی توانند هم سنخ او باشند، وگرنه لازم می آید که از خدایی، خدایانی جدا شود!!!

احکامی را که فکر محدود انسان از موجودات پیرامون خود، در این زندگی گذرا و ناپایدار به دست می آورد، از کوته نظری

است که آنها را در ذات نامحدود و جاویدان آفریننده جهان هم مجری بدارد، و وجود و علیت آن حضرت و احکام آن دو را از وجود و علیت جهان و احکام آنها قیاس بگیرد. لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ؛(۱) وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ السَّماواتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ.(۲)

۱- شوری (۴۲) / آیه ۱۱. نیست مانند او چیزی.

۲- زمر (۳۹) / آیه ۶۷. برای خدا حق قدرش را نگذاشتند، با این که همه جای زمین در روز قیامت در چنگ اوست، و آسمان ها در دست راست او پیچیده شده هستند، پاک و منزه است از آن چه شریک می گیرند.

اینجاست که عظمت سوره مبارکه توحید در نظر انسان دانشـمند، ثابت می شود و واضح می گردد آن جا که فرموده: لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ؛ در خـبر اسـت که امـام زین العابـدین - علیه السّلام - فرمـود: اِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِمَ اَنَّهُ یَکـونُ فی آخرِ الزَّمـانِ اقـوامٌ مُتَعَمِّقونَ فَأَنزَلَ قُل هُوَ اللهُ اَحَدٌ.(۱) و چنان که در خبر دیگری(۲) هست: این سوره در حقیقت، شناسـنامه و هویت و نسب نامه حضـرت پروردگاری جلّت عظمته می باشد؛ یهودیان به حضـرت پیغمبر - صلّی الله علیه و آله و سلّم - گفتند: نسب پروردگار خود را بیان کن: فرزنـد کیست و والد کیست؟ حضـرت سه شب درنگ کرده و پاسـخی به آنان نداد. سـپس نازل شد: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ - اللَّهُ الصَّمَدُ - لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ - وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ.(۳)

۱- کافی، ج۱، ص۹۱، س۱۵. خداونـد عز و جل دانست که در آخر زمان، مردمان متعمقی خواهنـد بود، فلذا سوره قل هو الله را نازل فرمود.

۲- کافی، ج۱، ص۹۱، ۳.

۳- سوره ۱۱۲ بگو او خدا، یکتاست، خدا صمد است، نزائیده و زائیده نشده، و برای او هیچ همتایی نیست.

آیا کارهای بندگان را خدا می کند؟!

مقدمه

آن چه که در این فصل، مورد تعقیب ما می باشد، در اعجوبه بودن، کمتر از فصل سابق نیست. عده نسبتاً کثیری از مسلمین، در اینجا هم بر خلاف بداهت رفته و با کمال تعجب معتقد شده اند که: تمامی کارهای انسان را اعم از افعال حسنه و یا سیئه، خود خداوند متعال به جا می آورد. اینان نمی توانند باور کنند که خودشان انجام دهنده اعمال خودشان می باشند، و واقعاً چنین نیست که نفهمند که خودشان کارهایشان را به جا می آورند، ولی افکاری پریشان، ذهن آنان را پریشان کرده است، با این که قرآن کریم در این باب هم، با فهم بدیهی انسانی موافقت کامل دارد، می فرماید: وَ لا تُجْزَوْنَ إِلاَّ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.(۱)

فلاسفه مادی هم در این گفتار با جبریون مسلمان هم آواز هستند و حالت اختیار را به یک بار انکار کرده و هر فاعل را در صدور فعل از وی مجبور پنداشته اند چنان که «لا-یب نیتس» می گفته: اگر سوزن مغناطیسی، شعور می داشت، با کمال خوشحالی حرکت خود را به طرف قطب شمال، اختیاری فرض می نمود منظورش این است که انسان در حرکات خود اختیاری از خود ندارد ولی چون شعور دارد، در عالم تصور، خویشتن را آزاد و مختار می انگارد.

این فصل، یکی از اصول اساسی راجع به عمل را بنیاد می گذارد، و در عین حال یکی از مسائل دامنه داری است که از روزگاران پیشین، در میان ملل مختلف و دانشمندان جهان، پیوسته محل بحث و گفتگو بوده و اکنون نیز هست. فلذا بایستی منتهای دقت و تعمق را در اختیار حق به کار بست و به نظر سطحی قانع و خشنود نگردید.

قانون علیت عامه

قوی ترین برهانی که بسیاری از متفکرین جهان را به سوی اعتقاد به جبر سوق داده و می دهد، همانا قانون علیت عامه است. و آن این است: بدیهی است که هر حادثه و هر موجودی علتی دارد، به طوری که اگر آن علت وجود نداشت این حادثه و یا این موجود هم وجود پیدا نمی کرد و چون اعمال انسان حوادثی هستند، به ناچار بایستی عللی داشته باشند؛ و این علل هم، چون موجوداتی هستند، حتماً علت هایی دارند و همچنین تا برسد به علة العلل، باری تعالی که منتهای سلسله علل است. و اما شخص جبری مادی، چون علل را غیر متناهی می انگارد فلذا در این سلسله به انتهایی اعتقاد ندارد.

نتیجه استدلال فوق این است که آدمی در انجام دادن افعال خود اختیاری از خود ندارد به این معنی که بتواند بکند و بتواند نکند، آنچه او کرد ناچار بود که آن را بکند و آنچه را که نکرد نمی توانست بکند و همین دلیل موجب شده که جبریون از مسلمین آیات بسیاری از قرآن کریم را که به اختیار دلالت دارند، به خلاف ظاهر و یا به خلاف نص صریح تأویل کرده اند.

۱- صافات (۳۷) / آیه ۳۹. پاداش داده نمی شوید مگر آن چه را که می کردید.

امتیازات علیت انسان

شک نیست که قانون علیت عامه در سراسر جهان موجود با کمال انتظام جاری و ساری است، و این قضیه قابل انکار نیست. ولی این هم جای تردید نیست که: برخی از علل جهان، من جمله انسان دارای خصوصیات و امتیازاتی است که به طور واضح او را از سایر علل ممتاز می دارد.

این امتیازات، ما را مجبور می کند که علت و علیت را به دو قسم متبائن، تقسیم نماییم. اینک عددی چند از این امتیازات را که عجالتاً به نظر ما رسیده می نگاریم و باقی را به عهده فضلای محقق می گذاریم:

۱- هیچ علتی از علل جهانی در علیت و در انجام دادن کار خود، یعنی در ایجاد معلول نیازی به فکر ندارد. مگر حیوان (نام حیوان را فقط برای رعایت کلیت قانون می آوریم وگرنه منظور ما تنها انسان است) که نمی تواند کارهای خود را بدون فکر به جا آورد، و بایستی پس از اندیشه ای طویل و یا برق آسا، درست و یا نادرست، شروع به کار کند؛ مثلاً انسانی را که تفنگ به دست گرفته و می خواهد گلوله ای را به هدف برساند در نظر می گیریم او با انگشت فشاری می دهد حرارتی پیدا می شود که باروت را مشتعل می سازد، حجم باروت افزایش گرفته گلوله را از لوله پرتاب می کند. گلوله راهی را طی کرده و به هدف اصابت نموده و آن را سوراخ می کند. در این واقعه مسلماً نه فشار در تولید حرارت و نه حرارت در سوزانیدن باروت و افزودن حجم آن، و نه افزایش حجم باروت در پرتاب کردن گلوله، و نه گلوله در راهپیمایی و سوراخ کردن هدف، فکری نکردند. آن که فکر کرد فقط انسان تیرانداز بود که فشار را بلا واسطه و سایر اعمال مذکوره را با واسطه، پس از تفکری انجام داد. آیا بعد از این آزمایش، نمی توانیم علل جهان را به دو قسم: علت بی فکر و علت با فکر تقسیم نمائیم؟!.

۲- علل جهان در علیت خود و در ایجاد معلول، غرضی و مقصودی ندارد و نمی تواند داشته باشد. جز حیوان که در هر کاری نظری دارد، و غایتی را مقصود خویش قرار می دهد در مثال بالاـ نام چند علت به میان آمد، و در میان آنها آن که صاحب غرض است همان است که دارای فکر و اندیشه است، و آن مرد تیرانداز است و باقی کلیتاً بی غرض و فاقد مقصود می باشند. فلذا عقلای جهان بالبدیهه نفع و ضرر همه این علت ها و معلول ها را به حساب مرد تیرانداز می گذارند نه به حساب خود آنها. آیا با ملاحظه این امتیاز، جا دارد که علل جهان را به دو قسم: علت بی غرض و علت با غرض تقسیم نماییم؟.

۳- هیچ علتی از علل جهانی نمی تواند در علیت خود یعنی در ایجاد معلول تردید داشته باشد، جز حیوان. در مثال بالا فشار، حرارت، افزایش حجم باروت، گلوله پرتاب شده، هیچ کدام در علیت خود و در انجام دادن معلول، قدرت به اندک تردیدی ندارند، و فقط مرد تیر انداز است که می تواند در فشار دادن مردد باشد. پس علل جهان بر دو قسم اند: علت غیر قادر بر تردید، و علت قادر بر آن.

۴- علل جهان، قدرت بر طرفین واقعه ندارند، جز حیوان. مثلاً آتش می سوزاند و نمی تواند که نسوزاند. ولی انسان می تواند بسوزاند و می تواند نسوزاند. و بدین لحاظ هم علل جهان را به دو قسم: علت قادر بر متناقضین و غیر آن تقسیم می نماییم.

۵- هر علتی از علـل جهانی علیتش انحصاری است، یعنی فقط کار معینی از آن ساخته است، به خلاف حیوان که در علیت آن ضیقی و حصـری نیست، و کارهـای بی شـماری از آن ساخته است: مثلاً آتش می سوزانـد و نمی رویانـد، به خلاف انسان که می سوزانـد و می رویانـد و می خندد و می گرید و آباد می کند و خراب می کند، وقتی افتاده ای را بلند می کند، و دیگر بار او را بر زمین می زنـد. و بـا این ملاحظه هم علـل جهان را به دو قسم تقسـیم می کنیم: یکی آن که معلول آن محـدود و معین است و دیگری آن که کار و معلول آن بسیار است.

۶- علـل جهـانی کلیتاً بـا وجود مانع از علیت می افتنـد و برای رفع مانع قـدرتی ندارنـد. به خلاف افراد حیوان، که آن گاه که انجام دادن کاری را اراده می کنند، موانع آن را هم از میان بر می دارند. یعنی نواقص علیت خود را تکمیل می کنند و خود را پس از آن که علیت ندارنـد علت می گرداننـد. پس علت های جهان به دو قسم هسـتند: قسـمی را بایـد علت بگردانند تا علت شود و علیت بیابد و علیتش با خودش نیست. و قسمی دیگر آن است که خودش خودش را می تواند علت بگرداند.

۷- هیـچ علتی از علل جهانی بچه و بزرگ ندارد. یعنی کلیتاً در مقام علیت به کار خود آشـنا و در آن اسـتادند مگر حیوان که در مقـام علیت بچه و بزرگ دارد. مثلاً آتش اعم از این که عمرش یک دقیقه باشـد و یا یک سال، می توانـد بسوزانـد و لازم نیست که صبر کنـد تا آتش بزرگ شود تا بتواند بسوزاند. ولی بچه انسان نمی تواند کارهای یک انسان بزرگ را انجام بدهد و بـایستی صبر کرد تا بزرگ شود و معلولات انسان عادی از او صادر شود. و به این لحاظ می توان گفت که علل جهان بر دو قسـمند: قسـمی در علیت نیازمنـد به آشـنا شدن و یاد گرفتن است و قسم دیگر آن است که با محض پیدایش تأثیر خود را می کند و در کار خود مانند عالم غیر معلم است.

۸- هیـچ کـدام از علل جهانی در مقام علیت نه تنبلی دارد نه نادانی. به خلاف حیوان. مثلاً آتش در سوزانیـدن و آب در روان شـدن امکـان نـدارد که تنبـل یا نادان باشـد ولی انسان در علیت و در انجام دادن کارهای خود تنبلی و یا نادانی به طور فراوان دارد. پس علـل جهان بر دو قسم است: قسـمی که در علیت خود تنبلی و نادانی شایـد داشـته باشـد و قسم دیگر پیوسـته زیرک است و استاد.

۹- هیـچ کـدام از علل جهان، خواهش بردار و یا تهدیـد بردار نیسـتند به خلاف افراد حیوان. از آتش پاره ای هر قدر خواهش کننـد که نسوزانـد، هر قـدر به آب روان ایست بگوینـد و آنها را با تازیانه بزننـد، اطاعت نمی کنند. به خلاف یکنفر انسان که کاری را که نمی خواست بکنـد با خواهش و یا با تهدیـد آن را می کنـد و کاری را که نمی خواست ترک کند با یکی از آن دو طریق ترک می کنـد. پس علل جهان دو قسم دارد: قسـمی خواهش بردار و تهدیـد بردار است و قسم دیگر قابل هیچ کدام نیست.

۱۰- هیـچ کـدام از علل جهان از علیت خود و از ایجاد معلول صـرف نظر نمی کند مگر حیوان چه بسا از مراد خود یا به جهت این که از محبوبیت و مراد بودن افتاده و یا برای این که در راه وصول به آن مشـکلاتی پیدا شده، صـرف نظر می کند. اگر در نزدیک آتش چوبی خشک و یا سـنگی سـخت قرار بیابد هر دو را گرم می کند اگر چوب می سوزد و سنگ نمی سوزد برای آتش و علیـت آن فرقی نمی کنـد. اتومبیـل نه از راه پر گردنه دلتنگی دارد و نه از راه همـوار خوشـحال می شـود و این آقـای راننـده است که گـاهی این را به صـلاح و گـاهی آن را به صـرفه خود، تشـخیص می دهـد. پس برخی از علل جهان، از علیت صرف نظر می کنند و معلول را ایجاد نمی کنند برای این که آن را به صـلاح خود نمی دانند، و برخی دیگر صرف نظر کردن را اصلاً نمی دانند.

۱۱- هیچ کدام از علل جهان، با مرور زمان از هنگامی که اطلاع در دست هست، بر قدرت و علیت خویش چیزی نیفزوده اند مگر انسان که در این خاصه از سایر انواع حیوان هم ممتاز است؛ هم کماً و هم کیفاً بر علیت و قدرت خود افزوده است. مثلاً انسان امروزی می خواند و می نویسد. و از انسان پیشین این کارها مقدور نبود. انسان سابق اگر در یک دقیقه یک نفر را می توانست بکشد، اکنون انسان غربی در یک ثانیه هزاران نفوس را می تواند به خاک هلاک اندازد و هزاران خانه آباد را ویران سازد. اما سایر علل، هیچ فرقی در کارکرد آنها حاصل نشده و یا چندان تفاوتی پیدا نشده است. پس با این نظر هم علل جهان بر دو قسم هستند: قسم اول آنهاست که در علیت آنها افزایش حاصل شده و قسم دوم غیر آنهاست.

۱۲- هیچ کدام از علل جهان، کاری با کار علل دیگر ندارند، آتش سوزان و آب روان، کاری با یکدیگر و با کار علل دیگر ندارند. ولی حیوان در عمل علل دیگر دخالت می کند و مخصوصاً انسان در کلیه عوامل جهانی دخالت کرده و حتی الامکان آنها را تصرف نموده و مطابق دلخواه خویش به جریان می اندازد و به عمل وا می دارد. و طوری آفریده شده است که تمامی افراد حیوان را مسخر کرده و استعداد تملک خیلی بیشتر از این را هم دارد. خداوند متعال فرموده: خَلَقَ لَكُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً(۱) و ایضاً: وَ لَقَدْ كَرَّمْنا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْناهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِيلاً.(۲)

از این امتیازات که ذکر شد و غیر اینها به طور واضح فهمیده می شود که انسان، در میان موجودات جهان مادی در عین این که یکی از آنها و مؤثر در آنها و متأثر از آنهاست، دارای خصوصیات عجیب و غریبی هم هست. موجودی است فوق موجودات. برای این که هر چیز یا در تصرف و یا در امکان تصرف اوست، علتی است نه مانند سایر علل، برای این که علیت او فوق همه علیت های جهانی است، علیت او پس از تفکرات و اندیشه ها با در نظر گرفتن مقصود و علة غائیه، وقوع می پذیرد؛ علیت او اختصاصی به مورد معینی ندارد و عمومی است. و بالاتر از همه اینها این است که علیت او بسته به دلخواه خود اوست و خود او می تواند خود را نسبت به معلولی و یا به ترک آن، علت قرار بدهد. پس آفریدگار انسان او را نسبت به اعمال او علت قرار داده چنان علتی که معلول چیز دیگری نباشد و خلاصه آدمی اختیاردار روی زمین و جانشین خدای بزرگ، پروریده شده است.

یکی از نویسندگان مادی در ضمن بحث خود، در باب جبر و اختیار، به این نکته بدیعه و عجیبه غریبه کشانیده شده ولی چون او به این امتیازات که انسان در علیت خود دارا می باشد توجهی نداشته، در نتیجه «علت و غیر معلول» بودن او را درباره اعمال او محال شمرده، و جبر را اختیار کرده است. وی چنین نوشته: «در عالم، همه چیز، مبتنی بر علت است جز اراده انسانی که استثناء غریب و عجیبی بر این قاعده کلی بوده و ما فوق طبیعت و عالم است، علم در همه جا صحیح است جز درباره انسان که چون موجودی خارق العاده و فوق الطبیعی است از کلیه قواعد و قوانین عالم، مستثنی و برای خود یک قسم خداوندی است؛ صرف نظر از این که این عقیده مبتنی بر هیچ دلیل و مدرکی نیست، ما را مجبور به اعتقاد به یک نوع اعجازی می نماید که منطقاً غیر قابل تصور است.»

۱- بقره (۲) / آیه ۲۹. همه آن چه را که در زمین است برای شما آفرید.

۲- اسراء (۱۷) / آیه ۷۰. حقیقت این است که فرزندان آدم را تکریم کردیم، و آنان را در صحرا و دریا حمل کردیم، و از پاکیزه ها و گواراها روزی شان دادیم و آنان را بر بسیاری از مخلوقات مان برتری دادیم.

نگارنـده گویـد: کـدام دلیـل برای مطلب، بهتـر و روشن تر از وقـوع آن است؟ آیـا علم، این نیست که: آدمی از واقع جهـان و حقیقت موجودات آن به هر طوری که هسـتند مطلع گردد؟ امتیازات ذکر شـده که با بـداهت از انسان، مشـهود هسـتند، دلالت می کننـد که پروردگار انسان خود انسان را علت اعمال او قرار داده و این علیت را معلول چیزی نگردانیـده است. عالی ترین و مترقی ترین نوع علّیّت در روی زمین، همین علّیّت انسـان است. آیـا منطق فقط همان است که از پیشـینیان رسـیده؟ و هر چه در آن نباشـد اگر چه بـا آن مخـالف هم نباشـد بایـد نـادرست باشـد؟ آری در وجود ما بزرگترین آیات خداونـدی جل جلاله در حـالی که آشـکارا در مقابل دیـدگان ما نمایان است، پنهان است. قرآن کریم می فرمایـد: وَ فِی الْأَرْضِ آیاتٌ لِلْمُوقِنِینَ - وَ فِی أَنْفُسِکُمْ أَفَلا تُبْصِرُونَ.(۱) پس از آن که واقع انسان، امری را با آزمایش های گوناگون از خود بروز دهد کدام منطق می تواند با آن مخالفت نماید؟ آیا منطق می تواند مخالف واقع باشد؟

منطق صحیح و علم درست آن است که از حقیقت جهان خارج، استنباط شود نه این که با آن بنای ناسازگاری گذارد.

انسان جانشین خداوند است

قرآن کریم، افراد انسـان را جانشـینان زمینی خداونـد متعـال، تعریف، و آنـان را بـا این مزیت در میان موجودات جهان ممتاز و سرافراز فرموده است؛ این مطلب در آیات بسیاری بیان شده:

فرموده: هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلائِفَ فِی الْأَرْضِ،(۲) و در آیـه دیگر(۳) «فی» نـدارد؛ و برای این که این خلافت شامل زنان هم باشـد خلائف را اختیار فرموده نه خلفا(۴) را؛ و در جـای دیگری هم افراد انسـان را پادشاهـان روی زمین شـناسانیده چنان که خـودش را هـم پادشـاه خوانـده اسـت، فرمـوده: جَعَلَ فِیکُمْ أَنْبِیاءَ وَ جَعَلَکُمْ مُلُوکاً، (۵) و فرمـوده: الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ،(۶) البته از این دو آیه هم، خلافت انسان از خدا خوب فهمیده می شود.

در آیات ذیل، قضیه استخلاف و جانشین گیری، روشن تر و تا اندازه ای مفصل تر مورد بحث قرار گرفته است: وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَهِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً قالُوا أَ تَجْعَلُ فِیها مَنْ یُفْسِدُ فِیها وَ یَسْفِکُ الدِّماءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ قالَ إِنِّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ - وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی الْمَلائِکَهِ فَقالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ - قالُوا سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا إِلَّا ما عَلَّمْتَنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ - قالَ یا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمائِهِمْ قالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ.(۷)

۱- ذاریات (۵۱) / آیه ۲۰ و ۲۱. و در زمین آیاتی هست برای محققین و در خودتان آیا نمی بینید؟

۲- فاطر (۳۵) / آیه ۳۹. او آن کس است که شما را در زمین، جانشین گردانید.

۳- انعام (۶) / آیه ۱۶۵.

۴- خلفا اختصاص به مذکرین دارد، ولی خلائف شامل مؤنثات هم هست؛ از اقرب الموارد.

۵- مائده (۵) / آیه ۲۰. در میان شما پیغمبرانی قرارداد و شما را پادشاهانی گردانید. این کریمه اگر چه درباره بنی اسرائیل

است ولی مسلم است که آنان در میان سایرین اختصاصی در این باب ندارند، و یکی از ملل جهان می باشند.

۶- جمعه (۶۲) / آیه ۱. خداوند، پادشاه پاک غالب حکمت کردار است.

۷- بقره (۲) / آیه ۳۰ تا ۳۳. و آن گاه که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من در زمین جانشینی می گذارم. گفتند: آیا کسانی را که در آنجا فساد می کنند و خون ها می ریزند در آنجا می گذاری؟ و ما با حمد تو تسبیح می کنیم و تو را تقدیس می نماییم. فرمود: من می دانم آن چه را که نمی دانید و به انسان همه نام ها را بیاموخت. سپس آنان را به فرشتگان نشان داد. پس فرمود: خبر دهید مرا نام های اینان را اگر راست می گویید، گفتند: پاک و منزهی دانشی برای ما جز آن چه تو ما را آموخته ای نیست محققاً تو هستی دانا، با حکمت، فرمود: ای انسان خبر ده آنان را نام هایشان را پس آن گاه که خبرشان داد نام هایشان را، فرمود: ای انسان - خبرده آنان را نام هایشان را، پس آن گاه که خبرشان داد نام هایشان را فرمود: آیا نگفتم به شما که من نهان آسمان ها و زمین را می دانم و می دانم آن چه را که آشکار می کنید و آن چه را که مکتوم می دارید.

به احتمال بسیار قوی، آدم در آیات فوق، در هر دو مورد به معنی انسان است با این فرق که آدم، عَلَم نوع و انسان اسم آن است مانند اسامه و اسد. و ایضاً به احتمال بسیار قوی مراد از اسماء در اینجا اسماء حسنای الهی است؛ و الف و لام در «الاسماء» در معنی، عوض از مضاف الیه است و تقدیر این است: عَلَّم اللّهُ اسمائَه کُلَّها الانسانَ؛ و بنابراین، ضمیر «هم» در «عَرَضَهُم» و «هؤلاءِ» به آدم بر می گردند و ارجاع دو گونه ضمیر (مفرد و جمع) البته با ملاحظه لفظ و معنای آدم است.

با ملاحظه دو جمله «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ کُلَّها» و قول فرشتگان «لا عِلْمَ لَنا إِلاَّ ما عَلَّمْتَنا» معلوم می شود که آدمیان دارای همه اسماء حسنی بودند ولی فرشتگان بعضی از آنها را داشتند، مانند سُبّوح و قُدّوس، و با ملاحظه «عَلَّمَ» و «عَلَّمتَنا» از یک طرف و اضافه اسماء به «هؤلاء» و «هُم» از طرف دیگر چنین به دست می آید که: یاد گرفتن نام های خداوند متعال، عبارت اخرای دارا بودن آنهاست، مثلاً یاد گرفتن نام «مرید» دارای اراده شدن، و «قدیر» با قدرت گردیدن، و «سُبّوح» تسبیح گفتن است.

و معنای این که: آدمیان همه اسمائی را که در فرشتگان بود، خبر دادند ولی فرشتگان نتوانستند همه اسماء آدمیان را خبر بدهند، ظاهراً و الله العالم این است که: آدمیان توانستند سبوح و قدوس گردیده و خداوند را تسبیح و تقدیس نمایند ولی فرشتگان نتوانستند مانند آدمیان، قادر، جبار، منتقم، ضار، نافع، صانع، خالق و غیر اینها شوند.

معنای خلیفه، جانشین است، که باید همه کارهای منوب عنه را درباره آن چه که جانشین شده به جا آورد و اعمال او را عملاً حکایت نماید و لفظ خلیفه اگر چه در کریمه «إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً» مفرد است، و از تنوین تنکیرش هم وحدتی فهمیده می شود، ولی به دلیل این که این جانشینان خون ها می ریزند، حتماً زیاد هستند و چون قدرت به خونریزی دارند و دارای خون هستند، و به نام آدم می باشند پس هر فرد انسان مصداقی از این خلیفه کلی که واحد نوعی است، می باشد؛ و به صریح کریمه، مورد جانشینی و ما فیه الاستخلاف، حکایت عملی اسماء الهی است و چون فرشتگان همه اسماء را نتوانستند عملاً حکایت نمایند، از مزیت و مرتبت جانشینی الهی محروم ماندند، به جهت این که بیشتر از چند اسم را، مثلاً سبوح و قدوس، دارا نبودند و صلاحیت نداشتند که همه اسماء الهی در نهادشان گذاشته شود؛ و اما آدمیان چون همه آنها را یاد گرفته و دارا شدند توانستند مثل ملک شده و کار ملک را بکنند و کارهای زیادی هم بکنند که ملک نتوانست بکند. و از همه کارهای الهی از هر کدام نمونه ای را انجام دادند، و لذا برای مقام منیع جانشینی پروردگار جهان، جلت عظمته و عظمت آلائه تعین یافتند.

و پس از تنبّه به این که: جانشین گذارنده خود خداوند متعال است اولاً: و در ظاهر آیه، منوب عنهی جز خود گوینده به نظر نمی رسد. ثانیاً: و مسلماً مورد استخلاف، حکایت اسمای الهی است. ثالثاً؛ و فرشتگان با آن قرب و منزلت که دارند بسیار راغب بودند که این مقام شامخ را نیز احراز نمایند. رابعاً؛ و اصلاً صلاح نمی دانستند که مفسدان و خونریزان، تکیه بر مسند این خلافت عظمی بزنند. خامساً؛ و پس از آن حکایت اسماء را از آنان مشاهده کردند راضی شده و آنان را رسماً به خلافت شناختند. سادساً؛ علم حاصل می شود به این که: مستخلف عنه، خود حضرت ذوالجلال تعالی و تقدس می باشد.

نتیجه بحث این است که: خداوند متعال، فرد فرد انسان را جانشین زمینی خود گردانیده و به عدد نام های خود (۹۹) به آنان نیروها کرامت فرموده، تا آنان همه اسماء الهی را بتوانند عملاً حکایت نمایند، و کدخدای روی زمین و جانشین خداوند جهان گردند. پروردگار مهربان و عطوف استعداد همه اوصاف حسنه را در نهاد آدمی گذاشت و ذات او را منبع صفات کمال قرار داد به طوری که اگر انسان این استعداد را به مرحله فعلیت درآورد و این سرچشمه را استخراج نماید، پای به مدارجی می گذارد و مراتبی را طی می کند که از تصور و تصویر ما بسیار بالاتر است، و آدمی را دچار حیرت می سازد، آدمی گنجینه سر حق است.

بنابر آن چه که در این بحث، با کمال اختصار و اجمال بیان شد، بایستی که علیت انسان، که مورد بحث است از سایر علیت های جهانی ممتاز بوده و فوق همه آنها باشد و به عبارت مختصر بایستی که علیت انسان نزدیک ترین علیت به علیت خداوند متعال باشد، تا صلاحیت خلافت الهی را در میان این همه موجودات دارا باشد.

علّیت خداوند متعال

بنابر آن چه که در دو بحث فوق بیان شد، برای فهم کیفیت علیت انسان، نمی توان به هیچ کدام از علیت های این جهان، مراجعه نمود، بلکه بایستی به علیت خود خداوند متعال که انسان جانشین زمینی او است، توجه داشت.

ناگفته معلوم است که: علیت حضرت ذوالجلال را نمی توان با علیت های دیگر، در تحت جامع واحد حقیقی قرارداد، بلی فقط در مفهوم علیت می توانند شرکت داشته باشند، خداوند متعال می فرماید: تَعالَی اللّٰهُ عَمّا یُشْرِکُونَ؛(۱) پس به طور یقین، امکان ندارد علیت حضرت آفریدگاری با علیت مخلوقات، دو جزئی از یک نوع باشند، و با هم متباین هستند.

برای بیان برهان به ادعای فوق، خود شما را که این کتاب را مطالعه می فرمایید مثال آورده و می گوییم: شما معلول هستید و علت شما در نزد ما موحدین یا باید ذات خدا باشد و یا خواست خدا؛ اینک باید توجه شود که اگر علیت ذات و یا خواست آن حضرت، مانند علیت علل جهان، در نظر گرفته شود هر دو شق مذکور، مستلزم محال خواهند بود. اما احتمال نخست به جهت این که چون ذات خدا قدیم است و تخلف معلول از علت محال است. پس لازم می آید که شما قدیم بوده باشید و نیستید؛ و اما احتمال دوم، به جهت این که چون خواست خدا از ذات خدا جدا نیست.(۲) پس لازم می آید که با حدوث خواست خدا، تغییری در ذات او پدید آید و این محال است، و یا خواست خدا مانند ذات او قدیم باشد و در این صورت هم لازم می آید که شما نیز که اکنون این کتاب را می خوانید قدیم بوده باشید، چون تخلف معلول از علت محال است.

حق این است که ذات اقدس الهی جل جلاله، در عین این که تغییر نمی یابد، می تواند خودش را علت بگرداند، و علت نگرداند. یعنی: علیت خداوند متعال بر خلاف علیت های جهانی وابسته به اختیار خود اوست. و البته علیت خداوند متعال از این هم که نوشتیم بسیار بالاتر و از هر چه که ما بفهمیم بسیار والاتر است. ولی نزدیک ترین سخن به حقیقت در صورتی که آن را تنزل داده و با فهم کوتاه بشری بیان نمائیم همین است که نوشتیم.

۱- اعراف (۷) / آیه ۱۹۰. خداوند برتر است از آن چه شریک قرار می دهند.

۲- و گرنه لازم می آید که ذات مقدسش معرض عوارض باشد و تغییر پذیرد.

اینک باید متوجه باشیم که: اگر علیت خداوند متعال بسته به اراده و اختیار خود او می باشد، پس علیت جانشینی او بایستی چگونه بوده باشد، مسلم است که علیت آن حضرت به جز علیت انسانی باید باشد، ولی لازم است که نزدیک ترین علیت ها به علیت باری تعالی، علیت جانشین او باشد پس چنان که پروردگار جهان آفرین علت سراسر کائنات است و معلول چیزی نیست، جانشین خود، انسان را هم نسبت به افعال صادره از وی علت گردانیده چنان علتی که معلول چیز دیگری نبوده باشد، و چنان که علیت آن حضرت، موقوف به مشیت خود اوست، علیت انسان را هم وابسته به خواست خود انسان گردانیده و به هیچ چیز دیگری وابسته نگردانیده است.

انسان یا زبده عالم

نظر خواننده فاضل را به امتیاز انسان در میان موجودات جهان، جلب می کنیم. بزرگان دانشمندان با تعبیراتی بس دلنشین و مفاهیمی بسیار نمکین، از انسان و امتیازات او، چه در نظم و چه در نثر سخن گفته اند. شیخ بزرگوار و فیلسوف حقیقت بین، جناب شیخ بهاء الدین رحمه الله تعالی فرموده:(۱)

ای مرکز دائره امکان وی زبده عالم کون و مکان

تو شاه جواهر ناسوتی خورشید مظاهر لاهوتی

تا کی ز علائق جسمانی در چاه طبیعت خود، مانی

تا چند به تربیت بدنی قانع به خزف ز دُر عدنی

شیخ در چهار مصراع اول، انسان را با چهار نام بسیار بزرگ و بهت آور، مخاطب قرار داده و بر خلاف مادیون فرموده: ای انسان، تو خود را مانند یکی از این اجسام طبیعی تصور مکن. تو اگر چه ممکن الوجودی ولی مرکز دائره ممکن الوجودات هستی، و اگر چه در جهان کون و فساد قرار یافته ای ولی متوجه خویشتن باش که زبده ترین موجودات این جهان می باشی، در عین این که جوهری و یکی از جواهر جهانی، شاه جواهر سراسر عالم پایین هستی، اگر چه قرارگاهت زمین است و در زیر آسمان می باشی، ولی چون مظهر اسمای حضرت پروردگاری شده ای، پس برای آسمان جهان مادی، خورشیدی هستی که از خورشید جهان افروز فروزان تر و درخشان تری.

ملاحظه انسان و فکر و تدبیر او، و تصرف او در جهان و تغییری که در موجودات می دهد و این همه حرکت ها و تلاش های او که عالم ماده را روز به روز بیشتر در تحت سلطنت خویش در می آورد و جمادات و گیاهان و حیوانات را همه در قبضه قدرت خود می گیرد از زهر دوا می سازد و بیماران را با آن درمان می کند در فضا پرواز می کند و اقیانوس ها را استخر شنا قرار می دهد. نه از شکم زمین می ترسد و نه از اعماق دریاها هراسی دارد. در قبال این همه خمود خضوع آمیز حیوانات و خشوع مطیعانه درختان و گیاهان و جمود و خاموشی جمادات که سر به زیر انداخته و راه طبیعی مخصوص خود را پیش

گرفته و می رونـد و هیـچ یـک از کـار معین خود تجـاوز ننموده و از گلیم خویش پـای بیرون نمی کننـد مـا را به این حقیقت رهبری می کنـد که انسان در عین این که ذات و موجودیتش از موجودات دنیا متأثر و پروریـده آفریدگار جهان است و با این لحـاظ معلولی بیش نیست ولی اختیاردار روی زمین و خودمختار اعمال خویشـتن آفریـده شـده است او شاه زمینیان و جانشـین ارضی خداوند اکبر است، فعال ما یشاء است می کند آن چه را که بخواهد و نمی کند آن چه را که نمی خواهد.

۱- نان و حلوا، ص۳۰.

بحث و تحقیق در امتیـازات علیت انسان نه تنها او را در نظر ما از محکومیت به احکام سایر علل آزاد می سازد بلکه او را علتی نشـان می دهـد که گوئیا تازه در جهان پیـدا شـده و هنوز دانشـمندی در پیرامون طرز علیت او فکری نکرده و تحقیقی به عمل نیـاورده است. و به راستی علیت انسـانماننـد اصـل و ذات او هنوز حتی برای خود او به طور واضـح مکشوف و معروف نشـده است! و کیفیت علیت انسان، پس از گذشتن هزاران سال از عمر فلسفه های بشری تقریباً بکر مانده است.

تحقیق و تدبّر در امتیازات علیت انسان ما را به این حقیقت می رساند که: علیت انسان به افعال صادره از او، وابسـته به خواست خود اوست و خواست او معلول هیـچ چیزی نیست آفریـدگار انسـان او را این گونه آفریـده است و بـا مجرد اشتراک در جامع علت بودن بـا ضمّ ادعای بـداهت نمی توان گفت که چون هیـچ موجودی بی علت نیست پس علت شـدن انسان هم نسبت به اعمال خود، باید معلول چیزی بوده باشد.

طبیعیّون چه فکر می کنند؟

طـبیعیون تصـور می کننـد کـه طرز تفکر، یعنی شـناختن و تمیز دادن این که چه چیزی و چه عملی سودمنـد و چه چیزی و چه عملی زیـان آور است، تابع و معلول علل الطبیعیه است، و چون اعمال صادر شـده هم تابع طرز تفکر هسـتند پس نتیجه این می شود که اعمال صادر شده و وقوع یافته تابع علل مادی جهانی می باشند.

اما حقیقت این است که هیچ فکر و اندیشه ای نمی تواند انسان را مجبور و مسـلوب الاختیارنماید؛ و انسان هم در حین تفکر و هم بعـد از آن، در انجـام دادن عمـل بر طبق آن، کاملاًـ آزاد و خود مختار است، و بایستی توجه داشت که تفکر و آزاد بودن، دو پدیـده از شئون حیـات آدمی می باشـند که هیـچ کـدام نه موجِـد و نه مُعـدِم آن دیگری نتوانـد بود، بلکه فکر انسان نشان آزادی و خود مختاری اوست.

توضـیح این است که: انسان هیـچ مجبوریتی نـدارد که بر طبق افکار خود عمل نماید چه بسا افکاری که در مقبره ذهن مدفون می مانند و در خارج از ذهن، اعم از این که درست باشـند و یا نادرست، هیچ اثری از آنها مشـهود نمی شود و یکسره متروک می مانند و چه بسا که بر خلاف اندیشه های صحیح رفتار می شود. می دانیم که نشان بالاترین درجه فکر، وصول به علم است و این کیست که همیشه به علم خود عمل نمایـد؟ و کدام علم است که عالم را مسلوب الاختیار سازد؟ و او را در عمل بر طبق آن مجبـور گردانـد؟ حتی کسـی کـه بـه وجـود درنـده ای پی می برد و پـای بـه فرار می گـذارد، واقـع ایـن است که از روی صلاحدیـد فرار می کنـد، و می گویـد مجبور به فرار شـدم نه این که در تحت تأثیر علل مادی فرار کردن او تحقق بیابد. یعنی: فرار کننده طریق عقلا پسند را در نظر خود، منحصر در فرار می داند و فرار می کند نه این که نمی توانست فرار نکند پس فرار کرد، زیرا که یقیناً می توانست فرار نکند اگر چه توقف او منجر به دریده شدن بدنش شود.

نسبت تفکر به انسان، مانند نسـبت پند واعظی است به شـنونده چنان که شـنونده در تطبیق رفتار خود با پند واعظ، آزاد و خود مختار است، همین طور یک فرد انسان هم، در عمل کردن به فکر خود، آزاد و خود مختار است، و چنان که شـنونده پنـد، آن

گاه که پند را پسندید و به وفق آن عمل کرد نمی گوییم که او مجبور و مسلوب الاختیار گردید همچنین انسان آن گاه که فکر خویش را پسندید و بر طبق آن عمل کرد نباید بگوییم که مجبور و مسلوب الاختیار گردید.

این که کلیتاً هیچ عمل، بدون فکری، اعم از این که درست باشد یا نادرست وقوع نمی یابد، نباید ما را به اشتباه اندازد و خیال کنیم که هر فکری هم لازم گرفته است که بر طبق آن عمل شود، و شخص فکر کننده جبراً بر طبق فکر خود بایستی راه عمل را پیش گرفته و جلو برود؛ واقع این است که هیچ فکری لازم نگرفته است که بر وفق آن، رفتار شود. اگر چه هیچ عمل بدون فکری خوب و یا بد صدور نمی تواند بیابد.

جبری تصور می کند مردی که در زیر اشعه سوزان در تابستان فعالیت می کند هنگامی که از تأثیر گرما متأذی می شود مانند ارابه ای که آن را محکم تکان داده و به سویی می رانند و ارابه هم چند متری راه رفته سپس می ایستد مسلوب الاختیار گردیده و مجبوراً خود را به کناری به جای خنکی، می کشد، ولی این تصور واقعیت ندارد زیرا همان کارگر در صورتی که موافق میلش باشد، باز ساعات متمادی در همان هوای یاد شده تلاش می کند و با رنج گرما در عین این که می سوزد می سازد. پس چنین نتیجه می گیریم که احساس رنج گرما فقط می تواند زمینه ای برای ترک کار و رفتن به آسایشگاه باشد، نه علت و موجد آن. و خلاصه احساس رنج از کار، مانند پند واعظ است که بیان شد.

افکار زمینه اعمال هستند: چنان که وجود زمین وجود کشت را لازم نگرفته اگر چه هیچ کشتی هم بدون زمین وجود پیدا نمی کند همین طور پدید آمدن اندیشه ای هم در ذهن انسان وقوع عمل را بر طبق آن لازم نگرفته اگر چه هیچ عملی هم بدون اندیشه ای وقوع نمی یابد پس همان طور که هر گاه زمینی را ببینیم که کشت دارد نمی گوییم که علت وجود کشت وجود زمین بوده، همچنین هر وقت انسانی را دیدیم که اندیشه ای کرد، و بر طبق آن عمل کرد، نباید بگوییم که علت این رفتار او همان اندیشه او بود، بلکه اندیشه نامبرده زمینه ای برای این رفتار او بود، یعنی پس از آن اندیشه، صدور این رفتار امکان پذیر گردید. و پیش از آن صدور این غیر ممکن بود. و اما علت موجده این رفتار همانا خواست او بود که خواست بر وفق اندیشه خود عمل کند و کرد، و خواست او معلول هیچ چیزی نبود، چنان که مفصلاً بیان گردید.

وانگهی مگر انسان پیوسته اسیر افکار و اندیشه هاست؟ کدام اندیشه است که آدمی بایستی جبراً بر طبق آن عمل نماید و قدرت نداشته باشد که از آن صرف نظر کند؟ بلی خطور خاطرات به ذهن انسان امری جبری و قهری است و از اختیار وی خارج است. و کلیتاً خطور هر خاطره تابع عوامل محیط زندگی و معلول آنهاست، ولی باید توجه شود که: اولاً تعقیب کردن خاطرات و فکر کردن درباره آنها بسته به اختیار خود انسان است، و هر کسی می تواند که اصلاً درباره خاطره ای که به ذهنش خطور کرده هیچ فکری نکند و خود را با خاطره دیگری مشغول بدارد. پس انسان اسیر و در قید تعقیب خاطرات نیست و در دنبال کردن و ترک کردن آنها آزاد و خود مختار است؛ و ثانیاً بدیهی است که عوض کردن محیط زندگی هم برای انسان کاملاً ـ ممکن است و کیست که بسته زنجیرهای یک نمونه از عوامل زندگی بماند و نتواند خود را از اسارت آنها برهاند؟ پس انسان می تواند با عوض کردن محیط زندگی خاطرات زندگی و نحوه آنها را نیز، عوض کند نظیر این که آدمی می تواند دست خود را از آتش دور کند و آن را از سوختن محفوظ بدارد، اگر چه در صورت نزدیک نگاهداشتن جبراً و قهراً دست او خواهد سوخت.

توضیح این است که: خاطرات ذهنی انسان، با اعمال انجام یافته او، و با صحت و سقم بدن او و با خوراک و پوشاک و مسکن و رفقای انس او و با مردم مجاور و کتبی که مطالعه می کند و مطالبی که درباره آنها می اندیشد و حوادثی که در منظر و مسمع او واقع می شود ارتباط و پیوستگی دارد و با کوچک ترین تغییری که در یکی از این مذکورات رخ بدهد، طرز خاطرات و کیفیت آنها نیز مسلماً متغیر گردیده و عوض می شود؛ درست است که انسان مادام که در این زندگی است بدون خطور خاطرات نخواهد زیست و ذهن او پیوسته محل آمد و رفت خاطره های مفید و شیرین و مورد تاخت و تاز خاطره های تلخ و زیان آور می باشد ولی چون طرز این خاطرات و طور و چگونگی آنها بسته و مرتبط به تطور عوامل محیط و طرز زندگی است، و گفتیم که عوض کردن اینها هم در دست خود انسان، و در اختیار خود اوست و هر کسی می تواند که در عوض محیط ناسالم، یعنی: خوراک ناسالم، مردم ناسالم، رفقای ناسالم، کتب ناسالم، مطالب ناسالم، و تا اندازه ای بدن ناسالم، و غیر اینها، با سالم هر کدام از آنها زیست نماید، و یا بر عکس با ناسالم، انس بگیرد، و با آن خوشوقت و به آن خشنود باشد، پس تطور خاطرات و نیک و بد بودن آنها، و نافع و زیان آور شدن آنها در اختیار خود انسان است؛ نتیجه این است که: هیچ کسی اسیر هیچ اندیشه ای نیست.

ناگفته نماند که: چون خاطره ها معلول عوامل زندگی هستند، و هم زمینه افکار و اندیشه ها می گردند (به جهت این که هر اندیشه بایستی در پیرامون خاطره ای وقوع بیابد، اگر چه هر خاطره هم ممکن است که متروک بماند و در اطراف آن هیچ فکری به عمل نیاید) فلذا افکار آدمی غالباً همرنگ با عوامل زندگی صدور می یابد و این همرنگی موجب اشتباه می شود و مردم خیال می کنند که عوامل زندگی در تولید افکار گوناگون علیت دارند؛ و همچنین افکار هم چون زمینه اعمال می گردند، چنان که بیان شد اشتباه دیگری رخ می دهد و چنین تصور می کنند که افکار برای صدور اعمال، علیت دارند؛ ولی حق و حقیقت در مساله همان است که تحقیق شد: نه خاطره ها برای افکار و نه افکار برای اعمال علت نیستند.

قرآن با جبریین مخالف است

چنان که در آغاز این فصل یادآور شدیم، قرآن کریم در آیات زیادی با کمال صراحت، بر خلاف جبریین، سخن رانده و مختار بودن بندگان را در افعال صادره از آنان، به طور آشکار رسانیده، و در این باب که هر کسی اعمال خود را واقعاً و حقیقتاً خودش به جا می آورد، سخنان غیر قابل انکاری بیان فرموده است:

ما برای اختصار به نقل یک کریمه اکتفا می کنیم: إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها؛(۱) در این کریمه در سه مورد لفظاً و در یک مورد هم تقدیراً نسبت فعل را به خود بنده داده است. آیا در صورتی که فرض شود، بندگان مسلوب الاختیار باشند چه معنی دارد که به آنان گفته شود: اگر نیکی کردید چنین و اگر بدی کردید چنان خواهد شد؟ آیا صحیح است که به آتش گفته شود: اگر بسوزانی چنین خواهی شد،و به آب گفته شود: اگر جریان نیابی چنان خواهی شد؟ و چه معنی دارد که به بندگان مجبور و بی اختیار، درس داده شود که نیک و بد آینده خود را از حالا تأمین کنید؟ آیا به آب و آتش صحیح است که این گونه درس داده شود؟ قرآن کریم بدین اسلوب با مکتب جبر، به مخالفت برخاسته و جای هیچ گونه سازش را با آن، باقی نگذاشته است.

چه سازشی در میان قرآن کریم و مکتب جبر می توان یافت، با این که بنا به مذهب جبر، نازل شدن خود قرآن و سایر کتب الهیه، و همچنین ارسال پیغمبران – علیهم السّلام – بایستی از اصل لغو و بی معنی بوده باشد؛ و نیز لازم می آید که خداوند دادگر ستمگر باشد، سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یَقُولُونَ عُلُوًّا کَبِیراً؛(۲) و ایضاً لازم می آید که تکلیف باطل باشد و قوانین و حدود و قصاص و همچنین مواعظ و نصایح بی فایده و بیهوده باشند.

با این همه وضوح که در این باب، در قرآن کریم هست، باز جبریون دستاویزهایی از آیات قرآن برای خود ساخته اند. ما به دو نمونه از آنها متعرض می شویم.

۱- آیاتی هستند که صریحاً اضلال و هدایت را به خود خداوند متعال نسبت می دهند. چنان که فرموده: یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ، (۳) پاسخ این است که: درست است که گمراه کننده خداست و هدایت کننده هموست، ولی باید پیدا کرد که سبب اضلال و راهنمایی آن حضرت عزوجل چیست و کیست؟ در قرآن کریم چنین می یابیم که سبب گمراه کردن خدا، خود بنده گمراه است؛ می فرماید: فَلَمَّا زاغُوا أَزاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفاسِقِینَ، (۴) و ایضا: یُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِینَ.(۵)

۲- آیاتی هستند که افعال انسان، و ایمان و کفر او را درتحت مشیت و خواست خداوند متعال قرار داده اند،چنان که فرموده: وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ، (۶) تَشاؤنَ متعدی است و مفعول آن ذکر نشده، و حتماً اطلاق و شمول مفعول، مجوز حذف آن بوده به این معنی که مفعول نام برده به طوری مطلق و شامل است، که اگر چه به زبان نیامده باز مثل این است که گفته شده است و تقدیر این است: وَ ما تَشاؤُنَ شیئاً إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ؛ و شاید که این مفعول محذوف خاص باشد: «اتّخاذ سبیل به سوی پروردگار» و یا «استقامت» که در آیه پیش(۷) ذکر شده اند؛ و تقدیر این باشد که: ما تَشاؤنَ اَن تَتَّخِذوا سَبیلاً الی رَبِّکُم، و ما تَشاؤنَ اَن تَستقیموا اِلاّ اَن یَشاءَ اللهُ؛ و در هر صورت ظاهر آیه جبر را می رساند.

۱- اسراء (۱۷) / آیه ۷. اگر نیکی کردید به خودتان نیکی کرده اید و اگر بدی کردید باز به خود کرده اید.

۲- اسراء (۱۷) / آیه ۴۳. منزه است خداوند و برتر است، از آن چه می گویند بسیار برتر است.

۳- نحل (۱۶) / آیه ۹۳. گمراه می کند هر که را بخواهد و هدایت می کند هر که را بخواهد.

۴- صف (۶۱) / آیه ۵. آن گه که کجروی کردند خداوند هم دل آنان را از حق باز گردانید و خداوند مردمان فاسق را هدایت نمی کند.

۵- ابراهیم (۱۴) / آیه ۲۷. خداوند ستمکاران را گمراه می کند.

۶- انسان (۷۶) / آیه ۳۰ – تکویر (۸۱) / آیه ۲۹. و نمی خواهید مگر این که خدا بخواهد.

۷- آیه پیش در سوره انسان: اِنّ هذِهِ تَذْکِرَةٌ فَمَنْ شاءَ اتَّخَذَ إِلی رَبِّهِ سَبِیلاً؛ و در تکویر: إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِکْرٌ لِلْعالَمِینَ – لِمَنْ شاءَ مِنْکُمْ أَنْ یَسْتَقِیمَ.

پاسخ این است که: اگر خدا نمی خواست که ما دارای خواست باشیم، مسلماً ما نیز مانند آتش و آب، بی خواست و فاقد نیروی مشیت می بودیم و نمی توانستیم چیزی را بخواهیم، و نه ایمان و یا کفر را با خواست خود قبول کنیم؛ توضیح این است که : مفعول یشاء الله هم محذوف است و ظاهراً تقدیر این است: و ما تشاؤن الاّ ـ ان یشاء الله ان تشاؤا، یعنی: اگر ایمان را خواستار شدید بدانید که خدا خواسته است که شما خواستار ایمان شوید و اگر کفر را خواستار شدید، بدانید که خدا خواسته است که شما خواستار کفر گردید.

و اما سبب این که: چرا خداوند متعال، برای بعضی ایمان، و برای بعضی هم کفر و ضلالت را می خواهد؟ همان است که در بالا ـ (در پاسخ شبهه نمونه اول) بیان کردیم که خداوند برای نیکوکاران ایمان را، و برای بدکاران هم کفر و ضلالت را می خواهد، پس سبب ایمان مؤمن و یا کفر کافر، خود اوست نه خدا؛ وَ لا یَرْضی لِعِبادِهِ الْکُفْرَ؛(۱) پس این کریمه، نه فقط دلالتی به جبر ندارد بلکه وجود خواست و مشیت را هم در بنده که با خواست خدا به او داده شده است، اثبات می کند و با این وجه در واقع بطلان جبر را می رساند.

تفویض

۱- زمر (۳۹) / آیه ۷. و خداوند به کفربندگانش خشنود نمی شود.

قرآن کریم همان طور که با جبر تنافر دارد، با تفویض هم متبائن است. و آن این است که خداونـد همه امور هر فرد را به خود فرد واگذاشـته و هر عملی از هر انسانی با نیرو و قدرت خود او صادر می شود، و هیچ نیازی به خدا نیست؛ و حتی شاید بعضی از مفوضه بگویند که خداوند پس از آن که امر هر انسان را به خود او واگذار کرد، دیگر بعد از آن، قادر به جلوگیری از او و از اعمال او نخواهد بود! قرآن کریم، همان طور که مخالف سرسـخت جبر است با تفویض هم دشـمن آشتی ناپذیر است و در میان قرآن و این دو مذهب، امکان سازش باقی نیست.

علاوه بر آیه مشیت(۱) که صـراحتاً می فرماید که خواست بندگان با خواست خداوند است، و آیه دیگر که می فرماید: گمراه کننده و هدایت کننده، خداوند اسـت(۲) بـاز در قرآن کریم هست: وَ مـا کـانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ، (۳) و روایت شده که حضـرت رسول - صـلّی الله علیه و آله و سلّم - به صحابی محبوب خود «ابوذر» یاد می داد که بسیار بگوید لا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ؛(۴) و امیر المـؤمنین - علیـه السّـلام - در هر رکعـت از نمـاز از قـدریین تـبری می کرد و می فرمـود: بِحـولِ اللهِ اَقـومُ وَ اقعُدُ؛(۵) پس ایمان بنـدگان و کفر آنان با اراده خداونـد متعال و خواست او تحقق می پذیرد و بدون اذن آن حضـرت تعالی و تقدس، احدی نفسی نمی کشد؛ چشمی باز و بسته نمی شود؛ لبی تکانی نمی خورد.

اَزِمَّهُ الأُمورِ طُرّاً بِیَدِهِ وَ الکُلُّ مُستَمِدَّهٌ مِن مَدَدِهِ

علاوه بر کتـاب و سـنت عقلاً هم مکتب متروک تفویض مردود و غیر قابل قبول است؛ و این مطلب با دقت و تأمل در حقیقت عمل کردن واضـح می شود: عمل کردن عبارت است از تبـدیل مواد جهان به اجزای بـدن و تبدیل اجزای بدن به نیروی کار و بـدیهی است که مواد جهـان و سـاختن آنها و تبـدیل آنها به اجزای بـدن و تبـدیل اجزای بـدن هم به نیروی عمل، هیـچ کـدام مقدور انسان نیست؛ اگر جهان و یا مواد آن نبودند، و یا در اندرون انسان، مبدل به نیروی کار نمی گردیدند، آدمی چطور می توانست عملی بکند؟ بشـر در هر لحظه و هر آن در هر گفتاری که می گوید و نگاهی که می کند و نفسـی که می کشد و در هر عمل بزرگ و یا کوچکی که می کنـد و حتی در انـدیشه هایی که می نمایـد، چیزی از خویشـتن نـدارد و نیازمند است که ماده کار از جهان به بدن او برسد، و از بدن او هم در شکل نیرو بیرون ریخته شود. پس در صورتی که حال، بدین منوال است و آدمی حتی مختصـر خنده و گریه اش را هم، در خود و از خود ندارد، پس چطور می توان گفت که او در امر عمل استقلال دارد و کـار و بـار او به خود او تفویض گردیـده؟! به طوری که حتی خود خـدا هم العیـاذ بـالله، نتوانـد از او جلوگیری کنـد!! سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یَقُولُونَ عُلُوًّا کَبِیراً.

۱- این آیه کریمه، در بحث سابق گذشت.

۲- ۱۰.. این آیه کریمه، در بحث سابق گذشت.

۳- ۱ یونس (۱۰) / آیه ۱۰۰. و هیچ کس نمی تواند ایمان بیاورد، مگر با اذن خدا.

۴- ۱ ارشاد القلوب، ص۹۵ و ۹۶. برگشتی (حرکتی) و نیرویی نیست مگر با خدا.

۵- ۱ وسائل الشیعه، ج۱، ص۳۹۲، خبر ۷، باب ۱۳، با برگردانیدن (و نیروی) خدا بر می خیزم و می نشینم.

امرٌ بَینَ الاَمرَینِ

عجیب است که فکر بشر، غالباً در دو طرف افراط و تفریط دور می زند، و از حد وسط بیشتر اوقات غافل می ماند؛ و در همین مساله یا به جانب افراط پریـده و گفته است انسان چنان قـدرت دارد که خدا هم جلو اراده او را نمی تواند بگیرد! و یا به سوی تفریط سـقوط کرده و گفته است انسان هیـچ کاری نمی توانـد بکند و همه کارهای او را خدا می کند! با این که حد وسط در میـان جبر و تفویض، از میـان آسـمان و زمین هم وسـیع تر است؛ ولی در نظر غـالب افراد بشـر از مو بـاریکتر و از شب تاریکتر گردیده و در مقابل چشم تفکر آنان پنهان مانده است. حقیقت واضح است ولی پی بردن بر آن مشکل است؛ شاگردان مکتب ائمه هدی، اهلبیت رسول مصطفی – صلّی الله علیه و آله و سلّم – حقیقت را یافته و آن را خوب درک کرده اند:

خداونـد متعـال، خواسـته است که طفل، بزرگ شود، چه بخواهـد و چه نخواهـد؛ یعنی خواست طفل، کوچک ترین دخالت و تأثیری در بزرگ شـدن او، نفیاً و اثباتاً نـدارد؛ و همین طور خـدا خواسـته است که معده، خوراک را هضم کند، بدون این که خواستی داشـته باشـد؛ و هم چنین خدا خواسـته است که انسان، دارای خواست باشد، چه او این خواست را بخواهد یا نخواهد؛ نتیجه این است که هم چنان که طفل، قدرت ندارد که بزرگ نشود، و معده قدرت ندارد که هضم نکند، انسان هم نمی تواند بی خواست شود و فاقد مشیت گردد.

خداونـد متعال، خواست بنـدگان را در خود بنـدگان و در نهاد آنان نهاده و معلول چیزی قرار نـداده است، و لذا انسان بایستی جـبراً بـا خـواست باشـد چون آفریـدگارش او را چنین خواسـته است؛ چنـان که خداونـد متعـال، هضم کردن را در خود معـده گذارده و معلول چیز دیگری قرار نداده، و معده بایستی جبراً هضم کند چون آفریدگارش چنین خواسـته است، و بزرگ شدن طفل را هم در ذات خود طفل گذاشته است، و طفل بایستی جبراً بزرگ شود، چون آفریدگارش چنین خواسته است.

بـا اجازه خواننـده محترم، انـدکی بیشتر در روی مطلب فوق توقف می کنیم، و بیشتر به تـدبر و تعمق می پردازیم و بعـداً باز به تشریح «امر بین الامرین» بر می گردیم.

هضم کردن معـده و بزرگ شـدن طفل، و آلو شـدن درختی و شـفتالو شدن درخت دیگری، و غیر اینها، یا ناشـی از ذات خود آنهـاست و معلول چیز دیگری نیست، یعنی آفریـدگار کـل جهـان تبـارک تعـالی هر موجودی را به طوری که هست، خواسـته است فلـذا این طور که هست، شده است، پس مراد ما همین است؛ و اگر معلول چیز دیگری باشد یا این چیز دیگر، علیت را از خود و با خود دارد، و یا آن هم معلول چیز سومی است، پس یا باید به علتی برسـیم که علیت آن، معلول نباشد، و از ذات خود آن، ناشـی شده باشد، تا سلسـله علیت توقف کند، و متسلسـلا برود و در جایی نایسـتد؛ و الحق هیچ کدام از این دو احتمال، از گفتار ما امتن و اقرب نیستند؛ نهایت این است که:

فلاسفه عظام:

اولاً بـاری تعـالی را وقفه گاه و ایسـتگاه قطار علل جهانی می گیرنـد، و ما آن حضـرت را علت گرداننـده، و جاعل العلل می

دانیم نه علة العلل؛ و بدین قرار آن حضرت را جل جلاله از کل موجودات، برتر و بالاتر دانسته، و احکام علل جهانی را بر وی حمل نمی کنیم و او را به یک بار از موجودات و احکام آنها منزه و مبرا می نماییم و می گوییم سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمَّا یَقُولُونَ عُلُوًّا کَبِیراً؛ و ثانیاً، آنان، سلسله های بسیار طولانی، از علل تصور می کنند که قطاروار به دنبال هم افتاده، و به هم پیوند شده اند، و به تدریج عدد حلقات عرضی روی به کاهش می گذارد تا به ده علت برسد که به نام «عقول عشره» نامیده شده اند،

تـا در آخر، جمیع موجودات جهـان، از یـک حلقه آویزان می شود، و این آخرین حلقه هم، که «عقـل اول» باشـد، معلول ذات کردگاری فرض می شود.

ولی ما:

علت منوّعه هر نـوع را در ذات خود آن نوع می بینیم، بلکه دقیق تر: علت فعـاله هر کوچـک ترین ذره از ذرات جهـان را، که کاری انجام می دهد، در اندرون همان ذره، نهان می یابیم، و این علت و علیت این علت را هم، بدون این که معلول علت های بی شـماری قرار بـدهیم، به یـک بـار مجعول حضـرت آفریـدگاری، تصور و تصویر می نمـائیم؛ بایـد توجه شود که چرا طفل، بزرگ می شود، ولی چهـل ساله بزرگ نمی شود؟ آیا آخرین پاسـخ، پس از جواب های زیادی به پرسـش های بسیاری، این نیست که: ذات طفل، از خودش و با خودش، به بزرگ شدن خود، علت دارد، و اما از انسان چهل ساله، این علیت گرفته شده، و در پیرمرد، علیت دیگری برای هضم گردیدن و کوچک شدن بدن، نهاده شده است؟ و گذارنده و بر دارنده این علل، همان گرداننده کل جهان و سراسر موجودات، حضرت کردگار توانا و آفریدگار داناست.

چرا هر کدام از معده و جگر با این که هر دو، نیروی کار را از خارج از خود اخذ می کنند، کاری مخصوص به خود انجام می دهند؟! آیا حقیقت پس از سؤال و جواب های بسـیار، بالاخره به این پاسخ ساده و بسیار دقیق، نمی رسیم که پروردگار متعال، هر کدام از آن دو را برای کار معینی علت قرار داده، و معلول چیز دیگری نگردانیده است؟.

نمی گـوییم که هر کـدام از معـده و جگر، و غیر آن دو، نیروی کـار را از خـود دارد، و نمی گوییم که اجزای ذات خود را از خـارج نمی گیرد، می گوییم که کار مخصوص به خود را که به آن اشـتغال دارد، و غیر از آن، کار دیگری نمی کنـد از کجا دریافت می دارد؟ و چه چیز آن را وادار می کند که آن کار معین و مخصوص را انجام بدهد؟ تا آن را علت بشماریم، و برای این علت هم، علت دیگری پیـدا کنیم، و هم چنین بگیریم و برویم بالاـ تـا به علت العللی برسـیم؟ می گوئیم که هر موجودی، علت مشـغول بـودن به کـار مخصـوص به خـود را از خـود دارد، و علـتی جز ذات خود نـدارد، و در این بـاب معلول هیـچ چیز دیگری نیست، و خـدایش آن را چنین قرار داده است، و هر وقت بخواهـد این علیت را از آن می گیرد، و علیت دیگری به آن می دهد؛ پس چنان که ذوات موجودات در تبدل و تحول هسـتند، علیت های موجودات هم ناپایدار بوده، و هر دم در تحول و تبدل به سر می برند.

اکنون بـاز به سـر مطلب بر می گردیم، و به تفسـیر«امر بین الامرین» می پردازیـم: بنـابر آنچه که قبلاً از تحقیق گـذشت، امکان ندارد که انسان، موجودی فاقد مشیت و بی خواست باشد، و پروردگار متعال، خواست او را در ذات او قرار داده و معلول چیز دیگری نگردانیده است.

ولی خواسـتن انسـان، و هر کـار دیگری که می کنـد، بـدون مصـرف کردن نیرو تحقـق نمی پـذیرد، و می دانیم که او از خود نیرویی نـدارد، تا آن را خرج کنـد و در شـکل کار بیرونش دهد، برای اینکه بایستی از جهان خارج از خود، مواد بگیرد و آنها

را جزء بـدن خود گردانـد، چنـان جزئی که آمـاده تحول به نیرو است؛ پس انسـان، با نظر به ذات او، هیـچ کاری از وی ساخته نیست، حتی نمی تواند خواستی هم بکند، با این که خواست وی در خود وی نهاده شده است، و اصل آن از خارج گرفته نمی شود ، و انسان خواهنده و کار کننده، بایستی آن به آن و لحظه به لحظه، نیرو و یا حامل و سازنده آن را از خارج اخذ نماید، و سپس آن را در شکل خواستن و سایر کارهای خواسته شده، از خود بیرون دهد.

و از طرف دیگر، اگر مواد جهان هم، قابلیت تحول به نیروی کار را نداشته باشند، نمی توانند نیرو زا و نیرو ده شوند؛ پس این خداوند بزرگ است که مواد جهان را قابل تحول به نیرو گردانیده، و به انسان هم خواست داده، تا با خواست خود از مواد اخذ کند، و نیز هموست که همان مواد اخذ شده را در هنگام خواست بنده، مبدل به نیروی خواست و نیروی کار می فرماید، تا انسان کاری می کند.

نتیجه چنین به دست می آید که: هر کاری را که بنده انجام می دهد، با خواست خود که از خود دارد آن را به جا می آورد، و نیروی خواستن آن کار، و نیروی به جا آوردن آن را، از خارج از خود، به اذن خداوند متعال، دریافت، می دارد؛ یعنی: جمیع نیروهایی را که در انجام دادن یک عمل، از قلب و از سایر اجزای او مصرف می شود، به اذن خدا از جهان دریافت می دارد؛ این است معنای: لاـجبر و ولاـتفویض بل امر بین الامرین که متواتراً از پیشوایان بزرگ ما، خلفای اطهار حضرت رسول اکرم – صلّی الله علیه و آله و سلّم –، به ما رسیده است.

می دانیم که اخذ کردن ماده از جهان، خود عملی است که با خواست و اراده تحقق می یابد؛ پس در اینجا سؤالی پیش می آید و آن این است: آیا انسان، هنگامی که هنوز ماده ای از جهان نگرفته بود، و نیروی ذخیره ای هم در خود، تهیه نکرده بود چگونه و با کدام نیرو توانست اراده نماید؟ و ماده ای را از جهان به سوی خویش بکشد؟

این مساله، راه حلی جز این ندارد که: یا خداوند متعال، خودش ماده ای را به اندرون انسان رسانید، و برای او از آن، نیرویی فراهم فرموده: پس در واقع، وی مرده ای بود که خدایش نیروی زندگانی داد، و یا موادی را پرورش داد و آنها را مهیای تحول به نیرو گردانید، و انسان را از همان اجزا بیافرید؛ این مساله: نظیر این است که: آیا قبلاً مرغ آفریده شد که تخم زائید؟ و یا تخم آفریده شد که مرغ از آن بیرون آمد؟

آیا اعمال بندگان را خداوند می آفریند؟

یکی از بزرگان نام آوران، افعال بندگان را مخلوق خدا می داند! در عین این که جبر را هم باطل و مردود می داند؛ دلیل ایشان این است که خداوند متعال فرموده: اللَّهُ خالِقُ کُلِّ شَيْءٍ،(۱) و فعل هم با ثبوت و وجود خود، شیئی از اشیاء است.

معلوم است که مراد ایشان از فعل، معنای مصدری نیست، و لذا تصریح کرده که فعل، با وجود و ثبوت خود، یعنی نه با مفهوم آن، شیئ است، و گرنه می دانیم که: معانی و مفاهیم مصدریه، موجوداتی انتزاعیه هستند، که در خارج از ذهن، تحققی ندارد، تا لفظ شیئ بر آنها اطلاق شود؛ و برای همین است که در جمله «ایقاع نصر» نمی توان گفت «شیئ نصر» به جهت این که مفهوم «ایقاع» امر تحقق داری نیست که لفظ شیئ بتواند بر آن اطلاق شود؛ پس مراد ایشان از فعل، حتماً بایستی موجود خارجی باشد، تا شیئ بر آن گفته شود ولی توضیح نداده اند که این موجود خارجی که فعل انسان است، و شیئ بر آن اطلاق می شود چیست؟.

واقع این است که نباید فعل را یکی از موجودات به شمار آورد، بلکه بایستی فعل را از باب ایجاد گرفت، و مفعول آن را هم،

موجـودی از موجودات دانست؛ چنـان که ایجـاد را هم، نمی توان موجودی حسـاب کرد،(۲) بلکه مفعول ایجـاد را که موجود باشـد، بایـد از موجودات حساب کرد؛ پس همچنان که ایجاد، شـیئ نیست و مفعول آن که موجود است، شـیئ است، فعل هم شیئ نیست و مفعول فعل، شیئ است؛(۳) پس کریمه مذکوره، با افعال عباد و اعمال بندگان، نه اثباتاً و نه نفیاً کاری ندارد.

۱- زمر (۳۹) / آیه ۶۲. خداوند است آفریننده هر چیز.

۲- برای این که در جای «ایجاد موجود» نمی توان گفت «موجود موجود» و نیز اگر ایجاد هم موجودی باشـد، لازم می آید که ایجاد یک موجود دو پدیده و دو موجود باشد.

۳- شـیئیت هر مفعول به حسب فعلی است که بر آن تعلق می گیرد. چنان که شـیئیت هر موجود هم به حسب ایجادی است که بر آن تعلق می یابد.

و ایضاً: ثبوت و وجود خارجی فعل، نمی توانـد علاوه بر ثبوت و وجود مفعول خود باشد، چنان که در ایجاد کردن هم، وجود یافتن ایجاد، همان تحقق یافتن موجود است، که مفعول ایجاد است، و چیزی علاوه بر آن نیست، وگرنه لازم می آید که ایجاد کردن یک موجود، پدیـد آوردن دو پدیـده و دو موجود بوده باشد، یکی موجود و دیگری ایجاد؛ و بنابراین، فعل اصـلًا ثبوت خـارجی نـدارد تا لفظ شـیئ بر آن اطلاق شود؛ باز می گوییم که کریمه یاد شـده متوجه افعال بنـدگان نیست، و کاری با آنها ندارد.

و امـا تحقیق مسـاله بنـا بر اساسـی که مـا پی ریزی کرده ایم این است که: فعل و کار کردن انسان، عبارت است از این که وی موادی را که مخلوق خـدا هسـتند با نیرویی که خـدا به او داده، به اذن خـدا به بـدن خود بکشد؛ و از این که وی موادی را که خداونـد متعال، جزء بـدن وی گردانیده است، با اذن خدا تبدیل به نیرو کرده، و از خود اخراج نماید؛ و می دانیم موادی که از جهان بر بـدن او افزوده می شود و نیروهایی که از آن کاسـته می شود ماننـد خود بـدن، همه از جانب خـدا بوده و آفریده خدا هستند و هیچ کدام از آنها مخلوق انسان نیستند.

ولی پس از آن که این نام برده ها، همه آفریـده خـدا می باشـند، چیز دیگری هم هست، که به طور واضـح آن را می فهمیم و یقیـن داریم که آن، از خـدا نیست و از بنـده است، اگر چه این بـاز بـا اذن خـداست، و آن تحویـل و تبـدیلی است که بنـده با خواست ذاتی و اراده خود، آن را انجام می دهد،و از شـیئی شیئ دیگری می سازد؛ و با بیان دیگر: هر چه که شیئ هست، اعم از این که ماده باشـد یا نیرو، مخلوق و آفریـده خداونـد متعال است، ولی تحویل و تبـدیلی که با نیرویی که خدا به انسان داده، در ماده ای که خـدا آن را آفریده، صورت وقوع می یابد، در عین این که شـیئ نیست، و وجودی علاوه بر وجود شـیئ متحول ندارد، مخلوق انسان است نه خدا؛ اگر چه این هم باز با اذن خداست و محال است که بی اذن او صدور بیابد.

حقیقت مسـاله این است که انسـان، با افعال و اعمال خود، نه چیزی را موجود می کنـد، و نه چیزی را معـدوم؛ و به یک کلمه: ایجاد و اعـدام، از قـدرت و توان وی خارج است، و انسان با فعل خود، فقط همین قـدر می توانـد که صورت های محسوس و ظاهری اشـیاء را تغییر دهـد، و تحویل و تبـدیلی در آنها بگـذارد، یعنی فقط این قـدر قـدرت دارد که عوارض اشـیاء را عوض نماید و چنان که انشاء اللّه تعالی در آینده، بحث خواهیم کرد، اعراض، وجود ندارند.

پس انسان، با این همه تلاش و کوششی که دارد نه به چیزی وجود می دهد، و نه از چیزی وجود می گیرد، نه ذره ای به جهان می افزایـد، و نه ذره ای از جهان می کاهـد؛ بلی کار او تحویل ها و تعویض عوارض است؛ و بـدیهی است فعلی که بدین نمط است، شـیئ نیست تـا با دلالت کریمه: ان الله خالق کل شـیئ، مخلوق خـدا محسوب گردد؛ و هستی تحویل و تبـدیل، با هستی متحول و متبـدل است، و چیزی علاوه بر آن نیست؛ یعنی در متن واقع، تحویل و تبدیلی وجود ندارد و آن چه که هست، همان شیئ متحول و متبدل است، و این ذهن بشر است که به وجود آن حکم می کند، و آن را موجود خارجی می پندارد.

بلی کار انسان، بـدین نحو است که شـرح شـد، که هیچ بهره ای از واقعیت ندارد، و بازیچه ای بیش نیست، و در حقیقت روا و سزا نیست که نام آن را ایجاد گذاشت وَ مَا الْحَیاهُ الدُّنْیا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَدار الآخرهُ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ أَفَلا تَعْقِلُونَ.(۱)

حقیقتی که در اعمال مجازی انسان، نهفته شده، و باطن و واقعی که در افعال ظاهری و صوری آدمی نهان گردیده، این است که با همین افعال ظاهری که تحویلی بیش نیستند، ذات آدمی از جهان و موجودات آن، ساخته می شود، هم ساختمان کنونی او، و هم سازمان وجودی آینده او، با مرور ساعات زندگی دنیوی، انجام می یابد و پرداخته می گردد؛ هر کسی به همین اعمال صوری خود، با خواست خود، برای خویشتن، زندگی خالص ابدی، و یا هلاکت ابدی که جز از مرگ و غیر از زندگی است، به تدریج در مدت عمر خود، تهیه می بیند و فراهم می آورد.

خداوند متعال، حال و آینده انسان را با دست خود او بدین طریق، می آفریند، و او خود متوجه نیست؛ مثل انسان در این خود سازی مثل ازدواج جوانی است که به جز لذت، منظوری دیگری از آن ندارد، با این که منظور واقعی از ازدواج، تولید انسان دیگری است، نه لذت و شهوت؛ انسان ظاهربین خیال می کند که فقط برای این رفتن ها و آمدن ها و زدن ها و کشتن ها و شکستن ها آفریده شده است؛ ولی مرد باطن بین و عمیق می داند که در ماورای این اعمال مجازی، حقیقتی هم هست، حقی نهفته است، و هر چه هست از همان است؛ امیر المؤمنین – علیه السّلام – فرموده: إِنَّما اَلدّنیا منتَهی بَصَرِ الأَعمی لایُبصِرُ مِمّا وَرائَها شَیئاً وَ البَصیرُ یَنفذُها بَصَرُهُ وَ یَعلَمُ اَنَّ الدّارَ وَرائَها.(۲)

۱- انعام (۶) / آیه ۳۲. زندگی دنیوی چیزی جز بازیچه و لهو نیست و البته خانه آخرت برای پرهیزکاران بهتر است، آیا نمی فهمید؟.

۲- نهج البلاغه، ج۲، ص۲۳. همانا دنیا نهایت دیدگاه نابیناست، و از آن چه که در پشت سر آن است چیزی نمی بیند. و بینا چشمش از دنیا نفوذ می کند و می گذرد و می داند که خانه و زندگی حقیقی در آن سوی دنیاست.

از آن چه که مشروحاً بیان گردید، این نتیجه را می گیریم که: فعل انسان چیزی نیست که شیئ بر آن صدق بکند، و در حقیقت ناچیز و لاشیئ است؛ و علاوه بر آن چه نگارش یافت:

قرآن کریم، در چند مورد، انسان را با صراحت خالق خوانده، (۱) و در چند مورد هم، خالق را متعدد دانسته(۲) و در جایی هم، امر خلقت و آفرینش را منحصر به خود شناسانیده است؛(۳) ساده ترین وجه جمع، در میان این دو دسته آیات، همان است که مشروح گردید که: آفریدن اشیاء و موجودات، و تحقق دادن به آنها، کار خداوند متعال است؛ و بندگان خدا هم، با اذن خدا، با خواست و اراده ای که خدا در نهادشان نهاده، و با حول و نیرویی که در اختیارشان گذاشته است، می توانند صور ظاهری و محسوس بعضی از اشیاء را تغییر دهند، و از چیزی چیز دیگری بسازند، مثلاً از گل، شکل پرنده بریزند، و یا از نیروی خدادادی، دروغ بزرگی جعل کنند.

۱- آل عمران (۳) / آیه ۴۹. أَنِّی أَخْلُقُ لَکُمْ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ؛ من برای شما از گل مانند شکل پرنده می آفرینم؛ مائده (۵) / آیه ۱۱۰. وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَهِ الطَّیْرِ و آن گاه که از گل، مانند شکل پرنده خلق می کنی؛ عنکبوت (۲۹) / آیه ۱۷. وَ تَخْلُقُونَ إِفْکاً و خلق می کنید دروغ بزرگی را.
۲- مؤمنون (۲۳) / آیه ۱۴. فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ؛ پس فرخنده بادا خداوند. نیکوترین خالق ها؛ صافات (۳۷) / آیه ۱۲۵. وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخالِقِینَ؛ و ترک می کنید بهترین خالق ها را.
۳- اعراف (۷) / آیه ۵۴. أَلا لَهُ الْخَلْقُ؛ آگاه باشید که آفریدن منحصر به اوست.

بنـابراین تحقیق که ذکر شـد، خالق بودن انسان، مورد تصـریح قرآن کریم است؛ و بایستی که انسان هم، مخلوقی در این جهان داشـته باشد؛ و اگر بنا باشد که افعال خود او هم، مخلوق و آفریده خدا باشد، چه مخلوق دیگری برای او باقی می ماند؟ و قهراً خالقیت انسان، در این صورت، بی معنی شده و بدون مصداق می ماند.

این دانشـمند که افعـال انسان را مخلوق خـدا دانسـته: در پاسـخ جبریین هم، چنین گفته است: افعال، چون به علل تامه خود، به ضرورت و وجـوب، نسـبت دارنـد، بـه جزء علت خـود نیز که انسـان باشـد، نسـبت امکـانی دارنـد؛ ایشـان بـا این گفتـار که به اختصارنقل گردید، می خواهند جبریین را که انسان را در کارهای خود، مجبور و فاقد اختیار می دانند، ردّ کنند ولی به طوری که واضـح است، انسـان را از اصل، بیکار و فاقـد فعل، می شـناسانند، به جهت این که او را جزء علت افعال او محسوب داشـته انـد، نه تمام علت؛ یعنی: انسان، هیـچ کاری را به تنهایی نمی کنـد، و هیـچ عملی را نمی توانـد خودش انجام بدهد؛ و در تمام کارهای نیک و یا بدی که انسان را فاعل و کننده آنها باید شناخت، ایشان حق شرکتی فقط، برای او قائل هستند!

توارد سه عامل بر یک عمل

با دقت در مثال ذیل و اشـتباه و نظایر آن بسـیاری از مواضع تاریک مساله خیر و شـرّ و حدود تسـلط شیطان بر انسان و حقیقت مساله جبر و اختیار روشن می گردد، و معنای این جمله کریمه از آیات قرآنیه: قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ فَما لِهؤُلاءِ الْقَوْمِ لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ حَدِیثاً.(۱) توضیح می یابد:

کسـی در زمسـتان سـرد کنار بخاری گرم می‌نشیند تا عرق می کند و بدنش نرم می شود سپس می رود روی برف ها و یخ ها می ایستد تا به ذات الجنب گرفتار می گردد و چند روز بیمار می شود و درد می کشد و سرانجام می میرد.

اکنون ما درباره هلاکت این شخص چند عامل ذیل را نام می بریم:

۱- خـدا او را کشت که اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها؛(۲) خداوند است که زمسـتان را سـرد و بخاری را گرم و تن را پذیرای بیماری و درد قرار داده است.

۲- زمستان و یخبندان او را کشت.

۳- بخاری گرم که تنش را گرم و نرم کرد او را کشت.

۴- خودش خودش را کشت.

۵- او را شیطان کشت که فریبش داد و از اطاق گرم به هوای سرد کشانید.

می دانیم که یک یک این حکم ها صـحیح است و صحیح تر از همه و اقدم و ادوم آنها این است که خدا او را کشت زیرا که

هر واقعه از اراده خدا وقوع می یابد!

و البته این هم که خودش خودش را کشت صحیح است و نیز این که شیطان او را بفریفت و هلاک ساخت.

اکنون با کمال تعجب به وضوح توارد سه عامل بر یک عمل را مشاهده می کنیم و چون در عرض هم و در یک درجه نیستند منافات با هم ندارند. و می توانیم نظیری بر آن بیاوریم:

کسی خانه ای می سازد و آن را اجاره می دهد، سه مالک بر یک ملک جمع می شود: اول خداوند متعال که لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، دوم شخص بناگذار که کار کرده و از تنش مایه گذاشته و در صورت خانه نمایان داشته، سوم مستأجر که تنها او حق سکونت در آن خانه را دارد. می بینیم که سه گونه مالکیت در یک مملوک اجتماع یافته اند.

۱- نساء (۴) / آیه ۷۸.

۲- ۱۰.. زمر (۳۹) / آیه ۴۲.

گاهی چهار مالک هم می شود: مردی کتابی برای پسرش می آورد که او هم آن را به خواهرش عاریه می دهد؛ و البته مالکیت خداوند متعال در همه حال اصحّ و اعلی و اقوی و ادوم است.

با دقت در مثال اول و اشباه و نظایر آن به دست می آوریم:

۱- ممیت خداوند است چنان که محیی هم او است، هادی اوست مضلّ هم اوست. هدایت می کند آن که را که خواستار هدایت باشد و اضلال می کند کسی را که طالب گمراهی باشد و خود انسان را در انتخاب حق یا باطل آزاد آفریده است و این اختیار را در نهاد او نهاده است و او نمی تواند بی اختیار و مجبور باشد. (در متن مثال دقت شود).

۲- شیطان در هر کسی نفوذ نمی کند و تنها کسی را اغوا می کند که عقلش را اطاعت نکند و سفاهت را در جای عقل گذارد.

۳- این خداوند است که شیطان را بر بدکار مسلط می گرداند و خداوند کار بد را راهی برای تسلط بیشتر شیطان می سازد، و اگر کسی بدی نکند شیطان راهی به سوی او نمی یابد. وَ یُضِلُّ اللَّهُ الظّالِمِینَ. (۱)

۴- می بینیم در عین اینکه همه مایه ها از خداوند است، و شیطان لاینقطع بدکار را می فریبد و او را به کار بدتر وا می دارد خود عامل هم هیچگاه مسلوب الاختیار نمی شود و هر کاری را که انجام می دهد به میل و رغبت خویشتن انجام می دهد.

۵- هر چه آدمی بدکارتر شود راه شیطان به سوی او به اذن خدا بازتر و آسان تر می شود؛ و در واقع اندیشه بدکار شیطانی می شود و خودش خواهان نفوذ بیشتر شیطان می شود زیرا که خداوند فکر بدکار را با کار بدش تباه می سازد و او دوستدار شیطان می شود.

۶- اگر چه مایه در کارهای نیک و بد و قدرت بر آنها و حتی نیروی گزینش این یا آن، آن به آن از خداوند متعال می رسد زیرا که هر چه هست از اوست و جویبار فکر و اختیار و اراده در آدمی از جانب او در جریان است ولی بدیهی است که کننده کار و گزیننده آن خود آدمی است.

۷- تا خود آدمی خواهان کار بد نباشد و تصمیم بر آن نگیرد شیطان نمی تواند او را به کار بد وا دارد؛ بلی چنان که بیان شد تکرار بدکاری فکر بدکار را به بار می آورد و آن را شیطان پسندتر می نماید و گمراه کردن او بر شیطان آسان می شود، زیرا که اندیشه اش شیطانی می شود.

۸- با اندک مطالعه درمثال اول و نظایر آن روشن می شود که هر چه خیر و شرّ بر انسان می رسد از خدا می رسد قُلْ کُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ولی باعث گرفتاری به شرّ خود آدمی است.

شاید در اینجا این تصور پیش آید که خوب بود که خدای متعال که ارحم الرّاحمین است شرّ به انسان نمی رساند اگر چه

خود او خواهان شرّ می شـد، مثلاً در مثال اول خداونـد جلو بیماری و دردمنـدی را از انسان می گرفت اگر چه او با بدن عرق کرده و گرم شده روی یخ ها می نشست، جواب این است که سنگ ها همین طور می باشند که سرما نمی خورند و بیمار نمی شوند و در آن صورت آدمی مثل سنگ می شد؛ ولی خدا خواست که انسان با خواست باشد و نام مرید را در نهاد او گذاشت که با خواست و اراده خود یا اطاعت کند و بالا رود و یا عصیان ورزد و از سنگ هم پایین تر افتد.

۱- ۱ ابراهیم (۱۴) / آیه ۲۷.

نظریات دانشمندان اسلامی در بقا و تجسم عمل

مقدمه

مقدمه

تا آنجا که ما اطلاع داریم، قدمای علمای اسلام (البته به طور غالب، نه همه آنان) در مساله بقای اعمال از فکر عادی و ظاهری تجاوز نکرده، و قدمی در این راه فراتر بر نداشته اند؛ فعل در نظر آنان شبیه ترین چیز به زمان بوده است که هر جزئی از آن، موجود می شود و فوراً منعدم می گردد و آن دوم هنگامی به وجود می آید که آن اول، از بین رفته باشد (در این مثال، تفاوت نمی کند که زمان موجود حقیقی باشد. و یا ذهنی و البته می دانیم که زمان موجود نیست) عمل هم در نزد آنان جز حرکتی که از جوارح مشاهده می شود و فوراً منعدم می گردد، مفهوم دیگری نداشته است.

و باید اعتراف کرد که: در نظر ابتدایی و عرفی، تصور بقای عمل تا چه رسد به تجسم آن بسیار مشکل است. و چگونه اعتقاد به چیزی توان داشت که تصورش نامیسور باشد! و برای همین بوده که صاحب تفسیر روح البیان(۱) با کمال سادگی و بدون اندک تأمل، فتوی داده که اعمال باقی نمی مانند! بلی نتیجه نظر بدوی و نگاه سطحی، بیشتر و بهتر از این نمی شود نه شرع به آن اهمیتی داده و نه عقل حجیتی؛ قرآن کریم کسانی را که به نظر ظاهری قانع می شوند ملامت فرموده: یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غافِلُونَ؛(۲) بلی تا وقتی که به ظاهر عمل نظر شود، و در فهم حقیقت آن پیشرفتی نشود، تصور بقای عمل، متعذر شناخته خواهد شد. و بحث همان خواهد بود و فتوی همین.

آیا عمل عرض است؟

نخستین تعریفی که برای عمل، از متقدمین به ما رسیده این است که عمل عرض است! قدما غالباً ذات عمل را عرض دانسته اند. صاحب مجمع البیان(۳) و فخر رازی(۴) تصریح کرده اند بر این که: عمل عرض است و بقایی ندارد و شیخ مفید(۵) نیز صریحاً همین تعریف را گفته، و شیخ طوسی و کشاف و بیضاوی و صافی و شبرّ و طنطاوی هم ظاهراً پیرو همین مسلک بوده اند.

بلی قدما به طور اغلب و اکثر، عمل را عرض گرفته اند، ولی از جوهری که معروض عمل باشد، هیچ نامی نبرده اند؛ گوئیا که این عرض به طور مستثنی نیازی به موضوع نداشته و یا همه مردم از آن مطلع بوده اند؛عجیب است که آنان پس از آن که عرض بودن عمل را مسلم دانسته اند بقای عرضی را هم که در بعضی از اعراض ممکن دانسته اند از آن سلب کرده اند.

چنین به نظر می رسد که قدما در بحث های خود درباره عمل، فقط به صدور آن از عامل توجه کرده اند و اصلاً به ذات خود عمل نپرداخته اند؛ و چون صدور عمل را از عامل، مرادف با فعل به اصطلاح فلسفه، که قرار و بقایی در آن نیست، یافته اند، فلذا حکم کرده اند که عمل عرض است یعنی به ذات عامل عارض می شود و پس از عروض فوراً فانی می گردد؛ اگر مقصودشان چنان که ظاهر کلام شان می رساند چنین بوده باشد پس آنان از بحث کردن در ذات عمل، یکسره به دور افتاده

اند و نه فقط پاسخی به قائلین به تجسم عمل، که در آن هنگام موجود بوده اند چنان که می آید، نگفته اند. و نه فقط آیاتی را که در ذات عمل گفتگو می کند، بی تفسیر گذاشته و گذشته اند. بلکه برای حقیقت عمل اصلاً تعریفی درست و یا نادرست نگفته انـد و در عوض توجه به ذات عمل و تـدبر در حقیقت آن فقط به جنبه صدور آن که غیر از خود آن است پرداخته اند و به جای تفکر در جوهری که عمل است کیفیت پیدایش آن را که عرض است مورد گفتگو قرار داده اند.

۱- ج ۱، ص ۱۳۸.

۲- روم (۳۰) / آیه ۷. ظاهری را فقط، از زندگی دنیوی در می یابند و آنان از عاقبت زندگی بی خبرانند.

۳- در ج ۳، ص ۳۳۹، س. گفته: اعمال، اعراض هستند و امکان ندارد که اعاده شوند.

۴- جامع تعبیرات فخر رازی در مفاتیـح الغیب، ج ۱، ص ۶۷۵ و ۲ ص ۶۴۸ و ۳، ص ۱۸۳ و ۴، ص ۲۶۷. این است که عمل چون که عرض است باقی نمی ماند و به محض وجود یافتن معدوم و فانی و متلاشی می گردد.

۵- ریاض السالکین، ص ۳۹۹، از شیخ مفید.

آری عمل، علاوه بر ظاهر آن که عرضی بیش نیست، حقیقتی در ماورای این ظاهر دارد، و آن نیرویی است که از ذات عامل خود اشتقاق می یابد و از بدن او جدا می گردد و جوهری است مانند خود عامل و عرض نیست اگر چه با اعراض مشاهده می شود. و بدون آنها احساس نمی گردد چنان که خود عامل هم همین طور است.

سخنی از فخر رازی

فخر رازی، در جایی که در تفسیر خود، (۱) عمل صالح را تفسیر می کند، به ذات عمل، توجه کرده و برای آن معروضی فوق العاده بزرگ پیدا کرده و عمل را با آن باقی دانسته است می گوید: عمل صالح، به خودی خود باقی نمی ماند چون عرض است، و با عامل خود نیز نمی ماند چون او هم هالک است چنان که خدا فرموده: كُلُّ شَيْ ءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، (۲) پس سزاوار است که عمل برای وجه خدا باشد تا با آن باقی بماند.

از اشکالاتی که در تحقیق فوق هست اکتفا به بیان این حقیقت می کنیم که: ذات پاک حضرت باری تعالی معروض واقع نمی شود، زیرا که لازم می آید ذات پاکش معرض حوادث گردد. و معنای کریمه هم آن طور نیست که او گفته وگرنه لازم می آید که بقای انسان را هم منکر گردد مانند اعمال انسان و بالنتیجه بایستی که وجود بهشت و دوزخ را هم انکار نماید، به جهت این که همه اینها در «کل شیئ» داخل هستند.

با مطالعه آثار قدما، به این نکته می رسیم که بیشتر آنان، در مقام کشف تجسم عمل از وصول به نخستین مرحله از مراحل آن هم محروم مانده اند؛ و فکر فخر رازی که پس از زحمت های فراوان این قدر توانسته است که حسنه را به جهت عروض خیالی آن به ذات باری تعالی، باقی بداند به طوری که نقل گردید، برای ما نمونه بارزی از طرز تفکر قدما در مساله بقا و تجسم عمل است.

واصلین به حقیقت در میان قدما

از لحن گفتار مفسرین و متکلمین چنین بر می آید که مساله بقا و تجسم عمل از صدر اول اسلام مطرح و مورد گفتگو بوده و به طور مسلم عده ای ظاهراً قلیل، این حقیقت را کشف و حق را به دست آورده بوده اند، و حتی معلوم شده که از عامه نیز کسانی بوده اند که به بقا و تجسم اعمال، رأی می داده اند.

ولی ما از نام ونشان این دانشمندان و از طرز استدلال شان اطلاعی به دست نیاورده ایم؛ و همین قدر حدس زده می شود که کسانی که متعبد به ظواهر کتاب و سنت بوده اند به بقا و تجسم اعمال گرویده اند و کسانی هم که اصطلاح جوهر و عرض و مانند آنها کم یا بیش به سمع شان رسیده بوده به عدم امکان بقای اعمال، معتقد شده اند.

و به احتمال بسیار قوی، این مساله در میان اصحاب و تابعین و حتی تابعین تابعین، مورد اختلاف نبوده و آنان بنا را به ظواهر آیات و احادیث گذارده و قهراً در تجسم عمل اتفاق داشته اند و این مطلب از تضاعیف کتب تفسیر روشن می گردد.

شایـد که شـیخ ابوالفتوح رازی، از جمله قائلین به تجسم اعمال بوده، چون در تفسـیر کریمه مبارکه: وَ ما تُقَـدِّمُوا لِأَنْفُسِـکَمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ، (۳) مرتکب هیـچ تأویل نشده و تقدیری هم فرض نکرده و چنین فرموده است: هر آنچه تقدیم کنید و در پیش افکنید از نیکی برای خود باز یابید آن را به نزدیک خدای عزوجل.(۴)

۱- مفاتیح الغیب، ج۶، ص۶۴۴.

۲- قصص (۲۸) / آیه ۸۸. هر چیز هلاک شونده است جز وجه او.

۳- بقره (۲) / آیه ۱۱۰.

۴- تفسیر ابوالفتوح رازی، ج۱، ص۲۷۸.

و شایـد که صـاحب ارشاد القلوب. جناب حسن بن محمـد دیلمی، نیز از جمله آنان بوده؛ زیرا که در کتاب خود چنین فرموده: اَلبِدارَ اَلبِدارَ قَبلَ نَفادِ الاَعمارِ فَاِنَّ الدّنیا مَزرَعَهُ الآخِرَهِ وَعَلی قَدرِ ما تَزرَعُهُ فِي الدّنیا تَحصُدُهُ فِي الآخِرَهِ؛(۱) و نیز فرموده: مَحفوظٌ عَلَیکَ ما عَمِلتَ.(۲)

و شایـد که تعبیر ذیـل کشـاف را هم از همین نمونه به حسـاب آورد، در تفسـیر: أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ، (۳) چنین دارد: معنای (الف و لام) تعریف، در «المفلحون» دلالت می کند که پرهیزکاران، کسانی هسـتند که اگر صـفت رسـتگاری، تحصل بیابد، و آنـان، همـان طور که هسـتند متحقق گردنـد و با صورت های حقیقی خویش متصور شونـد پس آنان همین حقیقت و صورت خواهند بود و چیز دیگری جز آن نخواهند بود.(۴)

تصـور این که: عمـل عرض است. به انضـمام این مقـدمه که تبـدل عرض به جوهر محـال است، عـده کـثیری از محققین قرون گذشته را از راه معرفت حقیقت عمل، به یک باره بیرون کرده، و توقف عده ای دیگر را هم سبب شده است.

سیـد علی خـان مـدنی، پس از آن که در ریاض السالکین، (۵) آراء و عقائـد را آورده. خـود سـکوت کرده و چیزی از نفی و اثبات در این باب بیان نداشته است؛ آیا ایشان با این سکوت توقف خود را اعلام داشته اند؟ چنین به نظر می رسد که: عمل را عرض می داننـد، زیرا که تحقیق در مساله را به کتاب المیزان الاخره که به یکی از متأخرین اصـحاب خود نسـبت داده، حواله کرده است؛ و محتمل قوی این است که کتاب نامبرده: از تألیفات ملا محسن فیض باشد، و همان است که در تفسیر صافی(۶)، به نام میزان القیامه، یاد شـده است؛ اگر این حدس، صـحیح باشد ایشان با فیض، همراه بوده و عرض بودن عمل را اختیار کرده اند.

---

۱ - ۱۰.. ص۱۱۷، باب ۲۲، بشـتابید، بشـتابید به سوی حسـنات، تـا عمرهـا تمـام نشـده چون که دنیا کشتزار آخرت است، و به قدری که در دنیا می کاری در آخرت می دروی.

۲- ۱ ص ۱۰۴، باب ۲۰. آن چه که کرده ای برای تو نگاه داشته شده است.

۳- ۱ بقره (۲) / آیه ۵. آنان همان رستگارانند.

۴- ۱ ج ۱،طلسم انقلاب عرض، به جوهر

۵- ۱ ص ۴۰۰.

۶- ۱ ص۱۶۸، س۳ و ۴.

ملا نظرعلی طالقانی در کشف الاسرار، چنین نوشته: علما - قدس سرهم - هنوز تحقیق یقینی نفرموده اند که اعمال با آن که اعراض هستند، چگونه اجسام و جواهر می شوند؛(۱) ایشان، در بقای اعمال بحثی نکرده و گوئیا آن را ممکن دانسته اند، ولی در طلسم استحاله انقلاب عرض به جوهر بند شده اند.

علامه مجلسی - رحمه الله تعالی - ، اگر چه به شکستن این طلسم، تمایلی نموده، ولی عجیب است که با این همه عظمت و بزرگواری و اطلاع در آیات و احادیث باز احتیاط کرده است؛ در جایی فرموده:(۲) همه احوال و افعال دنیوی، در نشأه آینده متجسم و متمثل می شوند، یا با آفریده شدن مثال هایی که شباهت به آنها دارند و یا با برگشتن اعراض دنیوی در آنجا به جواهر؛ احتمال نخست با حکم عقل موافق تر است و صریح نقل هم با آن منافات ندارد.

بدین ترتیب می بینیم که جناب مجلسی نتوانسته اند درباره استحاله انقلاب عرض به جوهر و عدم آن، رأی قطعی بدهند، و هم نتوانسته اند که در این باره با فلاسفه، مخالفت و یا موافقت صریح نمایند، و بالاخره هم مطابقت و موافقت آنان را ترجیح داده اند.

ایشان، در عبارت فوق، برگشت اعراض دنیوی را در آخرت به جواهر، محتمل دانسته اند؛ ولی در عبارتی که در زیر از ایشان نقل می کنیم، این احتمال را نقض کرده اند: قائل شدن به این که: در این نشأه، انقلاب عرض به جوهر، و جوهر به عرض محال است، و در نشأه آینده ممکن خواهد بود، به سفسطه نزدیک تر است؛ به جهت این که نشأه آخرت، مثل همین نشأه است؛ و این که مردن و دوباره زنده شدن در میان این دو نشأه، فاصله می شود، نمی تواند برای امثال این احکام، صلاحیت داشته باشد.(۳)

از تعبیر نخست ایشان، پیداست که آیات و روایات را صریح در بقا و تجسم اعمال نمی دانند؛ نگارنده گوید: اگر پای تأویل به میان آید (از آن نمونه تأویلات که در کتب تفسیر، فراوان است) هیچ کلام صریحی در عالم نمی توان یافت. زیرا که با در تقدیر گرفتن یک کلمه «كَأَنَّ» مثلاً، معنای هر جمله، یک سره عوض می شود؛ ولی اگر تأویل ترک شود، الحق هم آیات و هم احادیث با عبارات گوناگون و با صراحت غیر قابل انکار، بقا و تجسم اعمال را می رسانند (از آیات و احادیث یاد شده، در آینده انشاء الله تعالی، فصل مشبعی خواهیم آورد).

تعجب اینجاست که این دانشمندان، پس از آن که عرض بودن عمل را مسلم گرفته اند، توضیح نداده اند که چگونه و در روی کدام موضوع، آن را باقی دانسته اند؟! و چطور از بقای عمل فارغ شده و در تبدل آن به جسم، سخن رانده اند؟! زیرا که اگر عمل عرض باشد بایستی که معروضی داشته باشد تا با آن باقی بماند؛ و معین نکرده اند که این معروض چیست؟ و بر محقق لازم است که اولاً معروض عمل را اگر آن را عرضی بیش نمی داند پیدا کند و عمل را با آن باقی بداند و سپس در این باره بحث بکند که در آخرت چگونه اعراض دنیویه جواهر اخرویه خواهند شد؟ و یا از اول مانند دانشمندان سابق الذکر اصل بقای عمل را نپذیرد.

۱- ۱ کاشف الاسرار، ص ۱۴۰.

۲- ۱ بحارالانوار، ج۳، ص۲۵۷.

۳- ۱ بحارالانوار، ج۳، ص۲۵۷.

ما تحقیق کامل و بررسی دقیق کرده و عمل را از عرض بودن، رها ساخته ایم؛ عمل در نظر ما نیرویی است که از تن عامل جدا می گردد و عمل و عامل هر دو جوهر هستند؛ فلذا از گفتگوهای فوق و امثال آنها فارغ می باشیم.

همان طور که بخار هم مانند آب جوهر است و عرض نیست اگر چه به دست نمی آید و در ترازو سنجیده نمی شود و طول و عرض برایش تعیین نمی شود، عمل هم که باز شده تن است جوهر است و عرض نیست نهایت آن که بخار در هوای سرد دیده می شود و عمل هیچ گاه در این زندگی دیده نمی شود؛ این محقق است و جای شک نیست که آدمی هر عملی که می کند قدری از مواد تن خود را می کاهد یعنی لاغر می شود و در ترازو سبک می آید یعنی مادّه بدن بر می گردد و نیروی عمل می گردد.

و علاوه بر آن، اصل تقسیم اشیای خارجیه، به دو قسم جوهر و عرض نادرست است؛ به جهت این که عرضی در خارج از ذهن موجود نیست؛ و به جز جوهر موجود دیگری در جهان نیست جهان پر از ماده و نیرو است و هر دو جوهرند؛ (تحقیق در بحث ذیل):

اعراض وجود ندارند

لازم است که در اصل تقسیم ماهیات موجوده در خارج به جوهر و عرض که از زمان باستان و از دانشمندان یونان یادگار مانده است. بحث کامل به عمل آید؛ و اگر واقعاً همان طور که ما فهمیده ایم عرضی در عالم نباشد و هر موجود جوهر باشد دیگر جای بحث برای امکان انقلاب عرض به جوهر باقی نمی ماند و در این صورت راه تجسم عمل بسیار صاف و هموار می شود و جای این را که «آیا ممکن است عرض جوهر گردد؟» این می گیرد که «آیا ممکن است جوهری به جوهری یعنی نیرو به ماده، مبدل شود؟» اکنون به حول الله تعالی وقوته می گوییم: آن چه که در خارج متحقق است، ماهیات جواهر است. و بنا به قول به اصالت وجود آن چه در جهان متحقق است وجودات جواهر است و در خارج از ذهن نه اعراض در قبال ماهیات جواهر، ماهیتی دارند، و نه در قبال وجودات جواهر، وجودی؛ و این ذهن انسان است که از همین ماهیات متحققه که جواهرند، او صافی انتزاع کرده و بر آنها اثبات می کند؛ و برای این اوصاف انتزاع شده، احکام و حدودی هم، تعیین می کند؛ پس نباید ما موجودات ذهنی را در حساب موجودات خارج بگذاریم و بنابراین تقسیم ماهیات خارجیه و یا وجودات خارجیه، به جوهر و عرض، هیچ معنایی ندارد؛ و تقسیم موجودات ذهنیه به آن دو، اگر چه صحیح است، ولی این نتیجه را نمی تواند بدهد که عرض موجود است.

اگر بگویند: در صورتی که ذهن انسان، آئینه جهان خارج است، پس هر چه دارد از جهان خارج دارد، و معنای آئینه بودن همین است؛ و بنابراین، اعراض که در ذهن، موجود هستند، حتماً در خارج هم بایستی موجود باشند.

می گوئیم اگر چه ذهن ما آئینه جهان خارج است، و کارش این است که موجودات بیرون از خود را بنمایاند، ولی چون همین آئینه جهان نما، یگانه وسیله فهم ما نیز می باشد، و به منزله چاقوی اهل تشریح می باشد، فلذا موجود واحدی را به جهات

عدیـده و جوانب متشـتته منشـعب می گرداند، و یک موجود را با تصویرات گوناگون نشان می دهد، و در این مرحله از فهم و درک، اعراض در ذهن آدمی پدیـدار می شونـد، و از یکـدیگر در عـالم فهم متمـایز می گردنـد، و معنـایی برای فکر کردن و اندیشه نمودن، جز همین پدید آمدن اعراض، و تمایز آنها از یکدیگر نیست.

اگر گفته شود: فرض می کنیم که دو جسم، در دو شکل مختلف، در خارج موجود است، اگر این دو شکل را دو عرض و دو موجود بدانیم، وجود عرض واضح می شود؛ و اگر این دو شکل را عدمی بگیریم، بایستی آن دو جسم را هم بر خلاف بداهت، غیر متفاوت بدانیم، و بگوئیم که به دو جسم متماثل نظر می کنیم.

می گوئیم: آن گاه که ما به دو جسم متماثل نظر می کنیم، و حکم به تماثل خارجی آن دو می کنیم و یا به دو جسم مختلف الشکل نظر کرده و به اختلاف آن دو، حکم می کنیم، ظرف وجود دو وصف تماثل و اختلاف، فقط ذهن حاکم است، چنان که ظرف وجود این دو حکم هم همان جاست و در خارج به جز آن دو ذات، موجود دیگری نیست؛ و گرنه لازم می آید که آن دو موجود مفروض، چهار موجود باشند.

اگر گفته شود: آن دو شکل، در خارج، موجود مستقل نیستند که لازم آید دو جسم، چهار موجود شوند، بلکه وجود آن دو شکل، وجودی غیر مستقل است، و معنای وجود عرض، همین است.

در پاسخ گوئیم: آن دو شکل خالی از دو حال نیستند: یا در خارج هستند و یا نیستند، اگر نیستند پس عرض، در خارج موجود نیست و اگر هستند و واقعاً موجودند، پس همان است که گفتیم، لازم می آید دو جسم، چهار موجود شوند؛ و علاوه بر این، چه معنایی برای وجود غیر مستقل، می توان تصور کرد؟ آیا اندکی از عدم، با وجود مستقل، مخلوط می شود و آن دو آن را از استقلال می اندازد؟! و یا وجود کم رنگ، غیر مستقل است و وجود پر رنگ هم وجود مستقل است؟! مانند نور پر رنگ و کم رنگ؟! هیچ کدام از این تصویرات و امثال آنها نمی توانند نیمه وجود بسازند!

اگر گفته شود: دو انسان، اگر امتیازی از هم ندارند، پس چطور دو انسان شده اند و یک انسان نیستند؟ و اگر دارند، ولی عدمی است، پس در واقع باز هم امتیازی از هم ندارند، و اگر ما به الامتیاز آن دو، وجودی است، پس حتماً، این ما به الامتیاز، عارض بر آن دو می باشد؛ به جهت این که هر دو در تمام حقیقت نوعیه، متحد می باشند، و تمام ذات شان، ما به الاشتراک آنهاست؛ پس عرض بایستی موجود باشد.

در پاسخ گوئیم: دو انسان، اگر چه در تمام ذات و همه اوصاف، متماثل باشند، و فرض می کنیم که هیچ ما به الامتیاز نداشته باشند، باز به طور یقین، دو تا خواهند بود، و واحد نخواهند شد، و ما به الامتیازشان خودشان و سراسر وجودشان و عین ما به التماثل شان خواهند بود؛ و لازم است به این حقیقت متوجه باشیم که دو انسان، در هیچ جزئی شریک نیستند و امکان ندارد که جدا از هم باشند و شرکت هم داشته باشند؛ بلی دو موجود، نمی توانند اشتراک ذاتی داشته باشند، نه در جزء محسوس و نه در غیر محسوس، و فقط می توانند متماثل باشند، متماثل در ذات، در اوصاف؛ و بدیهی است که اشتراک غیر از تماثل است، و آن چه ممکن است دومی است.

و اما این که تقریباً همه اهل علم، افراد نوع را دارای حقیقت واحده، و انواع یک جنس را شریک در جزء ذات می نامند و می دانند، از باستانیان یونانیان یادگار مانده، و اصل صحیحی ندارد؛ و از فروع مساله ارباب انواع و مثل افلاطونی است.

و در صورتی هم که فرض شود که دو انسان، ما به الامتیاز دارند، مثلاً قد یکی بلند و دیگری کوتاه است، نمی توان گفت که این ما به الامتیاز، از عوارض آن دو نفر بوده، و در خارج وجود دارد، زیرا که لازم می آید که دو موجود، چهار موجود شود؛ حقیقت این است که، تماثل دو موجود، و هم چنین اختلاف آن دو در شکل، هیچ یک نمی تواند در خارج موجود باشند، و موطن تماثل و اختلاف و حکم به آن دو، همانا ذهن حاکم است، نه جهان خارج، و آن چه که در خارج هست، دو انسان متماثل، و یا مختلف الشکل است.

اگر گفته شود: مسلما در جهان، ماهیت های گوناگون هست، و باید که هر کدام از آنها، معروض گونه و طوری باشد، غیر از گونه و طور آن دیگر، تا بتواند گوناگون باشند؛ پاسخ این است که دو طور موجود و دو گونه ماهیت و موجودات مختلفه، در خارج هستند، و در عالم خارج گوناگون هستند، و متماثل نیستند (و اگر دو موجود، متماثل باشند، همین گفتار را درباره تماثل آن دو خواهیم گفت) ولی طورها و گونه های آنها، و اختلاف و تماثل آنها، در خارج نیست.

و به طور خلاصه خود شیئ، در خارج هست، چه بزرگ باشد چه کوچک، چه سفید باشد چه سیاه، و غیر آنها؛ ولی بزرگی یا کوچکی آن و نیز سفیدی و یا سیاهیش، در خارج نیست؛ و خیلی فرق هست در میان این که گفته شود: شیئ بزرگ سفید، در جهان هست و این که سفیدی و بزرگی شیئ در جهان هست؛ و آن چه که ما نفی می کنیم وجود سفیدی و بزرگی و غیر اینها موجود باشند، لازم می آید که یک چیز، چند چیز باشد.

اگر بگویند: در جهان، دو چیز در جائی و سه چیز در جای دیگری، می تواند باشد؛ پس هر کدام از این دو دسته، در خارج،

معروض شماره ای و مکانی، غیر از شماره و مکان آن دیگری است؛ در پاسخ می گوئیم: فقط خود دو چیز و سه چیز در خارج هستند، و به جز خود آنها، موجود دیگری به نام عدد و مکان، در عالم نیست؛ و گرنه بایستی که از پنج، زیادتر باشند؛ شماره و مکان، در جایی هستند که حکم به آن دو در آنجا موجود می شود، و آن جا ذهن است.

ملا صدرا می گوید: حرکت، امری عقلی است، و وجودی برای آن در خارج نیست؛ و ایضاً: حرکت، همان مفهوم تغیر است، و معنایش اضافی است، و وجودی برای آن جز در ذهن نیست؛ از این دو کلام خوب فهمیده می شود که نظریه ایشان چیست؟.

نتیجه بحث این است که: هیچ عرضی به هیچ عنوانی در خارج وجود ندارد، و هر چه که در جهان هست، فقط جوهر است؛ و بنابراین، تقسیم اشیای خارجیه به جوهر و عرض، از اصل، نادرست است.

با مطالعه بحث های این فصل، خوب به دست می آید که یک جمله، بلی فقط یک جمله: «عرض موجود است» قرنها دانشمندان را از اعتقاد به معاد اعمال، باز داشته و آنان را از وصول به حقیقت رستخیز، مانع شده است؛ با این بحث ها تمامی موانعی که متقدمین از دانشمندان مسلمین در راه فهم بقا و تجسم اعمال در جلو عقول و اندیشه ها قرار داده بودند، کلیتاً برداشته می شوند و راه به سوی این حقیقت هموار می گردد و باز می شود.

تجسم عمل در نزد شیخ بهاء الدین

نخستین دانشمندی (از مؤلفین اسلامی) که تجسم عمل را کشف، و به آن استدلال و نقض منکرین را دفع کرده است تا آن جا که ما اطلاع یافته ایم، دانشمند بزرگوار جناب شیخ بهاء الدین محمد عاملی، رضوان الله علیه است. غالباً کسانی که بعد از ایشان قائل به تجسم عمل شده اند از فکر بکر وی استفاده کرده و چیزی به فرمایشات ایشان نیفزوده اند؛ و بسا عین گفتار ایشان را تکرار کرده و حتی گاهی مقداری از کلمات ایشان را شاید به جهت این که به عمق آن نرسیده اند، حذف کرده اند؛ اینک ما سخنان متین و استوار ایشان را بی کم و کاست می آوریم و در پیرامون آنها به بحث می پردازیم:

فرموده: تجسم اعمال، در نشأه اخرویه، در احادیث زیادی که عامه و خاصه روایت کرده اند، وارد شده است.(۱)

۱- اربعین، ص۲۵۵، ذیل حدیث ۴۰.

و ایضاً: بعضی از صاحب دلان فرموده: مارها و عقرب ها و بلکه آتش هایی که در قیامت ظاهر می شوند عین همان اعمال زشت و اخلاق پست و عقائد باطل هستند که در این صورت ها ظاهر می شوند، و این چادرها را به سر می کشند؛ چنان که روح و ریحان و حوری و میوه ها، همان خلق های پاکیزه و اعمال صالحه و اعتقادات حقه می باشند که در این جهان، در این طرز آشکار گردیده و با این اسم ها نامیده شده اند: زیرا که حقیقت واحده، با اختلاف مواطن صورت های مختلف در می یابد و در هر جایی با زیوری آراسته شده، و در نشأه ای با طرزی پیراسته می گردد.(۱)

سپس فرموده:(۲) گفته اند که اسم فاعل، در فرمایش خداوند متعال: يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ ل-مُحِيطَةٌ بِالْكافِرِينَ، (۳) به معنی استقبال نیست، تا به طوری که اهل ظاهر از مفسرین گفته اند، معنی این باشد که دوزخ، بعدها در نشأه آخرت آنان را احاطه خواهد کرد، بلکه به معنای حقیقی خود که زمان حال است، می باشد. زیرا که اخلاق و اعمال و اعتقادات زشت ایشان در همین نشأه پیرامون آنان را فرا گرفته است و اینها عین همان دوزخ هستند که بعدها در نشأه آخرت در شکل آتش و عقرب ها و مارها به آنان آشکار خواهد شد.

و قیاس باین کن فرمایش خداوند عزوجل را: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً، (۴) و همچنین فرمایش خداوند پاک: يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَراً، (۵) مقصود این نیست که پاداش آن را می یابد بلکه این است که خود آن را می یابد، ولی در حالی که با چادری دیگر آشکار شده است، و فرمایش خداوند متعال: فَالْيَوْمَ لا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ لا تُجْزَوْنَ إِلاَّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، (۶) تقریباً صریح در این است و مانند اینها در قرآن عزیز بسیار است.

و در احادیث نبویه، آن قدر وارد شده است که شمرده نمی شود. مانند اینکه فرموده: الّذی يَشرَبُ فی آنِيهِ الذَّهَبِ و الفضّهِ اِنَّما يُجرجِرُ فی جوفِهِ نارَ جَهَنَّمَ؛(۷) و فرموده: الظُّلمُ ظُلُماتُ يومِ القِيامَهِ؛(۸) و فرموده: الجَنَّهُ قيعانٌ وَ اِنَّ غِراسَ‌ها سُبحانَ اللهِ وَ بِحمدِهِ؛(۹) و غیر از اینها از احادیث فراوان.

و نیز شیخ بزرگوار فرموده:(۱۰) آن چه گفته می شود که جسم شدن عرض بر خلاف عقل است سخنی است که فقط ظاهر دارد و عوام پسند است. و آن چه که خواص اهل تحقیق بر آنند این است که اصل شیئ و حقیقت آن غیر از صورت آن است صورت فقط وسیله تجلی اشیاء به حواس ظاهری است و در نزد صاحب ادراکات باطنی لباسی است که به قامت حقائق اشیاء پوشانیده شده و ظهور شیئ در صورت های خود به حسب اختلاف مواطن و نشأه ها گوناگون می شود در هر موطنی لباسی می پوشد و در هر نشأه ای چادر دیگری به خود می پیچد؛ چنان که گفته اند: رنگ آب، رنگ ظرف آب است؛ و اما اصلی که این صورت ها یکی پس از دیگری به آن وارد می شوند و از آن گاهی به «سِنخ»(۱۱) تعبیر می آورند، و گاهی به «وَجه»(۱۲) و دیگر بار به «روح» آن را فقط علام الغیوب می داند.

۱- اربعین، ص۲۵۶ و ۲۵۷.

۲- اربعین، ص۲۵۷.

۳- عنکبوت (۲۹) / آیه ۵۴. شتابان، از تو عذاب طلب می کند و مسلماً دوزخ پیرامون کافران را فرا گرفته است.

۴- نساء (۴) / آیه ۱۰. کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، همانا در شکم های خود آتشی را می خورند.

۵- آل عمران (۳) / آیه ۳۰. روزی هر کسی آن چه را که از خیر انجام داده بود حاضر شده می یابد.

۶- یس (۳۶) / آیه ۵۴. امروز کسی ستم کرده نمی شود و پاداش داده نمی شود جز آن چه را که می کردید.

۷- کسی که در ظرف طلا و نقره می آشامد، همانا به اندرون خود آتش دوزخ را فرو می ریزد.

۸- ستمگری تیرگی های روز قیامت است.

۹- ۱۰.. بهشت دشت های بزرگی است و کشت آن «سبحان الله و بحمده» است.

۱۰- ۱ اربعین، ص۹۴ و ۹۵.

۱۱- ۱ به معنی اصل.

۱۲- ۱ به معنی رخسار و راه آمده، و وجه تسمیه هیولی با این نام، معلوم نشد.

پس بعدی نـدارد که چیزی در جایی عرض باشـد، و در جای دیگری جوهر؛ آیا نمی بینی که شیئ دیده شده، در صورتی به حس بینایی ظهور می یابد که چادرهای جسمانی به خود پیچیده باشد، و وضع خاصی به خود بگیرد نه نزدیک نزدیک آید. و نه دور دور رود و مانند اینها از شرایط با این که در حس مشترک از این امور عریان و از این شرایط جدا و لخت است.

و آیا نمی بینی که صورت علم که در بیداری به تو آشـکار است، در این نشأه امری عرضـی است و سپس همان علم، در رؤیا، در صورت شیر، (۱) ظـاهر می شود؛ پس آن چه که در این صورت ها ظهور می کنـد یک چیز است. و یک حقیقت است که در هر موطنی به صورتی جلوه گری می کنـد و در هر نشـئه ای با زیوری خود را می آراید و در هر جهانی زی آن جهان را به خود می گیرد و در هر مقامی اسمی پیدا می کند جسم می گردد در جایی آن چه عرض بود دگر جای.

عمل، صورت ماده(۲)ای است که نعمت یا نقمت خواهد شد

پس از تأمل، در سرتاسر فرمایشات شیخ بزرگوار که در فوق نقل شد، به طور واضح و صریح فهمیده می شود که عمل در نزد ایشـان عرض مقابـل جوهر نیست بلکه عرض به معنـای صورت است صورت است برای مـاده ای برای هیولـئی، که در جهـان آخرت این صورت را از بر، برافکنـده و صورت نعمت هـای بهشت و یـا نقمت هـای دوزخ را به خود می گیرد. بنابراین شـیخ بزرگوار شـیخ بهـاء الـدین عـاملی رحمه الله تعالی، عمل را عرض نمی دانـد و جوهر می دانـد و عمل را صورت کنونی نعمت های آینده بهشت و نقمت های آینده دوزخ می داند، به جهت این که: «صورت» از اقسام جوهر است.

فشـرده و چکیده سـخنان شیخ بهایی – قدس سره – همین است و عین حق است. ولی در مطاوی فرمایشات ایشان، که در بحث فوق نقل کردیم سه جمله به چشم می خورد که با مضمون سایر کلمات ایشان نمی سازد، و با خلاصه مقصود ایشان سازگاری نـدارد و شایـد که ایشان «به صورت» به مناسـبت این که آنرا حال در ماده (هیولی) می داند عرض نام می دهد و عرض به این معنی قسـمی از جوهر است و قسیم آن نیست؛ ولی با این همه تکلف، نمی توان سراسر سخنان ایشان را مطابق مصطلحات اهل فلسـفه، تفسیر و تصـریح کرد، چون با صراحت اظهار داشته اند: بعدی ندارد که چیزی در جایی عرض و در جای دیگر جوهر باشد. در این تعبیر عرض قسیم و مقابل جوهر است و شاید که وی در جوهر و صورت و عرض اصطلاح مخصوصی دارد.

۱- ۱ مقصود همان است که از پستان دوشیده می شود.

۲- ۱ از رهبر خرد، ص۵۰. در تعریف صورت چنین بر می آیـد که: صورت جوهری است غیر مجرد که حـال است در مـاده؛ پس هیولی یا ماده، جوهری است غیر مجرد، که محل است برای صورت.

رنگ آب، رنگ ظرف آب است

بهترین مثل برای شناساندن هیولی (ماده) و حلول صورت در آن، همین مثل است که شیخ آورده است. رنگ آب، رنگ ظرف آب است. یعنی چنان که آب از خود رنگی ندارد، و بی رنگ هم دیده نمی شود. بلکه به رنگ ظرف خود در می آید، و چون هیچ گاه بدون ظرف نمی باشد، فلذا هیچ وقت هم بی رنگ دیده نمی شود؛ همچنین حقیقت موجودات جهان هم از ذات خود رنگی یعنی صورتی ندارد، و بی صورت هم متحقق نمی شوند، بلکه به صورت هایی که ظرف وجود آنها یعنی جهان و طرز نشأه اقتضاء می کند در می آیند. و چون هیچ گاه نمی توانند از جهان مطلق بیرون بروند، و از هر نشأه فارغ گردند فلذا هیچ موجودی هم هیچ گاه بی صورت نخواهد بود. پس حقائق جهان، بنا بر آن چه شرح شد، غیر از صورت های خود می باشند، و اعمال بشر هم که در ظرف این طرز نشأه و این طور زندگی به صورت های کنونی تحقق می یابند، پس از عوض شدن طرز نشأه و نحوه زندگی، مسلماً در صورت های دیگری بارز خواهند شد: در صورت نعمت ها و نقمت های اخروی.

رؤیا و تعبیر آن

راستی آیا آن چه که در رؤیا دیده می شود، با آن چه که در جهان خارج به عنوان تأویل و به نام تعبیر واقع می گردد متحد الحقیقه هستند؟! نخستین دانشمندی که به این پرسش بسیار عجیب (تا آن جا که ما اطلاع داریم) پاسخ مثبت داده شیخ بزرگ شیخ بهاء الدین محمد عاملی است و غیر از ایشان کسی را نیافته و نشنیده ایم که این پرسش را مطرح نماید و به آن متعرض شود.

در گفتاری که از ایشان نقل کردیم، دیده می شود که فرموده: هیولای علم، که در بیداری به صورت عرضی ذهنی جلوه گر است، در عالم خواب و رؤیا، به صورت شیر در می آید.(۱) این سخن در بدو نظر، بسیار عجیب به نظر می رسد و واقعاً بعید شمرده می شود ولی پس از بررسی برخی از آیات کریمه قرآنیه، اصل این مساله کاملاً روشن گردیده، و جای ابهامی از حیث دلالت آیات، باقی نمی ماند؛ اگر چه هنوز پای عقل بشری به آن نرسیده، ولاـ یا نعمی، در این باب نگفته، و راهی برای تحقیق و بررسی قضیه نیافته است.

اینک ما، چند نمونه از آیات کریمه، در بحث های ذیل، نقل می کنیم و به حول الله وقوته اثبات می کنیم که فرمایش جناب شیخ عین حق، و شرح حقیقت است.

رؤیای یوسف - علیه السّلام -

خداوند متعال، رؤیای یوسف - علیه السّلام - را بدین طرز حکایت می فرماید: یا أَبَتِ إِنِّی رَأَیْتُ أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی ساجِدِینَ، (۲) در این کریمه، خداوند علیم، و یا خود حضرت یوسف، به یازده ستاره و خورشید و ماه، ضمیر «هم» را که به جمع مذکر عاقل، بر می گردد، برگردانیده است؛ پس خداوند متعال و یا خود آن حضرت در ضمن این

حکایت، چنین می فهمانند که: یازده ستاره و خورشید و ماه صورت رؤیایی برادران و پدر و مادر یوسف - علیه السّلام - هستند؛ و یک حقیقت در دو نشأه در صورت پیدا کرده: در رؤیا به صورت ستارگان و خورشید و ماه، و در بیداری به صورت برادران و پدر و مادر یوسف درآمده است.

۱- ۱ چنین به نظر می رسد که شیخ بهایی علیه الرحمه، مثال شیر و علم را از حدیث اخذ کرده است: دار السلام، ج۱، ص ۵۰. ابن ابی جمهور فی غوالی اللئالی قال رسول الله - صلّی الله علیه و آله و سلّم - بَینا انَاَ قائمٌ، اِذا اُتیتُ بِقَدَحٍ مِن لَبَنٍ فَشَرِبتُ منهُ، حَتّی اَنّی لاَرَیَ الرَّیَّ یَخرُجُ مِن بینِ اَظافِری؛ قالوا بِما اَوَّلتَ ذلکَ یا رسَولَ اللهِ، قالَ: العِلم؛ و فی روایه: مِن اطرافی؛ و فی اخری: فَشَربتُ منه حَتّی رَأَیتهُ یُجری فی عُروقیَ بینَ الجِلدِ و اللَّحمِ.

۲- ۱ یوسف (۱۲) / آیه ۴. پدر جان، در رؤیا یازده ستاره و خورشید و ماه را دیدم، آنان را دیدم که به من کرنش کنندگانند.

سالها گـذشت و آن چه که در رؤیا وقوع یافته بود در بیداری هم وقوع یافت و حقیقت کرنش سـتارگان، تبدیل صورت داد و در صورت کرنش برادران ظاهر شد؛ چنان که خداوند متعال، نقل فرموده: وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قالَ یا أَبَتِ هذا تَأْوِیلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّی حَقًّا، (۱) در این آیه دو نکته جالب توجه هست: نخست قول حضـرت یوسف - علیه السّـلام - «هـذا تأویلُ رؤیایَ»، «هذا» اشاره به کرنش برادران است که وقوع می یافت، و تأویل به معنی برگشت است پس کرنش سـتارگان برگشت یافته و کرنش برادران گردیده بود؛ دوم: باز قول آن حضرت است «قد جعلها ربی حقاً» ضمیر مؤنث، در «جَعَلَها» به رؤیا بر می گردد و «حقّ» هم به معنی ثابت است، پس معنی این می شود که: خداونـد متعال، رؤیای یوسف - علیه السّـلام - یعنی کرنش ستارگان را، در صورت کرنش برادران ثابت و واقع گردانید.

خواب دو زندانی

قرآن مجید، خواب دو نفر زندانی را که با حضـرت یوسف - علیه السّـلام - با هم در زندان روزگار می گذرانیدند، چنین نقل می فرمایـد: وَ دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَیانِ قالَ أَحَدُهُما إِنِّی أَرانِی أَعْصِرُ خَمْراً وَ قالَ الْآخَرُ إِنِّی أَرانِی أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِی خُبْزاً تَأْکُلُ الطَّیْرُ مِنْهُ نَبِّئْنا بِتَأْوِیلِهِ إِنَّا نَراکَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ، (۲) چنین به نظر می رسـد که دو نفر بـا هم «نَبِّئْنـا بِتَأْوِیلِهِ» نگفتنـد، بلکه هر یک جـدای از دیگری «إِنّی نَراکَ» گفت؛ ولی چون، دو «إِنّی اَراکَ» مساوی است بـا یک «انا نریک» فلـذا با این صیغه، نقل شـده است؛ پس با شهادت متن کلام، به دست می آوریم که این حکایت، نقل به معنی است، نه نقل به لفظ.

بنابر حقیقت فوق، کلمه تأویل را خود خداونـد متعال، انتخاب فرموده است اعم از این که آن دو نفر زنـدانی مرادف این کلمه را گفته باشـند، و یا اصـلاً هیـچ کـدام نه متوجه معنای تأویل بوده و نه مرادف آن را به زبان آورده باشـند؛ پس ما می توانیم با کلمه تأویـل، اسـتدلال کنیم و پی به این حقیقت ببریم که آن چه در رؤیـا واقع می شود برگشت می یابـد و در عالم خارج در صورت دیگری وقوع می یابد.

و نیز در پاسـخ حضـرت یوسف - علیه السّـلام - هم کلمه تأویـل هست: لا یَأْتِیکُما طَعامٌ تُرْزَقانِهِ إِلاَّ نَبَّأْتُکُما بِتَأْوِیلِهِ، (۳) در این جمله کریمه هم یا خود آن حضـرت مرادف کلمه تأویل را انتخاب کرده بوده، و یا خداونـد متعال، گفتار او را با این لفظ نقل فرموده، و ظـاهر این است که هر دو طرف احتمـال، درست است، و به هر حـال ما از این نامگـذاری با نام تأویل می توانیم این استفاده را بکنیم که: آن چه در عالم رؤیا وقوع می یابد، برگشت یافته، و در عالم خارج در صورت دیگری واقع می شود.

۱- ۱ یوسف (۱۲) / آیه ۱۰۰. و افتادند (برادران) برایش کرنش کنان، گفت: پدر جان این است برگشت رؤیای پیشین من که پروردگارم آن را حق گردانید.

۲- ۱ یوسف (۱۲) / آیه ۳۶. و بـا او دو جـوان، داخـل زنـدان شدنـد یکی گفت: من خود را در خواب می بینم که انگور می فشارم؛ و دیگری گفت: خودم را در خواب می بینم که در روی سرم، نان می برم و مرغان از آن می خورند؛ برگشت این رؤیا را به ما خبر ده، به راستی ما تو را از دانایان می بینیم، دانای به تأویل رؤیا؛ (یا از نیکوکاران).

۳- ۲۰.. یوسف (۱۲) / آیه ۳۷. پیش از آن که خوراکی که روزی شما باشد به شما برسد، برگشت رؤیایتان را به شما خبر می

دهم.

رؤیای ابراهیم - علیه السّلام -

خداوند متعال چنین نقل می فرماید که حضرت ابراهیم - علیه السّلام - به پسرش اسمعیل - علیه السّلام - فرمود: یا بُنَیَّ إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ما ذا تَری، (۱) اسمعیل - علیه السّلام - در پاسخ گفت: قالَ یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ، (۲) از این پاسخ معلوم می شود که: ذبح کردن ابراهیم - علیه السّلام -، پسر خود اسمعیل - علیه السّلام - را در رؤیا در نظر حضرت اسمعیل، صورتی از فرمان خداوند بوده است، از فرمان واقعی او که در عالم خارج می رسد، پس چنین استفاده می کنیم که: آن چه در رؤیا وقوع می یابد، صورتی از آن است که در عالم خارج، وقوع خواهد یافت؛ و حضرت ابراهیم هم به طوری که از باقی آیات معلوم است، این نظریه پسر خود را صحیح می دانسته و عملاً آن را تصدیق کرده است؛ یعنی: صورت رؤیای خویش را صورتی از واقعه خارجیه که بایستی وقوع بیابد، می دانسته است.

خداوند متعال باقی حکایت را چنین نقل فرموده: فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ - وَ نادَیْناهُ أَنْ یا إِبْراهِیمُ - قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا، (۳) جواب لما محذوف است، و «نادیناهُ» نمی تواند جواب آن باشد، به جهت این که واو عطف دارد و تقدیر ظاهراً این است فَلَمَّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا وَ نادَیْناهُ أَنْ یا إِبْراهِیمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا و چون تتمه کلام، قرینه و قائم مقام آن می شد فلذا حذف گردید (از تمام آن چه که مفسرین احتمال داده اند، گفته ما بهتر و دلچسب تر است.)

و به هر حال، آیات کریمه، دلالت بر این می کنند که عین آن چه که حضرت ابراهیم - علیه السّلام - در خواب دیده بود، در عالم خارج وقوع یافت، به طوری که این واقعه خارجیه، مصداق رؤیای یاد شده گردید؛ یعنی آن چه که در رؤیا دیده شده بود به طور «هو هو» و «این، آن است» به این واقعه صادق آمد: رؤیایت را ای ابراهیم با مصداق گردانیدی و پیش از آن که این عمل را بکنی، رؤیای تو در جهان حقیقت، مصداقی نداشت، ولی وقتی که هر دو سلم شدید، و پسر را بر زمین افکندی، رؤیایت را صادق و با مصداق گردانیدی.

دنیا رؤیا و آخرت تأویل آن است

اعمالی که افراد انسان، در این زندگی انجام می دهند رؤیاهایی می باشند که تأویل و برگشت آنها نعمت های بهشت و نقمت های دوزخ است؛ در حکایت فوق. در بیان رؤیای حضرت ابراهیم - علیه السّلام - و تأویل آن، پس از آن که خداوند متعال «قد صدقت الرؤیا» فرموده، بعداً هم، چنین فرموده است: انا کذلک نجزی المحسنین، یعنی همان گونه که ابراهیم رؤیای خود را راست گردانید، ما نیز مسلماً همین طور نیکوکار را پاداش می دهیم. همان طور که رؤیای آن حضرت وجودی ذهنی بود، و پنداری بیش نبود و او آن را در خارج موجود گردانید و به آن مصداق درست کرد، خداوند جهان آفرین هم به اعمال پارسایان که موجودات دنیوی هستند و در مقابل آخرت و حقایق آن، شبیه ترین چیز به رؤیا می باشند، در جهان آینده، وجود اخروی و تحقق فردوسی می دهد بدانگونه که هر ناظری می گوید: این، همان است که در دنیا به جا آوردم، و آن را در آنجا انجام دادم؛ این، همان است که در دنیا روزی من شده بود.

۱- ۲ صافات (۳۷) / آیه ۱۰۲ تا ۱۰۵. پسر کوچکم در خواب می بینم که همانا ذبحت می کنم! بنگر چه می بینی؟
۲- ۲ پدر جان بکن آن چه را که امر داده می شوی.
۳ - ۲ پس آن گاه که هر دو سلم شدند و برافکندش به پیشانی، و ندا کردیمش ای ابراهیم هر آینه رؤیایت را راست گردانیدی.

خداونـد متعال فرموده: کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَهٍ رِزْقاً قالُوا هـذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ، (۱) ظاهراً معنای این کریمه همان است که مـا گفـتیم: اعمـال گذشـته دنیـوی خودشـان را می بیننـد که بـا حقیقت خود ظهور کرده و در صورت لـذتی ابـدی و سـروری همیشـگی نمایان گردیده است، و در عین حال، شـباهت خود را هم به عمل دنیوی گذشـته محفوظ داشـته چنان که فرموده: وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهـاً، (۲) آیـا تأویـل و برگشتی بهتر از این، به تصور می رسـد که اعمال گذشـته ای کهماننـد رؤیاها سپری شـده و خیلی وقت است که از دیـده هـا نهـان شـده انـد؟ ناگهـان در عـالم حقیقت، بـا وجـودی جـاودانی، جلوه گر شونـد و دیـده را روشنایی و دل را شادی بخشند!!

و نیز در قرآن کریـم فرمایـد: إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ – وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیمٍ، (۳) این بهشت ناشـناخته و این دوزخ نکره که هم اکنون مردمان در آنها به سر می برند چه چیز هستند؟

و در کجا قرار دارنـد؟ ظاهراً هیـچ پاسـخی به این پرسـش، بهتر از این نمی توان یافت که: این بهشت و این دوزخ در هر جایی که مردمان هستند، می روند و می آیند و عمل می کنند و نیکی و بدی به جا می آورند، می باشند؛ و همین اعمال نیک و بد، نعمت ها و نقمت های این بهشت و دوزخند؛ بلی همین اعمال زیبا و زشت ما که نسبت به عالم آخرت که عین حقیقت است، خوابی و رؤیایی بیش نیسـتند. وقتی تأویل می یابند و برگشت می کنند و (مانند خوابی که تعبیرش وقوع یافته باشد) در شـکل نعمت هـای بهشتی و یـا در صورت نقمت و نکبت های جهنمی پدیـدار می گردنـد؛ و بهشت ناشـناخته و دوزخ نکره، تغییری یافته وبهشت اخروی و دوزخ حقیقی (که به گوش همه رسیده و معروف همگان است) می گردند.

بنـابر آن چه بیـان شـد، بهترین نمونه در این دنیـا، برای تجسم عمـل. همین تأول یافتن و برگشت کردن رؤیاها است. برگشـت اعمال دنیوی به مواد اخروی ماننـد برگشت موجودات رؤیایی به موجودات زمان بیـداری است. (البته فقط رؤیاهای صادقه می تواننـد برای ما مثل شونـد، نه هر خواب و خیال) و مؤید این تنظیر، روایات زیاد و آیات بسـیاری است که می فرمایند: حقیقت زنـدگی و زنـدگی حقیقی، زنـدگی اخروی است، و زنـدگی دنیوی در مقابـل آن بـازیچه ای و رؤیـایی بیش نیست. در قرآن کریم هست: وَ ما هـذِهِ الْحَیاهُ الدُّنْیا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَهَ لَهِیَ الْحَیَوانُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ؛(۴) و از امیر المؤمنین – علیه السّلام – روایت شده: النّاسُ نِیامٌ فَإِذا ماتوا انتَبَهوا؛(۵) و از حضرت زین العابدین – علیه السّلام – : الدّنیا سِناتٌ وَ الآخِرَهُ یَقظَهٌ وَ نَحنُ بَینَهُما اَضَغاثُ اَحلامٍ.(۶)

واضـح ترین دلیـل بر این که زنـدگی دنیـا ماننـد خواب، و اعمـال آن، شبیه رؤیـا است، گذشـته خود دنیـا و ایام ماضـیه همین زنـدگی است. زیرا که گذشـته هر چیز، بهترین نمونه آن است آیا از گذشـته زندگی دنیوی جز خاطراتی شـیرین و یا تلخ چیز دیگری باقی است؟ گذشـته جهان چون که گذشـته و نمانـده است، گویا که از اول نبوده و وجودی نداشـته است. فلذا حقایق تاریخی دوران باسـتان، با افسانه های کهن روزگاران پیشـین یکسان دیـده می شوند. به جهت این که از هیچ کدام از آنها چه واقع و چه غیر واقع، چه راست و چه دروغ، جز پنداری باقی نیست! آینده زندگی دنیا هم مانند گذشته آن که چیزی از آن در دست نیست، مانند رؤیاهایی است که انسان در مواقع خوابیدن آرزوی دیدن آنها را می کند.

۱- ۲ بقره (۲) / آیه ۲۵. هر وقت که از بهشت از میوه ای رزقی، روزی آنان می شود می گویند این همان است که قبلاً روزی ما شده بود.

۲- ۲ بقره (۲) / آیه ۲۵. رزق در حالی که شباهت به روزی سابق آنان دارد، به آنان داده می شود.

۳- ۲ انفطار (۸۲) / آیه ۱۳ و ۱۴. براستی نیکوکاران بدون شک در بهشتی هستند و بدکاران بدون شک در دوزخی هستند.

۴- ۲ عنکبوت (۲۹) / آیه ۶۴. این زندگی دنیوی، لهوی و بازیچه ای بیش نیست و همانا اگر بدانند خانه آینده البته زندگی است.

۵- ۲ صواعق محرقه ابن حجر، ص۷۷ - نور الابصار، ص۷۴ - فصول مهمه، ص۹۴ - مردم درخوابند، و آنگاه که مردند بیدار می شوند.

۶- ۲ ارشاد القلوب، ص۱۰۸. دنیا خواب های سبکی است و آخرت بیداری است. و ما در این میان مشتی رؤیاهای پریشانیم.

حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانه ای گفت یا خوابی است یا وهمی است یا افسانه ای

گفتمش احوال عمر، ای دل بگو تا عمر چیست؟ گفت یا برقی است یا شمعی است یا پروانه ای

گفتمش اینان که می بینند چون دل بسته اند گفت یا کورند یا مستند یا دیوانه ای

نظریه ملا صدرا در بقا و تجسّم عمل

چنین گفته است که: افراد انسان، پس از آن که به حسب طبیعت بشری، نوع واحد می باشند از جهت ملکه های گوناگونی که از تکرار اعمال برای ایشان حاصل می شود، در باطن و به حسب روح، انواع مختلفه می گردند!(۱) و در جایی هم گفته: به طور قطع، تکرار اعمال صادره از انسان، سبب می شود که در نفس وی، ملکه و خلق هایی حادث گردند، و هر ملکه و صفتی که به جوهر نفس غالب می آید، صورت نفس در قیامت، مناسب با آن خواهد بود.(۲)

حقیقت انسان، در زندگی های آینده

ملا صدرا، به ذات عمل صادر شده، و از عامل جدا گردیده، چندان توجهی نکرده، و از اندرون سازمان انسان، فارغ نشده و به کشور آدمی و صادرات آن، نظری نیانداخته است، و مزایای اخروی را، مطلقاً و بدون هیچ استثنا، در میان زوایای ذات وی جستجو کرده است؛ و نتیجه این شده که ارزش را مختص نیات انسان، و منحصر به علم و معرفت او، قلمداد کرده است، و ذات عمل را که از او صادر می گردد، با صراحت هر چه شدیدتر فاقد اثر شناخته است.

می گوید: بنای نشأه اخروی و آبادانی آن، تنها با صورت های اعتقادهایی است که در نفس او، تقرّر می یابند؛(۳) و ایضاً:(۴) اگر فرض شود که این معرفت ها به خودی خود، در قلب کسی، بدون این که عملی خوب و یا زشت به جای آورد، حاصل شود، البته او مؤمن به حق بوده، و به سعادت حقیقی فائز می گردد، در حالی که نه قصوری در ایمانش پیدا شده، نه خللی در آن راه یافته است؛ و این اگر چه مجرد فرض است، ولی مقصود ما آگاه ساختن به این است که: عرفان، اصل و عمده، و عمل، فرع است؛ و ایضاً: تا آن گاه که جوهر انسان، جوهری ادراکی و عملی نگردیده است، از جنس جواهر زنده (که به خداوند و دار کرامتش نزدیک هستند) نخواهد شد؛(۵) و ایضاً: تا آن گاه که نفس آدمی، از جنس این اکوان دنیوی است، هیزم دوزخ است، و جایگاهش آتش است.(۶)

و نیز: اهل کشف و شهود، گفته اند: هر کس در دنیا پرده از روی بصیرت خود بردارد و با دیده دل به باطن خویش بنگرد، هر آینه اندرون خود را، از انواع موذی ها و اصناف درند گان، پر می یابد، که در صورت شهوت و غضب و کینه و حسد و کبر و خود پسندی و ریا و مثل اینها هستند؛

۱- اسرار الآیات، ص۷۸، س۲۴.

۲- اسرار الآیات، ص۷۹، س۱.

۳- اسرار الآیات، ص۳، س۹.

۴- اسرار الآیات، ص۳، س۱۹.

۵- اسرار الآیات، ص۶، س۱۵.

۶- اسرار الآیات، ص۶، س۱۲.

زیرا که هر کدام از این معانی چنان که صورتی در دنیا دارند، صورتی هم در باطن دارند، ولی صورت دنیوی آنها مغشوش با غیر و غرق در ماده است، جلو تأثیرشان، با عوائق خارجی گرفته شده است؛ از درنده دنیوی ممکن است، که با مانعی و حجابی، یا به این که قصد ترا نکند، و غیر اینها، احتراز جست، به خلاف درنده باطنی، زیرا که سراسر حقیقتش درنده است، و در عین حال در محض قلب کسی که در او رسوخ یافته، مکان و نشیمن گرفته است و چنین مارها و عقرب هایی که در برزخ و یا در آخرت هستند، (وی بدین نمط، به سخنان خود ادامه می دهد، تا می گوید:) و قطعاً این مارها و موذی ها، صوری خارج از ذات مرده ندارند، و علاوه بر ذات او، یعنی محض قلب او و دیده باطن او و نفس او که در قیامت با صورت خلق ها و عمل های او متصور می شود، صورتی ندارند.(۱)

بقای اعمال و تَجَوهُر آنها

نظریه ملاـ صدرا درباره خود عمل، علاوه بر آن چه نقل گردید که: عمل را در زندگی های پس از مرگ، به کلی بی اثر و فاقد ارزش دانسته است؛ این است که (خودش می گوید):

بدان که گفتار و کردار تا آن گاه که وجودشان در وجود حرکت و صوت است، بهره ای از بقا و ثبات ندارند ولی هر کسی که کاری انجام داد، یا سخنی گفت، اثری و حالتی از آن در نفس وی حاصل می شود، که مدتی می ماند و آن گاه که کردارها و گفتارها مکرر گردیدند، آن آثار هم، در نفس او مستحکم شده و آن حال ها برگشته و ملکه می شوند؛ چنان که حرارت ضعیف در زغال هنگامی که شدت یافت، صورت ناریه سوزاننده ای می گردد، همچنین کیفیت نفسانیه، هنگامی که شدت یافت ملکه ای راسخ می گردد؛ یعنی صورتی نفسانی می شود که مبدأ آثار مخصوصی می گردد، و در نتیجه، کار مناسب با آن به آسانی و بدون تردید و مشقت، بدون نیاز به کسب خارجی صادر می شود؛ (تا می گوید) پس آثاری که از اعمال و اقوال، در قلوب، حاصل می شود، مانند نقش های کتاب است که در الواح و صحائف است.(۲)

تحقیق در تنوع انسان

ایشان، مصیر و بر گشت افراد انسان را به انواع مختلفه الحقائق دانسته است؛ این مطلب، در نظر ما هم کاملاً صحیح است؛ به جهت این که:

عمل کردن، ذات خود را مصرف کردن، و تبدیل خویشتن است؛ و انسان در هر باری که عملی انجام می دهد، مقداری از ذات خود را خرج می کند؛ یعنی قدری از ذات خود را تبدیل به عملی که آن را انجام می دهد، می کند؛ بنابراین اگر مجموع اعمال فردی را که از روز تولد تا هنگام مرگ به جا آورده است، در یک جا جمع و اعمال هر عضو را به طرزی که خود اعضای بدن، هم اکنون تجمع یافته اند، در جای خود آن عضو بگذارند، پس ساختمانی که سراسر اعضای آن، از نیروهای گوناگون اعمال، پرداخته شده و از خود انسان صاحب عمل به دلخواه خود او به تدریج بیرون گردیده است، حاضر خواهد شد.

و چون اعمـال صادره از افراد، مختلف و گوناگون است به جهت این که هر کس اعمال مخصوص به خود را انجام می دهـد، پس ساختمان های نیرویی افراد، مسلماً با یکدیگر مختلف خواهند بود؛ و آن گاه که رسـتاخیز عمومی به پا گردید و کوچک و بزرگ اعمـال به حکم حضـرت پروردگـاری جلت عظمته و عظمت قـدرته، جمع آوری شـد، تفـاوت های بزرگ ساختمان های یاد شده و فرق های فاحش این سازمان ها، واضح و هویدا خواهند شد.

۱- اسرار الآیات، ص۷۵، س ما قبل آخر.

۲- اسرار الآیات، ص۸۳، س۹.

و چـون این ساختمـان نیرویی، قسـمتی از ذات انسـان و مقـداری از خـود او است که از او بیرون گردیـده، و در روز بعث هم، همین ساختمـان بـا ساختمـان در قبر نهـاده شـده و پوسـیده خود او (به طرزی که در آینـده انشـاء اللّه تعـالی یـادآوری خواهیم کرد)(۱) پیوند یافته و ازدواج خواهند کرد، در نتیجه ذوات افراد انسان، حقائق گوناگون و انواع متشتته ای خواهند بود.

بلی این مساله که افراد انسان، در آخر امر، مختلفه الحقائق خواهنـد بود، در نظر ما هم صـحیح می باشد؛ و راه وصول ما هم به این حقیقت، همـان راه است که ایشـان پیموده انـد: راه انجـام دادن اعمال مختلفه؛ ولی حقیقت های مختلفه ای که ما از انسان هـای اخروی فهمیـده ایم، غیر از حقیقت هـا و ذوات مختلفه ایست که ایشـان، برای افراد انسـان در نظر گرفته انـد: ذاتی که ما برای انسـان آینـده به دست آورده ایم، عبـارت است از مجموعه بـدن مـادی که در قبر دفن شـده و نیروهـای اعمالی که به جا آورده است؛ و امـا ذاتی که ایشـان تهیه دیـده انـد، عبارت است از ملکه های گوناگونی که از تکرار اعمال برای فرد انسان در این زندگی حاصل می شود:

ملکه چیست؟

نوزادی که از مـادر متولـد می شود، و به این زنـدگی قـدم می گـذارد از لحـاظ جـامعیت به اعضـای کار، چیزی کمتر از یک انسان بیست ساله نـدارد، هر عضو و حسـی که در او هست، قلب و مغز و اعصاب و غیر اینها کلیتاً و بدون اسـتثنا در بدن نوزاد هم موجود است، ولی با همه اینها می بینیم که نمی تواند کارهای انسان بیست ساله را انجام بدهد.

اینک بایستی رسـیدگی نمائیم که جهت این فرق فاحش و تفاوت آشکار چیست؟ در نظر ما این پرسش فقط یک پاسخ دارد، و آن این است که: نوزاد اسـتعمال و به کـار بسـتن اعضـا را نمی دانـد، و از موجودات جهـان و منـافع و مضار آنها هم آگاهی ندارد، و بیست ساله آگاه است، نوزاد آشنا نیست و بیست ساله آشناست.

اکنون به این پرسـش می رسیم که حقیقت آشنایی چیست؟ پاسخ این پرسش هم این است که: خداوند متعال، آدمی را طوری آفریـده است که خود به خود و نامنظم، یعنی کودکانه، از بـدو تولد، اعضای خویش را به کار می اندازد، بدون این که بتواند غرض عقلایی از آنها داشـته باشـد، چشم ها را باز می کند و باز آنها را می بندد، دسـتها و پاها را حرکت می دهد، سامعه اش طبعاً از اصوات گونـاگون و دیـدگانش از الوان مختلف، متـأثر می گردد، و همچنین سـایر اعضـا و سایر حواس، و سـپس این تـأثیرات مطبوع و یـا نـامطبوع، به وسـیله اعصـاب به مغز و لبّ او منتقـل می شود، و در آنجـا هم در گوشه ای که به نام حافظه خوانـده می شود، به طرزی مبهم، محفوظ می مانـد، هر وقت که این انتقاشـات به حـد کـافی، در حافظه او به روی هم انباشـته شدند گفته می شود که او آشنا گردید.

۱- در کتاب: «ساختمان آینده انسان».

چقـدر طول می کشـد که آدمی بتواند در یاد خود نگه دارد که آتش، سوزاننده است، و راه پرهیز از آن هم این است که باید دست را از آتش، کنـار کشـد و طرز کنار بردن دست هم چطور است، آن گاه که این قضایا در ذهن وی ثبت شـد می گویند که او با آتش، آشـنا شده است؛ پس معنای آشـنایی همین خوب حفظ کردن و نگاه داشـتن مغز است، و آشنایی به زندگی به حد کافی، هنگامی برای انسان حاصل می شود که شرع انور هم در آن وقت او را بالغ می شناسد.

اینـک کـه معنـای آشـنایی را تـا انـدازه ای به دست آوردیم، می بینیم که: ملکه چیزی جز آشـنایی نیست؛ انسـان که در آغـاز طفولیت، برخی از لغات ابتدایی را به زبان می آورد، به زحمت زیاد آنها را ادا می کند، و نمی تواند به آسانی زبان خود را به همه مخـارج حروف برسانـد، و پس از آن که توانست باز هم در اوایل سـخن گفتن، نمی توانـد الفاظ را با نظر مرآتی ببینـد و آنهـا را آئینه معـانی قرار بدهـد و مجبور است که به الفاظ هم، ماننـد خود معانی، مستقلاً نظر نمایـد، ولی به تدریـج چنان در سخن گفتن، اسـتاد می شود که از نظر اسـتقلالی به الفـاظ، به کلی بی نیـاز می گردد، و تمـام نظر وی متعلق معانی می شود به طوری که گوئیا هیـچ توجهی به ادای الفاظ نـدارد، در همین موقع است که ملکه سـخن گفتن برایش حاصل آمده است؛ پس چنین به دست می آیـد که، هر ملکه مخصـوص، همـان آشـنایی مخصـوص است؛ و ملکه به طور مطلق، آشـنایی به طور مطلق است.

بررسـی فوق، چنین می رساند که: ملکه عبارت اخری و اسم فلسـفی محفوظات حافظه است؛ و هر کسی هر کار مخصوصی را مکرراً انجام بدهـد، و در آن، تمرین و ممارست نماید، راه به جا آوردن آن عمل، به تمام معنی در ذهن وی روشن می گردد، و جـای ابهـامی در آن، بـاقی نمی مانـد، در تغییرات عرفی می گوینـد که او، اسـتاد و مـاهر و عـارف و دانا و آشـنا شـده و در اصطلاح فلسفه هم می گویند که ملکه آن عمل برای او حاصل آمده است.

تقوی به معنی خود نگهداری است؛ و در اصـطلاح قرآن کریم و حدیث شـریف، عبارت است از: نگاه داشتن خود از مخالفت خداونـد متعـال؛ ثبوت تقوی نیز، ماننـد هر صـفت دیگر، محتـاج به تکرار و ممـارست است، آنقـدر بایستی که انسان، حرام را ترک و واجب را ادا نمایـد، تا تقوی در او، از ناپایـداری ارتقاء یافته، و بر قرار و ثابت بمانـد؛ البته این تقوی که ما می گوییم، عبارت است از ایجاد آشنایی با فعل واجبات، و ترک محرمات.

در این تعریف که برای ملکه ذکر کردیم، با هیچ کس مخالفت نکرده ایم حتی با خود ملا صدرا هم، موافقت داریم؛ به جهت این که ایشـان هم در تعریف ملکه، الفاظ معرفت، علم، ادراک، صورت اعتقاد، و امثال اینها را انتخاب کرده انـد چنان که نقل شـد؛ بنـا بر این، ملکه هـای حاصـله، عبارتنـد از اسـتاد گردیـدن در شـناختن و خوب فرا گرفتن راه و روش انجام دادن اعمال؛ ملکه، عبارت است از: آشنا شدن.

آیا ملکه انسان، انسان می شود؟

پس از آن که در بحث فوق، بررسـی کردیم که: ملکه جز آشـنایی کامل با عمل کردن، معنای دیگری نمی تواند داشته باشد،

این مساله برای ما، سهل می شود که: هیچ گاه، هیچ ملکه ای، انسان نمی شود!؛ و اصلاً معنایی برای این نیست که مثلاً ملکه دزدی کردن، و یا ملکه امانت داشتن، انسان گردد!! آیا محفوظات حافظه که جزیی از انسان است، یک انسان کامل می شود؟! عجیب است.

اگر ملکه، چنان که خود ایشان گفته اند و ما نیز تصدیق می کنیم، همان حالت راسخه نفسانیه است، که با وجود آن، اعمال مناسب با آن، به سهولت و بدون تردید و مشقت، و بدون نیاز به کسب خارجی جدید، و عبارت دیگر علم به عمل کردن است؛ و بدون شک، علوم عملیه، قسمتی از اعمال هستند، از اعمال قلب می باشند (تحقیق، در فصل نخست گذشت) و به هیچ وجه نمی توانند یک انسان تمام شوند؛ بلی این علوم هم، که در واقع بعضی از اعمال هستند، در ضمن سایر اعمال، باقی می باشند، و نعمت ها و نقمت های اخروی را، مانند سایر اعمال تشکیل خواهند داد.

در قرآن کریم، نامی و نشانی از ملکه و یا کلمه دیگری که مرادف و یا مساوق و مساوی با آن باشد، دیده نمی شود، و جمله های (ما تُخْفِی الصُّدُورُ) و (ما فِی قُلُوبِکُمْ) و مانند اینها، و کلمه های قلب و لُبّ و فؤاد و امثال آنها بدون شک به معنای ملکه نیستند.

بنـا به نظریه ایشـان که فقط ملکه حاصـله از اعمال را معیار دانسـته و مناط حکم قرار داده انـد، لازم می آیـد که اعمالی که از انسان، در مـدت زنـدگی دنیوی، فقط دو سه بار صـدور می یابنـد، و موجب حصول ملکه ای در انسان نمی شونـد، در آخرت وجود پیـدا نکننـد، و پاداش و کیفری بر آنها مترتب نشود، سـرور و یا شـکنجه ای از جانب آنها عاید انسان نگردد؛ ولی قرآن کریم به عکس این، تصریح فرموده است: مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ – وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَه؛ُ(۱) بلی کوچک ترین عمـل، ماننـد بزرگ ترین عمـل، و عملی که یک بار صـدور یافته ماننـد عملی که صـد بار تکرار شـده، همه و همه، در جهان آینـده حاضـر و مرئی خواهند بود، و آن چه که در آخرت و زندگی های پس از مرگ، دارای اهمیت است، همانا عمل اسـت نه ملکه.

اگر بنا باشد که انسان، و حقیقت آینده او را، عبارت اخروی ملکه های نفسانی وی بدانیم، بایستی که از اجزاء بدن وی صرف نظر نمائیم، و معاد آنها را از واقعه رسـتخیز، یک سـره محذوف انگاریم؛ و در این باره، اولاً لازم می آید که بر خلاف بداهت رفته، و انسان را موجودی نامرئی و غیر ملموس و بسـیط و مجرد بدانیم؛ و باید این انسان را که می‌بینیم و صدایش را می‌شنویم و دستش را در دست می گیریم، غیر از انسان دانسته و مرکوب او، خیال نمائیم؛ و ثانیاً لازم می آید که بر خلاف صریح قرآن کریم، که فرموده: أَ یَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ؛(۲) (و معاد انسان را با همین اجزای مادی بدن، و با همین استخوان ها که تن را قایم و پا بر جا می دارند، اعلان فرموده) معاد دیگری را از پیش خود، و با خیال خودمان، پی ریزی نمائیم!.

ایشـان، با کمال صـراحت، به اعمال صادره از انسان، در قبال ملکه و عرفان، کوچک ترین ارزشـی قائل نمی شود، و چنین می گویـد که: عرفان، اصل و عمـده و عمل فرع است، به طوری که اگر به فرض محال، معرفت، بدون عمل برای آدمی میسـر می شـد، برای انجام دادن اعمال، موجبی باقی نمی مانـد؛ چنان که نقل گردیـد. و مراد ایشان از عرفان، همان ملکه است؛ و جهت این که ایشان در بی ارزشی عمل و ارزنده بودن عرفان و ملکه، این قدر اصرار می ورزند، این است که: اعمال، همیشه، توأم با حرکت و صوت هسـتند فلذا صـلاحیت بقا را ندارند، به خلاف عرفان و ملکه که چون عاری از حرکت و خالی از تغییر است، برای بقا صالح است؛ برای تحقیق بیشتر در این باره، به بحث زیر رجوع شود:

۱- ۱۰.. زلزله (۹۹) / آیه ۷ و ۸. هر کس به ثقل ذرّه ای خیر کند، آن را می بیند و هر کس به ثقل ذرّه ای شرّ کند، آن را می بیند.

۲- ۱ قیامت (۷۵) / آیه ۳. آیا انسان خیال می کند که هیچ وقت استخوان های او را جمع نخواهیم کرد؟

عمل، غیر از حرکت و صوت است

ملاـ صدرا می گوید: گفتار و کردار تا آن گاه که وجودشان در وجود حرکت و صوت است بهره ای از بقا و ثبات ندارند؛ چنان که نقل نمودیم، ولی حقیقت این است که ذات و حقیقت گفتار و کردار، غیر از حرکت و صوت است، اگر چه با حرکت و صوت، تحقق می یابد.

اتومبیلی که از شهری به شهری می رود، در ظاهر کاری می کند و در باطن هم کاری دیگر؛ با چشم و گوش سر، طوری احساس می شود، و با دیده و گوش و عقل، طوری دیگر؛ کاری که در ظاهر از آن، محسوس است، راه رفتن و تند دویدن و دوران چرخ ها و صدای رعد آسا و بوق گوش خراش است؛ و کاری که در واقع انجام می دهد، تبدیل خویشتن، و قدری از خود را از دست دادن و خرج کردن است؛ کار ظاهری اتومبیل، در نظر حقیقت بینان و روشنفکران جهان، کار نیست، به جهت این که نه حرکت خود آن، و نه حرکت چرخ های آن، هیچ کدام تحققی در جهان ندارند، و برای همین است که پس از حرکت کردن و به مقصد رسیدن، اگر بپرسند که: آیا موجود تازه و نوینی، غیر از خود اتومبیل، پدیدار گردید؟ پاسخ، منفی خواهد بود؛ در آغاز، اتومبیل موجود بود، و اکنون هم که سفر به سر آمده و از حرکت فراغت یافته است، باز خود اتومبیل تنها موجود است؛ بلی فقط مقداری از آن که با کار کردن از آن جدا شده است، موجود و باقی است.

ملاـ صدرا می گوید: واقع این است که حرکت، امری عقلی است، و وجودی برای آن، در خارج نیست؛(۱) و ایضاً: حقیقت این است که حرکت، عین مفهوم تغیر است، و معنایش اضافی است که وجودی برای آن، جز در ذهن نیست؛(۲) بدین ترتیب خود ایشان نیز تا اینجا با ما همراه هستند.

و اما صدای رعد آسا و بوق گوش خراش اتومبیل هم، تموجاتی بیش نیست که از آن، در ذرات هوا افتاده اند، و تموج هم، همان حرکت است و گفتیم که حرکت، حقیقتی ندارد و طبلی میان خالی است.

هزار نکته باریک تر از مو اینجاست که کار واقعی و عمل حقیقی اتومبیل، نمی تواند و امکان ندارد جز در شکل مجازی و ظاهری حرکت، یعنی حرکت خود اتومبیل و چرخ های بیرونی و اندرونی آن، و صدای خود آن و بوقش، نمایان گردد؛ و جهت اشتباه حقیقت به مجاز و واقع به ظاهر هم، همین است و غیر از این نیست.

اینک پس از این تمثیل، برای ما آسان است که انسان را به جای اتومبیل و خوراک و مشروبش را هم به جای بنزین و روغن آن بگذاریم، و داستان کردار آدمی را از آغاز تا انجام بسرائیم؛ و در خاتمه گوشزد می کنیم که: گفتار و کردار آدمی را دو نفر ممکن است تماشا کنند که یکی هر چه دقیق می شود، غیر از حرکت و صوت، چیز دیگری دستگیرش نمی شود؛ و دیگری که صاحب دل است می بیند که انسان عامل، مشغول به مصرف کردن ذات خویش و تبدیل آن به عمل و ساختن ساختمان آینده خویشتن است، و به همراه خود می گوید:

تو مو بینیّ و مجنون پی–چش مو تو ابرو او اشارت های ابرو

۱- ۱ اسرار الآیات، ص۳۷، س۴ و ۱۴.

۲- ۱ اسرار الآیات، ص۳۷، س۴ و ۱۴.

ملا صدرا، در ضمن سخنانی که از ایشان نقل کردیم تصریحاً می گوید: کیف نفسانی، آن گاه که استحکام می یابد و شدت می گیرد، بر می گردد و صورت یعنی جوهر می شود؛ و برای توضیح چنین مثال می آورد: حرارت ضعیف در زغال، وقتی که شدت می یابد، صورت ناریه می گردد.

نگارنده گوید: حقیقت این است که عرض، در خارج، وجود ندارد، و خود ایشان هم در بعضی از اعراض، چنان که در بحث فوق هم نقل کردیم، با ما موافق است و سابقاً هم در این باره، مفصلاً بحث کرده ایم؛ بنابراین، تبدل عرض به جوهر در نزد ما از اصل، غیر ممکن، و سالبه به انتفاء موضوع است.

و در صورتی که اعراض را موجود فرض نمائیم، باز می توانیم از ایشان بپرسیم که: آیا آن گاه که جوهر واحد و بسیط نفس، در نتیجه تکرار اعمال، دارای چندین نوع ملکه، مانند: ملکه دزدی کردن، و ملکه دروغ گفتن، و ملکه بخالت می شود. چگونه می توان وحدت نفس را تصویر کرد؟ اگر بنا باشد که حقیقت انسان همان ملکه حاصله در نفس او باشد، و فرض این است که او دارای چندین ملکه شده است، آیا لازم نمی آید که یک فرد انسان، چندین انسان گردد؟! و یا چندین ملکه، برگشت یافته و یک ملکه را بسازند؟ ولی در این صورت نباید این ملکه واحده، بیشتر از یک نمونه کار بکند، یعنی اعمال چندین ملکه را نمی تواند انجام بدهد، به جهت این که معتقدند: (الواحِدُ لایَصدُرُ عَنهُ اِلّا الواحِدُ) و یا نفس انسان باید از بساطت نومید شود، و این قدر اصرار در تجرّد نورزد، و تن به ترکیب دهد؟؛ بلی لازم می آید که یکی از محذورات مذکور را قبول نمایند.

اگر در نفس یک فرد انسان، یک ملکه، وجود باید می گویند که: حقیقت او و ذات جاویدان او همین ملکه حاصل شده است، و همین ملکه صورت نفس او گردیده است؛ اکنون بنابراین، می پرسیم که آیا در صورتی که یک فرد انسان چندین ملکه یافته باشد، هیولای واحده نفس وی، چطور خواهد توانست که دارای چندین صورت شود؟ یک هیولی و چندین صورت؟.!

وجود ضعیف یا نیمه موجود

ملا صدرا در ضمن بحث خود، کیف به علاوه شدت را جوهر، و جوهر منهای شدت را کیف دانسته است؛ چنان که فرموده، حرارت ضعیف در زغال هنگامی که شدت یافت، صورت ناریه سوزاننده ای می گردد (صورت در اصطلاح فلاسفه، قسمتی از جوهر است).

معنای این سخن ایشان، این است که: کیف، وجودی ضعیف است، و نیمه موجودی بیش نیست، ولی وقتی که شدت می یابد، وجودی قوی و جوهر می گردد و تمام موجود می شود، و همین شدت است که وجود ضعیف را قوی و نیمه موجود را موجود کامل می گرداند.

در نظر ما، وجود ضعیف و نیمه موجود، معنای معقولی ندارد و نمی تواند داشته باشد؛ برای این که ضعف وجود یا ناشی از

این است که عـدم با آن آمیخته شده؟! با این که یقین است که عدم، نه با وجود می تواند بیامیزد و نه با عدم و یا به جهت این است که شـدت را فاقـد می باشـد و لـذا مبتلا به ضـعف شـده است، با این که به طور قطع، اگر این شـدت، عدمی فرض شود، معنایی برای وجدان آن، و اگر وجودی فرض شود، معنایی برای نبود و فقدان آن نخواهد بود.

و همچنین نیمه موجود، اگر واقعـاً وجود است و معنـایی برای نیمه موجود بودن آن نیست، و اگر وجود نیست پس عـدم است، یعنی معـدوم است بـاز معنـایی برای نیمه موجود بودن آن نیست، زیرا که محـال است جهان و جهانیان از وجود و عـدم بر کنار باشند.

چیزی که عـده کـثیری از فلاسـفه را مجبور به اعتقـاد به وجود قوی و وجود ضـعیف کرده، همانـا قول به «اشـتراک وجود»(۱) است؛ آنـان، پس از آن که در این مساله اذعـان کرده انـد که وجود، بین آفریـدگار متعـال و آفریـده شـده هـا مشترک است، خواسـته اند که حتی القدره، خالق را از مخلوق (البته در عین این که بایستی در نظر آنان هم سـنخ هم بوده باشند) تا اندازه ای متمـایز گرداننـد، و به فکرشـان چنین رسـیده، یعنی چـاره ای جز این نیـافته انـد که بـا شـدت و ضـعف وجود، در میان آن دو، تشکیک اندازند، و بدین طریق، خالق و مخلوق را از یکدیگر جدا سازند.

ولی آنان، هیچ دلیلی بر وجود «وجود نا کامل» یعنی وجود ضـعیف نیافته اند این شـما و این کتب فلسـفه، و از روی لاعلاجی، تمثیلی را در جای برهان به کار گذاشـته انـد: وجود را به نور تشبیه کرده و گفته اند: همان طور که نور، قوی و ضـعیف دارد، وجود هم قوی و ضعیف باید داشته باشد.

الفهلویون الوجودُ عندَهُم حقیقهٌ ذاتُ تشکّکٍ تَعُم

مَراتباً غِنیً و فقراً تَختَلف کالنّورِ حیثُما تَقَوّی وَ ضَعُف

پاسخ این است که: اولاً تنظیر نمی تواند جای برهان را بگیرد، و کار دلیل را انجام بدهد، و ثانیاً تشبیه وجود به نور که یکی از ماهیات است، و اثبات احکام و مراتب نور بر وجود، کاملاً بی وجه است؛ به جهت این که، حساب وجود و ماهیت یک سره از هم جداست، و هیچ ماهیتی را نمی شود مقیاس وجود قرار داد؛ و ثالثاً ادله و براهین اشتراک وجود، کلیتاً از شـمول به حضرت آفریـدگاری عزوجل، ناتواننـد، این کمربند از این کمر، خیلی تنگ تر است؛ بلی همه اجناس مختلفه خلق را شامل و جامع می باشند.

آیا می شود که موجودی یا وجودی، بیشتر از قدر لازم، وجود داشته باشد و از این وجود زاید هم، به این و آن تحفه بفرستد؟! به وجودات ناقصه که از حیث وجود کمبود دارنـد، وجود ببخشـد! اگر چنین چیزی ممکن باشد، جا برای این پرسـش پیدا می شود که: آیا وجود غنی و ثروتمنـد، از وجود ذات خود به دیگران می دهـد؟ پس حتماً به تدریج خود را نابود می کند؛ و اگر از وجودهای زائده، بخشـش می کند، پس انبار این وجودها در کجا می تواند باشد؟! در عدمسـتان و یا در وجودستان!؟ نتیجه این است که وجود غنی و وجود فقیر، معنایی ندارد.

۱- ۱ «اشتراک وجود» نام یکی ازمسایل فلسفه است و بایستی که آن را در کتب مخصوص به آن، با دقت مطالعه نمود.

ای کاش دانش بشر آن قدر زیاد می شد که می توانست بداند و یا اقلاً احتمال بدهد که بالاتر از جهانی که او آشنایی بسیار مختصری با آن دارد، عالم دیگری هم هست، که او اصلاً خبری از آن ندارد؛ اگر روزی همین یک قدم علمی بر داشته شود، مسلماً مکاتیب فلسفی، رنگ دیگری به خود می گیرند، و به یک باره عوض می شوند و مسائل تازه ای پیش می آید، که یکی از آنها این است:

اگر در جهـان ما وجود و عـدم، مساوی با وجود و لاوجود و نیز مساوی با لا عـدم و عـدم است، چه لزومی دارد، و به چه دلیل می توان گفت که در جهـان برتر و بالاـتر از جهـان مـا هم، این گونه بوده باشـد؟ و چه مانعی دارد که در آنجا، وجود و عـدم متناقضـین نبوده و مانند ضدین باشند؟! بنابراین اگر گفته شود که: حضرت باری تبارك و تعالی، برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم است، و واقعاً از هر چیز که در تصور آید، بالاتر است، چه اشکالی پیش می آید؟! چه ایرادی دارد که گفته شود: خالق موجـودات، بالاـتر است، در عین این که محـال است که عـدم بوده باشـد؟ خـالق جهـان شـیئی است که من و شـما آن را نمی فهمیم، و هرگز هم نخواهیم فهمیـد؛ حقیقت مطلب این است که: این وجود و عـدم، نسبت به فهم بشـری، به منزله دو شاخک مورچه شده است! آیا وقتی خواهد رسید که انسان، بتواند چیزی را درک کند که هیچ کدام از این دو شاخک را نداشته، و از هر دوتای آنها فارغ باشد؟!

هم فکران ملّا صدرا

این مکتب فلسفی که از ملا صدرا شیرازی، نقل و در پیرامون آن، بحث به عمل آمد، یکی از مکاتیب کهن سال، درباره عمل انسان و نحوه تأثیر آن است ؛ و حتی به احتمال قوی، این مکتب از زمان باستان از برخی از حکمای یونان، یادگار مانده است؛ خود ایشان، فیثاغورث را یکی از بنیان گزاران این مکتب شناسانیده، و از وی، چنین حکایت می کند:

«مسـلماً با تو در کردار و گفتار و پنـدارت، مقابله و معارضه به عمل خواهـد آمد، و البته از هر حرکت فکری یا قولی یا عملی، صورتی روحانی و جسـمانی برای تو ظهور خواهد کرد؛ پس اگر آن حرکت، غضبی یا شهوی باشد، ماده شیطانی می شود که در زندگی آزارت می دهد، و بعد از وفات، از ملاقات نور، منعت می کند؛ و اگر عقلی باشد، فرشته ای می گردد که در دنیا، از همنشینی او لذت می بری، و در آخرت، با او به جوار خدا و کرامتش، هدایت می شوی.»(۱)

نگارنـده گویـد: ظاهر عبارت فوق، با مـذهب ایشان، مطابقت ندارد، برای این که صورت نامبرده بنا به دلالت ظاهر آن، غیر از خـود انسـان اسـت، و خصوصـاً در نسـخه اسـرار الآیـات، چنـان کـه نقـل کردیم، این صـورت را، هم روحـانی و هم جسـمانی شناسانیـده است، بـا این که بنـا به مبـانی ایشان، ملکه حاصـله از اعمال که با نفس انسانی اتحاد می یابـد، نمی توانـد جسـمانی باشد.

و بنابر آن چه که در ذیل، از تفسیر المنار نقل می کنیم، نه فقط غزالی و محیی الدین بن عربی بلکه عده ای از دانشمندان عهد اسـلامی و طایفه متصوفه صـدها سال پیش از ملا صدرا، پیرو این مذهب بوده اند، بیضاوی مفسـر شـهیر، صاحب انوار التنزیل، تقریباً سـیصد و شـصت و پنج سال، جلوتر از ایشان، با این مسـلک آشـنا و به آن ایمان داشته است؛ در ذیل کریمه: وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیـامَهِ کِتاباً یَلْقاهُ مَنْشُوراً؛(۲) چنین گفته است: این کتـاب، صـحیفه عمـل و یـا نفس او است، که بـا آثار اعمال او انتقاش پـذیرفته است؛ زیرا که اعمـال اختیـاری، در نفس انسـانی، احوالی احـداث می کننـد، و لـذا تکریر اعمـال هم، ملکاتی را برای نفوس، افاده می کنند.

این مذهب هنوز هم در میان عامّه طرفدار دارد، و در استحکام سابق خود باقی است: محمد رشید رضا و استاد وی شیخ محمد

عبده از جانب داران این مکتب بوده و چنین گفته اند:

«مساله ای که ما بر خود لازم دانسته ایم که آن را ایضاح کرده، و اثباتش نمائیم و مکرراً درباره اش با عبارات و اسالیب زیاد، سخن رانده ایم، این است که: جزا اثر طبیعی عمل است؛ یعنی: اعمال، در نفس عامل تأثیر کرده و آن را تزکیه می نمایند و در نتیجه، در آخرت منعم می شود، و یا آن را فاسد و پست می گردانند. و در نتیجه، در آخرت معذب می شود. و این، به حسب سنت و دأب خداوند متعال است؛ و مطلب چنان است که گوئیا خود اعمال، برگشته اند، و این جزا مانند قوانین جزایی حکومت ها، امری قرار دادی نیست.

۱- اسرار الآیات، ص۸۴ - جامع السعادات، ج۱، ص۲۰، با اندک فرق.

۲- اسراء (۱۷) / آیه ۱۳. و نامه ای را در روز قیامت برایش بیرون می آوریم که آن را در حالی که باز و گشاده است می بیند.

و برخی از اهل دقت، از دانشـمندان، و خصوصاً صوفیان، مانند غزالی و محیی الدین بن عربی به این حقیقت اشاره کرده اند؛ و وقتی که مردم این نکته را فهمیدنـد، دیگر فریب نخورده و درباره امیـد به نعیم و ترس از عـذاب، به هیچ چیزی جز آن چه که قرآن به آن اشاره فرموده است، اعتماد نمی کنند؛ و آن، عبارت است از عمل صالح».(۱)

و ایضـاً در المنـار هست: مسلماً حرکت اعضـا برای عمـل کردن، فـانی شـد، ولی صورت آن در نفس، بـاقی مانـد و منشأ جزا گردید؛ در المنار، این سخن را به استاد خود، شیخ محمد عبده نیز نسبت داده است. (۲)

شیخ جوهری طنطاوی که از دانشـمندان نامی مصر، در عصر نزدیک بود نیز پیرو همین فکر شده است؛ می گوید: در نفس هر کسـی ثابت است که گوئیا هر چه که از خیر و شـر انجام داده است در آن نوشـته شده است، بدان گونه که گوئیا عمل در آن به طوری طبع گردیده است که هرگز از آن جدا نخواهد شد؛ سـپس پرده از او گرفته می شود و او عمل خود را (در خود) می خواند و آن را در نفس خود حاضر می یابد، و شادمان و یا غمگین می شود.(۳)

آخرین دانشـمندی از امامیه که در این مسـلک باشـد، تا آنجا که ما اطلاع یافته ایم، عالم شـهیر جناب آخوند ملا مهدی نراقی است؛ ولی بایـد گفته شود که او اولاًـ سـخنان اسـرار الایـات را نه به نـام ملاـ صـدرا و نه به عنوان نقل، بلکه از جانب خودش، آورده(۴) و چنیـن فهمانیـده اسـت کـه از پیروان حقیقی ایـن مکتب است، و پس از آن که مسـاله را بیـان داشـته و بر آن دلیل آورده و بحث را تمام کرده، در آخر تصریح کرده است که قائل شدن به این مکتب، بدون اعتقاد به جزای جسمانی، مخالفت با ضرورت دین است.

کسـی که ایمـانش به این مطلب، کمتر از ایمـان خود ملا صـدرا نیست، شاگرد او ملا محسن فیض کاشانی است؛ او در تفسـیر خود، بـدون کمترین تردیـد، اظهار می دارد که: نامه عمل انسان، عیناً نفس او است، که آثار اعمالش در آن، به طوری رسوخ کرده، که نفس وی بـا آنها انتقاش پـذیرفته است؛(۵) شایـد که توان گفت: در عهـد امـامیه - رحمهم اللّه تعـالی - ، رونق این مکتب، با ملا صدرا شروع شده، و با ملا محسن، خاتمه یافته است؛ اگر چه پیش از ایشان اسـتاد ملا صدرا، جناب سـید محمد بـاقر داماد، چنان که از قبسات(۶) پیـداست این مکتب را اداره می کرده و مسـلماً ایشان هم، آن را یداً بید از سـلف خود، اخذ کرده بوده.

۱- تفسیر المنار، ج۴، ص۳۰۹.

۲- همان، ج۴، ص۳۱۰.

۳- تفسیر طنطاوی، ج۹، ص۷.

۴- جامع السـعادات، ج۱، ص۱۷ تا ۲۲. نگارنـده بحث تجسم عمـل را در اولین بـار در همین کتـاب در همـدان در پشت بـام مدرسه آخوند در تابستان سال ۱۳۲۵ شمسی برابر با ۱۳۶۵ قمری مطالعه کردم.

۵- تفسیر صافی، ص۲۸۱.

۶- ص۲۹۳.

نظریات علمای عصر نزدیک و حاضر

هر قدر به عصر حاضر، نزدیک تر می شویم، آیات کریمه قرآن را از دست بد کار، و زبان بی هنجار تأویلات بیهوده محفوظ تر می یابیم؛ کسانی که تقریباً در نیمه دوم قرن سوم، و از آن به بعد، در رشته تفسیر، کار می کرده اند، غالباً چون جزای عمل را غیر از خود عمل می پنداشته اند، در امثال کریمه: وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً؛(۱) تقدیر لفظ جزا را لازم شمرده، و ظاهر خود آیه کریمه را بر خلاف بداهت می انگاشته اند.

روزگار می گذشت و کار بدین منوال همی بود، و سلطنت در این مساله، فقط برای تأویل نام برده، شناخته می شد، تا پس از آن که تقریباً هفتصد سال، و یا به اضافه پنجاه سال دیگر، عمر کرد، و هزاره هجرت نبوی - صلّی الله علیه و آله و سلّم - ، فرا رسید، اجلش سر رسیده و از میان رفت؛ ولی جای آن را تأویلی دیگر که به تدریج، رشد خفی داشت، گرفت بدتر رفت و بد در جایش نشست.

این تأویل تازه، اگر چه باز تأویل بود، ولی هر چه بود از تأویل نخستین، نسبت به ظاهر کریمه، نزدیک تر می نمود، فلذا غالباً در نزد دانشمندان، مقبول افتاده و به رسمیت شناخته شد؛ می گفتند: جزای عمل جز خود عمل نیست و عین آن است، و فقط یک یعنی لازم داشت، یعنی اثر عمل که در نفس عامل، صورت بسته، جزای عامل خواهد بود؛ این تأویل نیز در اواخر عمر، به بلایی گرفتار شد که هر باطلی بدان گرفتار می گردد: در نتیجه عدم مساعدت افکار، در همین عصر نزدیک، دیگر نتوانست پا بر جا بماند و تقریباً پس از سیصد سال حکمرانی پیر شد و از جهان رفت؛ می توان گفت که نسبت به پدر نام برده خود، جوان مرگ شد.

این بار، معنایی نوین ظهور کرد، چنان معنایی که در عین طراوت جوانی، عمرش با پیدایش اسلام و تاریخ نزول قرآن، برابر است؛ بلکه به طوری که انشاء اللّه تعالی بیان خواهد شد، از صحف ابراهیم و تورات موسی - علیهما السّلام - نیز قدیم تر است؛ حق، پیوسته نو و جوان است؛ این معنی که در واقع از همه معانی دیگر بهتر و عالی تر است، تأویل نیست، و حتی تفسیر هم نیست و بلکه همان ظاهر خود کریمه قرآنیه است: هر کس در قیامت، عین عمل خود را حاضر می یابد.

این معنی اگر چه در صدر اسلام و تا وقتی از روزگار ائمه دین - علیهم الصلوه و السلام - ، ظاهر بود، و دانایان یاران حضرت پیغمبر - صلّی الله علیه و آله و سلّم - چنان که می آید، همه آن را می دانستند، ولی بعدها در اثر شدت یافتن خصومت، از طرف جهل، خصوصاً از جانب جهل علم نما! که غالب قلوب را به تصرف خود درآورده بود، دل ها تیره و تاریک گردید و حق هم قلوب ظلمانی را نپسندید و در پس پرده غیبی در انتظار ماند؛ فقط گاه گاهی در بعضی از قلوب، که به حد کافی روشنایی داشت، ظهور می نمود، تا به یک بار و الی الابد فراموش نشود؛ تا نوبت مکتب داری قرآن کریم، به مردانی رسید که هر یک در جای خود، شیخ بهاء الدین عصر بودند؛ رحمهم اللّه اجمعین.

سیر تاریخی این مساله، به طوری که بیان گردید، ما را ضمناً به دو حقیقت مهم واقف می سازد:

اول، این که نخستین قدم به سوی حق، اگر چه بسیار مشکل می نماید، ولی وقتی که این قدم اول، برداشته شد، قدم دوم آسان تر می گردد، و قدم های بعدی با حساب تصاعد، رو به سهولت می گذارد.

دوم این که هر قدر عمر قرآن مجید زیادتر می شود، مطالب آن در ذهن بشر بیشتر تجلی می کند؛ یعنی: قرآن کریم به تدریج (اگر چه بسیار بطیی هم باشد) دل ها را به سوی خود کشیده و می کشد، و راه را به روی ارباب تأویل: رفوگران و رخنه بندان کلام الهی، سخت می بندد.

۱- کهف (۱۸) / آیه ۴۹. آن چه را که کرده بودند حاضر یافتند.

حقیقتاً کسانی که قرآن کریم را کلام الهی، و خداوند را عالم و قادر علی الاطلاق دانسته اند، جای بسی تعجب است که چطور جرأت کرده و به مقام رخنه بندی آیات قرآن، و رفوگری در آنها برخاسته اند؟! اینان که بلاغت و فصاحت قرآن را فوق تصور می دانند، چرا آیات آن را برای استبعادهای بی جا و بی جهت، از ظاهر و از صریح آنها بر می گردانند؟! خیال می کنند که به خدا کمک می کنند، و معنایی را که او می خواسته بفهماند، و العیاذ باللّه نتوانسته است خوب بفهماند، اینان داد سخن داده و آن را خوب می فهمانند؟!.

نظریه شیخ جعفر شوشتری

بنابر تتبع ناقص ما، نخستین دانشمندی که پس از مولانا شیخ بهاء الدین محمد عاملی رضوان اللّه علیه، عین ظاهر آیات را درباره عمل و آینده آن، معتقد قرار داده، فقیه معظم و واعظ بسیار محترم، جامع معقول و منقول، مولانا شیخ جعفر شوشتری(۱) است نوّر اللّه مرقده؛ اینک عین الفاظ ایشان را پس از تلخیص، از نظر می گذرانیم؛ فرموده:(۲)

«نَحنُ قَدَّرنا بَینَکُمُ الموتَ و ما نَحنُ بِمَسبوقینَ عَلی اَن نُبَدِّلَ امثالَکُم وَ نُنشِئَکُم فیما لاتَعلمَونَ؛(۳) تدبیرها بعد از این در شما می شود، و شما آنها را نمی دانید: تمام حالات شما مبدل می شود، جلوست الآن متبدل می شود، اعضایت و جوارحت تمام متبدل می شود، نُبَدِّلَ امثالَکُم وَ نُنشِئَکُم فیما لاتَعلمَونَ؛ مثلاً الآن مال مردم را به باطل می خوری این متبدل می شود، اگر پول است سیخ سرخ کرده آتشی می شود، زمین است غصب کرده، طوق آتشی می شود به گردنت، خانه است طوق آتشی می کنند به گردنت، هر کس بنا کند مسجدی را برای ریا و سمعه و شهرت، طوق آتشی می شود، حضرت پیغمبر - صلّی الله علیه و آله و سلّم - فرمود؛ و همین طور سایر اوصاف رذیله ات تماماً متبدل می شود؛ مال یتیم می خوری، یا پول است به نظر تو یا گندم یا نحو آنها، ولی متبدل می شود به آتش؛ اگر چشم آخرتی داشته باشی می بینی، اما چون نداری حالا نمی بینی؛ الَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ الْیَتامی ظُلْماً إِنَّما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً؛(۴)

دانستی که خداوند قادر علیم، دوباره تو را برای ثواب و عقاب زنده می کند و اوصافت متبدل می شود؛ علاج مرض هایت بکن، آتش ها برایت ظاهر نشده خاموش کن».

ایشان رحمه اللّه تعالی، این سخنان را در منبر وعظ، برای عامه مردم بیان فرموده اند، و برای همین، در عین این که علوّ مطلب از مطاوی جملات هویدا است، عامیانه بودن بیان هم خوب پیداست.

ایشان رحمه اللّه تعالی، در سخنان فوق، نه فقط تبدل گناهان را به آتش و سایر شکنجه های اخروی، بیان داشته اند، بلکه از تبدل جوارح و اعضا و صفات نیز، نامی به میان آورده اند؛ ما در این باره بحث های مفصلی داریم، انشاء اللّه تعالی در کتاب: «ساختمان آینده انسان» ایراد خواهیم کرد؛ و در میان دانشمندان، کسی را ندیده و نشنیده ایم که در باب عمل و آینده آن، به مقام شامخ ایشان برسد، و با صراحت از تبدل اعضا با اعمال، سخن براند؛

۱- ترجمه حال این دانشمند بزرگ، در ریحانه الادب، ج۲، ص۳۵۲ مفصلاً مسطور است.

۲- فوائد المشاهد، ص۱۷۱ و ۱۷۲.

۳- واقعه (۵۶) / آیه ۶۰ و ۶۱. ما مرگ را در میان شما نهادیم و نمی توان در این باره از ما جلوگیری نمود که امثال شما را بدل بگیریم و شما را در آن چه نمی دانید بیافرینیم.

۴- نساء (۴) / آیه ۱۰. کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند همانا در شکم های خود آتشی را می خورند، و به زودی داخل حرارتی گردیده و آن را می چشند.

بلی سخنانی از بعضی از بزرگان عالم بشریت که به این حقیقت، اشعاری کرده اند، در دسترس داریم؛ انشاء اللّه تعالی، آنها را هم در فصل مناسبی در همان کتاب خواهیم آورد.

نظریه جناب کاشف الغطاء

از دانشمندانی که حقیقت عمل و تطورات گوناگون آن را از آیات کریمه قرآن و سخنان پیشوایان دین - علیهم الصلوه و السلام - ، بدون کمترین دستبرد و کوچك ترین تأویل، اخذ کرده و در این باره بسیار استوار سخن رانده، و با اصرار و ابرام هر چه تمام، در بیان حق و توضیح حقیقت کوشیده اند، علامه شهیر و بحاثه کبیر، فقیه فیلسوف، جناب شیخ محمد حسین آل کاشف الغطا رحمه اللّه تعالی می باشد؛ چنین فرموده:(۱)

«نه فقط این صورت های محسوس عودت می کنند، بلکه حتی حقیقت و جوهر اعمال و صفات و هر عمل خیر و شر، بر تو عود نموده، در پیش تو می ایستند؛ سخن چینی، عقربی است که نیشت می زند؛ و بدگویی ماری است خبیث، که می گزدت؛ و غیب کردن گوشت مرده است که آن را می خوری؛ و هر جنایت که اعضا و دست یا زبانت انجام می دهد چنین است؛ و مانند این است هر عمل نیك و احسان، که آن را صورت زیبایی می یابی که انیست می شود».

«وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحَداً؛(۲) وَ ما ظَلَمْناهُمْ وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ؛(۳) إِنَّما تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛(۴) به طوری که بعضی از مفسرین خیال کرده اند نه حذفی در این جا هست، نه تقدیری؛ و در حدیث است که: خداوند جل شأنه در قیامت به بندگان فرماید: اَعمالُکُم رُدَّت اِلَیکُم، اعمال تان به شما برگردانیده شده است ولی جوهر و حقیقت آنها؛ و هر چه در این دنیا هست، مجاز است و حقیقت آنجاست؛ این است معنای آن چه شنیده ای و یا می شنوی که اعمال متجسم می شوند».

تا می فرماید: این هم از ناحیه تجسم اعمال است که: قرآن، در روز قیامت می آید، شفاعت می کند، مقبول الشفاعه می شود، یا از کسی که ترکش کرده و یا حفظش نکرده، به پروردگار خود شکایت می کند؛ و هر کس سوره «لاأُقسِمُ» را بخواند و به آن عمل نماید، خداوند آن را در زیباترین صورت، از قبر او در می آورد، مژده اش می دهد، پیوسته به روی او می خندد، تا که از صراط بگذرد؛ و برخی از سوره ها صورت زیبایی گردیده و در قبر انیس او می شود؛ و از این باب است آن چه که وارد شده: اِنَّ اَهلَ الجَنَّهِ جُردٌ مُردٌ؛(۵) وَ المُتَکَبِّرونَ یُحشَرونَ کَالذَرِّ یَطَأهُمُ النّاسُ بِاَقدامِهِم؛(۶) وَ اِنَّ ضِرسَ اَحَدِهِم کَجَبَلِ اُحُدٍ.(۷)

۱- الفردوس الاعلی، ص۲۶۹.

۲- کهف (۱۸) / آیه ۴۹. و آن چه را که کرده بودند حاضر یافتند و پروردگارت به کسی ستم نمی کند.

۳- نحل (۱۶) / آیه ۱۱۸. ما به آنان ستم نکردیم، اما خودشان بر خود ستم می کردند.

۴- طور (۵۲) / آیه ۱۶. همانا آن چه را که می کردید، پاداش می یابید.

۵- ۱۰.. واقع این است که اهل بهشت همه بی مو و نوجوان هستند.

۶- ۱ گردن کشان مانند مورچگان محشور می شوند و مردم آنان را در زیر قدم ها پامال می کنند.

۷- ۱ حقیقت این است که دندان شان مانند کوه احد است. و ظاهراً این جمله درباره طمع کاران است و حدیث تقطیع شده است.

و می فرمایـد: در کافی در حـدیث طویلی هست که امام صادق - علیه السّـلام - فرمود: یُدعَی المؤمنُ للحسابِ فَیَتَقَدَّمُ القرآنُ اَمامَه فی اَحسنِ صورهٍ فَیَقولُ یا ربِّ اَنَا القرآنُ و هـذا عبـدُکَ المؤمنُ قـد کانَ یُتعِبُ نفسَهُ بِتلاوَتی و یُطیلُ لَیلَهُ بَترتیلی و تُفیضُ عَینـاهُ اِذا تَهَجَّدَ فَاَرضِهِ کَما اَرضانی فَیقَولُ العَزیزُ الجَبّارُ اُبسطُ یَمینَکَ فَیَملَأُها مِن رِضوانِ اللهِ وَ یَملَأُ شِمالَهُ مِن رحمهِ اللهِ ثمَّ یُقالُ هذه الجَنهُ مباحَهٌ لَکَ فَاقرَء وَ اصعَد فَکُلَّما قَرَءَ آیهً صَعَدَ دَرَجَهً.(۱)

و در خبری طویل که مقداری از آن را در بحار الانوار از عقد الدّرر فی الامام المنتظر - علیه السّلام - آورده است، می فرماید: اِنَّهُ تَعالی یُسَلِّطُ عَلَی الکافرِ فی قبرِه تسعهً و تسعینَ تِنّیناً ینهَشنَ لَحمَهُ وَ یَکسِرنَ عَظمَه، یَتَرَدّدنَ عَلَیهِ کذلِکَ الی یومِ یُبعَثُ.(۲)

سپس از اربعین شـیخ بهاء الـدین قـدّس سـرّه نقل کرده است که برخی از صاحب دلان گفته که شایـد عـدد این مارها به عدد صفات مذمومه: ریا و حسد و کینه و سایر خلق ها و ملکه های پست باشد.(۳)

و در آخر گفتار خود فرموده: در نزد عارفین از ارباب یقین، شـکی نیست که هر چه در این دنیا هست، پوست و صورت اسـت و لُبّ و جوهر همانا در آخرت است؛ و آن چه گفتیم که آیات و احادیث، مستفیض و صریح اند در این که احوال و ملکات و غیر این ها متجسم خواهند شد معنایش راجع به همین است؛ و همه این ها حق است و ریبی در آن ها نیست، و همانا کسانی به آن ها ایمان می آورند که واصل به حق باشند و حقایق را عیناً مشاهده کنند و از درجه ایمان به غیب بالاتر رفته باشند.(۴)

تحقیقی از کاشف الغطا

مولانا شـیخ بهاء الدین رحمه اللّه تعالی، در اربعین خود از بعضـی از صاحب دلان نقل فرموده که: صفات مذمومه در آن نشأه، انقلاب یافته و مارهایی می شوند؛(۵) جناب کاشف الغطا این انقلاب را قبول نمی کننـد و عینیت را صـحیح می دانند، و چنین می فرمایند:(۶)

تعبیر صـحیح تر همان است که ما گفتیم: صفات ناپسند به عینه در این نشأه و آن نشأه مار هستند، نه این که انقلاب یافته و مار خواهند شد؛ ولی دنیا غلاف آخرت و پوست آن است، و آخرت مغز و حقیقت است. و آخرت هم اکنون در باطن دنیا موجود اسـت. چنـان کـه فرمـوده خداونـد متعال اشـاره می کنـد: یَعْلَمُـونَ ظـاهِراً مِنَ الْحَیاهِ الـدُّنْیا وَ هُـمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غـافِلُونَ؛(۷) یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَهٌ بِالْکافِرِینَ؛(۸) و اسم فاعل در چیزی حقیقت است که هم اکنون دارای مبدأ است، نه در چیزی که در زمان آینده دارای مبدأ خواهد شد.

۱- ۱ مؤمن برای حساب خوانـده می شود، پس قرآن در زیباترین صورتی به جلو او می افتد و می گوید: پروردگارا من قرآنم و این بنده مؤمن تو است، خود را با تلاوت من به زحمت می انداخت، و درشب ها زمانی دراز مرا ترتیل می کرد و در بیداری هـای شب چشـمانش اشـک می ریخت، پس او را راضـی گردان چنـان که مرا راضـی گردانیـد. پس خداونـد عزیز جبار می فرمایـد: دست راسـتت را باز کن، پس آن را پر از رضوان خـدا می کنـد، و دست چپش را از رحمت خـدا پر می کند، سپس

گفته می شود: این است بهشت بر تو مباح است، بخوان و بالا رو، پس هر آیه ای را که می خواند درجه ای بالا می رود.

۲ - ۱ خداوند متعال، بر کافر در قبر او نود و نه مار بزرگ مسلط می کند که گوشتش را می جوند و گاز می گیرند و استخوانش را می شکنند و این گونه بر تن او آمد و رفت می کنند تا روزی که او از قبر بیرون آید.

۳- ۱ الفردوس الاعلی، ص۲۷۱.

۴- ۱ الفردوس الاعلی، ص۲۷۲.

۵- ۱ الفردوس الاعلی، ص۲۴۹ و ۲۵۰.

۶- ۱ الفردوس الاعلی، ص۲۷۱.

۷- ۱ روم (۳۰) / آیه ۷. ظاهری را فقط از زندگی دنیوی در می یابند، و آنان از آخرت غافل هستند.

۸- ۲۰..عنکبوت (۲۹) / آیه ۵۴. و شتابان از تو عذاب می خواهند، با این که دوزخ پیرامون کافران را فرا گرفته است.

بلی آخرت، داخل در دنیا است مانند دخول رقیقه در حقیقه، (۱) و معنی در لفظ، و روح در جسم و هیولی در صورت. و از اینجاست که با بعضی اعتبارات، ادعای اتحاد دنیا با آخرت به اتحاد حقیقی متجه می گردد.

نگارنده گوید فرمایش جناب کاشف الغطاء حق است. خداوند متعال می فرماید: إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِي نَعِيمٍ - وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ - يَصْلَوْنَها يَوْمَ الدِّينِ - وَ ما هُمْ عَنْها بِغائِبِينَ؛(۲) و اما این که چطور کافران در دوزخی هستند ولی هنوز داخل آن نشده اند و شکنجه اش را در نیافته اند؟! نظیر این است که جنین، هم اکنون در دنیا قرار دارد و از دنیا بر کنار و غائب نیست، ولی هنوز در آن نشده و مزه آن را نچشیده است. و پس از آن که تولد یافت داخل دنیا می شود و لذت یا شکنجه آن را در می یابد.

ولی جناب شیخ بهاء الدین رضوان الله علیه، مخالف این حقیقت نیست، و بلکه ایشان در نخستین بار آن را (از کریمه ۵۴ سوره ۲۹ عنکبوت، چنان که نقل کرده ایم) به دست آورده و در دسترس آیندگان گذاشته اند؛ نهایت این است که: ایشان، فرموده اند صفات مذمومه دنیوی انقلاب می یابند و مار می شوند ولی با بیان کاشف الغطاء بایستی گفت: اگر از صفات مذمومه دنیوی، غلاف و پرده برگرفته شود، مارهای اخروی نمایان می شود؛ بنابراین، هیچ اختلافی در بین نیست و یک حقیقت با دو بیان به زبان آمده است.

در این عصر نزدیک

در این عصر کسی را از نویسندگان و مؤلفین اسلامی سراغ نداریم که به عدم بقای اعمال و یا به عدم تجسم آنها رأی بدهد؛ گوییا دیگر عمر این فرضیه به سر رسیده، و قائلین به آن هم منقرض شده اند.

از مؤلفین این عصر که به مساله بقاء و تجسم اعمال متعرض شده، و در پیرامون آن بحث کرده اند بایستی آقای سید محمد حسین طباطبایی تبریزی را نام برد که در تفسیر کبیر خود در مواضع عدیده در این باره قلم فرسایی کرده اند؛ و چون در سخنان ایشان، مطلبی غیر از آن چه که در ضمن سخنان کاشف الغطاء رحمه اللّه تعالی نقل کردیم، نیافتیم، فلذا عین کلمات ایشان را نقل نکردیم.(۳)

تا به این عصر نزدیک، مدار علما و دانشمندان اسلامی، در مباحث دینی و علمی، فقط آیات قرآن کریم و احادیث شریفه، و فلسفه نظری بود؛ و در آراء و نظریه های خود، از آنها کمک گرفته و با آنها استدلال می کردند؛ و از علوم تجربی هیچ خبری در میان آنان نبود؛ ولی پس از آن که حکمت طبیعی بال و پری گشوده و بسیاری از مسایل طبیعت که لاینحل مانده بود قابل فهم و تفسیر گردیده، واقعاً وسیله و کلید بسیار خوبی برای گشودن ابواب علوم به دست دانشمندان افتاده است، یکی از آنها: بقای نیرو و ماده و امکان تبدل هر کدام به دیگری است.

۱- ۲ برای این جمله، معنای واضحی پیدا نشد.

۲- ۲ انفطار (۸۲) / آیه ۱۳ تا ۱۶. یقیناً و حتماً نیکو کاران در نعمتگاهی هستند و مسلماً گناهکاران البته در دوزخی قرار دارند؛ در روز پاداش داخل آن شده و شکنجه اش را در می یابند. اکنون هم ازآنها بر کنار و غائب نیستند.

۳- طالبین به المیزان، ج۱، ص۹۱ و ۹۲ رجوع کنند.

سال ها گذشت که بقای عمل و تجسم آن، مصداقی از تبدل عرض به جوهر دیده می شد، و بنا به نظریه ای که اهل فلسفه نظری قدیم، از قدیم الایام داشتند که جوهر گردیدن عرض محال است، این مساله یک عویصه بسیار دشوار شده بود، و راه حلی برای آن پیدا نبود؛ چنان که ملانظرعلی طالقانی رحمه اللّه تعالی نوشته: علماء قدس سرهم هنوز تحقیق یقینی نفرموده اند که اعمال با آن که اعراض هستند، چگونه اجسام و جواهر می شوند؛(۱) ولی امروزه در اثر این که بقای ماده و نیرو و امکان تبدل آنها به یکدیگر، از مسائل واضحه و از قضایای مسلمه علوم تجربی و حکمت طبیعی گردیده، طبعاً تجسم عمل هم باید بلا مانع شناخته شود.

اکنون خوب می دانیم که: مواد جهان، به طریق تغذیه و تنفس و اخذ نور و غیر این ها مبدل به اجزای بدن انسان می شوند، به طوری که هر آن آماده انقلاب به نیرو بوده و در موقع لزوم فورا نیرو می گردند؛ و در نتیجه، اکنون برای ما آسان شده است که بگوییم: عملی که از ماده متولد شده است، خوب می تواند برگردد و دوباره ماده شود.

سابقاً در میان قرآن و حدیث از یک سو و فلسفه باستانی یونانی از سوی دیگر در مساله بقا و تجسم عمل (و در بسیاری از مسایل) خصومت شدید و تناقض صریح برقرار بود؛ متدینین، یعنی آنان که به طور یقین اعتقاد کرده بودند که قرآن کریم از جانب خداوند متعال است، و رسول خدا – صلّی الله علیه و آله و سلّم – هم هر چه فرموده، مطابق با وحی بوده و با اذن پروردگار جهان به زبان آورده است، طبعاً ظاهر آیات را گرفته و در جواب فلاسفه که تجسم عمل را تجوهر عرض دیده و محالش می پنداشتند، جز این که بگویند اجتهاد در مقابل نص الهی باطل و شبهه ای در برابر بدیهت است، سخن دیگری نداشتند و نمی دانستند؛

و طرفداران فلسفه کهنه هم که وجبی از نظریه های فلسفی خود (که آنها را مبتنی بر احکام صریحه و واضحه عقلیه می دانسته اند) دست بردار نبودند، و چون مسلمان هم بودند، بناچار در آیات کریمه قرآنیه تأویلاتی را تجویز می کرده و تقدیرهایی را در نظر می گرفته اند که قرآن با فلسفه آنان مخالف درنیاید.

در این قیل و قال و در این کشمکش که هر دو طرف ناراحت بود. ندایی رسا در دنیا در افتاد و به جنگ و ستیز چندین صد ساله، خاتمه داد؛ و به گوش هوش بشر رسانید که: مواد جهان، کلاًّ و بدون هیچ استثنا: نیروهای متراکمی هستند، و ماده و نیرو، دو صورت از یک حقیقت می باشند.

از کتاب عشق و پرستش

ذیلاً قسمتی از کتاب «عشق و پرستش» از نظر خواننده فاضل می گذرد.(۲)

«انبیاء در زمانی و در جاهایی که علم و عمل، بسیار عقب افتاده بود ادعای عجیبی کردند، و خبر عظیمی با وجود مخالفت و انکار و تعجب شدید مردم دادند، خبر قیامت! با همه عظمت و هیبت آن!».

«معماری می آید، دانش نامه و سابقه نامه ای در دست ندارد ولی ادعا می کند که بنای بسیار بزرگ بلندی، وسیع تر و عظیم تر از آن چه ما دیده و شنیده ایم خواهد ساخت، ما او را به مسخره می گیریم ولی او دست به کار می شود، مصالحی جمع آوری می نماید و پی می ریزد، می بینیم نوع مصالح غیر از مصالح معمولی و خیلی اساسی تر است. پی ریزی نیز فوق العاده عمیق و محکم می باشد.»

«پیغمبران، (و مخصوصاً قرآن که روشن ترین و با تفصیل ترین کتاب انبیاء و تنها سند دست نخورده می باشد) کاخ عظیم پاداش و کیفر قیامت را با چه مصالحی و روی چه پایه ای گذاشته است؟: مکتسبات انسان و محصولات عمل! آیا شما در دنیا مصالحی از عمل و انرژی برقرارتر و اساسی تر سراغ دارید؟ و در موجودات زنده، پایه ای محکم تر و پایدارتر از مکتسبات می شناسید؟»

۱- کاشف الاسرار، ص ۱۴۰.

۲- ص ۱۶۷ و ۱۶۸ به اختصار.

«موجودات(۱) زنده، انرژی لازم که برای رسیدن به منظور به کار می اندازند از خود مایه می گذارند از سرمایه و انرژی های آماده درونی است که به خارج می ریزند، و همین مایه گذاشتن از خود است که او را ضعیف (یعنی گرسنه) و محتاج نموده مجدداً وادار می نماید تا از خارج به صورت مواد تازه رمق دار (انرژی ده) بدل ما یتحلل به دست آورد و انرژی ذخیره نماید.»

به طوری که دیدیم نویسنده کتاب نامبرده، در باب شناسایی حقیقت عمل، به طرز بدیع و بی سابقه سخن رانده، حتی این واقعیت را هم با صراحت به قلم آورده است که: موجود زنده در هر عملی که به جا می آورد مقداری از ذات خود را مایه می گذارد، و از انرژی های آماده درونی به خارج می ریزد.

ولی متأسفانه ایشان، خود اعمال را بر خلاف صریح سخنان فوق خود از کار می اندازند، و از بقا و تجسم آنها چشم پوشی کرده و سکوت می کنند و جای اعمال را به «ثمرات اعمال» که گاهی هم از آنها به «مکتسبات انسان» و «محصولات عمل» نام برده اند می دهند.

ایشان در این باره چنین توضیح می‌دهند که: زندگی دنیوی در موجود زنده، میل و عشق پدید می آورد، این اولاً و او احساس احتیاج می کند و دارای هدف می شود، پس ثانیاً تولیداتی در خارج انجام می دهد و انرژی های آماده ای از درون خود به بیرون می ریزد، یعنی کار انجام می دهد و مقداری از ذات خویش را در راه به جا آوردن عمل خرج می کند. و ثالثاً در نتیجه احتیاج و انجام دادن کار، به قول ایشان مکتسباتی را هم در داخل ذات خود جمع می نماید، یعنی محصولات عمل، عاید شخصیت او گردیده و وجود او را از مرتبه ای به مرتبه ای بالاتر و یا پایین تر می برد، و این همان «ثمره عمل» است که در نزد ایشان همه چیز و همه کاره زندگی اخروی خواهد بود به خلاف اولی و دومی، یعنی هدف و عمل که فاقد اثر و بی فایده خواهند بود.(۲)

این «ثمره» در حقیقت نظیر «ملکه»ای است که از جناب ملاصدرا نقل کردیم؛ منتهی چیزی که ایشان یافته اند «ملکه ای مادی» است و آن چه که صدرا آورده «ثمره ای بسیط و مجرد و روحانی» است؛ و جهت فرق این است که: مؤلف کتاب عشق و پرستش مانند ما انسان را موجودی مادی و عملیات حیاتی را هم یک سلسله فعل و انفعال های شیمیایی می گیرد.(۳)

۱- ص۲۷ به اختصار.

۲- رجوع شود در عشق و پرستش به ص۶۲، س۱۲ تا ص۶۳، س۸.

۳- رجوع شود در عشق و پرستش به ص۲۵ تا س۱۸. و اگر تحقیق کامل مطلوب باشد رجوع شود به ص۴۴ کتاب حاضر.

جزای عمل خود عمل است

همـان طور که در جواب صـدرا گفـتیم که جزای اعمـال، خود اعمـال است نه ملکه حاصـل شـده از اعمـال در پاسـخ «عشق و پرسـتش» هم می گوییم: جزای اعمال، خود اعمال است نه ثمره حاصل شـده از اعمال. به جهت این که هیـچ دلیلی نـدارد بلی اگر یک لفظ در آیات قرآن. در آیاتی که راجع به عمل هستند، در تقدیر بگیریم، مطلب درست می شود مثلاً در کریمه: إِنَّما تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، (۱) بگوییم: إِنَّما تُجْزَوْنَ ثَمَرَةَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ، خداونـد متعال فرموده: همانا جزا می یابیـد همان را که می کردیـد، ولی برای این که دلیلی برای ملکه و ثمره به دست آیـد، بـایستی گفته شود: خود عمل را پاداش و کیفر نمی یابید بلکه ثمره و ملکه حاصل شده از آن را!.

و ایضـاً، وقتی که انسـان، (که یـک سازمـان مادی شـیمیایی است) برای رسـیدن به مقصود، کار می کنـد، از ذات خویش مایه گذاشته و مقداری از مواد بدن خود را در شکل نیرو بیرون می ریزد، بدون شک این نیروها، این اجزای ذات، این سرمایه های درونی و انرژی های آماده، پس از آن که بیرون ریخته شدنـد از بین نمی رونـد و باقی می مانند؛ این نیروهای خرج شده، عین اعمالی هسـتند که از انسان صدور می یابند و عین کسب و مکتسب او می باشـند؛ ولی بنا به نظریه کتاب یاد شده، با هیچ یک از این اجزای خرج شـده دیگر کاری نیست، و همان طور که از او جدا شدند الی الابد هم از او دور خواهند ماند، نه سودی به او داده و نه زیانی به او می رسانند، و آن چه که نافع و یا زیان آور است همانا اثر خروج و نتیجه صدور این نیروهاست!.

مثل انسان و عمل او در این بحث، مثل چشـمه ای است که از اعماق زمین، آب می گیرد و بعدا آن چه را که اخذ می کند، از خود بیرون می فرسـتد؛ بنابر آن چه که در «عشق و پرستش» هست، آبی که از چشمه بیرون رفت دیگر با چشمه، سرو کاری و هیـچ ارتباطی نخواهـد داشت؛ و پاداشـی که چشـمه، از زنـدگی جهانی خود می گیرد، فقط همین است که در هنگام دریافت کردن آب از زمین مثلا دهانه اش بازتر و حوضش وسیع تر و حوزه اش بزرگتر می گردید، و مجرای آب آن نیز البته تغییر می یابد؛ جزای چشمه همین آثار است که از دریافت ها و پرداخت های متتابع، در آن پدیدار می گردید؛ همین.

ولی در نظر ما اگر بخواهیم به چشـمه مانند یک نفر انسان جزا بدهیم، بهترین پاداش و عادلانه ترین کیفر برای او این است که عین آب هایی را که از زمین گرفته و در روی زمین به جریان انداخته بود، به او پس بدهیم، همان آب های شیرین و زلال و یا تلخ و آلوده را، همان آب هایی را که چمن ها آراسته و مزارع سیراب کرده بود، و یا سیل ها راه انداخته و کلبه های درویشان ویران ساخته بود، همه این آب ها را با اظهار حقیقت و ابراز باطن آن ها در داخل ذات او متجمع و متمرکز گردانیم!.

خوراک و مشـروب و هوا و نور و کلاً- جمیع موادی که انسـان از جهـان برای ادامه زنـدگی خود می گیرد، به منزله آب هایی است که چشـمه از اعماق زمین می گیرد و اعمالی هم که در این زندگی از او صدور می یابد و نیروهایی را از خود بیرون می فرستد به مثابه آب هایی است که چشمه از خود بیرون می ریزد و در روی زمین جاری می گرداند.

۱- تحریم (۶۶) / آیه ۷.

نظریات دانشمندان علوم تجربی درباره ماده و نیرو

ماده و نیرو در نظر پیشینیان

پس از توجه به این که: عمل انسان، مصداقی از مفهوم کلی «کار، در نظر علوم تجربی» است، این پرسش پیش می آید که: از نظریات دانشمندان علوم تجربی، که درباره ماده و نیرو و بقا و تبدل آن ها، پیشرفت های قابل تحسین کرده اند، چه استفاده ای راجع به اعمال انسان و بقا و تجسم آن ها می توانیم بکنیم؟ و آیا آنان هم با ما در این راه که با ظواهر قرآن کریم و حدیث شریف، پیش می رویم، همراهی می کنند؟ و تا کجا می توانند بیایند؟ این فصل را برای پاسخ گفتن به این پرسش، عقد کرده ایم.

از وقتی که بشر چشم باز کرده و به تماشای جهان و موجودات آن پرداخته، پیوسته و علی الدوام دو چیز متبائن را درک کرده است، به درک یقینی، به طوری که هیچ گاه در وجود هیچ کدام از آن دو شک نکرده: وقتی که سنگی به بالاـ پرتاب می شود، همان طور که در وجود آن پاره سنگ متحرک، تردیدی نمی شود، همچنین در وجود نیرویی که آن را بالا می برد نیز کوچک ترین شکی از عقلای جهان، شنیده نشده است؛ نام سنگ در این مثال، در اصطلاح دانشمندان علوم تجربی «ماده» و نام بالا برنده آن هم «نیرو» است.

قرن ها از عمر بشر گذشت که ماده و نیرو را دو وجود متبائن، مستقل، مجزا از هم تصور می کرد که جدا از یکدیگر و غیر قابل تبدل به همدیگر می باشند؛ هر یکی از آن دو را بدون آن دیگری تعقل می کرد؛ و چنین عقیده داشت که قوه بدون تکیه به ماده، نمی تواند قوام و قیامی داشته باشد؛ آنان علی الظاهر در اصطلاح خود، نیرو را عارض بر ماده شمرده، و ماده را هم جوهر می دانستند؛ و برگشت نیرو به ماده و ماده به نیرو، یا به خاطره آنان خطور نمی کرده، و یا بنا به برهان باستانی: (انقلاب ذات، محال است؛ و نیز: تجوهر عرض و بر عکس، محال است) ارزشی برای آن قائل نمی شدند.

ثنویت به معنای یاد شده، در کتب فلسفه و در نزد حکمای روزگاران پیشین، شایع و رایج بوده است؛ و جای ملامت نیست، به جهت این که: بشر مانند بچه ایست که بایستی به تدریج بزرگ شود و به جهان و موجودات آن آشنایی پیدا کند.

بدیهی است که آن چه در مساله «عمل» با این طرز تصور، مناسبت طبیعی دارد این است که: تجسم عمل محال است، چنان که عمل گردیدن، یعنی نیرو شدن جسم هم محال است.!

ماده در نظر دموکریت و ملا صدرا

قدیمی ترین نظریه درباره حقیقت ماده (که تقریباً بیان مجمل نظریه عصر حاضر می باشد، و از این حیث حائز اهمیت است) همان است که از ذیمقراطیس نقل شده است: آن دانشمند، جهان و همه اجسام را مرکب از ذرات کوچک بی شمار دارای ابعاد ولیکن تجزیه ناپذیر می داند و معتقد است که ذرات، همه یک جنس اند و تفاوت آن ها و تنوع اجسام، همانا از اختلاف شکل و اندازه و وضع ذرات آنها نسبت به یکدیگر است؛ وجود ذرات ابدی است، و به یک حرکت مستدیر دائمی که جزء

ذات آنهاست متحرک هستند؛ این ذرات در جهان، ملاء را تشکیل می دهند و جنبش آن ها در خلاء است و بنابراین، جهان از خلاء و ملاء صورت گرفته است؛ ارواح و ارباب انواع نیز از ذرات مرکب انـد ولیکن ذرات آن ها کوچکتر و پر حرکت تر از ذرات اجسام می باشند.(۱)

۱- سیر حکمت در اروپا، ج۱، ص۱۱.

از عبارت فوق معلوم نمی شود که، آیا دموکریت که جهان را مرکب از ماده و نیروی حرکت می دانسته؟ چنین می گفته که هیچ کدام از آن دو از دیگری متولد نشده و هر دو قدیم هستند؟ پس تبدل ماده به نیرو و بر عکس، در نزد او حتماً محال می بوده، و بنابراین تجسم عمل نیز غیر ممکن شناخته می شده است؛ و یا ذرات نام برده را همان طور که سازنده مواد دانسته، زاینده و سازنده قُوی و نیروها نیز می دانسته؟ و در این صورت چون ماده و نیرو را از اصل واحدی می گرفته، پس قهراً برگشت هر کدام از آن دو را هم به دیگری، و در ضمن، تجسم عمل را نیز، ممکن می شمرده است.

ملاصدرا هم، ذوات مواد را در حرکت می داند، از مبدأ به سوی مبدأ، چنان که می گوید:

دوست من، آیا مشاهده نکرده ای که اجزای جهان و طبیعت های آن، هر لحظه متبدل می شوند؟ و با حرکت جوهری ذاتی و توجه جبلّی پیوسته، به سوی مبدء و اصل خویش زوال یافته و یکی به دیگری عوض می شوند؟(۱) ایشان، حالت سابقه و همچنین حالت لاحقه جسم را روح می داند، و چنین می گوید: اجسام، در حرکت های ذاتی و استحاله های جوهری خود، بر می گردند و در صورتی عقلی، منطوی و پیچیده می شوند، و روح محض می گردند چنان که در آغاز هم، ارواح بوده اند.(۲)

اگر مراد ملاصدرا در سخنان فوق، از روح، نیرو باشد و یا لااقل مرحله ای از مراحل پست روح را نیرو بداند، به طور مسلم نظریه ایشان با آخرین نظریه عصر حاضر، نتیجه واحدی در این بحث ما خواهد داشت، برای این که: بنا به گفته ملاصدرا: جسم فرزند روح، و روح هم فرزند جسم است، و بنا به نظریه جدید هم: ماده، متشکل از نیرو و نیرو هم فرزند ماده است؛ فعلیهذا برگشت هر کدام از ماده و نیرو به دیگری، و در نتیجه تجسم عمل، ممکن شناخته می شود.

آخرین نظریه درباره ماده

در این روزگار، قول به تثنی حقیقت موجودات، یکسره متروک شده است؛ دانشمندان علوم تجربی، ذوات جمیع مواد و سراسر نیروهای جهان را از یک چیز دانسته اند، از یک چیز مجهول که گاهی در صورت ماده و گاهی دیگر هم در شکل نیرو خودنمایی می کند؛ دانشمندان عصر حاضر تا آن جا که ما خبر داریم، در این نظریه اتفاق کامل دارند؛ در این زمان ذهن انسان با موجودات جهان، انس یافته و آشنایی قابل ملاحظه ای با آن ها پیدا کرده است و دیگر او را نسبت به جهان نمی توان بیگانه و جاهل محض شمرد.

اگر تاکنون کوه ها و ابرها و دریاها و درختان و زمین و آسمان و انواع گوناگون حیوان و بالاتر از همه آن ها انسان، موادی متبائنه الذوات و به کلی از هم جدا شده و غیر ممکن تلقی می گردید، ولی اکنون خوب دانسته شده است که همه این موجودات اگر چه در عدد هزاران هزارانند ولی در مقام ذات و خمیره نخستین، بیشتر از یک چیز نیستند: همه قوه اند، همه از نیرو آفریده شده اند؛ همه از یک نمونه بوده و مخلوق خداوند واحدند.

۱- اسرار الآیات، ص۷۳ و ۷۴.

۲- اسرار الآیات، ص۴۲، س۱۷.

بنابراین نظریه، خداوند متعال، انسان را از مقداری قوه فشرده شده و تراکم یافته آفرید؛ و به تعبیر دیگر خداوند متعال مقداری قوه آفرید که ما نام آن را انسان خوانده ایم، سنگ نیز چنین است، درخت هم قوه است، و همچنین هر ماده و هر جسم؛ و چون همه موجودات جهان از یک خمیره ساخته و پرداخته شده اند، پس نتیجه این می شود که: برگشت هر چیز به هر چیز با اذن خدا آسان است، آری با اذن آفریدگار جهان، عصا اژدها و آدمی بوزینه می شود؛ مگر نه این است که هر کدام از مواد جهان، از یک نمونه نیرو آفریده شده اند؟.

بنابراین نظریه، برگشت ماده به عمل و تبدل عمل به ماده که مصداقی از تبدل ماده به نیرو و نیرو به ماده است کاملاً ممکن است.

آخرین نظریه درباره ماده این است که:(۱) ماده، فشرده و تراکم یافته انرژی است؛ سابقاً می گفتند که جسم را هر قدر تقسیم و تقطیع کنند، باز مثل جانداران نمی شوند و نمی میرند و خواص خود را از دست نمی دهند، ولی بعداً کشف شد که در تقسیم جسم به اجزایی می رسند که خاصیت اولیه را فاقد می باشند؛ و این آخرین جزء را «اتم» می نامند؛ و آخرین جزء که واجد خواص جسم می باشد به نام ذره یا «مولکول» خوانده شده است.

تا قریب به هفتاد سال پیش، اتم را آخرین عنصر سازنده مواد که قابل تقسیم نیست، می دانستند؛ ولی علمای شیمی در محلول های رقیق و نیز وقتی که در درون یک گاز رقیق، تخلیه الکتریک به عمل می آید، وجه خاصی از فعل و انفعال ها و طرز برخورد مواد را دیدند؛ فیزیک دانان هم، در عبور دادن جریان الکتریک از داخل محلول های شیمیایی و گازهایی رقیق، آثاری دیدند که پای تقسیمات بعد از اتم را به میان آوردند.

بعد از تجربیات و محاسباتی که دانشمندان علوم تجربی به عمل آوردند، به این نتیجه رسیدند که: اتم با این که به قدر یک ده هزارم میلیمتر قطر ندارد، خود عالمی پهناور است: خورشیدی در وسط دارد و یک عده کرات به نام الکترون به طور سرسام آور به دور آن می چرخند؛ و عجیب آن که این هسته مرکزی و آن گردنده ها اجرام مادی نیستند، و هسته بار الکتریک مثبت و الکترون ها بار منفی هستند.

پس ماده یک ذخیره بسیار متراکم و متکاثف از انرژی است، مثلا یک گرم خاک عبارت است از ذخیره آن قدر انرژی، که از محصول یک سال نیروگاه برق تهران تجاوز می نماید.

اختلاف عناصر مادی، مانند آهن و زغال و اکسیژن، بر سر تعداد الکترون ها و طرز قرار گرفتن آن ها می باشد؛ حتی ممکن است در نتیجه دادن این نظام، جسمی را از صورت اولیه خارج، و به صورت جسم دیگر در آورد (در نخستین بار، دو دانشمند انگلیسی «کاسرافت» و «والتون» لینیوم را به هلیوم مبدل کردند) و ضمنا در نتیجه تغییر یافتن نظام الکترون ها، طیف نورانی و اشعه ایکس و غیره صادر نمود.

فعل و انفعال های شیمیایی مواد، آثار کوچکی هستند که در الکترون های خارجی رخ می دهند، و هسته ای که در وسط

است به کلی بر کنار و مصون از عملیات عمیق ما می باشد.

اخیراً معلوم شده است که: هسته نیز به نوبه خود از ذرات مثبت، به نام پروتون و ذرات منفی شبیه به الکترون تشکیل شده است، و تمام این ها بار الکتریک یعنی انرژی می باشند.

۱- از اینجا تا آخر این بحث از کتاب «راه طی شده» استخراج گردیده است.

بقای ماده

«به سال ۱۷۷۵ میلادی، لاوازیه شیمیست نابغه فرانسوی، حقیقتی را اعلام کرد که کاملًا تازگی داشت: در این دنیا هیچ چیز معدوم و هیچ چیز موجود نمی شود؛ قبلًا تصور می کردند هیزمی که در اطاق می سوزانند، تبدیل به یک جرم لطیف بی وزن که آتش است شده و اندکی دخان از آن بر خاسته، متفرق و معدوم گشته است و تنها باقی مانده مختصر، خاکستر ته اجاق می باشد؛ لاوازیه ثابت کرد که چنین نیست، اجرام از بین رفتنی نیستند؛ حاصل جمع اوزان اجسامی که در یک فعل و انفعال شیمیایی یا حیاتی وارد و خارج می شود، از دو طرف مساوی است؛ فعل و انفعال های شیمیایی و پدیده های فیزیک و آثار حیاتی، نه چیزی را معدوم و فانی می کنند، نه بر وزن عالم مثقالی می‌افزاید؛ عالم از لحاظ جرم، یا به عرف ما از لحاظ وزن ثابت است ولی البته صورت‌ها در حال تکون و فنا می‌باشند؛ این قانون یا اصل را که در حقیقت اولین ندای انکار فنا و اعلام ابدیت به زبان بشر است، اصل بقای ماده می گویند.»(۱)

شیمی نوین دارد: لاوازیه دانشمند معروف فرانسوی در نتیجه آزمایش مشهور خود دریافت که در طبیعت، هیچ چیز به خودی خود(۲) به وجود نمی‌آید و هیچ چیز نابود نمی گردد و نیز ثابت کرد که در ضمن اعمال شیمیایی، جرم اجسام ثابت می‌ماند؛ امروزه قانون لاوازیه را به نام: اصل بقای جرم و عنصر، بیان می کنند. در ضمن ترکیب شیمیایی، مولکولهای اجسام شکسته می‌شوند اما چون جنس و شماره اتم‌ها تغییر نمی کند جرمشان هم ثابت می‌ماند.(۳)

رابطه جرم و نیرو

رادیوی صدای آمریکا در ۲۸ فروردین ۱۳۳۴ (در ترجمه‌ای که به مناسبت وفات بزرگ‌ترین ریاضی دان عصر، انیشتین به قلم محمد زرنگار بیان می‌داشته) ضمناً چنین گفته است:

«تا اواخر قرن نوزدهم، تکلیف فیزیک دانان و دانشمندان علوم روشن بود، دو چیز مجزا داشتند که سنگ و گل خلقت به شمار می‌آمد یکی جرم و دیگری نیرو (ماده و انرژی) جرم به نظر آنان قابل استحاله بود ولی فناپذیر نبود، نیرو در نظر آنان نیز زوالی نمی‌یافت ولی ممکن بود از شکلی به شکل دیگر درآید؛ مثلًا حرارت به شکل نور در می‌آید ولی فانی نمی‌شود؛ ولی هیچ دانشمندی رابطه‌ای میان جرم و نیرو قائل نبود.»

«آنگاه انیشتین تحت فرمول ریاضی که نشانی از الهام داشت جرم و نیرو را یکی دانست و حتی مقدار انرژی حاصله از مقدار معینی جرم را نیز تعیین کرد. دیگر فاصله میان سنگ و گل بنای خلقت از میان رفت؛ مدلل شد که: جرم انرژی متراکم است و انرژی جرمی است که با مجذور سرعت سیر نور، در حال جهش است؛ آن گاه هنوز نیمه اول قرن بیستم سپری نشده بود که انفجار اتمی، صحت فرضیه انیشتین را مدلل ساخت و از مقدار بسیار اندکی جرم چنان نیرویی تولید گشت که وحشت و امید بشر را به هم آمیخت.»

و ایضاً: «انیشتین عملًا ثابت کرد که جرم و نیرو در حقیقت یکی هستند؛ فرمول ظاهراً خیلی ساده است: انرژی مساوی است با

جرم بگرام، ضرب در مجذور سرعت سیر نور به سانتیمتر در ثانیه؛ نتیجه عملی این فرمول این است که از یک گرام ماده هر چه باشد ریگ بیابان آب دریا یا فلز اورانیوم، از یک گرام ماده، مقداری انرژی به دست می‌آید که معادل است با قدرت انفجار متجاوز از سی هزار تن دینامیت؛ این قدرت خورشیدی است که در قلب ذرات وجود نهفته است.»

۱- ۲. . نقل به اختصار از راه طی شده، ص۱۰۳ و ۱۰۴.

۲- ۳. . وجه این قید «به خودی خود» معلوم نشد.

۳- ۴. . ص۳۵ و ۳۶.

و ایضاً: «به نظر انیشتین، سرعت نور تقریباً سرعت سیر مطلق است و از آن سریع‌تر سرعتی نیست و هرگاه جسمی سرعت سیرش به مجذور آن برسد دیگر جرم نیست.»

و ایضاً به قلم یحیی مرتضوی: «در نظر انیشتین همه هستی به صورت وحدت جلوه‌گر بود؛ از نظر وحدت بینی به این نتیجه رسید که:ماده و نیرو جدا از هم نیستند بلکه دو مظهر یک چیز واحد می‌باشند.»

و محمد فرید وجدی گفته: «خلاصه این مذهب این است که ماده و قوه یک چیزند؛ هر کدام از آن دو در تحت تأثیر نوامیس جهانی به دیگری بر می گردد: ماده متحول به قوه می‌شود و قوه هم برگشته و ماده می گردد؛ و در واقع ماده وجود ندارد و آن چه در هستی وجود دارد قوه‌ای است که بسیار متکاثف است، چنان که آب بخاری است متکاثف؛ و بنابراین موجودی به جز قوه نیست؛ و قوه با مظاهر گوناگون ظهور می کند: صورت و نور و حرارت، و یکی از مظاهر قوه این است که به نام ماده است؛ و مجموع قوه ثابت است و زیاد و کم نمی‌شود؛ این نظریه با اکتشافات تازه، تأیید شده و رأی علمی عصر حاضر قرار گرفته است.»(۱)

راه طی شده دارد: ماده هم آن طوری که ما خیال می کنیم ماده نیست یک ذخیره بسیار متراکم و متکاثف انرژی است؛ مثلاً یک گرم خاک عبارت است از ذخیره آن قدر انرژی که از محصول یک سال کارخانه برق تهران تجاوز می‌نماید.(۲)

تجزیه ماده

چنین به نظر می‌رسد که اگر ماده از قوه تشکیل یافته باشد لازم می‌آید در صورتی که ماده را تجزیه کنند و در تجزیه آن استقصاء نمایند، عاقبت الامور به قوه برسند؛ و همین طور هم هست.

ما چکیده سخنان دانشمندان را که درباره تجزیه ماده و آخرین جزء آن افاده کرده‌اند علاوه بر آن چه که در بحث های گذشته نقل کردیم، با کمال اختصار دوباره ایراد می کنیم:

«آخرین جزء هر جسم را که خاصیت آن را واجد باشد، ذره یا مولکول نامند و جزء مولکول هم اتم است؛ و هر اتم علاوه بر قسمت‌های غیر مهم، شامل سه قسمت مهم می‌باشد که به نام (الکترون) و (پروتون) شهرت یافته‌اند.»(۳) و در نزد علمای فن مسلم است که هر کدام از این سه قسمت یاد شده انرژی است. در «راه طی شده»(۴)؛ از دو قسمت اخیر به نام هسته تعبیر آورده، و با صراحت هسته و الکترون را به ترتیب دو بار الکتریک مثبت و منفی شناسانیده و آنها را انرژی شمرده و از این حقیقت به تشکل ماده از انرژی، پی برده است.

۱- ۵. . دائره المعارف، ج۸، ص۴۹۱.

۲- ۶. . ص۱۰۹.

۳- ۷. . این چند جمله از: شیمی نوین و راه طی شده و تکامل عمل فیزیک، به ترتیب از ص۹ تا س۱، ص۱۰۸، س۱۳ تا ۱۶ و

ص۶۶، س۱۷ تا ص۶۸ استخراج گردیده.

۴–۸. . ص۱۰۹، س۱ تا ۵.

و ایضاً دارد: هسته نیز به نوبه خود از ذرات مثبت به نام پروتون و ذرات منفی شبیه به الکترون تشکیل شده است، و تمام اینها بار الکتریک یعنی انرژی می‌باشند.(۱)

و در بحث گذشته هم، از دائره المعارف آوردیم که ماده بر می گردد و قوه می‌شود و در واقع ماده وجود ندارد و آنچه که در هستی وجود دارد قوه‌ای است که بسیار متکائف است.

تبدل ماده به ماده

چنین به نظر می‌رسد که: اگر مواد از قوه تراکم یافته و فشرده شده، تشکیل یافته باشند، لازم می‌آید که بتوانند در تحت شرایط معین، به یکدیگر مبدل شوند، و ماده‌ای بر گردد و ماده دیگری شود، مانند یخ و آب و بخار، که چون هر سه از یک حقیقت هستند، در صورت سازگاری محیط و شرایط، به یکدیگر متحول می‌شوند و مطلب همین طور هم از تحقیق درآمده است: عناصر، قابل تبدیل به یکدیگر هستند.

پس از تلاش‌های بسیار در ازمنه سالفه و بعد از رنج و کوشش کیمیاگران در قرون ماضیه، بالاخره بشر موفق شد که آرزوی دیرین خویش را تا اندازه‌ای برآورد و برخی از فلزات را به بعضی دیگر برگرداند؛ در «راه طی شده» می‌نویسد: اختلاف عناصر مادی مختلف، مانند آهن و زغال و اکسیژن با یکدیگر، بر سر تعداد الکترون‌ها و طرز قرار گرفتن آنها می‌باشد، به طوری که ممکن است در نتیجه تغییر دادن این نظام، جسمی را از صورت اولیه خارج نموده و به صورت جسم دیگر درآورد و آرزوی کیمیاگران را عملی ساخت؛ این کار را برای اولین دفعه، دو دانشمند انگلیسی: کاسرافت و والتون در مورد لینیوم عملاً انجام داده و آن را تبدیل به هلیوم نمودند.(۲)

فرید وجدی مصری می گوید: طرفداران این مذهب می گویند: اجسام در کنه خود اختلافی ندارند و فقط در چگونگی قرار گرفتن ذرات مختلف هستند؛ آهن و آب و زیتون از یک نوع می‌باشند و اختلاف خاصیت و شکل و حجم و وزن آنها از ناحیه اختلاف قرار یافتن ذرات آنهاست و بعضی از دانشمندان توانسته‌اند رادیوم و هلیوم و پوتاسیوم و سدیم و قلع را بعضی را به بعضی برگردانند.(۳)

دکتر عطاء الله شهاب پور نوشته است:(۴) در هر اتم طلا ۷۹ الکترون هست و در هر اتم جیوه ۸۰ الکترون وجود دارد. نتیجه امر این است که اگر ما بتوانیم یک اتم(۵) از جیوه بگیریم، اتم مزبور فوراً مبدل به یک اتم طلا خواهد شد؛ این امر را سالهاست دانشمندان موفق شده‌اند، یعنی می‌توانند یک اتم(۶) از جیوه بگیرند و آن را مبدل به طلا سازند؛ ولی امر مزبور موقتی است و فوراً اتم جیوه عمل کرده آن چه از دست داده بود می گیرد و به حال اولیه بر می گردد! مساله اینجاست که بتوانند امر موقتی مزبور را تبدیل به دائمی کنند.

در بیست سال قبل، پروفسور میته آلمانی یک جریان الکتریکی از حبابی در معدنی پر از بخار گذراند و ملاحظه کرد که پس از مدتی داخل حباب از یک طبقه سیاه پوشیده شده است، تجزیه ماده سیاه مزبور وجود طلا را در آن ثابت نمود.

۱- ۹. . «راه طی شده» ص۱۰۹، س۱۷.

۲- ۱۰. . ص۱۰۹.

۳- ۱۱. . دائره المعارف، ج۸، ص۴۹۰.

۴- ۱۲. . سالنامه نور دانش، سال ۱۳۲۵، ص۲۳۲.

۵- ۱۳. . لازم بود در جای لفظ اتم الکترون نوشته می شد، ولی ما بدون تغییر نقل کردیم.

۶- ۱۴. . لازم بود در جای لفظ اتم الکترون نوشته می شد، ولی ما بدون تغییر نقل کردیم.

تجربیات در این باره دوباره شروع شد و با روش صحیح و دقت کامل به کمک جیوه خالص و در بی‌غل و غش مشغول عمل شدند و ملاحظه کردند که طلا به طریق مزبور مرتباً به دست می‌آید؛ بنابراین می‌توان با کمال درستی ادعا کرد که به وسیله عبور دادن جریان الکتریک قوی، از

تبدل ماده به نیرو

تبدل ماده به نیرو

اگر بنا باشد که مواد، انرژی‌های فشرده باشند، بایستی که تبدل ماده به نیرو ممکن باشد. در این بحث از وقوع این حقیقت و کشف شدن آن سخن می‌گوییم:

«راه طی شده» می‌گوید:(۱) «در اواخر قرون اخیر، یکی از افراد خانواده مواد، در مقابل کنجکاوی پیر کوری بالاخره راز فامیل را بروز داد: پیر کوری که تحقیقاتش را بعداً زن او مادام کوری تعقیب نمود،(۲) متوجه شد فلز رادیوم اشعه‌ای از خود صادر می‌کند و دارای فعالیت تشعشعی است، به اصطلاح رادیو آکتیو می‌باشد؛ فوراً این سؤال پیش آمد که این جسم اشعه را از کجا می‌آورد و چه گنجی در درون آن نهفته است؟ اگر از خود مایه می‌گذارد حال که درجه حرارت و بار انرژی آن تغییر نمی‌کند، قاعدتاً باید از وزنش کاسته شود. همین طور هم بود، از ماده رادیوم کاسته می‌شد و انرژی تشعشعی بیرون می‌داد.»

«به این ترتیب سر نهانی، آشکار شد و یک گوشه از پرده‌ای که میلیون‌ها سال بود دو دسته از موجودات عالم در خفای چشم بشر، پشت آن روابط خود را انجام می‌دادند بالاخره بالا زده شد. تحقیقات و تجربیات بعدی معلوم کرد که این مطالب کلی است و تبدل ماده به انرژی مسلم می‌باشد؛ مثلاً خورشید که تقریباً مصدر کلیه انرژی‌های روی زمین می‌باشد، در هر دقیقه‌ای ۲۵۰ میلیون تن از جان خود را برای اولادها از دست می‌دهد. اگر ماده به انرژی تبدیل می‌شود برای این است که انرژی و ماده دو صورت مختلف از شیئ واحدی هستند.»

و مشهورترین علمای فنون تجربی، انیشتین می‌گوید:(۳)

۱- ۱. . ص۱۰۷.

۲- ۲. . شرح حال این زن دانشمند در کتاب «رمز موفقیت در زندگی» تألیف دیل کارنگی، ترجمه مسعود برزین. مفصلاً نوشته شده است و در آنجا زن را کاشف اصلی و شوهرش را معاون او شناسانیده است؛ ص۱۶۶ تا ۱۷۲.

۳- ۳. . تکامل علم فیزیک، ص ۱۹۰.

تمام موادی که این عالم را تشکیل می‌دهد از ذرات صغار و اجزای ابتدایی ساخته می‌شوند که از چند نوع تجاوز نمی‌کند. همان طور که در یک شهر بزرگ از ساختمان انبارهای محقر گرفته تا آسمان خراش‌های عظیم، سنگ‌ها و آجرهای ساختمانی از چند نوع تجاوز نمی‌کند، همین طور در ساختمان تمام عالم محیط مادی ما، از ئیدروژن سبک گرفته تا اورانیوم سنگین نیز بیش از چند نوع مصالح یا اجزای ابتدایی دخالت ندارند.

عناصر سنگین که در واقع همان ساختمان‌های مفصل‌تر می‌باشند دارای این خاصیت هستند که خود به خود متلاشی و شکسته می‌شوند، و همین خاصیت است که سبب می‌شود آنها را به نام رادیو آکتیو بخوانیم. بعضی از مصالح ساختمانی یا اجزای ابتدایی این عناصر که اتم‌های اجسام رادیو آکتیو را می‌سازند از آنها کنده شده به خارج پرتاب می‌گردند و سرعت پرتاب نزدیک سرعت نور می‌باشد. اتم عنصری چون رادیوم، بنا به نظری که ما داریم و تجربه هم مؤید آن است، ساختمان معقّد و پیچیده ای دارد و تلاشی و خرد شدن تشعشعی رادیو اکتیو یکی از نمودهایی است که ساختمان اتم ها را از اجزای ساده تر که همان اجزای ابتدایی باشند آشکار می سازد.

نگارنده گوید: در اینجا لازم است توجه شود که مقصود این دانشمند از اجزای ساده تر که اتم های اجسام از آنها ساخته شده است، نیرو و انرژی است، و ایشان حقیقت انرژی را دانه دانه می دانند و نظریه موجی را نمی پسندند.

انواع انرژی

فحص در انواع انرژی پایان نیافته و دانشمندان تاکنون همه اشکال آن را به طور حصر، کشف نکرده و چنین قولی هم به ما نداده اند و فقط آن چه را که یافته اند یادداشت کرده اند؛ بنابراین صور انرژی منحصر در پنج شکل که ذیلاً نقل می کنیم نیست، و خیلی زیادتر از آن است.

کتاب فیزیک نوین دارد:(۱) انرژی اقسامی دارد: اول مکانیکی و آن دو قسم است: پتانسیل، که در جسم ذخیره می شود مانند انرژی فنری که کشیده شده و مقدار آن برابر کاری است که می تواند انجام بدهد؛ و جنبشی که اجسام در حال حرکت، دارا می باشند؛ دوم حرارتی، سوم الکتریکی، چهارم شیمیایی، وقتی که جسم می سوزد گرما تولید می شود و این حرارت، قابل تبدیل به کار است و همچنین انفجار؛ پنجم نورانی، ششم انرژی اتمی یا انرژی هسته ای، در اجسام رادیو اکتیو، این انرژی وجود داشته و در اثر شکستن هسته مرکزی اتم ها به وجود می آید. این انرژی در اثر تغییراتی است که در هسته مرکزی اتم، صورت گرفته و در نتیجه، مقداری انرژی آزاد می شود. تأثیرات این انرژی به مراتب بیشتر از اقسام دیگر انرژی است که تا به امروز شناخته شده اند.

۱- نقل به اختصار، از ص۱۴۲ تا ۱۴۵.

و درباره رنگ های اجسام چنین نوشته اند: «هیچ جسمی به خودی خود رنگ ندارد و رنگ اجسام تابع نوری است که آنها پس می دهند.»(۱) و بنابراین، رنگ های اجسام هم اشکال مختلفه ای از انرژی نور هستند؛ زیرا که این نور است که بر می گردد و الوان گوناگون را می نمایاند؛ پس هر رنگی صورتی از انرژی است.

مسلماً صوت نیز باید از صور انرژی شمرده شود، زیرا که صوت هم به طوری که نوشته اند نوعی از انرژی مکانیکی است؛ به جهت این که می گویند: صوت عبارت است از یک ارتعاش مخصوص که در جسم رخ می دهد؛(۲) و ظاهراً اگرچه صوت، متولد از ارتعاش و همچنین مولد ارتعاش است ولی خودش ارتعاش نیست؛ و در هر حال بدون شک، شکلی از اشکال انرژی است.

و ارباب فنّ صریحاً گفته اند که نیروی مغناطیسی در شرایط معینی، کار انرژی الکتریکی را می کند(۳) و بر عکس، الکتریسیته هم کار مغناطیس را می تواند انجام بدهد.(۴) و ایضاً: نیروی مغناطیسی کار انرژی مکانیکی را انجام می دهد، چنان که آهن و غیر همنام خود را به سوی خود به حرکت در می آورد و از همنام خود هم می گریزد و آن را هم از خود می راند.(۵)

بنابراین لازم است که نیروی مغناطیسی را هم در عداد انرژی ها به شمار آوریم؛ و علاوه بر این انرژی ها، به طوری که بحث خواهیم نمود، احتمال هست که سرما و ظلمت و سکون هم در قبال گرما و نور و حرکت، انرژی بوده باشند، و با این شمارش عدد انرژی ها به دوازده می رسد.

بنا به این نظریه که: مواد جهان، انرژی های تراکم یافته و فشرده شده هستند بایستی که نیروی سازنده هر کدام از عناصر را یک قسم از انرژی بشماریم؛ به جهت این که عناصر، تباین کامل با هم دارند، و آثار و خواص جداگانه ای را دارا هستند پس حتماً انرژی های سازنده آنها هم تباین داشته و جدا از هم می باشند؛ پس عدد انرژی ها مساوی است با عدد عناصر به علاوه دوازده و بدین ترتیب شماره انرژی ها شاید از صد و شانزده هم بگذرد.

و با این ملاحظه که اختلاف عناصر در نتیجه تعداد الکترون ها در اتم ها و طرز قرار گرفتن آنهاست، و با نظر به امکان تبدل هر یک ازانرژی ها به انرژی دیگر چنان که بیان خواهیم کرد، این حقیقت هویدا می گردد که سراسر مواد و قوای جهان، ازیک حقیقت ساخته شده و پرداخته گردیده اند، و مخلوق خدای واحد بی همتا می باشند.

سرما

تاکنون علمای فیزیک سرما را عبارت از عدم گرما گرفته اند و کسی احتمال موجود بودن سرما را هم به ذهن خود راه نداده است. و چون عدمی بودن سرما هیچ خللی در مباحث و محاسبات راجع به گرما به بار نیاورده، فلذا کسی لازم ندیده است که درباره سرما هم اندیشه ای بنماید؛ این اولاً و ثانیاً چون بزرگ شدن حجم جیوه، دلیل وجود گرما، و کوچک شدن آن هم دلیل بر کمتر بودن و یا نبودن گرما بوده است پس لزومی پیدا نشده که از سرما هم سخنی به میان آید؛ در نتیجه وجود سرما

مغفول مانده است.(۶)

با این که سرما هم مانند گرما برای هر فردی محسوس می باشد: اگر بپرسند که بشر با چه وسیله ای به وجود گرما پی برده؟ مسلماً پاسخ این خواهد بود که، با حس لامسه، این درک برای او حاصل شده و این پاسخ عیناً بدون هیچ تغییر درباره سرما هم صحیح است؛ و تاکنون کسی احتمال هم نداده است که احساس سرما ناشی از اشتباه و احساسی دروغین باشد.

سرما هم مانند گرما، اثر مشهود در مواد دارد: سرما حجم غالب موارد را می فشارد و کوچک تر می گرداند و حجم آب و بعضی از اقسام روغن را می افزاید. و بنابر آنچه که در فیزیک نوین هست، حجم چدن و بیسموت و غیر اینها را نیز می افزاید.(۷)

آیا می توان گفت که عدم گرما، علت بزرگ شدن حجم چدن و آب می شود؟! اگر این طور باشد لازم می آید که عدم تأثیر کند! واقع این است که امری وجودی، در زمینه نبودن گرما، در آب و چدن تأثیر کرده و حجم آنها را می افزاید، و جز سرما چیز دیگری نمی توان یافت که صلاحیت این کار را داشته باشد؛ و همان طور که افزایش حجم علت می خواهد و بی جهت نمی شود، کوچک گردیدن حجم هم بی علت نمی شود؛ آیا واقعاً امکان دارد که عدم حرارت، در آهن تأثیر کرده و حجم آن را کوچک نماید؟! مسلماً در صورت کم شدن حرارت، چیزی غیر از عدم، در آهن اثر می کند و حجم آن را کوچک تر و فشرده تر می سازد و غیر از سرما چیز دیگری برای این امر، صالح نیست. به جهت این که این سرما است که پیوسته در تعقیب گرما است، و از هر جایی که گرما رخت سفر می بندد و می رود، فوراً و بلافاصله سرما جایش را می گیرد.

۱- فیزیک رنر، ج۳، ص۱۵۱.
۲- رجوع شود به فیزیک رنر، ص۱۵۲ و فیزیک نوین، ص۱۹۳.
۳- رجوع شود به فیزیک نوین، ص۴۱۵ و ۴۱۶.
۴- رجوع شود به فیزیک نوین، ص۳۹۹ و فیزیک رنر، ج۳، ص۸۲.
۵- رجوع شود به فیزیک نوین، ص۳۸۹ و ۳۹۱ و به فیزیک رنر، ج۳، ص۳.
۶ - ۱۰.. آقای دکتر سید علی موسوی موحدی عضو محترم هیات علمی و سرپرست و استاد مرکز تحقیقات بیوشیمی و بیوفیزیک دانشگاه تهران - حفظه الله تعالی - نامه ای در تاریخ ۱۰/۶/۱۳۶۳ در تأیید کتاب تجسم عمل نوشته، و مخصوصاً درباره دو مساله سرما و ظلمت تصریح کرده اند که دقیق تر مطالعه کرده و بیشتر عمیق شده اند و همان طور فهمیده اند که ما تصور و تصویر نموده ایم. متشکریم.
۷- ۱ ص۸۴.

سرما مقـداری از حرارت را در جسـمی که در حال مایع شـدن است در تمام مدت ذوب، فاقد اثر نشان می دهد و این حرارت در فیزیک به نام گرمای نهان ذوب نامیـده شـده است؟(۱) چه علتی برای گرم نشـدن جسم و پنهان مانـدن حرارت در آن می توان یـافت؟ مثلاًـ مخلوطی است از آب و یـخ که حرارت کـافی به آن داده می شود تـا وقـتی که همه یخهـا آب نشـده است حرارت آب ثابت می ماند و زیادتر نمی شود.

چه پاسـخی به پرسـش فـوق توان داد غیر از اینکه می گوییم: در مخلوط آب و یـخ، و در هر جسـمی که در حـال مـایع شـدن باشـد، نوعی از انرژی وجود دارد که بـا حرارتی که به آن داده می شود متضـاد است و اثر آن را تـا وقتی که خود مغلوب آن نشده و از کار نیفتاده است خنثی می کند؛ و این انرژی غیر از سرما نیروی دیگری نمی تواند باشد.

سرما هم مانند گرما، گاهی از انرژی مکانیکی متولد می شود چنان که حرکت بادزن، صورت شما را خنک می کند، و هوای متحرک، وقتی که با آب تماس می یابد آن را سرد و خنک می گرداند و گرما سنجی که در داخل آب قرار دارد، کمتر شدن حرارت آب را نشان می دهد.

آزمایشی که از «لرد کلون» نقل شده است، (۲) قضیه فوق ما را اثبات می کند، این آزمایش چنین نتیجه می دهد که هر چقدر فشار بر مخلوط آب و یخ زیادتر گردد برودت آن نیز زیادتر می گردد! از این آزمایش چنین استفاده می شود که در بعضی از موارد فشار سرما تولید می کند چنان که در موارد زیادی هم فشار، گرما تولید می کند.

شایـد به ما ایراد بگیرنـد که از آزمایش «لرد کلون» این نتیجه گرفته می شود که هر قدر فشار به مخلوط آب و یخ زیادتر وارد شود، درجه حرارت آن پایین تر می آید نه این که درجه برودت آن زیادتر شود، در پاسخ می گوییم یقین است که فشار وارد کردن امری وجودی است، و حتمـاً بـایستی که نـتیجه آن هم امر موجودی باشـد و خوب می دانیم که کم شـدن حرارت امری عـدمی و هیـچ است، و نمی توانـد نتیجه فشار باشد ولی زیاد شدن برودت که در زمینه کم شدن حرارت، تحقق می پذیرد می توانـد نتیجه آن باشد، به جهت این که امری وجودی است و اگر از برودت هم صـرف نظر کنیم لازم می آید که فشار مذکور را خالی از نتیجه بدانیم.

آیـا مخلوط های سـرمازا را نمی توانیم نظیر پیل های الکتریک زا بـدانیم؟ به طوری که هر پیل مقـداری الکتریسـیته تولیـد می کند، «مخلوط یخ و نمک» هم ۲۲ درجه و «مخلوط یخ و کلرور کلسیم» هم ۴۰ درجه سرما تولید می کند.(۳)

از تحقیقات فوق که هر کدام برهانی تام است، این واقعیت را اسـتفاده می کنیم که: سرما نوعی از انرژی و مقابل گرما و امری وجودی است؛ چنان که گرما هم موجود و انرژی مخصوصی است.

۱- ۱ رجوع شود به: تکامل علم فیزیک، ص۵۱ و فیزیک نوین، ص۸۴ تا ۸۶ و فیزیک رنر، ج۴، ص۶۵.

۲- ۱ فیزیک نوین، ص۹۰ و فیزیک رنر، ج۴، ص۷۱.

۳- ۱ فیزیک نوین، ص۱۰۹.

ظلمت

اگر چه دانشمندان علوم تجربی تاکنون درباره ظلمت، به طوری که راجع به نور پیشرفت کرده اند، به اکتشافی نرسیده اند و یا به دست ما نرسیده، ولی در این که ظلمت هم مانند نور، امر وجودی است، جای شک نیست(۱) زیرا که:

ظلمت هم مانند نور مرئی است و دیده می شود و هیچ برهان برای اثبات وجود شیئ بهتر از دیده شدن آن نیست، و چون انسان در تاریکی هیچ جا را نمی بیند غالباً چنین تصور می شود که ظلمت غیر مرئی است، ولی باید توجه داشت که دیده شدن ظلمت هم مانند سایر اشیاء به توسط نور میسر می شود، ظلمتی که با نور مجاور است مانند سایه ها و داخل خانه ها، قابل رؤیت است.

اگر ظلمت رؤیت نمی شد ما از وجود ظلمت غافل می بودیم و تصور آن را هم نمی توانستیم بکنیم ولی چنان که معلوم است نه از ظلمت غافلیم و نه از تصور آن ناتوان هستیم.

اگر ظلمت دیده نمی شد دیدن هیچ چیز، کوه ها، درختان، حیوانات، انسان ها هیچ کدام ممکن نمی شد و چیزی از چیزی تمیز داده نمی شد به جهت این که با سایه ها و نیم سایه هاست که اشیاء جهان اشکال گوناگون می یابند و از هم شناخته می شوند و باید بدانیم که سایه از مصادیق ظلمت ضعیف است، یعنی سایه ها مخلوط هایی از ظلمت و نور هستند.

این رنگ های مشکی و سیاه و هر رنگ تیره، مصداق هایی از ظلمت هستند به جهت این که همه آنها داخل و در شکل واحد تاریکی می باشند، و همه آنها الوانی هستند که در فضا و هوا و اشیاء جهان رؤیت می شوند و حقیقت این است که ما از نور هم به جز رنگ، چیزی نمی بینیم و همان طور که ذات نور از نظر ما پنهان است و فقط با رنگ روشن خود نمایان می شود، ظلمت هم از لحاظ ذات از نظر ما نهان است و فقط با رنگ سیاه خود مشهود می شود.

اگر ظلمت و اشیاء مظلمه، در جهان نبودند مسلماً نور هم برای ما مشهود نمی بود، به جهت این که نور تا به جسم تیره و کدری برنخورد، این رنگ روشن و زیبا را پیدا نمی کند، و به هیچ طریق از وجود آن اطلاعی حاصل نمی شود و برای همین است که نور خورشید، در فضای خارج از جوّ هوادار زمین (به طوری که از فضاپیمایان نقل می شود) مشهود نیست و همه جا را تاریکی فرا گرفته و هر ساعت شب است.

اگر ظلمت در جهان نمی بود و از پخش گردیدن انوار جلوگیری نمی نمود، هر نوری همه جای عالم را سیر می کرد و هر جا را پر می ساخت به جهت این که اگر مانعی از حرکت متحرک جلوگیری نکند هر متحرک الی الابد به حرکت خود ادامه می دهد.(۲) و نور پیوسته و لاینقطع، چه نظریه موجی صحیح باشد و یا دانه ای، (۳) در حرکت است ولی می بینیم که هر منیر، مقدار محدودی از پیرامون خود را روشن می نماید و هر قدر از آن دور و دورتر می رویم روشنایی آن را کم و کمتر می یابیم تا جایی که دیگر نمی توانیم از نور آن استفاده نماییم؛ پس به دست می آوریم که یک نحوه انرژی در جهان هست که با نور مضاد است و از حرکت آن جلوگیری می کند، و آن غیر از ظلمت چیز دیگری نمی تواند باشد.

۱- ۱ انعام (۶) / آیه ۱. وَ جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ؛ خداونـد، ظلمت ها و نور را جعل فرمود؛ می دانیم که عدم، جعل نمی شود و چیزی که آفریده نشده است محال است که ید جعل بر آن تعلق گیرد.

۲- ۱ تکامل علم فیزیک، ص۲۲ و ۲۳ و فیزیک نوین، ص۱۱۹ و ۱۲۴ و فیزیک رنر، ج۳، ص۱۶.

۳- ۱ در این باره بحث مختصری در همین فصل می آید.

اگر ظلمت در جهان نمی بود، نور ضعیف هم در عالم پیدا نمی شد؛ به جهت این که این ظلمت است که با نور مخلوط می شود و آن را از خالص بودن درآورده و ضعیف می گرداند و اگر ظلمت با نور اختلاط نمی کرد انوار جهان، نور خالص می شده و یکنواخت می گردیدند و وضع جهان طوری دیگر غیر از وضعی که اکنون مشهود است، می شد.

با این همه برهان و دلیل که برای وجود ظلمت ذکر کردیم، به هیچ وجه نمی توانیم آن را امری عدمی یعنی عدم نور به حساب بیاوریم و تصور این که چون ظلمت عدم نور است پس بایستی عدمی باشد، پاسخش این است که نور هم چون عدم ظلمت است پس بایستی عدمی باشد، با این که عدمی نیست.

اگر در آیینه، در جای قسمت های تاریک بدن شما که در مقابل آن ایستاده اید، چیزی دیده نمی شد، باز برای انکار وجود ظلمت و تاریکی، شاید وجهی باقی بود ولی همان طور که قسمت های روشن از بدن شما در آیینه نمایان است، قسمت های تاریک و نیمه تاریک هم آشکارا دیده می شود و برای همین است که شما می توانید خودتان را همان گونه که هستید در آیینه ببینید و این بهترین دلیل برای وجود تاریکی است.

در پیرامون لکه نورانی که از سوراخی به دیوار می تابد قسمت نیم روشنی نیز پدید می آید، و در اطراف سایه ای که از جسم کدری (که در میان منیر و دیوار نگاه داشته شده) به دیوار می افتد، نیم سایه ای نیز پدیدار می گردد دو نام «نیم روشن» و «نیم سایه» در این دو مثال، یک واقعیت را می فهمانند، و جهتی ندارد که نام دوم را خالی از معنای واقعی بدانیم، چرا و با کدام دلیل، می توان گفت که کلمه نیم روشن مدلول خارجی دارد، ولی نیم سایه ندارد؟! حقیقت این است که نور و ظلمت با هم مخلوط می شوند نه نور، خالص می ماند و نه ظلمت. و با ملاحظه یک خلیط، آن را نیم روشن و با ملاحظه خلیط دیگر هم آن را نیم سایه می نامیم.

آیا می توانیم بعضی از اجسام را ظلمت زا بدانیم؟ همان طور که بعضی از اجسام را منیر دانسته ایم؟ آیا می توان اجسام را به لحاظ تولید نور و ظلمت، به سه قسمت تقسیم کرد؟ قسم سوم شیشه و آیینه که نه مولد نور هستند و نه مولد ظلمت و قسم دوم، تمام اجسام کدر که ظلمت زا هستند، و قسم اول، مانند خورشید؟ لازم است دقت شود، و شاید که آزمایش زیر، صحت این تقسیم و ظلمت زا بودن اجسام کدر را اثبات کند:

با در نظر گرفتن این که نور به حرارت مبدل می شود و این حقیقت در نظر همه ارباب فن مسلم است (چنان که نقل خواهیم کرد) چنین به نظر می رسد که تفکر در حرارت و برودت، بهترین طریق برای ورود در بحث نور و ظلمت است.

چنین تصور می کنیم که چون نور، مولد حرارت است پس ظلمت هم بایستی اگر موجود بوده باشد، مولد برودت باشد؛ به جهت این که مقتضای تضاد نور و ظلمت همین است این تصوری است که ما در عالم اندیشه آن را می پرورانیم، ولی تا جهان خارج آن را تصدیق نکند، هیچ ارزشی برای آن نمی توان قائل شد.

اکنون به جهان و شب ها و روزهای آن نظری می اندازیم و خوشبختانه حدس خود را مطابق با واقع می یابیم: می بینیم که هر روز از شب خود اگر عوارض دیگری به میان نیاید، گرم تر و هر شب از روز خود در عرض سال در تمامی فصول اربعه، سردتر و یا خنک تر است، روزها که آفتاب نورانی هست گرما هست و شب ها که ظلمت همه جا را فرا می گیرد سرما و یا خنکی همه جا را فرا می گیرد.

از مقایسه و ارتباط فوق، این نتیجه به دست می آید که چنان که در میان نور آفتاب و گرمای روز، پیوند و ارتباط هست در میان ظلمت سیاه و سرمای شب هم به هم بستگی و پیوستگی موجود است؛ و همچنان که آفتاب نور می زاید و نور هم گرما می زاید، اجسام کدر هم ظلمت می زایند و ظلمت هم سرما می زاید.

همان طور که گرما انتشار یابنده و سرایت کننده است و این سرایت، در حقیقت همان حرکت است، سرما هم انتشار یابنده و سرایت کننده است: برف به کوهستان می بارد و برودت از آنجا سرایت کرده و هوای شهر را سرد می کند در صورتی که هیچ سببی برای سرد شدن هوا در شهر وجود ندارد؛ پس سرما هم حرکت می کند؛ و لابد بعضی از اجسام نسبت به آن، هادی و بعضی دیگر هم عائق می باشند.

دو جسم را زیر نور خورشید می گذاریم که از هر جهت مانند یکدیگر هستند جز این که یکی سیاه رنگ است و دیگری سفید رنگ، می بینیم آن که رنگش سیاه و ظلمانی است گرم تر از آن دیگری می شود. و این بهترین برهان برای موجود بودن ظلمت و ظلمت زا بودن جسم سیاه رنگ است که کدارتش از سایر رنگ ها بیشتر است. اگر جسم سیاه رنگ در مقابل نور خورشید همان تأثیر و تأثر را داشته باشد که جسم سفید رنگ دارد، پس سببی برای گرم تر شدن جسم سیاه رنگ نمی ماند؛ مسلماً مقاومت و مقابلت این دو گونه جسم، در قبال اشعه نور یکسان نیست و اثری که در مقابل آفتاب از خود ابراز می دارند برابر نمی تواند باشد؛ نتیجه این است که جسم سیاه رنگ در مقابل نور، اثر موجودی را دارد که مقاومت و مقابلتش در برابر لشکر نور بیشتر است و آن ظلمت است که پیوسته با نور در جنگ است.

نور خورشید در تابش به ذرات هوا که جسمی رقیق است، حرارت کمتری تولید می کند و در صورت تابش به زمین که جسمی غلیظ و کدر است، حرارت بیشتری تولید می کند؛ از این واقعیت هم چنین می فهمیم که کدارت یعنی ظلمت، موجود است و از زمین، ظلمت بیشتر و از هوا خیلی کمتر متولد می شود و علت تبدل نور به حرارت همانا پیکار نور با ظلمت است. زیرا که نور خورشید در هر کجا که با ظلمت کمتری روبرو می شود، حرارت کمتری تولید می کند، و در هر جا که با ظلمت بیشتر و کدارت غلیظ تری روبرو می شود، حرارت بیشتری تولید می کند.

حضرت امیرالمؤمنین علی – علیه السلام – در ضمن ستایش خداوند متعال، چنین بیان فرموده است: لا اِلهَ اِلاّ هو، اَضاءَ بِنورِهِ کُلَّ ظَلامٍ وَ اَظلَمَ بِظُلمَتِهِ کلَّ نورٍ.(۱)

در کتاب «اندیشمند و انسان» از ابوریحان بیرونی از افلاطون آورده: باید سایه در زمستان غلیظ تر و در تابستان رقیق تر

باشد![(۲)]

اگر چه ابوریحان این سخن را بعد از آن که نقل کرده سخیف شمرده. ولی با نظر ما سازگار است؛ به این دلیل که سرما در زمستان از هیچ کره دیگری به سوی زمین هجوم نمی کند، و دانشمندان تاکنون هیچ منبع سرمازایی در میان کرات نشناخته اند، و هیچ مادری برای تولید سرمای زمستان جز همین پوسته کدر و سفت زمین نمی توان فرض نمود، و راه حلّ منحصر در این است که قشر زمین بر عکس خورشید کار کند و متوالیاً و متواتراً ظلمت از خود بیرون دهد، و ظلمت هم در برخورد با ذرّات هوا و اجسام کدر مبدل به برودت شود!.

۱- ۱ نهج البلاغه، ج۲، ص۱۲۸، س۴. خدایی جز او نیست با نور خود هر تاریکی را روشن گردانید و با ظلمت خود هر نور را تاریک ساخت.

۲- ۱ انتهی، ص۱۶/۷.

و بنابراین که در میان ظلمت و برودت و سکون ارتباط هست، باید در زمستان ها از سرعت الکترون ها کاسته شود و گرمای آفتاب در تابستان آن را بیفزاید.

و در پایان این بحث متذکر می شود که:

از کلام مبارک امیر المؤمنین – علیه السلام – : لاشبحٌ فیتقضّی که درباره خداوند متعال بیان فرمود (ط / ۱۶) معلوم می شود که همه اجرام و عناصر چه سبک باشندو چه سنگین، منیر باشند و یا کدر همه و همه متصلاً به تدریج غبارهایی و یا امواجی از خود می پراکنند و بدین طریق کاهش می پذیرند، و در این باب در کتاب «آغاز و انجام جهان» به تفصیل قلم فرسایی کرده ایم.

اکنون بنابراین واقعیت می توان گفت: آن چه از خورشید در جهان، پخش می شود به شکل نور و بعد حرارت نمایان می شود، آنچه از زمین و اجسام زمین پراکنده می شود در صورت ظلمت و بعد سرما احساس می گردد.!

سکون

احتمال می رود که سکون هم مانند سرما و ظلمت، انرژی بوده باشد به جهت این که: اگر حرکت، مشهود است سکون هم مشهود است و چنان که حرکت با این که عبارت اخرای عدم سکون است عدمی نیست، سکون هم اگر چه به عدم حرکت تفسیر می شود ولی عدمی نیست اگر سکون به این لحاظ که سکون است انرژی نیست حرکت هم با این ملاحظه که حرکت است انرژی نیست بلکه حرکت مشهود، اثر انرژی است و سکون مشهود هم اثر انرژی است و خود انرژی نیست.

همانطور که حرکت جسم، بدون علت نمی شود و حتماً برای هر متحرکی محرکی هست، همین طور سکون جسم هم امکان ندارد که بی علت باشد و یقیناً برای هر سکون، علتی و سببی در کار است ولی مردم از قدیم الایام درباره سکون این فکر را نکرده اند، گوئیا که اصل در اجسام را سکون دانسته و لازم ندیده اند که برای آن هم مثل حرکت، علتی پیدا کنند.

با ملاحظه واقع جهان، هیچ موجود ساکنی در جهان نمی توان یافت به جهت این که هر ذره و هر کره به دور ذره و کره ای گردش می کند، ولی با لحاظ دیگری می بینیم که مثلاً انسانی نشسته و ساکن دیده می شود، فرش، میز، صندلی، استکان و غیر اینها هر کدام در جای خود، ساکن و بی حرکت قرار یافته اند.

سکون جسم در اثر اجتماع یک نیروی محرک با یک مانع در جهت مخالف، تحقق می پذیرد! مثلاً جسمی را جاذبی جذب می نماید و مانعی هم از آن جلوگیری می کند و یا دافعی جسم را می راند و مانعی هم از آن جلوگیری می کند، در این دو صورت سکون پدیدار می گردد.

نیروی محرک به هر جسمی بدون استثناء وارد است، زیرا که هیچ جسمی از کشیده شدن (و به تعبیر درست از رانده شدن به قلب زمین فارغ نیست)(۱) و اگر به مرکز زمین هم برسد این وضع را نسبت به خورشید پیدا می کند، و اگر به آنجا هم برسد

نسبت به خورشید بزرگ تری که این خورشید به دور آن می چرخد، رانده خواهد شد. بنابراین، هر جسم که با مانعی برخورد دارد ساکن، و گرنه متحرک است.

۱- ۲۰.. تحقیق در کتاب «آغاز و انجام جهان» به قلم نگارنده.

انرژی سکون، همان است که در اصطلاح علمای فیزیک به نام «انرژی مکانیکی پتانسیل» خوانده شده است، و بنا به تحقیقی که ما کرده ایم، بر خلاف آنچه که بعضی از کتب فیزیک(۱) دارد، جسم با بالا ـ برده شدن نه فقط انرژی ذخیره ای در آن پدید نمی آید، بلکه انرژی پتانسیل موجود در آن هم هر قدر بالاتر برده شود به آن نسبت نقصان می پذیرد، زیرا که جسم هر قدر از مرکز زمین دورتر شود وزن و ثقل آن کمتر می شود.(۲)

اگر سکون، انرژی باشد، این پرسش ساده و در عین حال عجیب پیش می آید که آیا می شود با سکون کار انجام داد؟ و واقع هم این است که امکان ندارد چیزی انرژی باشد و کار کردن با آن ممکن نباشد، زیرا که انرژی آن است که با آن کار انجام بیابد؛ از حسن پیش آمد، همین طور هم هست، یعنی می توانیم با سکون، کار به جا بیاوریم، کار نیک و کار بد:

مثلاً اگر بر روی بدن کسی تخته ای گذاشته و روی آن هم کسی دیگر را بنشانند و یا سنگی سنگین بگذارند، مسلماً آن شخص در هر آن آزاری جدید که غیر از آزار سابق و لاحق می باشد خواهد دید، و فرض این است که این سنگ و یا آن شخص روی تخته هر قدر ممکن باشد به پایین رفته و به جایی رسیده است که دیگر هیچ نمی تواند پایین تر برود، پس در هر آن، نیروی جدیدی از جسم روی تخته و از خود تخته در بدن او تأثیر خواهد کرد، نه این که فقط یک بار نیرویی از آن جسم بر بدن او وارد آید و او هم فقط در آن لحظه آزار ببیند و بعداً راحت و آسوده شود.

نتیجه این است که جسم ساکن در سکون خود با همان سکون در هر آن کار انجام می دهد.

حقیقت این است که هر جسم انسان باشد یا غیر آن، در هر آن به محل اتکاء خود فشار وارد می کند تا به قلب زمین نزدیک تر گردد و این فشار دادن کار است و مستلزم مصرف کردن نیرو است؛ نهایت این است که این نوع کار بر خلاف سایر انواع کار، خستگی نمی آورد. بلی فقط ادامه اراده سکون در جایی و در زمانی خسته کننده است نه خود آن و انسان هیچ وقت از وارد کردن فشار بر محل اتکاء خود فارغ نخواهد بود.

و جهت این که خسته نمی شود این است که به دست آوردن این نیرو، نیازی به تبدیل ماده به نیرو ندارد، بلکه در شکل نیرو اخذ و در همان شکل هم خرج می کند، و انسان در اخذ آن هم کاری انجام نمی دهد به جهت این که به طور خودکار و بدون اختیار به او می رسد و در خرج آن هم لازم نیست که اراده ای بکند زیرا که خواه ناخواه خرج خواهد شد و محتاج به اراده نیست؛ بلی آدمی در موارد مصرف آن مختار است و می تواند آن را در تحت اراده خویش گرفته و با آن، کار نیک و یا کار بد انجام بدهد.

سخنی که لازم است در آخر بحث به آن اشاره شود این است که همان گونه که در میان حرکت و گرما ارتباط هست، حدس زده می شود که نظیر این ارتباط در میان سکون و سرما هم بوده باشد، یعنی شاید سکون جسم، سرما تولید نماید!! و این حدس منافاتی با انتشار و حرکت کردن سرما ندارد.

۱- ۲ چنان که در کتاب فیزیک نوین ص۱۴۲ هست.

۲- ۲ فیزیک نوین، ص۱۸.

بقا و تحولات انرژی

مشهورترین دانشمند علوم تجربی انیشتن بود؛ وی از کسانی است که با بال و پر دانش به مقام شامخ یکتا شناسی ارتقاء یافت و خداونـد جهـان آفرین را از راه تفکر و تـدبّر در نظم عجیب و محیر العقول جهان، شـناخت و به مردم جهان هم این حقیقت را اعلام داشت.

نقل می کننـد که: او معتقد بود که دسـتگاه خلقت در تحت قوانینی لایتغیر اداره می شود، و خداوند متعال آن قوه دراکه را به بشر کرامت فرموده تا به درک اسرار نایل گردد، به جایی برسد که به جز خدا نبیند.(۱)

هـدف آلبرت انیشـتن این بود که با ارقام ریاضـی نشان دهد که دست تصادف در کارگاه خلقت، دخل و تصرفی ندارد و هر چه اتفاق می افتد بر طبق قوانین ساده ای است که خداوند عالم مقرر فرمود.(۲)

او چنین گفته است:(۳) «کمتر از یک قرن پیش (مایر) حـدس زد که حرارت نوعی انرژی است؛ (ژول) با تجربه این حـدس را به مرحله اثبات رسانیـد و از راه تجربه به حدس این که گرما نوعی از انرژی است لباس حقیقت پوشانید و نرخ تبدیل انرژی را به گرما معین کرد.»

«انرژی مکانیکی و حرارت، دو نوع از انواع مختلف انرژی هسـتند و هر چیز که به یکی از این دو شـکل، قابل تبـدیل باشـد نیز انرژی اسـت؛ مثلاًـ تشـعشع آفتـاب نـوعی از انرژی اسـت، زیرا قسـمتی از آن در سـطح زمین مبـدل به گرمـا می شـود؛ جریـان الکتریک نیز انرژی است چون اگر از مفتولی بگـذرد آن را داغ و سـرخ می کند و اگر در موتوری وارد شود آن را به حرکت در می آورد؛ زغال منبع انرژی شـیمیایی است. زیرا هنگام سوختن حرارت تولیـد می کند در هر حادثه ای که در طبیعت انجام می شـود نوعی از انرژی بـا ملاـحظه نسبت ثـابت تبـدیل به نوع دیگر انرژی تغییر شـکل می دهـد، در هر دسـتگاه بسـته یعنی دسـتگاهی که از تحت تأثیر مؤثرات خارجی برکنار باشـد، انرژی مقـدار ثابت دارد و باید آن را چون جوهر جاودانی دانست؛ در چنین دسـتگاهی مجموع اقسام مختلف انرژی، انـدازه تغییر ناپذیری دارد، و لو این که ممکن است مقدار هر یک یک آنها تفاوت پذیرد، و اگر تمام جهان را چون یک دسـتگاه بسته ای در نظر بگیریم، با کمال اطمینان خاطر، می توانیم همان طور که علمای فیزیک قرن نوزدهم می گفتند بگوییم که مجموع انرژی جهان، تغییر ناپذیر است.»

و در کتاب راه طی شده، (۴) چنین نوشته است: «اصل اول ترمودینامیک یا اصل بقای انرژی».

«تقریباً صد سال بعد از لاوازیه یک شـیمیست دیگر فرانسوی موسوم به (برتلو) به قانون تجربی دیگری برخورد که به نام قانون حـالت ابتـدایی و حالت انتهایی معروف شـد؛ به موجب این قانون، برای انجام یک فعل و انفعال شـیمایی مفروضـی، مثلاً برای تهیه یک واحـد شـیئ (ش) که باید از ترکیب دو جسم (الف) و (ب) درست شود، باید یک مقدار حرارت معین ثابتی صـرف کرد؛ اعم از آن که این عمل را در حالت محلول یا در حالت خشک، در سرما یا در گرما سریع یا بطیی و به هر طریق و به هر واسطه ای که بخواهیم انجام دهیم؛ و بالعکس وقتی شیئ (ش) مجدداً به اجسام ترکیب کننده، یعنی (الف) و (ب) برگشت داده شود،

عیناً همان مقـدار حرارت پس خواهـد داد به طوری که در آخر عمل و بازگشت به حالت اولیه، نه حرارتی تولیـد و نه حرارتی ضایع گردیده است.»

۱- ۲ گفتار رادیویی صدای آمریکا در تاریخ ۲۸/۱/۱۳۳۴ به قلم محمد زرنگار.

۲- ۲ گفتار رادیویی صدای آمریکا در تاریخ ۲۸/۱/۱۳۳۴ به قلم محمد زرنگار.

۳- ۲ تکامل علم فیزیک، ص۵۷، با اندک اختصار.

۴- ۲ ص۱۰۴، با اندک اختصار.

«از اینجا نتیجه گرفتند که حرارت نیز ثابت و باقی است و مانند ماده نه از بین می رود و نه خلق(۱) می شود، و نظیر این حرف را (لاپلاس) درباره کار یا انرژی مکانیک زد و قانون ثبات کار را اعلام نمود.»

«به موجب قانون ثبات کار که قانون تجربی است، هیچ دستگاه مکانیک و ماشین نمی تواند ایجاد کار نماید اگر ما به وسیله یک اهرم موفق می شویم با بازوی ضعیف خود یک سنگ صد منی را از جای خود تکان دهیم درست است که بر آن طرف اهرم با دست خود زور کمتر از صد من وارد آورده ایم، ولی در عوض دست ما مسافت بیشتری را پیموده است، به طوری که حاصلضرب قوه در مسافت طی شده، در هر دو طرف اهرم یکسان می باشد و عیناً آن چه بازوی ما کار کرده است سنگ گرفته است و عین این کار را در صورت برگشت و سقوط به زمین می تواند پس بدهد.»

«این دو قانون ثبات حرارت و ثبات کار، هر یک در جای خود، یعنی در مواردی که فقط یکی از دو عامل حرارت یا کار در میان می آمد، صحیح بود ولی در حالت کلی یعنی در اسباب هایی که مانند موتور اتومبیل و ماشین یخ سازی هم حرارت مصرف می شود و هم کار تولید می گردد حرارت و کار هیچ یک به تنهایی ثابت و باقی نمی مانند و قوانین فوق صدق نمی کند، بلکه ممکن است مثلاً حرارت معدوم و کار پدیدار شود یا کار به مصرف رسیده حرارت ایجاد گردد، ولی تجربه نشان داده است به جای چیزی که ناپدید می شود معادل آن از نوع دیگر تولید می گردد، به طوری که مجموعه کار و حرارت که هر دو منبع قدرت یا انرژی می باشند، در طبیعت، ثابت است.»

«این اصل که بعداً به کلیه انواع انرژی حرارتی و کار و انرژی الکتریک و نور و صوت و غیره تعمیم داده شد و یکی از پایه های علم ترمودینامیک می باشد، اصل ثبات انرژی نامیده می شود، مفهوم اصل چنین است: انرژی ها ممکن است به یکدیگر تبدیل شوند ولی مقدار کل انرژی موجود در دنیا، ثابت و لایتغیر است.»

و نیز در همان کتاب هست: «موقعی که اصل ثبات انرژی در دنیا اعلام شد، بیشتر از یک قرن از اعلام اصل ثبات ماده گذشته بود و دانشمندان متعددی از ملل مختلف: فرانسه، انگلستان و آلمان در این زمینه کار می کردند که بعضی از آنها مسیحی خدا پرست و برخی بی عقیده بودند، ولی هیچ یک با این قصد و احتمال که جاده قیامت را صاف می کنند نبودند.»(۲)

و در کتاب فیزیک نوین چنین هست: «اصل بقای انرژی، اقسام مختلف انرژی می توانند به یکدیگر تبدیل شوند؛ از طرف دیگر آزمایش های مختلف نشان داد که در تبدیلات انرژی های مختلف به یکدیگر، هیچ گاه انرژی از بین نرفته و فقط از صورتی به صورت دیگر تبدیل می شوند، بدین معنی که اگر در یک دستگاه منفرد، یک یا چند نوع انرژی از بین برود به همان اندازه از انواع دیگر انرژی ظاهر می شود، به طوری که می توان اصل کلی زیر را که به اصل بقاء انرژی موسوم است بیان نمود: مقدار کل انرژی دستگاه منفرد، ثابت است.»(۳)

۱- ۲ در این باره سخنی داریم که در همین بحث می نویسیم.

۲- ۲ ص۱۰۶.

۳- ۲ ص۱۴۸ و ۱۴۹. با اندک اختصار

و ایضاً در کتاب راه طی شده هست: بخار آبی که در نتیجه تشعشع خورشید از سطع دریا به بالای جوّ رفته ابرها را تشکیل داده است، به صورت باران به زمین می ریزد و رودخانه ای راه می افتد، انسان از سقوط آب استفاده انرژی نموده آسیابی را می گرداند یا تولید برق می کند، این برق را به شهر می فرستد و در آنجا برق را به مصرف های متعددی می رساند، در چراغ تبدیل به روشنایی، یا در بخاری تبدیل به حرارت می کند و یا آن که به وسیله موتور واگن ها و ماشین های سنگین را به حرکت در می آورد؛ همه اینها انرژی تشعشعی خورشید است که در تسخیر انسان درآمده است و پس از مصرف، باز معدوم نمی شود. مثلاً ـ روشنایی چراغ، وقتی به اشیاء می رسد به صورت حرارت جذب می شود، کار ماشین ها نیز یا در نتیجه بالا بردن شیئ سنگینی در آنجا ذخیره می شود و یا اغلب اوقات در اثر اصطکاک و غیره به صورت حرارت در می آید، کلیه این حرارت ها نیز یا در یک محیطی محفوظ می مانند و یا متفرق و منتشر می گردند، به طوری که دیگر برای ما محسوس نخواهند بود، ولی در هر حال معدوم نمی گردند.»(۱)

حقیقتی که لازم است تذکر داد این است که: مقدار کل انرژی جهان، ثابت و لایتغیّر نیست، زیرا که پوسته بر آن افزوده می شود و بلا انقطاع از مواد جهان، انرژی آفریده می شود. بلی: مقدار کل ماده و انرژی جهان، ثابت و لایتغیر است.

در اتومبیل، بنزین که ماده است متبدل به انرژی مکانیکی می شود و آن را به حرکت در می آورد؛ ما خوراک و آب می خوریم که ماده هستند و در بدن ما به حکم خداوند متعال، در هر آن که بخواهیم و اراده نماییم متبدل به نیروی کار می شوند.

ساختمان انرژی

رئیس دانشکده «هاروارد» می گوید: «ما اکنون پس از سال ۱۹۵۰ هستیم و هنوز درباره این که نور حرکتی موجی است و یا از ذرات خردی ساخته شده است، که در پهلوی یکدیگر قرار می گیرند، تجربه قاطعی صورت نگرفته است.»(۲)

ولی انیشتن تصریح می کند که حقیقت هر گونه انرژی و حتی ماده، دانه دانه است؛ چنین می گوید:

«تئوری کوانتوم(۳) منظره تازه و اساسی برای حقیقت رسم می کند، اتصال و پیوستگی از بین می رود و انفصال و گسستگی جای آن را می گیرد.»(۴)

«آیا ساختمان این سیاله منفی، (۵) ساختمان دانه ای است؟ و آیا این سیاله از کوانتوم های الکتریکی ترکیب شده یا نه؟ در اینجا نیز باید گفت که تجربه های بسیار، این قضیه را ثابت کرده اند که بدون شک، کوانتوم های جزئی این سیاله منفی وجود دارند. و همان گونه که سنگ های کنار دریا از شن تشکیل شده، و خانه از آجرها به دست آمده، سیاله منفی نیز از دانه های الکتریکی ترکیب پذیرفته است.»(۶)

۱- ۳۰.. ص۱۰۶.

۲- ۳ علم ومردم، ص۳۵. نقل به معنی.

۳- ۳ تئوری کوانتوم، نام فرضیه ای است که اصل نخستین اجرام و قُوی را دانه دانه می داند.

۴- ۳ تکامل علم فیزیک، ص۲۷۶.

۵- ۳ مقصود سیاله الکتریکی است.

۶- ۳ تکامل علم فیزیک، ص۲۴۱.

«ماده، ساختمان دانه دانه دارد و از ذرات خردی ساخته شده است که کوانتای ماده نامیده می شوند؛ همین طور بار الکتریکی نیز ساختمان دانه ای دارد، و از همه مهمتر این که انرژی(۱) نیز مجموعه ای از دانه ها و ذرات است؛ فوتون ها(۲) کوانتای انرژی می باشند و نور از آنها ترکیب می شود.»(۳)

نظریه موجی هم چون متقابل با نظریه کوانتوم است پس به قرینه تقابل، از آن چه که درباره کوانتوم نقل شد، فهمیده می شود نظریه دانه ای ظاهراً عین همان مذهب است که در اوائل این فصل از دموکریت نقل کردیم، ولی آن چه که از وی نقل می شود ظاهراً فقط درباره ماده است و تعرضی به انرژی ندارد ولی این نظریه چنان که نقل کردیم جمیع اقسام انرژی را هم دانه دانه می داند.

دانشمندان کوشیدند و بالاخره ثابت کردند که اصل نخستین مواد، نیرو و انرژی است. و اکنون می بینیم که اگر نظریه کوانتوم صحیح درآید و در نزد دانشمندان علوم تجربی مقبول افتد، مطلب بر عکس می شود و اصل همه مواد و نیروها، دانه های ریزی که عبارت اخرای ماده می باشند، و منفصل از هم و جدا از یکدیگر هستند، شناسانیده می شود. سابقاً ماده و نیرو، دو سازنده جهان شناخته می شدند که هیچ کدام از دیگری تولد نمی یابد بعداً به دست آوردند که ماده ها در صورت تقسیم به انرژی می رسند و آخرین جزء ماده، انرژی است و اکنون می خواهد ثابت شود که همین انرژی هم دانه دانه است. آیا این دانه ها را نمی توان ماده اولیه نامید؟.

تبدل نیرو به ماده

منظور ما از نگارش این فصل، همانا توضیح و تشریح امکان تبدل نیرو به ماده است، و این که برگشت یافتن نیروها و ماده گردیدن آنها کاملاً ممکن است.

آنچه که اولاً مهم به نظر می رسید اثبات بقای نیرو و انرژی بود، ما سخنان دانشمندان علوم تجربی را در این باره نقل کردیم و خوب توضیح دادیم که: هیچ کدام از نیرو و ماده قابل انعدام نیستند و موجودهایی ابدی می باشند، قابل تحول هستند و از وضعی به وضع دیگر متبدل می شوند ولی نابود نمی شوند.

و در مرتبه دوم هم، فهم این حقیقت دشوار بود که چگونه نیروهایی نامرئی بر می گردند و مواد مرئی می شوند؟! در این مقام هم، خوب روشن شد که اصلاً همه مواد جهان، فشرده شده و تراکم یافته نیروها هستند؛ و پس ازآن که می بینیم که نیروهایی فشرده، موجودات مرئی را تشکیل داده اند، دیگر با هیچ دلیل نمی توانیم امکان تبدل نیروها را به مواد انکار نماییم.

بدین طریق به دست می آید که اصل مساله تجسم عمل با صرف نظر از جمیع خصوصیات آن، حقیقتی است که باید مورد تصدیق علوم تجربی بوده باشد، و دانشمندان بزرگ جهان طبعاً باید آن را تأیید و اثبات کنند.

و اگر چه تاکنون نشده است که نیروهایی به دست بشری تبدل یافته و ماده ای را بسازند، ولی امکان این که نیروهای انسانی

به قـدرت آفریدگاری جمع گردیده و مواد اخروی را تشـکیل بدهند، با بحث هایی که در این فصل انجام دادیم کاملًا روشـن می شود؛ چنان که انرژی خورشیدی به خواست خداونـدی در داخله میوه ها و بدن حیوانات زنده جای می گیرد و ذخیره می گردد.

۱- ۳ مراد انرژی مکانیکی و حرکت است.

۲- ۳ دانه نور را فوتونمی خوانند.

۳- ۳ تکامل عمل فیزیک، ص۲۷۷.

و مجله دانشمند (تیر ۴۹، ص۱۴) مقاله ای مفصل در امکان و وقوع تبدّل انرژی به ماده از اسحق آثموف به ترجمه فرخ برزگر نشر کرده است.

این فصل، نتایج زیاد و مفیدی به ما می دهد، ما را با سازمان جهان و ساختمان موجودات آن، تا اندازه ای که حقاً سزاوار تحسین و آفرین است آشنا می سازد؛ این فصل دست ما را گرفته قدم به قدم پیش می برد و تا نزدیکی های ساختمان خلقت به جلو هدایت می نماید؛ درباره خمیره اولیه آفرینش با ما گفتگو می کند، و اگرچه جای ابهام خیلی باقی می ماند، و هر چه بر معلومات افزوده می شود مجهولات هم شمرده تر و نمایان تر می گردد. ولی هر چه باشد باز از آینده سازمان جهان، خبرهای یقینی برای ما می‌دهد، خوب ثابت می کند که هر چه اکنون هست الی الابد هم باقی خواهد ماند، و عدم و انعدام کوچک ترین روزنه ای به سوی موجودات ندارند؛ درست است که دنیا دنیای تبدل و تحول است و هر چیزی خواه ماده و خواه نیرو انقلاب می یابد ولی هر چه باشد باز دنیا دنیای وجود است و دنیای عدم نیست.

این فصل، تبدل ماده و نیرو را به حرارت و برودت و به نور و ظلمت و اصوات دلکش و صحنه های دلپذیر و موجودهای شور انگیز و به شکنجه های هولناک و غیر اینها، از مطالبی که به طریق قرآن کریم و احادیث شریفه وارد شده، الحق خوب توضیح می دهد (البته به طوری که گفتیم اصل این مطالب را با قطع نظر از خصوصیات آنها) و امکان آن را در ذهن انسان سهل القبول می گرداند و انصافاً جایی برای چون و چرا باقی نمی گذارد.

این فصل، خوب می رساند که عمل انسان، اعم از این که در شکل حرکت وقوع یابد و یا در صورت سایر انرژی ها، کلیتاً و بدون استثناء در جهان باقی می مانند و امکان انقلاب به هر گونه ماده و نیرو را هم دارند.

این فصل، چنان استحکام برای ساختمان عمل می دهد که اگر سراسر قوای مخربه جهان جمع شوند و بر سر یک عمل بسیار کوچک و ناچیز بتازند، باز هم نمی توانند استحکام آن را در هم بشکنند و یا ناچیزترین ذره آن را نابود سازند.

در آخر سخن بایستی تذکر داد که، یک خداست و دو گونه کتاب به رشته تألیف کشیده: کتاب تشریعی و کتاب تکوینی. قرآن و جهان، حقیقت این است که فهم این دو کتاب به یکدیگر بستگی دارد و هر کدام کلید رموز آن دیگری است؛ خود قرآن کریم چنین دستور می دهد: برای به دست آوردن رمز آفرینش و آغاز و انجام خلقت و پیدایش زندگی نوین یعنی نشأه آینده، در زمین سیر کنید و در آیات کتاب تکوینی غور نمائید و بدین طریق می توانید آیات کتاب تشریعی را خوب بفهمید و آنها را تفسیر نمایید.

فرموده: أَوَ لَمْ یَرَوْا کَیْفَ یُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ إِنَّ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یَسِیرٌ - قُلْ سِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ یُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ؛(۱) و همچنان که در قرآن کریم آیات هست، حقیقت این است که در آسمان ها و زمین هم آیات بسیاری برای مؤمنین هست: إِنَّ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَآیاتٍ لِلْمُؤْمِنِینَ.(۲)

۱- عنکبوت (۲۹) / آیه ۱۹ و ۲۰. آیا ندیدند که خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرد و بعداً همان را اعاده می فرماید: مسلماً این بر خداوند آسان است؛ بگو در زمین سیر کنید (دقیقاً بررسی و مطالعه نمائید) و نظر کنید که خداوند چطور آفرینش را آغاز نمود؟ و چگونه بعداً نشأه آینده را ایجاد می فرماید؟.

۲- جاثیه (۴۵) / آیه ۳.

آیات و احادیث در بقا و تجسم و تطوّرات اعمال

آیات و احادیث

قرآن و حدیث

دلیل ما در بیان و اثبات مسایل این کتاب، آیات محکمه قرآن و کلمات متقنه پیشوایان دین - علیهم السلام - است، و هر چه که غیر از آیه و حدیث صحیح می آوریم به عنوان تأیید و توضیح علمی و یا استدلال برای رعایت دیگران است.

قرآن کریم یگانه کتاب صحیح و دست نخورده خداوند متعال در روی زمین است؛ و بر خلاف برخی از تصورات دور از حقیقت، پیوسته گفتار خود را متکی به برهان بیان داشته است [بدون این که آمرانه (به خاطر این که گوینده خود خداوند متعال است) دستور به قبول تعبدی داده باشد] ولی چون که اسلوب بیان قرآن کریم به طرز بیانات متعارفی علمی نیست (برای این که کتابی همگانی و هر زمانی است، و برای همه افراد بشر از دانشمند و بی سواد و غربی و شرقی در تمامی اعصار مختلف تا قیام رستخیز فرستاده شده است، و به خاطر یک عده اهل مطالعه فقط نازل نشده است) فلذا یافتن دلیل از میان جملات آیات، و بیان کردن آنها به طور علمی، کار دشواری شده، و هر کسی از عهده آن نمی تواند برآید.

از زمانی که قرآن نازل شده، کتاب ها و علم ها پرداخته شده و فرضیه ها و مکاتیب فلسفی ظهور کرده و پا به میدان خودنمایی گذاشته و اسالیب نگارش رنگ به رنگ گردیده، و هر کدام در یک دوره علاقه مندانی پیدا کرده ولی دیر زمانی نگذشته که نادرستی قضیه هویدا گردیده و به دست فراموشی سپرده شده است؛ در مقابل آنها این قرآن کریم است که با وجود دشمنانی سرسخت، که کتاب ها در ردّ آن ساخته و مقاله ها بر علیه آن پرداخته اند، و با پیدایش این همه ترقی در علوم تجربی و با پدید آمدن این همه نو ظهورها و عوض شدن افکار، باز هم می بینیم که قرن به قرن و حتی در این اواخر سال به سال، بر رونق آن افزوده می شود و در جهان رایج تر و در میان طبقات دانشمندان شناخته تر می گردد، هر قدر افکار روشن تر و اندیشه ها عمیق تر می شود، و مسایل علوم روی به دقت می نهد و باریک تر می شود، حقاً قرآن کریم هم در انظار شیرین تر و در قلوب محبوب تر گردیده و ارزش باطنی و حقیقی آن ظاهرتر و آشکارتر می شود.

عجیب است که از آغاز قرآن تا پایان آن، سخن به نحو واحدی ادا شده، یعنی مطالب بدون کوچک ترین دو رنگی و اختلاف ساخته شده و بیان گردیده است؛ آن چه که اکنون در نظر نگارنده اعجاب آور و اعجاز آمیز است، همین مساله حاضر و عمل انسان است؛ نویسندگان بهتر می دانند که متعسر و یا متعذر است که کتابی تمام نوشته شود و سخنی به ضد سخن دیگر در آن نوشته نشود؛ احتراز از این تضادّهای به ظاهر کوچک، برای افراد بشر اگر چه نابغه هم باشند، اگر ممکن باشد باز دشوار است؛ ولی می بینیم که قرآن کریم درباره عمل مثلاً بسیار سخن رانده و راجع به اعمال صالحه و سیئات، گفتگوهای زیاد فرموده و از حبط شدن حسنات و از توبه و عفو سیئات هم، زیاد بحث کرده اما در هر حال توجه تام به تمام گوشه ها و زوایای مساله داشته است.

سخن در قرآن کریم با کمال سادگی و استقامت پیش رفته و خالی از هر گونه تضادّ به قالب بیان ریخته شده است، در جایی که از پایداری و جاودانی بودن عمل سخن می گوید، راه توبه را به روی بدکاران پشیمان، نمی بندد و آنان را ناامید نمی گرداند؛ و در جایی هم که از تباه شدن حسنات و یا از بخشیده شدن سیئات بحث می فرماید، ناچیزترین اشاره ای به انعدام عمل نمی نماید.

آن چه که درباره قرآن کریم معروض گردید، بدون تغییر درباره احادیث شریفه (که از رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - و دوازده جانشین آن حضرت - علیهم السّلام - روایت شده است) نیز صادق است، و جای استبعاد نیست، به جهت این که آموزنده این پیشوایان، همان پردازنده قرآن است، خداوند متعال جل جلاله و عم نواله.

پاداش آدمی، خود کردار آدمی است

قرآن کریم و احادیث شریفه تصریح فرموده اند که جزا در روز جزا، برای هر انسانی، عین اعمال دنیوی خود او خواهد بود؛ از این دسته آیات و احادیث چنان که ذیلاً خواهیم دید، چنین استفاده می شود که:

اعمالی که در این زندگی از انسان صادر می شود، فانی نمی شود و باقی می ماند و در روز رستخیز که روز پاداش و کیفر است، در اشکال مختلف: در شکل نور و یا حرارت، در صورت مواد فردوسی و یا جهنمی، بدون هیچ کاهش، به خود عامل پرداخت می شود؛ و بدین طریق، برای هیچ کسی جای گله و شکوه ای باقی نمی ماند، و حقاً هیچ جزایی برای اعمال، و هیچ چیزی اوفق با آنها، بهتر از خود آنها نیست؛ چه چیز بهتر از این می تواند باشد که در محکمه عدل الهی، به هر کسی همان داده شود که خود پسندیده و انجام داده است.

در قرآن کریم هست:

هَلْ یُجْزَوْنَ إلاَّ ما کانُوا یَعْمَلُونَ؛(۱) و ایضاً: سَیُجْزَوْنَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ؛(۲) و ایضاً: وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً وَ لا یَظْلِمُ رَبُّکَ أَحداً؛(۳) و ایضاً: هَلْ تُجْزَوْنَ إلاَّ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛(۴) و ایضاً: فَلا یُجْزَی الَّذِینَ عَمِلُوا السَّیِّئاتِ إلاَّ ما کانُوا یَعْمَلُونَ؛(۵) و ایضاً: ذُوقُوا ما کُنْتُم تَعْمَلُونَ؛(۶) و ایضاً: فَالْیَوْمَ لا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَ لا تُجْزَوْنَ إلاَّ ما کُنْتُم تَعْمَلُونَ؛(۷)و ایضاً: وَ ما تُجْزَوْنَ إلاَّ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛(۸) و ایضاً: وَ قِیلَ لِلظَّالِمِینَ ذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ؛(۹) و ایضاً: الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛(۱۰)

و ایضاً: إِنَّما تُجْزَوْنَ ما کُنْتُم تَعْمَلُونَ؛ (۱۱) و ایضاً؛ لَیسَ لِلْإِنْسانِ إلاَّ ما سَعی؛(۱۲) و ایضاً: ثُمَّ یُجْزاهُ الْجَزاءَ الْأَوْفی؛(۱۳) و ایضاً: یا أَیُّهَا الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا الْیَوْمَ إِنَّما تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛(۱۴) و ایضاً: هَلْ ثُوِّبَ الْکُفَّارُ ما کانُوا یَفْعَلُونَ؛(۱۵) و ایضاً: لِیَجْزِیَ اللَّهُ کُلَّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ؛(۱۶) و ایضاً: وَ تُوَفَّی کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ؛(۱۷) و ایضاً: وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَحسَنَ الَّذِی کانُوا یَعْمَلُونَ؛(۱۸)

و ایضاً: لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ أَحسَنَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ؛(۱۹) و ایضاً: لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا؛(۲۰) و ایضاً: لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِی کانُوا یَعْمَلُونَ.(۲۱)

۱- اعراف (۷) / آیه ۱۴۷ و سباء (۳۴) / آیه ۳۳. آیا به غیر از آن چه که می کردند جزایی به ایشان داده می شود؟

۲- اعراف (۷) / آیه ۱۸۰. مسلماً عین کرده خویش را جزا می یابند.

۳- کهف (۱۸) / آیه ۴۹ و آنچه را که کرده بودند حاضر یافتند و پروردگارت به کسی ستم نمی کند.

۴- نمل (۲۷) / آیه ۹۰. آیا جز آن چه که می کردید جزا می یابید؟
۵- قصص (۲۸) / آیه ۸۴. آنان که اعمال به جا آوردند، جزایی جز آن چه که می کردند نمی یابند.
۶- عنکبوت (۲۹) / آیه ۵۵. بچشید آن چه را که می کردید.
۷- یس (۳۶) / آیه ۵۴. امروز به هیچ کسی هیچ ستمی نمی شود و جز آن چه می کردید جزایی نمی یابید.
۸- صافات (۳۷) / آیه ۳۹. جزایی جز آن چه که می کردید نمی یابید.
۹- زمر (۳۹) / آیه ۲۴. و به ستمگران گفته شد بچشید آن چه را که کسب نمودید.
۱۰- ۱۰.. جاثیه (۴۵) / آیه ۲۸. امروز همان را که می کردید جزا می یابید.
۱۱- ۱ طور (۵۲) / آیه ۱۶. و همانا جزایتان می دهند همان را که می کردید.
۱۲- ۱ نجم (۵۳) / آیه ۳۹. نیست برای انسان جز سعیش.
۱۳- ۱ نجم (۵۳) / آیه ۴۱. سپس جزا داده می شود به او عمل او که جزائی اوفی است.
۱۴- ۱ تحریم (۶۶) / آیه ۷. ای کسانی که کافر شدید، امروز عذر می آورید، همانا همان را جزایتان می دهند که می کردید.
۱۵- ۱ مطففین (۸۳) / آیه ۳۶. آیا به کافران، آن چه که می کردند برگردانیده شد؟ (جزا داده شد؟).
۱۶- ۱ ابراهیم (۱۴) / آیه ۵۱. تا جزا دهد خدا به هر کسی آن چه را که کسب کرد.
۱۷- ۱ نحل (۱۶) / آیه ۱۱۱. تمام پرداخت می شود به هر کسی آنچه که عمل کرد.
۱۸- ۱ عنکبوت (۲۹) / آیه ۷. کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح کرده اند، البته از آنان کارهای بدشان را دور و پوشیده می داریم و هر آینه آنان را جزا می دهیم نیکوتر آنچه را که می کردند.
۱۹- ۱ توبه (۹) / آیه ۱۲۱. تا جزایشان دهد خدای، نیکوتر آنچه را که می کردند؛ تقدیر این کریمه، به قرینه آیه ۷ سوره عنکبوت و ۳۵ سوره زمر این است که: لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون و لیکفر عنهم اسوء ما کانوا یعملون.
۲۰- ۲۰.. نور (۲۴) / آیه ۳۸. تا جزا دهد خدا ایشان را بهترین اعمال شان را. و تقدیر این آیه نیز به قرینه کریمه ۷ عنکبوت و ۳۵ سوره زمر این طور است: لیجزیهم الله احسن ما عملوا و لیکفر عنهم اسوء ما عملوا.
۲۱- ۲ فصلت (۴۱) / آیه ۲۷. هر آینه جزای شان می دهیم بدترین آنچه را که می کردند؛ و تقدیر این آیه هم به قرینه آیه ۷ عنکبوت و ۳۵ زمر چنین می شود: و لنجزینهم اسوء الذی کانوا یعملون و لنحبطن عنهم احسن الذی کانوا یعملون.

و در خبر است که: جبرئیل – علیه السّلام – به حضرت پیغمبر – صلّی الله علیه و آله و سلّم – نازل شد و گفت: یا مُحَمَّدُ عِش ما شِئتَ فَإنَّک مَیِّتٌ وَ اَحبِب مَن شِئتَ فَإنَّک مُفارِقُهُ و اَعمَل ما شِئتَ فَإنَّک ملاقیهِ.(۱)

و از حضرت امیر المؤمنین – علیه السّلام – روایت شده است که فرموده: ما مِن اَحَدٍ اَودَعَ قلباً سُروراً اِلاّ وَ خَلَقَ اللهُ لَهُ مِن ذلکَ السّرورِ لُطفاً فَاِذا نَزَلَت بِهِ نائِبَهٌ جَری اِلیها کالماءِ فی انحِدارِهِ حَتّی یطرُدَها عَنهُ کما تُطرَدُ غَریبَهُ الأبِلِ؛(۲) و در مباحث آینده هم اخباری که بر این بحث دلالت دارند نقل خواهد شد انشاء اللّه تعالی.

پاداش آدمی، خود کردار آدمی است

اگر گفته شود: لفظ «جزاء» و مشتقات آن در آیات کریمه قرآنیه، مانند: جَزاءً وِفاقاً(۳)، و: جَزاءً مِن رَّبِکَ(۴) و امثال آن ها که زیادند، دلالت بر این می کنند که جزای عمل، غیر از عمل است؛ و کریمه: هَلْ تُجْزَوْنَ إلاَّ بِما کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ(۵) و امثال آن که باء مقابله دارند می رسانند که جزای عمل غیر از آن و در مقابل آنست؛ و نیز آیات بسیاری هستند که آشکارا جنت و نعمتهای آن را برای مؤمنین و دوزخ و شکنجه های آن را برای کافرین و فاجرین وعده داده است؛ و ظاهر آن ها نیز این است که جزا غیر از عمل است؛ می فرماید: وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ – وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ ناراً خالِداً فِیها وَ لَهُ عَذابٌ مُهِینٌ؛(۶) لابد طریق توفیق این می شود که در آیاتی که دلالت می کنند که جزای عمل، خود آن است یک لفظ «کأنّ» به عنوان تأویل و تفسیر، در تقدیر گرفته شود.

---

۱ – ۲ وسائل الشیعه، ج۱، ص۱۴، س۲. وافی کتاب الصلوه، ص۲۱، س۳۱. روضه الواعظین، ص۲۷۱، من لایحضره الفقیه، ص۱۲۴، س۲۴. ای محمد – صلّی الله علیه و آله و سلّم – زنده بمان هر قدر که خواهی، حقا که خواهی مرد، و دوست بدار هر که را که خواهی، حقا که جدا خواهی شد. و عمل کن آن چه که خواهی، حقا آن را ملاقات خواهی نمود.

۲– ۲ نهج البلاغه، ج۳، ص۲۱۰، حکمت ۲۵۷. هر کسی به دلی شادی رساند خداوند از همان شادی، لطفی خلق می کند. هر وقت مصیبتی به او برسد، مانند آبی که در سرازیری روان باشد به سوی آن مصیبت روان می گردد تا آن را از وی طرد نماید و براند، همان طورکه شتر بیگانه رانده می شود.

۳– ۲ نباء (۷۸) / آیه ۲۶. جزایی است موافق.

۴– ۲ نباء (۷۸) / آیه ۳۶. جزایی است از پروردگارت.

۵– ۲ یونس (۱۰) / آیه ۵۲. آیا جزا داده می شود جز با آنچه کسب می کردید؟

۶– ۲ نساء (۴) / آیه ۱۳ و ۱۴. هر کس خدا و رسولش را اطاعت کند او را داخل باغستان هایی می کند که از زیر آنها نهرها جاری است. همیشه در آنجا می مانند. و این است گشایش بزرگ و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند او را به آتشی داخل می کند که الی الابد در آن می ماند و برای اوست شکنجه ای خوار کننده.

در پاسخ می گوییم: اگر جائز باشد که لفظ کأنّ در تقدیر فرض شود، لازم می آید که در دنیا کلام صریحی پیدا نشود و اقاریر، همه باطل شوند؛ برای این که با در تقدیر گرفتن یک لفظ کأنّ هر کلام واضحی از معنای اصلی خود در می آید و تغییر می یابد و به کلی عوض می شود؛ پس قول به جواز تقدیر کأنّ، شبیه ترین سخن به گفتار کودکان است.

حقیقت مطلب و ساده ترین وجه جمع این است که، چون عین عمل دنیوی، بدون تغییر شکل به عامل نمی رسد بلکه پس از آن که باطن خود را بروز می دهد و کاملاً عوض می شود و زیادت می یابد به او می رسد فلذا صحیح می شود که گفته شود: عین عمل او به او رسید؛ و هم این که: جزای عمل خویش را باز یافت؛ و هم این که: عمل خویش را به عنوان جزا باز یافت.

تفصیل این است که:

اعمال دنیوی انسان با شکل عمل و با آن صورتی که در حین صدور دارا می باشد به عامل خود داده نمی شود، بلکه پس از آن که به وقوع می پیوندد و شکل کنونی و ظواهر دنیوی و صورت این جهانی خود را ترک می کند و به کلی عوض می شود به عامل خود می رسد؛ پس از آن که با عین ذات و حقیقت خود ظهور می کند و شکل نعمت های بهشتی، و یا شکنجه های جهنمی به خود می گیرد و قابلیت لذت دادن، و آزار رسانیدن پیدا می کند، به عامل خود داده می شود.

بنابراین، در این دریافت و این پرداخت، دو ملاحظه صحیح در می آید: یکی این که: مجازاتی به معنای حقیقی کلمه اصلاً در آخرت نخواهد بود، به جهت این که عین عمل عامل، به او داده خواهد شد؛ دیگری این که: روز قیامت روز مجازات است و هر کسی پاداش و کیفر اعمال خود را در آن روز دریافت می دارد: پاداش نیکوکاران، بهشت و نعمت های بی کران آن و کیفر بدکاران، دوزخ و شکنجه های جان فرسای آن است.

آیاتی که پایه اشکال مذکور شده اند، مبتنی بر لحاظ دوم هستند؛ و آیاتی هم که در بحث های گوناگون این فصل، انشاء اللّه تعالی ایراد می شوند مبتنی به لحاظ اول بوده و دال بر عینیت می باشند؛ و آیاتی که در این بحث نقل شدند و عنوان: «پاداش آدمی، خود کردار آدمی است» از آن ها استفاده می شود، لحاظ جامعی دارند و جامع هر دو لحاظ یاد شده هستند؛ و می فهمانند که: مجازات در آخرت حق است ولی جزای هر عمل خود همان عمل است.

مثل عامل، مثل زارع است: زارع گندم و جو و سایر حبوبات خویش را در زمین ها به هر طرف می پاشد، و بعد از مدتی هنگام خرمن، حاصل بر می دارد، این حاصل به لحاظی پاداش زارع و پاداش بذر و بذر افشانی اوست، و با لحاظ دیگری، پاداشی در میان نیست بلکه این حاصل در واقع همان بذرهای سابق اوست که صورت خود را عوض کرده و افزایش یافته و به دست او رسیده است، و به لحاظ جامعی، زارع پاداش می یابد و پاداش او همان بذرهای پراکنده شده اوست که روئیده و بزرگ شده و به او رسیده است.

حسنات دنیوی نعمت های بهشتی می گردند

اگر مـا بتوانیم در مکتب قرآن، بـا برد باری و صبر، شاگردی نماییم، و زمانی زبان به ایراد دراز نکرده و سـرا پا گوش و هوش شویم (نه زبان پر طغیان و انـدیشه نافرمان) ما را به مرموزترین اسـرار جهان هـدایت می کنـد؛ و سـبب این که ما از قرآن کمتر استفاده می کنیم!! و معلوم است کسی که به استاد خود، معلمی کند و دانشی نیاندوخته و علمی نیاموخته به هوس آموزگاری بر آموزگار افتد، عاقبت نادان می ماند.

مثل ما و قرآن، مثل موسی و خضر(۱) است، ترقی یافتن و دانا شدن موسی، نیازمند تعلیم خضر بود، و این هم محتاج به صبر و تحمل موسی بود، ولی او مثل مردم زمان ما، می خواست فلسفه هر چیز را فوراً بداند، فلذا در هر مساله ای زبان به اشکال می گشود؛ و بالاخره چون موسی عجول بود، لیاقت مکتب خضر را پیدا نکرد و رانده شد و «هذا فراق بینی و بینک» به او خوانده شد.

قرآن کریم و حدیث شریف ما را به این حقیقت رهبری می کنند که: اعمال نیک این زندگی، تغییر شکل داده و در آخرت نعمت های بهشتی خواهند شد و در صورت باغ و راغ و چمن و سوسن، و در اندام حوریان پری پیکر، و در شکل کاخ های مجلل پدیدار خواهند شد؛ وَ إِذا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعِیماً وَ مُلْکاً کَبِیراً.(۲)

فرموده: لَیْسَ لِلْإِنْسانِ إِلَّا ما سَعى؛(۳) و ایضاً: وَ إِذَا الْجَنَّهُ أُزْلِفَتْ - عَلِمَتْ نَفْسٌ ما أَحْضَرَتْ؛(۴) و ایضاً: وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ؛(۵) و ایضاً: وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ؛(۶) و ایضاً: مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثِیرَهً وَ اللَّهُ یَقْبِضُ وَ یَبْصُطُ؛(۷)

و ایضاً: مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ وَ اللَّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ؛(۸) و ایضاً: مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ کَمَثَلِ جَنَّهٍ بِرَبْوَهٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُکُلَها ضِعْفَیْنِ فَإِنْ لَمْ یُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ؛(۹)

و ایضاً: وَ ما أَلَتْناهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَیْءٍ؛(۱۰) و ایضاً: وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ فَلِأَنْفُسِکُمْ وَ ما تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ یُوَفَّ إِلَیْکُمْ وَ أَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ ؛(۱۱) و ایضاً: إِنَّ اللَّهَ لا یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّهٍ وَ إِنْ تَکُ حَسَنَهً یُضاعِفْها؛(۱۲) و ایضاً: یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً؛(۱۳) و ایضاً: وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْءٍ فِی سَبِیلِ اللَّهِ یُوَفَّ إِلَیْکُمْ؛(۱۴) و ایضاً: یا بُنَیَّ إِنَّها إِنْ تَکُ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَکُنْ فِی صَخْرَهٍ أَوْ فِی السَّماواتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ؛(۱۵)

و ایضاً: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمانِهِمْ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ؛(۱۶) و ایضاً: وَ إِنَّ کُلاًّ لَمَّا لَیُوَفِّیَنَّهُمْ رَبُّکَ أَعْمالَهُمْ؛(۱۷) و ایضاً: أَ لَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً کَلِمَهً طَیِّبَهً کَشَجَرَهٍ طَیِّبَهٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِی السَّماءِ - تُؤْتِی أُکُلَها کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّها وَ یَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ؛(۱۸) و ایضاً: وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً؛(۱۹)

و ایضاً: وَ وَجَدُوا ما عَمِلُوا حاضِراً؛(۲۰) و ایضاً: یَوْمَئِذٍ یُوَفِّیهِمُ اللَّهُ دِینَهُمُ الْحَقَّ؛(۲۱) و ایضاً: وَ ابْتَغِ فِیما آتاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَهَ وَ لا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا؛(۲۲) و ایضاً: وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِیُوَفِّیَهُمْ أَعْمالَهُمْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ؛(۲۳) و ایضاً: یَوْمَ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ لِلَّذِینَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِکُمْ قِیلَ ارْجِعُوا وَراءَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً؛(۲۴)

و ایضاً: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ؛(۲۵) و ایضاً: یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ یَداهُ؛(۲۶) و ایضاً: وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ - عَلِمَتْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ وَ أَخَّرَتْ؛(۲۷) و ایضاً: یَقُولُ یا لَیْتَنِی قَدَّمْتُ لِحَیاتِی؛(۲۸) و ایضاً: مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ

خَیْراً یَرَهُ.(۲۹)

۱- داستان آموزنده موسی و خضر، در سوره کهف (۱۸) / آیه ۶۰ تا ۸۲ می باشد.

۲- انسان (۷۶) / آیه ۲۰. وقتی که آن جا را می بینی ناز و نعمت و پادشاهی بزرگی را می بینی.

۳- نجم (۵۳) / آیه ۳۹. نیست برای انسان جز آن چه کوشید.

۴- تکویر (۸۱) / آیه ۱۳ و ۱۴. آن گاه که بهشت، نزدیک آورده شود هر کسی داند که چه حاضر کرده است.

۵- بقره (۲) / آیه ۱۱۰. هر چیزی را که برای خود، پیش داشت نمایید در پیش خدا آن را باز می یابید.

۶- بقره (۲) / آیه ۲۲۴. برای خودتان پیش داشت کنید و از خدا بپرهیزید.

۷- بقره (۲) / آیه ۲۴۵. کیست که به خدا قرض نیکی دهد تا خدا برای او بیفزاید افزایش های بسیاری و خداوند قبض می کند و بسط می دهد.

۸- بقره (۲) / آیه ۲۶۱. مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا خرج می کند، مانند مثل دانه ای است که هفت سنبل برویاند در هر سنبل صد دانه باشد؛ و خداوند برای هر کس که بخواهد افزایش می دهد، خداوند بزرگ است، دانا است.

۹- بقره (۲) / آیه ۲۶۵. مثل کسانی که اموال خود را برای طلب خشنودی خدا و برای استوار داشتن خود خرج می کنند، مانند مثل باغی است در تپه ای که باران درشت قطره به آن رسد و میوه هایش را دو برابر دهد و اگر باران درشت قطره نرسد، بارش ریز قطره ای به آن رسد.

۱۰- ۱۰.. طور (۵۲) / آیه ۲۱. نکاستیم شان از عمل شان چیزی.

۱۱- ۱ بقره (۲) / آیه ۲۷۲. هر چه از خیر خرج کنید، برای خودتان است. در صورتی که خرج نمی کنید مگر برای طلب راه خدا و هر چه از خیر خرج کنید تمام پرداخت می شود به شما و بر شما ستمی نمی شود.

۱۲- ۱ نساء (۴) / آیه ۴۰. حقیقت این است که خدا به وزن ذره ای ظلم نمی کند و اگر ذره ای نیکی باشد آن را می افزاید.

۱۳- ۱ آل عمران (۳) / آیه ۳۰. روزی هر کسی هر خیری را که کرده بود، حاضر خواهد یافت.

۱۴- ۱ انفال (۸) / آیه ۶۰. هر چه که در راه خدا انفاق کنید تماماً به شما پرداخت می گردد.

۱۵- ۱ لقمان (۳۱) / آیه ۱۶. پسر کوچکم اگر حسنه به وزن دانه خردل باشد و در میان سنگی باشد یا در آسمان ها و یا در زمین، خداوند آن را باز می آورد، و باور کن که خداوند کارش لطیف و دقیق است و (از هر جا و هر چیز) با خبر است.

۱۶- ۱ یونس (۱۰) / آیه ۹. واقع این است کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح کردند، پروردگارشان آنان را با ایمان شان هدایت می فرماید. از زیرشان در باغستان های نعمت، نهرها روان است.

۱۷- ۱ هود (۱۱) / آیه ۱۱۱. حقیقت این است که پروردگارت به طور مسلم به ایشان، اعمال شان را تماماً پرداخت خواهد کرد.

۱۸- ۱ ابراهیم (۱۴) / آیه ۲۴ تا ۲۷. آیا ندیدی که خداوند چگونه مثل زد کلمه طیبه و سخن پاک را، مانند درخت پاکی که ریشه اش ثابت و استوار و شاخسارش در آسمان است، میوه هایش را به اذن خدا در هر زمان می دهد، خداوند برای مردمان، مثل ها می زند تا شاید آنان متذکر شوند.

۱۹- ۱ کهف (۱۸) / آیه ۴۶. باقیاتی که صالح هستند بهترند در نزد پروردگارت از لحاظ ثواب و برگشت.

۲۰- ۲۰.. کهف (۱۸) / آیه ۴۹. و هر چه را که کرده بودند حاضر یافتند.

۲۱- ۲ نور (۲۴) / آیه ۲۵. خداوند در آن روز، دین حق آنان را (یعنی اعمال نیک شان را) به ایشان تمام می پردازد.

۲۲- ۲ قصص (۲۸) / آیه ۷۷. در آن چه خداوند تو را داده خانه آخرت را طلب کن، و بهره ای را که از زندگی دنیوی برایت هست فراموش مکن.

۲۳- ۲ احقاف (۴۶) / آیه ۱۹. برای هر کسی از آن چه به جا آورده است درجاتی هست و خدا می خواهد اعمالشان را تماماً به ایشان بپردازد و ستمی به ایشان نشود.

۲۴- ۲ حدید (۵۷) / آیه ۱۳. روزی مردان و زنان منافق به مؤمنین گویند: صبر کنید تا ما هم به شما برسیم و از نورتان استفاده کنیم، در پاسخ گفته می شود که به پشت سرتان برگردید و نوری بجویید.

۲۵- ۲ حشر (۵۹) / آیه ۱۸. ای کسانی که ایمان آورده اید، بپرهیزید از خدا. البته هر کسی نیک نظر کند که برای فردای خود چه پیش داشتی می کند.

۲۶- ۲ نباء (۷۸) / آیه ۴۰. روزی انسان به آن چه که با دو دست خویش پیش داشت کرده بود نگاه می کند.

۲۷- ۲ انفطار (۸۲) / آیه ۴ و ۵. و هنگامی که قبرها شکافته شوند، داند هر کسی که چه تقدیم داشته و چه تأخیر انداخته است.

۲۸- ۲ فجر (۸۹) / آیه ۲۴. می گوید ای کاش که برای این زندگیم پیش داشت می کردم.

۲۹- ۲ زلزله (۹۹) / آیه ۷. هر کس به ثقل ذره ای خیر کند آن را می بیند.

و در حدیث وارد شده که حضرت رسول – صلّی الله علیه و آله و سلّم – فرمود: قالَ اللّه جَلَّ جَلالهُ یا عِبادِیِ الصِّدّیقینَ تَنَعَّموا بِعِبادَتی فی الدُّنیا فَاِنَّکُم بِها تَتَنَعَّمونَ فی الجَّنَهِ؛(۱)

وَ ایضاً: لَمّا اُسرِی بی مَرَّبی اِبراهیمَ – علیه السّلام – فقالَ مُر اُمَّتَکَ اَن یُکثِروا مِن غَرسِ الجنهِ فَانّ اَرضَها واسعهٌ وَ تربتَها طیبهٌ قلتُ و ما غرسُ الجَنهِ قالَ لاحولَ وَلا قوهَ اِلاباللّهِ؛(۲) وَ ایضاً: مَن قالَ لا اِلهَ الّا اللّهُ غُرِسَت له شجرٌ فی الجنهِ؛(۳) وَ ایضاً: اِنَّما هِی اَعمالَکُم رُدَّت اِلیکُم (تُرَدُّ اَلیکُمُ)(۴)؛ وَ ایضاً: بادِروا اِلی رِیاضِ الجَنهِ قالوا یا رسولَ اللّهِ و ما ریاضُ الجَنَهِ قالَ حِلَقُ الذِکرِ؛(۵)

و ایضاً: اِنّ القَبرَ: روضهٌ مِن ریاضِ الجَّنَهِ او حُفرَهٌ مِن حُفَرِ النّیرانِ فَمِهِّدوهُ بِالعملِ الصالحِ فَمَثَلُ اَحدِکُم کَمَثَلِ الرجلِ یُنفِذُ کَلامَهُ یُمَهِّدلَهُ؛(۶) قالَ اللُّه تَعالی: فَلِأَنْفُسِهِمْ یَمْهَدُونَ(۷) و ایضاً: لَمّا اُسرِیَ بی اِلیَ السّماءِ دَخَلتُ الجَّنَّهَ فَرأَیتُ فیها قیعاناً بُقَعاً مِن مِسکٍ و رأیتُ فیها ملائکهً یبنونَ لِبَنَهً مِن ذهبٍ و لِبنهً مِن فضهٍ وَ رُبَما اَمسَکوا، فقلتُ لَهُم ما بالکُم رُبَما امسَکتُم؟ فَقالوا حَتّی تَجیئنا النَفقهُ، قلتُ: وَ ما نَفَقَتُکُم؟ قالوا قَولُ المؤمنِ سُبحانَ اللهِ و الحمدُ للهِ ولا الهَ الا اللهُ و اللهُ اَکبرُ فَاِذا قالَهُنَّ بَنَینا وَ اِذا سَکَتَ وَ اَمسَکَ اَمسَکنا.(۸)

۱- ۳۰.. امالی، صدوق، ص۱۸۱ – وسائل الشیعه، ج۱، ص۱۳، س۳۰. با اندک فرق از کلینی. خداوند جل جلاله فرمود: ای بندگان صدیق من در دنیا با عبادت لذت برید چون در بهشت هم با همان عبادت لذت خواهید برد.

۲- ۳ سفینه البحار، ج۲، ص۳۱۲. وقتی که به آسمان برده شدم، ابراهیم – علیه السّلام – به نزد من آمد و گفت: امت خود را امر کن که از کشت بهشت زیاد بکارند، چون که زمینش با وسعت و خاکش نیک است. گفتم: کشت بهشت چیست؟ گفت: لاحول ولاقوه الا بالله، یعنی گفتن این سخن، کشت بهشت است.

۳- ۳ همانجا هر کس بگوید لا اله الا الله، درختی برای او در بهشت کاشته می شود.

۴- ۳ شرح دعای عدیله شیخ ابراهیم سبزواری، ص۱۷۰ – الفردوس الاعلی، ص۲۶۹. همانا اعمال خود شماهاست که به شما برگردانیده شده اند، یا می شوند.

۵- ۳ من لایحضره الفقیه، ص۵۸۸، س۷ – وافی، س۴۶ و س۱۴ – روضه الواعظین، ۳۲۴ – معانی الاخبار، ص۳۲۱ – المحجه البیضاء، ج۱، ص۲۲. بشتابید به سوی باغ های بهشت. گفتند یا رسول الله باغ های بهشت چیست؟ فرمود: حلقه های ذکر است.

۶- ۳ ارشاد القلوب، ص۹۷. واقع این است که قبر باغی است از باغستان های بهشت یا گودالی است از گودال های دوزخ، پس آن را با عمل صالح و شایسته آماده سازید. و مثل شما مثل مردی است که سفارش می دهد خانه برایش تهیه می شود. خداوند متعال فرموده: برای خودشان تهیه می کنند و اماده می سازند.

۷- ۳ روم (۳۰) / آیه ۴۴. و من عمل صالحاً فلانفسهم یمهدون، کسانی که عمل نیک و شایسته به جا می آورند همانا برای خودشان تهیه می بینند.

۸- ۳ ارشاد القلوب، ص۱۱۱. وقتی که به آسمان برده شدم داخل بهشت گردیدم، در آنجا دشت های هموار، قطعه زمین هایی از مشک دیدم و در آنجا فرشتگانی دیدم که با خشتی از طلا و خشتی از نقره بنا می گذاشتند، و بسا دست از کار می کشیدند، به آنان گفتم چرا گاهی بنا می گذارید و گاهی دست نگاه می دارید؟ گفتند: تا مصالح کار برسد. گفتم مصالح

شما چیست؟ گفتند: این است که مومن بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر.. هر وقت او اینها را گفت: بنا می گذاریم و هر وقت ساکت شد ما هم امساک می کنیم. امالی طوسی، ص۳۰۲.

و ایضاً: الجّنهُ قیعانٌ و اِنَّ غِراسَها سبحانَ الله وَ بِحمدهِ؛(۱) و ایضاً: مَن قالَ سُبحانَ اللّهِ غَرَسَ اللّهُ بِها شَجَرَهً فی الجَّنهِ، وَ مَن قالَ لا اِلَهَ الا الله غَرَسَ اللّهُ بها شَجَرَهً فی الجَّنهِ؛ وَ من قالَ الله اکبرُ غَرَسَ اللّه بها شَجرهً فی الجَنَّهِ!. فَقالَ رجلٌ مِن قریشٍ یا رَسولَ اللّهِ اِنَّ شجرَنا فی الجنهِ لَکَثیرٌ. قالَ نَعَم وَلکِن اِیّاکُم اَن تُرسِلوا عَلَیها نیراناً فَتُحرِقوها وَ ذلِکَ اِنَّ اللّهَ عَزَّوَجَلَّ یقوَلُ: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ لا تُبْطِلُوا أَعْمالَکُمْ.(۲)

و ایضاً: مَن قالَ لا الهَ اِلّا اللّهُ غُرِسَت لَه شَجَرَهٌ فی الجَنَّهِ من یاقوتَهٍ حَمراءَ مَنبِتُها فی مِسکٍ اَبَیَضَ مِنَ العَسَلِ وَ اَشَدُّ بَیاضاً مِنَ الثَّلج وَ اَطیَبُ ریحاً مِنَ المِسکِ فیها اَمثالُ ثدیِ الاَبکارِ تَعلو عَن سَبعینَ حُلَّهً؛(۳) و ایضاً: به سلمان، سفارش می فرمود که بسیار بگوید لاحول ولا قوه الّا باللّه به جهت این که این کلمه، از خزینه های بهشت است.(۴)

و روایت شده که: سوید بن غفله به خانه امیر المؤمنین - علیه السّلام - وارد شد، و در خانه آن حضرت چیزی ندید؛ گفت یا امیر المؤمنین اثاث البیت شما کجاست؟ فرمود: نَحنُ اَهلُ بیتٍ لاَنَتَأَثَّثُ فی الدّنیا، نَقَلنا جُلَّ مَتاعِنا اِلیَ الآخِرَهِ؛(۵) و در آخر خطبه ای که مردم را برای جهاد، ترغیب می فرمود، چنین فرمود: اَلجَهادَ اَلجَهادَ عِبادَ اللهِ، اَلاَواِنّی مُعَسکِرٌ فی یومی هذا فَمَن اَرادَ الرَّواحَ اِلیَ اللهِ فلیَخرُج.(۶)

و از حضرت امام حسین - علیه السّلام - روایت شده که زیاد، این شعر را انشاء می فرموده:

لَاِن کانَتِ الاَفعالُ یَوماً لِأهلِها کَمالاً فَحُسنُ الخُلقِ اَبهی وَ اَکمَلُ(۷)

و از حضرت امام باقر - علیه السّلام - روایت شده(۸) که فرموده: حضرت رسول اللّه - صلّی الله علیه و آله و سلّم - به مردی گذشت که در حیاط خود، کشتی برای خویش می کاشت، فرمود: اَلا اَدُلُّکَ عَلی غَرسٍ انبت اَصلاً و اَسرَعُ ایناعاً و اَطیَبُ ثَمَراً وَ ابقی؟ سپس فرمود: اِذا اصبَحتَ وَ اَمسَیتَ فَقُل سُبحانَ اللهِ وَ الحَمدُ للهِ وَلا الهَ اِلّا اللّهُ و اللّه اکبر فاِنَّ لکَ بِذلِکَ اِن قُلتَهُ عشرُ شَجَراتٍ فی الجَنَّه من انواعِ الفاکِههِ وَ هُنَّ مِنَ الباقیاتِ الصّالِحاتِ.

۱- ۳ اربعین شیخ بهاء الدین، ص۲۵۷، س۱۵. بهشت بیابانهای صاف و هموار است و واقع این است که کشت آن سبحان الله و بحمده می باشد. یعنی گفتن این کلمه مبارک.

۲- ۳ بحار الانوار، ج۳، ص۳۴۵. از امالی صدوق، هر کس بگوید: سبحان الله، خداوند با آن درختی در بهشت برای او می کارد. و هر کس بگوید الحمدالله خداوند با آن درختی در بهشت برای او می کارد. و هر کس بگوید لا اله الا الله، خداوند با آن درختی در بهشت برای او می کارد. و هر کس بگوید الله اکبر، خداوند با آن درختی در بهشت برای او می کارد. مردی از قریش گفت یا رسول الله پس درخت ما در بهشت زیاد است! فرمود: بلی ولی مبادا که آتش هایی به آنها بفرستید و آنها را بسوزانید. و همین است که خداوند عز و جل می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا و رسول خدا را و تباه مسازید اعمالتان را. انفال (۴۷) / آیه ۳۳.

۳- ۴۰.. محاسن برقی، ج۱، ص۳۰ - کافی، ترجمه در ص۶۷ پاورقی ۲ مذکور است.

۴- ۴ روضه الواعظین، ص ۳۱۰ و با اندک تفاوت در ارشاد القلوب، ص۹۶. مغنی اللبیب، ص ۲۲۰.

۵- ۴ ارشاد القلوب، ص۲۱. ما خانواده ای هستیم که در دنیا اثاث البیت جمع نمی کنیم مقدار مهم متاع خود را به آخرت نقل داده ایم.

۶- ۴ نهج البلاغه، ج۲، ص۱۳۲. بندگان خدا جهاد کنید، بدانید که من در همین روز سپاه ترتیب می دهم پس هر کس که خواهان کوچ کردن به سوی خدا باشد البته بیرون رود «به سوی لشکرگاه».

۷- ۴ الانوار البهیه، ص۴۵ و ۴۶. اگر اعمال برای عاملین خود روزی کمال خواهند بود، پس حسن خلق زیباتر و کامل تر است.

۸- ۴ روضه الواعظین، ص۳۰۹. آیا راهنمایی نکنم تو را به کشتی که ریشه اش روینده تر و بارور شدنش زودتر و میوه اش گواراتر و بقایش زیادتر است؟! پس فرمود: آن گاه که بامداد و شامگاه می شود این تسبیحات را بخوان، اگر آن را بگویی ده درخت در بهشت از انواع میوه جات برای تو هست و این اذکار از چیزهایی است که باقی می مانند و صالح می باشند، تباه نمی شوند. نقل به اختصار.

و از ابو بصیر روایت شده که گفته: سمعتُ ابا جَعفرِ – علیه السّلام – یقول: اِنَّ الموتورَ اَهلُهُ و مالُهُ مَن ضَیَّعَ صَلَوهَ العَصرِ، قالَ قُلتُ: اَیَّ اَهلٍ لَهُ؟ قالَ لایَکونُ لَهُ اهلٌ فی الجنهِ.(۱)

و حضرت امام صادق – علیه السّلام – به جمیل فرمود: مِن صالحِ الاعمالِ، البِرُّ بالأخوانِ و السَّعیُ فی حَوائجِهِم و ذلِکَ مُرغِمَهٌ للشیطانِ وَ تَزَحزُحٌ عَنِ النیرانِ و دخولٌ فی الجِنانِ، یا جمیلُ اَخبِر اَصحابَکَ؛(۲) و نیز از آن حضرت روایت شده: اِنَّ الصائمَ مِنکُم لَترفَعُ فی رِیاضِ الجَنّهِ یَدعو لَه المَلائِکَهُ حَتّی یُفطِرَ(۳) و مردی(۴) به آن حضرت – علیه السّلام – گفت: اِنَّ اَبی قد کَبُرَ جِدّاً فَنَحنُ نَحمِلُهُ اِذا اَرادَ الحاجَهَ، فرمود: اِن اِستَطَعتَ اَن تَلِیَ ذلکَ مِنهُ فَافعَل وَ لَقِّمهُ بِیَدِکَ فَاِنَّهُ جُنَّهٌ لَکَ غَداً.

و ایضاً روایت شده: اِنّ ابا بَصیرٍ سَئَلَ ابا عبدِ اللهِ – علیه السّلام – عَنِ الحورِ العینِ فقالَ له جُعِلتُ فِداکَ خَلقٌ مِن خَلقِ الدّنیا امّ خلقٌ مِن خَلقِ الجَنهِ؟ فقالَ له ما اَنتَ و ذاکَ علیکَ بالصّلوهِ فَاِنَّ آخِرَ ما اَوصی بِهِ رسولُ اللهِ وَ حَثَّ علیهِ، الصَّلوهُ.(۵)

و از حضرت امام رضا – علیه السّلام – روایت شده: السَّخاءُ شجرهٌ فی الجَنَّهِ مَن تَعَلَّقَ بِغُصنٍ مِن اَغصانِها دَخَلَ الجَنَّهَ.(۶)

و نیز در حدیث آمده: اِنّ موسی – علیه السّلام – اوحی اللهُ تعالی اِلیهِ اَن قُم فی ظُلمهِ اللّیلِ اَجعَلِ قَبرَکَ روضَهً مِن رِیاضِ الجَنَّهِ.(۷)

بهشت و دورخ خلق شده اند

شاید در تعقیب بحث فوق به ما ایراد گرفته و چنین گویند اعتقاد امامیه (شیعه اثنا عشریه) رحمهم اللّه تعالی چنان که شیخ ابو جعفر صدوق و علامه کبیر مجلسی و سید اسمعیل طبرسی – رضوان اللّه علیهم – تصریح فرموده اند این است که: بهشت و دوزخ، هر دو خلق شده و هم اکنون موجود می باشند؛ و بنابر آن چه که در بحارالانوار هست، جمهور مسلمین غیر از عده کمی از معتزله، در همین اعتقاد هستند؛ و در کفایت الموحدین اجماع مسلمین را ادعا کرده است.

۱– ۴ مستدرک الوسائل، ج۱، ص۱۸۷، س۱۹ – سفینه البحار، ج۲، ص۴۴، س۱۱ با اندک فرق، من لا یحضره الفقیه، ص۵۸، س۲۲، شنیدم امام ابو جعفر باقر – علیه السّلام – می فرمود: به راستی کسی که خانواده و مالش از دست رفته باشد کسی است که نماز عصر را تباه کند، گفتم کدام خانواده اش؟! فرمود: در بهشت برای او خانواده ای نمی شود.

۲– ۴ کتاب «الامام الصادق» – علیه السّلام – ج۲، ص۵۶. از خصال صدوق، یکی از اعمال شایسته، نیکی کردن به برادران و تلاش کردن در حاجت های آنان است. و این عمل بینی شیطان را بر زمین می مالد و از آتش ها دور می گرداند و به بهشت داخل می کند. ای جمیل این حدیث را به یاران روشندل خود خبر ده.

۳– ۴ روضه الواعظین، ص۲۹۵. باور کنید کسی که از شما مؤمنین روزه می گیرد در باغ های بهشت می چرد، فرشتگان برای او تا موقع افطار دعا می کنند.

۴– ۴ وافی کتاب الایمان و الکفر، ص۹۲ و ۲۹. پدرم خیلی پیر شده و در موقع حاجت ما او را بر می داریم؛ فرمود: اگر بتوانی

تو خود او را بردار (و به دیگری وامگذار) و با دست خود به او لقمه بده، برای این که این عمل، فردای قیامت برایت بهشتی خواهد شد و یا سپری از آتش دوزخ. جنت به فتح و یا بضم جیم خوانده شود، به استدلال ما زیانی نمی رساند.

۵- ۵۰.. وسائل الشیعه، ج۱، ص۲۱۴، س۳۷. ابو بصیر از حضرت صادق - علیه السّلام - درباره حور العین سؤال کرد و گفت فدایت شوم آیا از مخلوق دنیاست یا از مخلوق بهشت است؟ فرمود: چه کار با این داری بر تو باد نماز؛ زیرا آخرین چیزی که حضرت پیغمبر - صلّی الله علیه و آله و سلّم - به آن سفارش فرمود و بر آن ترغیب کرد، نماز بود.

۶- ۵ سفینه البحار، ج۱، ص۶۰۷، س۱۶. سخاوت درختی است در بهشت هر کس به شاخه ای از شاخه هایش چنگ زند داخل بهشت می شود.

۷- ۵ سفینه البحار، ج۲، ص۴۶، س۱۱. خداوند متعال به موسی - علیه السّلام - وحی فرستاد که در تاریکی شب برخیز تا قبرت را باغی از باغستان های بهشت گردانم.

و در خبر است که: ابوالصلت هروی می گوید به حضرت امام رضا – علیه السّلام – گفتیم:

یَابنَ رَسولِ الله اَخبِرنی عَنِ الجَنّهِ و النّارِ، اَهُما الیومَ مَخلوقَتانِ؟ فقالَ: وَ اِنّ رسولَ اللهِ – صلّی الله علیه و آله و سلّم – قد دَخَلَ الجَنهَ وَ رَأی النارَ لَمّا عُرِجَ بِهِ اِلیَ السَّماءِ؛ قالَ فقلتُ له اِنّ قوماً یقولونَ اِنَّهما الیومَ مُقَدَّرتانِ غیرُ مخلوقَتانِ، فقالَ – علیه السّلام – : لاهُم مِنّا ولا نَحنُ مِنهُم؛ مَن اَنکَرَ خَلقَ الجنهِ و النارِ فقد کَذَّبَ رسولَ اللهِ – صلّی الله علیه و آله و سلّم – وَ کَذَّبَنا وَ لَیسَ مِن وِلایَتِنا عَلی شیءٍ وَ یَخلُدُ فی نارِ جَهَنَّمَ؛ قالَ اللهُ تَعالی: هذِهِ جهنّمُ الّتی یُکَذِّبُ بِهاَ المُجرِمونَ یَطوفونَ بینَها و بَینَ حَمیمٍ آنٍ.(۱)

بنابراین چگونه می توان گفت که: بهشت و دوزخ برای هر کسی از اعمال خود او ساخته می شود، با این که عده ای از بشر هنوز پا به زندگی دنیوی نگذاشته اند و عده ای هم که اکنون در دنیا هستند اعمال شان را خاتمه نداده اند؛ پس چگونه از اعمال تحقق نیافته بشر، بهشت و دوزخ آفریده شده است؟.

پاسخ این است که: بهشت و دوزخ موجودند و خلق شده اند، و کسانی که برای وجود آن دو فایده ای نمی دانند از فهم معاد حقیقی محروم مانده، و پی به اسرار و رموز آیات و احادیثی که در باب معاد بیان شده است، نبرده اند؛ قرآن کریم با صراحت وجود بهشت و دوزخ و حتی بودن مردمان را در آن ها بیان می فرماید: وَ إِنَّ الْفُجّارَ لَفِی جَحِیمٍ – یَصْلَوْنَها یَوْمَ الدِّینِ – وَ ما هُمْ عَنْها بِغائِبِینَ؛(۲) و ما در این کتاب اثبات کرده ایم که: آخرت هم اکنون در دنیا موجود است؛ انشاء اللّه می آید.(۳)

ولی باید دانسته شود که موجود و مخلوق بودن جنت و نار، هیچ تضادی با بحث های سابق و لاحق ما ندارد، و با آن ها کاملاً سازگار است؛ به جهت این که: اولاً، خود بهشت و دوزخ غیر از نعمت ها و نقمت های آنهاست، و آیات و اخباری هم که در دو بحث سابق و لاحق ما دلالت می کنند که نعمت ها و شکنجه های آخرت، از اعمال خود بهشتیان و دوزخیان ساخته می شود، درباره اصل بهشت و دوزخ ساکت بوده و هیچ سخنی ندارند؛ بنابراین با سهولت به دست می آوریم که خود بهشت و دوزخ اکنون مخلوق و موجود است و اما آن چه که در بهشت و دوزخ از نعمت ها و شکنجه ها خواهد بود از اعمال آدمیان آفریده می شود.

---

۱ – ۵ کفایه الموحدین، تفسیر برهان، ج۴، ص۲۶۹، س۱۱. از ابن بابویه با اندک فرق بحارالانوار، ج۳، ص۳۷۳، س۲۹. از چهار کتاب توحید و عیون الاخبار و امالی که هر سه از شیخ صدوق است و احتجاج طبرسی. ای پسر رسول خدا خبر ده مرا از بهشت و دوزخ آیا آن دو امروز مخلوق و موجود هستند؟ فرمود: واقع این است که رسول خدا – صلّی الله علیه و آله و سلّم – آن گاه که به آسمان برده شد، داخل بهشت شد و دوزخ را هم دید؛ گوید گفتم مردمانی می گویند که بهشت و دوزخ امروز مقدر و مفروض می باشند و آفریده نشده اند، پس آن حضرت – علیه السّلام – فرمود: نه آنان از ما هستند و نه ما از آنان هستیم، هر کس آفریده شدن بهشت و دوزخ را انکار نماید، قطعاً رسول خدا را – صلّی الله علیه و آله و سلّم – و ما راتکذیب کرده، و از ولایت ما بهره ای ندارد و در آتش دوزخ همیشه می ماند؛ خداوند متعال فرموده: این است دوزخی که گناهکاران تکذیبش می کنند، در میان دوزخ و چیزی (که جوشان و در نهایت حرارت است) می گردند. (رحمن (۵۵) / آیه ۴۳ و ۴۴).

۲ – ۵ انفطار (۸۲) / آیه ۱۳ تا ۱۶. واقع این است که به طور حتم نیکوکاران در نعیمی هستند و گناهکاران هر آینه در دوزخی

می باشند. در روز جزا داخل آن شده و آن را می چشند و اکنون هم از آن غایب و برکنار نیستند.

۳- ۵ رجوع شود به آخرین بحث این کتاب.

و این معنی از بعضی از اخباری که در بحث فوق آوردیم خوب فهمیده می شود: زمین بهشت، وسیع و خاکش بسیار خوب است؛ به امت خود بگو که از کشت های بهشتی زیاد بکارند؛ و یا این که: فرشتگان با رسیدن مصالح بنا (ذکر خدا) شروع به ساختن قصرهای جنت می کنند، و اگر مصالح نرسید (خدا را یاد نکرد) دست از کار ساختمان می کشند؛ این مضمون ها فقط با این حقیقت می توانند سازگار باشند که خود بهشت و دوزخ، موجود باشند، ولی لذائذ و شکنجه های آن ها به تدریج از اعمال اهل آن ها آفریده شود:

یکی از بزرگان عصر ما در کتاب خود چنین نوشته است: حضرت رسول اکرم – صلّی الله علیه و آله و سلّم – به قطار شتران حجاج نگاه کرد و فرمود: پا بر نمی دارند مگر این که حسنه ای برای آن ها نوشته می شود، و پا بر نمی گذارند مگر این که سیئه ای از آن ها محو می شود و وقتی که اعمال شان را به جا آورند به آن ها گفته می شود که: بنایی احداث نمودید دیگر ویرانش نکنید و گذشته را کفایت کردند، در آینده نیز خوبی نمایید(۱)؛ و از حضرت امام صادق – علیه السّلام – نقل شده: اِنّ العَمَلَ الصّالِحَ لَیذهَبُ اِلیَ الجَنَّهِ فَیُمَهِّدُ لَصاحِبِهِ کَما یَبعَثُ الرَّجُلُ غُلاماً فیَفَرشُ لَهُ ثُمَّ قَرَءَ: اَمّا الذَین آمنوا وَ عَمِلوا الصالِحاتِ فَلِأَنْفُسِهِمْ یَمْهَدُونَ.(۲)

و ثانیاً معاد حقیقی (بنابر آن چه که در کتاب: «ساختمان آینده انسان» از آیات و احادیث استفاده کرده ایم) این است که: انسان به تدریج در میان اعمالی که به جا می آورد محصور می ماند؛ اعمال صادره شده، اندرون و بیرون او را از هر سوی در میان می گیرند و پیوسته در اتصال عامل و در پیرامون او می مانند تا در روز قیامت، حقیقت و باطن زیبا و یا کثیف آن ها آشکار گردیده و صاحب خود را در نعمت ابدی داشته و یا در عذاب دائم می کشند.

با توجه به واقعیت یاد شده، که بسیار مختصر بیان گردید، فهمیده می شود که چه طور آدمی در همین دنیا در میان بهشت و یا دوزخ می باشد؟ چنان که در قرآن کریم هم فرموده: وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمحِیطَهٌ بِالْکافِرِینَ؛(۳) و با توجه به همین حقیقت است که وجود بهشت و جهنم در همین زندگی، غیر قابل انکار به نظر می رسد، و جایی برای این پرسش نمی ماند که: فائده وجود بهشت و جهنم چیست؟

پاسخ ما از اشکال نام برده در این جا به پایان می رسد؛ ولی برای زیادت توضیح، تحقیق ذیل را نیز می نگاریم:

حضرت رسول – صلّی الله علیه و آله و سلّم – چند دسته از متنعمین در بهشت و از معذبین در دوزخ را دیده است:

دسته اول: کسانی که پیش از آن حضرت در دنیا بوده اند مانند انبیای عظام – علیهم السّلام – و دشمنان آنان لعنهم اللّه، و مانند مردم اعصار سابق؛ چنان که در خبری که در بحث پیش نقل شد دیدیم که حضرت پیغمبر – صلّی الله علیه و آله و سلّم – ابراهیم – علیه السّلام – را ملاقات نمود و با او مذاکره فرمود.

دسته دوم: معاصرین خود آن حضرت از مؤمنین و کفار، که حضرت و حتی بعضی از مؤمنین هم، آنان را در میان اعمال شان چنین می دیدند که در باغ های بهشت گردش می کنند و یا به شکنجه های دوزخ گرفتارند و دست و پا هم می زنند ولی

اصلاً متوجه نیستند که اکنون در بهشت و یا در دوزخ هستند؛ در قرآن کریم هست: کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیَقِینِ - لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ - ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَیْنَ الْیَقِینِ؛(۴) و در احادیث بحث پیش هم گـذشت که: آن گاه که باغ بهشت را یافتیـد در آن ها بگردید و آن ها مجالس ذکر است.

۱- ۵ الکلام یجر الکلام، ج ۱، ص ۲۳۰، س۷.

۲- ۵ بحارالانوار، ج۳. ص۳۴۷، س ۳۰. واقع این است که عمل صالح به بهشت می رود و برای عامل خود آسایشگاه فراهم می سازد مانند این که کسی غلام خود را می فرستد تا برای او فرش و بساط می گستراند. اما الذین تا آخر: محل و ترجمه آیه، در بحث سابق گـذشت و لازم است توجه شود که در قرآن کریم، آیه ای به این شکل نقل شده در متن وجود نـدارد وفقط در سوره روم (۳۰) / آیه ۴۴. چنین هست: من عمل صالحاً فلانفسهم یمهدون.

۳- ۵ عنکبوت (۲۹) / آیه ۵۴. حقیقت این است که دوزخ پیرامون کافران را فرا گرفته است.

۴- ۵ تکاثر (۱۰۲) / آیه ۵ تا ۷. حقا اگر باعلم یقینی، علم پیـدا کنید هر آینه به طور قطع دوزخ را می بینید، سپس دوزخ را با یقین نمایان تماشا می کنید.

و نیز در حدیث هست: اِستقبَلَ رَسولُ اللهِ – صلّی الله علیه و آله و سلّم – حارِثَهَ بنَ مالِكِ بنِ النُّعمانِ الأنصارِیِّ، فقالَ له كیفَ انتَ یا حارثَهَ بنَ مالِكٍ فقالَ یا رسولَ اللهِ مؤمنٌ حَقاً فقالَ رسولُ اللهِ – صلّی الله علیه و آله و سلّم – لِكُلِّ شَیئٍ حَقیقهٌ فَما حَقیقهُ قُولِكَ فَقالَ یا رسولَ اللهِ عَزَفتُ نَفسی عَنِ الدُّنیا فَاَسهِرَتُ لیلی وَ اَظمأتُ هُو اجِری وَ كَأَنّی اَنظُرُ اِلی عَرشِ رَبّی وَ قَد وُضِعَ لِلحسابِ وَ كَأَنّی اَنظُرُ اِلی اهلِ الجَنَّهِ یَتَزاوَرونَ فی الجَنهِ، و كأنّی اسمَعُ عَواءَ اهلِ النارِ فی النارِ! فقالَ رسولُ اللهِ – صلّی الله علیه و آله و سلّم – عَبدٌ نَوَّرَ اللهُ قَلبَهُ؛ اَبصَرتَ فَاَثبِت؛ فقال یا رسولَ اللهِ اُدعُ اللهَ لی اَن یَرزُقَنی الشَهادَهَ مَعَکَ، فَقالَ: اللّهم ارزُق حارَثَهَ الشَّهادَهَ؛ فَلَم یلبثَ اِلاّ اَیّاماً حَتّی بَعَثَ رسولُ اللهِ – صلّی الله علیه و آله و سلّم – بِسَرِیَّهٍ فَبَعَثَهُ فیها فَقاتَلَ فَقَتَلَ تِسعَهً اَو ثَمانیهً ثُمَّ قُتِلَ.(۱)

و از حضرت امام حسن – علیه السّلام – روایت شده که فرموده: لَقَد اَصبَحَت اَقوامٌ كانوا یَنظُرونَ اِلیَ الجَنّهِ وَ نَعیمِها وَ النّارِ وَ جَحیمِها یَحسَبُهُمُ الجاهِلُ مَرضی وَ ما بِهِم مِن مَرَضٍ؛ تا آخر.(۲)

دسته سوم: مردمانی از امت آن حضرت هستند که بعد از ایشان تا روز قیامت متناوباً و متتابعاً به زندگی دنیوی آمده اند و یا خواهند آمد؛ و حضرت، اینان را به طریق تمثیل ظاهراً مشاهده فرموده است؛ در خبر است: اِنّ اللّهَ جَلَّ وَ عَلا لَمّا عَرَجَ بی اِلَیهِ، مَثَّلَ اُمَّتی فی الطّینِ مِن اَوَّلِها اِلی آخِرِها فَاَنَا اَعرَفُ بِهِم مِن اَحَدِكُم بِأَخیهِ.(۳)

محدث قمی – رحمه اللّه تعالی – فرموده: اخبار در این که امت رسول خدا – صلّی الله علیه و آله و سلّم – به آن حضرت، در گل، متمثل گردیدند و حضرت، آنان را با اسامی خود آنان و پدرانشان و اخلاف شان شناخت، زیاد است؛ نگارنده گوید: فهم این مساله، دشوار است و حقیقت آن را خدا می داند.

و بنابر حقیقتی که این کتاب متکفل بیان آن است که: نعمت های بهشتی و نقمت های دوزخی از اعمال کنونی ساخته می شوند و می دانیم که عمل هم از بدن و بدن هم از غذا و غذا هم از مواد ارضی و انوار شمسی آفریده می شود، بدیهی است که چاره ای جز این نیست که: حور و قصور بهشتی و میوه ها و باغ ها و چشمه سارهای آن جهانی و نیز انواع عذاب ها و شکنجه ها و آتش های اخروی، باید در میان خاك ها و آب ها و نورها و حرارت های این زمین و همین خورشید بوده باشد، خمیره و طینت بهشت و دوزخ، بایستی در اندرون ذرّات زمین و خورشید، پنهان باشد!.

و لازم است که برای رسیدگی و فهم کامل این حقیقت که: بهشت و دوزخ هم اکنون مخلوق بوده و موجود می باشند، به دو بحث اخیر ما در این کتاب، که به عنوان: «تجسم عمل و تبدل نیرو به ماده» و «آخرت، جنین و دنیا آبستن به آن است» نگارش داده ایم، رجوع شود.

۱– ۶۰.. کافی، ج۲، ص۵۴. رسول خدا – صلّی الله علیه و آله و سلّم – به حارثه پسر مالك پسر نعمان انصاری متوجه شد و به او فرمود: چطوری ای حارثه پسر مالك؟ گفت یا رسول الله: واقعاً ایمان آورده ام، رسول خدا – صلّی الله علیه و آله و سلّم – به او فرمود: برای هر چیزی حقیقتی هست. حقیقت گفتار تو چیست؟ گفت یا رسول الله دنیا را ترک کرده ام، شبم را بیدار و

رزوهایم را تشنه داشته ام گوئیا که عرش پروردگارم را می بینم که برای حساب گذاشته شده، و گوئیا که به اهل بهشت تماشا می کنم و می بینم که آنان در بهشت یکدیگر را دیدار می کنند و گوییا فریاد اهل آتش را در میان آتش می شنوم؛ رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - فرمود: بنده ای است که خداوند دلش را روشن گردانیده، بینا شده ای ثابت بمان. گفت: یا رسول الله خدا را بخوان، که در خدمت تو شهادت بهره ام نماید، پس گفت: خداوندا به حارثه شهادت روزی فرما؛ چند روزی درنگ نکرد که حضرت رسول - صلّی الله علیه و آله و سلّم - لشکری ترتیب داد و او را با همان لشکر فرستاد و او جنگ کرد و نه یا هشت نفر را کشت و سپس کشته شد.

۲- ۶ ارشاد القلوب، ص۹۸. عده ای از مردم چنان شده بودند که به بهشت و نعمت های آن و به آتش و دوزخ آن تماشا می کردند. بی خبران آنان را بیمار خیال می کردند ولی در آنان مرضی نبود.

۳- ۶ اثبات الوصیه مسعودی، ص۹۰. به راستی خداوند جل و علا آن گاه که مرا به سوی خود بالا برد، همه امتم را از اول تا آخر برای من در گل ممثل گردانید، و من آنان را چنان می شناسم که برادر، برادر خود را آن گونه نشناسد.

سیئات دنیوی شکنجه های اخروی می گردند

همان طور که اگر کسی در این زندگی، تخم خاری بکارد و آن را بپروراند هزاران خار حاصل بر می دارد، و در صورت تکرار، از هر خاری میلیون ها خار به دست می آورد؛ عیناً به همین طور (البته در مرتبه ای بالاتر) سیئاتی هم که در این زندگی از بدکاران سر می زند، هر کدام تخمی گردیده و عذابی شدید از عذاب های آخرت را بار می آورد، و موجب درد و رنج عامل خود می شود.

واقع این است که: خداوند رحیم و رئوف، برای هیچ کسی هیچ شکنجه ای را نمی خواهد، می فرماید: وَ لا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ؛(۱) ولی جهان را طوری آفریده است که هیچ عملی در آن معدوم نمی شود، و با مرور زمان بار هم می دهد، هم عمل نیک و هم عمل بد؛ درست است که آفریننده شکنجه ها او است، چنان که می فرماید: کُلٌّ مِن عِندَاللّهِ؛(۲) ولی این خود کافران و فاجرانند که با انجام دادن اعمال ناپسند، سبب می شوند که خداوند متعال از اعمال بد آنان، عذاب برای آنان، خلق بکند؛ و بنابراین خودشان شکنجه های اخروی را برای خودشان ممهد و مهیا می سازند.(۳)

به طور کلی، جمیع آیات کریمه و احادیث شریفه که در بحث «پاداش آدمی خود کردار آدمی است» و بعضی از آیات و روایات که در بحث اسبق ذکر شدند، در این بحث نیز دلالت دارند؛ و علاوه بر آن ها در آیات و احادیث زیر نیز نظر شود:

بَلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَهً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ؛(۴) آنان به این جهت یاران آتش اند که گناهان شان پیرامون شان را سراسر فرا گرفته است؛ پس چنین فهمیده می شود که: گناهان، در حقیقت، آتش و شکنجه دوزخ می باشند.

یُرِیهِمُ اللَّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَیْهِمْ وَ ما هُمْ بِخارِجِینَ مِنَ النَّارِ؛(۵) جمله ذیل آیه، مانند جمله ما زید بقائم به معنی حال است نه استقبال، یعنی آنان اکنون در آتش هستند و بیرون از آن نیستند؛ و از این جا نتیجه می گیریم که: اعمال آنان، در حقیقت آتش است و شکنجه، اگر چه ظاهر خوش آیندی داشته باشد.

یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِیطَهٌ بِالْکافِرِینَ؛(۶) این آیه هم مانند دو کریمه پیش، چنین می رساند که کفر و سایر اعمال ناپسند کافران، عذاب است و دوزخی است که آنان را احاطه کرده است.

تَری کَثِیراً مِنْهُمْ یَتَوَلَّوْنَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَبِئْسَ ما قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ؛(۷) چنین استفاده می شود که: آنان، تولی کافرین را برای خودشان تقدیم داشتند و چون حقیقت این تولی، سخط خداوند است (به جهت این که «ان سخط» بدل از مای موصوله است) پس معلوم می شود که: دوست داشتن کافران، در واقع، عذاب جهنم است.

۱- بقره (۲) / آیه ۱۸۵. خدا برای شما سختی نمی خواهد.

۲- نساء (۴) / آیه ۷۸. هر رسنده ای «که به شما می رسد» از نزد خداست.

۳- برای تحقیق در این مساله، به ص۹۳، س۸ و به فصل چهارم رجوع شود.

۴- بقره (۲) / آیه ۸۱. بلی کسانی که بدی کسب کردند و گناهانشان به ایشان دور زد، یاران آتشند.

۵- بقره (۲) / آیه ۱۶۷. خداوند اعمال آنان را حسرت به آنان نشان می دهد و اکنون هم از آتش بیرون نیستند.

۶- عنکبوت (۲۹) / آیه ۵۴. شتابان از تو عذاب می خواهند با این که مسلماً دوزخ پیرامون کافران را فرا گرفته است.

۷- مائده (۵) / آیه ۸۰. می بینی که بیشتر آنان کافران را دوست می دارند، مسلماً چیز بدی برای خود پیش داشت کردند. این را پیش داشتند که خداوند به ایشان غضب کرد.

وَ قَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ؛(۱) یعنی: خداونـد مکر آنان را که عمل قبیـح آنان است نمی گذارد معدوم شود، بلکه آن را در نزد خود محفوظ نگاه می دارد و روزی باز به خود آنان پس می دهد.

فَأَصابَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ.(۲)

لِيَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ كـامِلَةً يَوْمَ الْقِيـامَةِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلاساءَ ما يَزِرُونَ؛(۳) مراد از اوزار، بارهای گناه است که در آخرت بسیار ثقیل و سنگین خواهد بود.

وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلى حِمْلِها لا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْ ءٌ؛(۴) و ایضاً: يَوْمَ يَغْشاهُمُ الْعَذابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛(۵)

و ایضاً: وَ بَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ؛(۶) و ایضـاً: وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِى كـانُوا يَعْمَلُونَ؛(۷) و ایضاً: تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ واقِعٌ بِهِمْ؛(۸) و ایضاً: إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلالٍ وَ سُعُرٍ؛(۹) و ایضـاً: كُلُّ امْرِئٍ بِما كَسَبَ رَهِينٌ؛(۱۰) و ایضـاً: كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَةٌ؛(۱۱) و ایضـاً: وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ - عَلِمَتْ نَفْسٌ ما أَحْضَرَتْ؛(۱۲) و ایضاً: هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ ما كانُوا يَفْعَلُونَ؛(۱۳) و ایضاً: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ - وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَةُ - فَكُّ رَقَبَةٍ - أَوْ إِطْعامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ؛(۱۴) و ایضاً: لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ - لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ - ثُمَّ لَتَرَوُنَّها عَيْنَ الْيَقِينِ؛(۱۵)

آیاتی که در این بحث دلالت دارند زیادند و منحصر به آن چه نقل شد نیستند؛ و چون دلالت آیات نقل شده، و آیاتی که در بحث «پاداش آدمی خود کردار آدمی است» آورده ایم، به این بحث تا انـدازه ای واضح است، برای احتراز از تطویل، از شرح آن ها صرف نظر کردیم.

۱- ابراهیم (۱۴) / آیه ۴۶. هر چه توانستند مکر کردند مکرشان در نزد خداوند است.

۲- نحل (۱۶) / آیه ۳۴. اعمال بـدشان به آنان رسیـد و بر آنان آن چه که استهزاء می کردنـد فرود آمـد و پیرامون شان را فرا گرفت.

۳- ۱۰.. نحل (۱۶) / آیه ۲۵. تا بارهای گناهان خود را تماماً و قـدری از گناهان کسانی را که بدون علم، گمراه شان ساختند، در روز قیامت بردارند. آگاه باشید باری که آنان بر می دارند بار بسیار بدی است.

۴- ۱ فاطر (۳۵) / آیـه ۱۸. بر نمی دارد بردارنـده ای بـار گنـاه دیگری را، اگر گران بـاری کسـی را به سوی بـار خود بخواند چیزی از آن برداشته نمی شود.

۵- ۱ عنکبوت (۲۹) / آیه ۵۵. روزی عـذاب از بالای سرشان و از زیر پاهایشان آنان را در میان می گیرد و می گوید بچشید آن چه را که می کردید.

۶- ۱ زمر (۳۹) / آیه ۴۸. بدهای آن چه که استهزائش می کردند به آنان فرود آمد و تمام پیرامون شان را فرا گرفت.

۷- ۱ فصلت (۴۱) / آیه ۲۷. و هر آینه به طور حتم، بدتر از آن چه را که می کردند، به آنان کیفر می دهیم.

۸- ۱ شوری (۴۲) / آیه ۲۲. می بینی که ستمکاران از آن چه کسب کرده اند ترسانند، و آن بر آنان واقع شونده است.

۹- ۱ قمر (۵۴) / آیه ۴۷. مسلماً گناهکاران در نوعی گمراهی و در آتش هایی می باشند.

۱۰- ۱ طور (۵۲) / آیه ۲۱. هر کسی گروگان کردار خویش است.

۱۱- ۱ مدثر (۷۴) / آیه ۳۸. هر زنده ای در گرو کردار خویشتن است.

۱۲- ۱ تکویر (۸۱) / آیه ۱۲ و ۱۴. آن گاه که دوزخ شعله ور گردانیده شود، هر کسی می داند که چه آماده کرده و با خود آورده است.

۱۳- ۲۰.. مطففین (۸۳) / آیه ۳۶. آیا آن چه که کافران می کردند باز به آنان داده شد؟.

۱۴- ۲ بلد (۹۰) / آیه ۱۱ تا ۱۴. پس نگذشت از گردنه و چه می دانی که چیست آن گردنه؟! آن گردنه آزاد کردن بنده یا خوراک دادن در روز گرسنگی است.

۱۵- ۲ تکاثر (۱۰۲) / آیه ۵ تا ۷. اگر بدانید، به دانستن یقینی، البته دوزخ را می بینید سپس آن را مسلماً عین یقین می بینید.

و در خبر است که حضرت رسول اللّه - صلّی الله علیه و آله و سلّم - فرمود: وَ هَل یُکِبُّ النـاسَ عَلی مَناخِرِهِم فی النـارِ اِلّا حَصائِدُ السِنَتِهِم؛(۱) و ایضاً: لَو اَنّ اَحَدَکُم یَعمَلُ فی صَخرَهٍ صَمّاءَ لَیسَ لَها بابٌ وَلا کُوَّهٌ لَاَخرَجَ الله عَمَلَهُ لِلنّاسِ کائِناً ما کانَ؛(۲) و ایضـاً: الّذی یَشرَبُ فی آنِیهِ الـذَّهَبِ وَ الفِضَّهِ اِنَّمـا یُجَرجِرُ فی جوفِهِ نارَ جَهَنَّم؛(۳) السُّکرُ جَمرُ النّارُ؛(۴) و ایضـاً: مَن نَظَرَ اِلی کتـابِ اَخیهِ بغیرِ اذنِهِ فکانّمـا یَنظُرُ فی النارِ؛(۵) و ایضـاً: ما مِن صـلوهٍ یحضُـرُ وقتُها اِلّا نادی ملکٌ مِن بَینِ یَدَیِ الناسِ، قوموا اِلی نیرانِکم الّتی اَو قَدتُموها عَلی ظُهورِکُم فَاَطفِئوها بِصَـلوتِکم؛(۶) و ایضاً: مَن عَلَّقَ سوطاً بَینَ یَدَیِ سُلطانٍ جائِرٍ جُعِلَ ذلکَ السّوطُ یومَ القِیامهِ ثُعبانٌ من نارٍ طولُهُ سبعونَ ذِراعاً یُسَلِّطُهُ الله عَلَیهِ یومَ القِیمهِ فی نارِ جَهَنَّمَ وَ بِئسَ المَصیرُ.(۷)

و از حضـرت امیرالمـؤمنین - علیه السّـلام - روایت شـده که فرمـوده: مِسکینٌ ابنُ آدمَ، مَکتومُ الاَجَلِ، مَکنونُ العِلَلِ، مَحفوظُ العَمَلِ؛(۸) و ایضاً: اِجتَنِبِ الغیبَهَ فَاِنّها اِدامُ کِلابِ اَهلِ النّار؛(۹) و ایضاً: اَللهَ اَللهَ فی آجِلِ وَخامَهِ الظُّلمِ؛(۱۰) و ایضاً: اُذکروا انقِطاعَ اللّذاتِ وَ بَقاءَ التَّبعاتِ.(۱۱)

و از حضرت امام حسن - علیه السّلام - روایت شده که فرمود: اِنّ المُتَنَخِّمَ فی المَسجِدِ یَجِد بِها خِزیاً فی وَجهِهِ یومَ القِیامهِ؛(۱۲) و ایضاً: لِیَعلَمِ الّذی یَتَنَخَّمُ فی القِبلَهِ اِنَّهُ یُبعَثُ وَ هِیَ فی وَجهِهِ.(۱۳)

و از حضـرت امام صادق - علیه السّـلام - روایت شـده که فرمود: مَن سَأَلَ النّاسَ وَ عِندَه قوتُ ثَلثهِ ایّام لَقِیَ الله یَومَ یلقاهُ وَ لَیسَ فی وَجهِهِ لَحمٌ؛(۱۴) و ایضاً: اِنّ ذَلَقَ اللِّسانِ فیما یَکرَهُ الله وَ ما نَهی عَنهُ مِراده لِلعَبدِ عِندَ اللهِ وَ مَقتٌ مِنَ اللهِ وَ صَـمَمٌ وَ عِمّی وَ بُکمٌ یورِثهُ الله اِیّاهُ یومَ القِیامهِ؛(۱۵) و ایضـاً: اِنّ الخَطیئَه مَوعِـدُ اَهلِ النّارِ؛(۱۶) و از حضـرت امام رضا - علیه السّـلام - روایت شـده: البُخلُ شَجرهٌ فی النارِ مَن تَعَلَّقَ بِغُصنٍ مِن اغصانِها اَدَتّهُ اِلَی النّار.(۱۷)

۱- ۲ ارشاد القلوب، ص۱۳۷ - نهج الفصاحه، شماره ۲۷۰۷. آیا مردم را جز درو شده های زبان شان، چیز دیگری به روی بینی در آتش دوزخ می اندازد؟.

۲- ۲ تفسیر المنار، ج۱۱، ص۳۴. اگر یکی از شـما در میان سـنگ سـختی که نه دری دارد و نه سوراخی کاری بکنـد هر آینه خدا آن را برای مردم بیرون می آورد هر چه می خواهد باشد.

۳- ۲ اربعین شـیخ بهـاء الـدین، ص۲۵۷، س۱۴ - خلاف، ج۱، ص۳۰۷، س۱۲ - سـفینه البحـار، ج۱، ص۵۰، س۱۹ - نهج الفصاحه با اندک تفاوت شماره ۸۱۰. کسی که در ظرف طلا یا نقره می آشامد همانا به اندرون خود آتش دوزخ را می ریزد.

۴- ۲ درج گهر، شماره ۳۱۰. مستی اخگر دوزخ است.

۵- ۲ درج گهر، شـماره ۶۱۹ و در لطـائف الطوائف، ص۱۴۰ چنیـن دارد: حـدیثی به من رسـیده که: هر که در مکتـوب برادر مؤمن نگرد، بی اذن او بر آتش دوزخ مطلع گردد.

۶- ۲ روضه الواعظین، ص۲۶۹. نمـازی نیست که وقتش برسـد، مگر این که فرشـته ای از پیش روی مردم، فریـاد بر می آورد: برخیزید به سوی آتش هایتان که در پشت خود شعله ور کرده اید و آنها را با نمازهای خود خاموش سازید.

۷- ۲ ارشاد القلوب، ص۲۶۳. هر کس در پیش روی سـلطان ستمگری تازیانه ای بیاویزد این تازیانه در روز قیامت، اژدهایی از

آتش می شود که طولش هفتاد ذراع باشد، خداوند این اژدها را در روز قیامت در میان آتش دوزخ، بر وی مسلط می کند.

۸- ۳۰.. نهج البلاغه، ج۳، ص۲۵۳، حکمت ۴۱۹. بیچاره پسر آدم، مدت زندگیش بر وی پنهان است، مرض هایش پوشیده و ناپیداست و عملش نگاه داشته می شود.

۹- ۳ روضه الواعظین، ص۳۸۲. بپرهیز از غیبت، چون که غیبت خورش سگ های اهل جهنم است.

۱۰- ۳ نهج البلاغه، ج۳، ص۱۷۳، س۴. بپرهیزید از خدا درباره عاقبت وخیم ظلم.

۱۱- ۳ نهج البلاغه، ج۳، ص۲۵۷، حکمت ۴۳۳. یاد کنید تمام شدن لذت ها و باقی ماندن گناهان را.

۱۲- ۳ ارشاد القلوب، ص۱۰۰. کسی که در مسجد اخلاط سینه می اندازد، بدون شک عیبی با همین اخلاط در صورت خود در روز قیامت خواهد داشت.

۱۳- ۳ ارشاد القلوب، ص۱۰۰. کسی که در قبله (یا به سوی قبله) اخلاط سینه می اندازد، باید بداند که او در حالی مبعوث می شود که آن اخلاط در روی او است.

۱۴- ۳ سفینه البحار، ج۱، ص۵۸۴، س۲۲. هر کس گدایی کند با این که خوراک سه روز نزد او باشد، خدا را در روز دیدار در حالی ملاقات می کند که در صورت او گوشتی نبوده باشد.

۱۵- ۳ کافی، ج۸، ص۳. تیز زبانی بنده، در آن چه که خدا را خوش آیند نیست، و در آن چه که از آن نهی فرموده، پستی و سفلگی او در نزد خداست و خشمی است از جانب خدا و نوعی کر شدن و کور شدن و لال شدن است که خداوند در روز قیامت به او ارث می دهد.

۱۶- ۳ کافی، ج۲، ص۴۹۸، س۳. حقیقت این است که وعده گاه دوزخیان، همان گناهان خودشان است.

۱۷- ۳ سفینه البحار، ج۱، ص۶۰۷، س۱۶. بخل درختی است در جهنم، هر کس به شاخی از شاخه های آن چنگ زند او را به آتش می رساند.

و از سنائی نقل شده:

گر از دوزخ همی ترسی به مال کس مشو غرّه

که این جا صورتش گنج است و آن جا شکلش اژدرها

و شاعری آذربایجانی به زبان ترکی چنین سروده:

واعظ منی آلّاتما جهنّمده اود اولماز اونلار که یانالّار اودی بوردان آپارالّار

پس از آن که سال های متمادی گذشت که اصل بقای اعمال را از محالات دانستند اینک الحمدللّه با دلالت اخبار و آیات نقل شده، تجسم عمل یکی از بدیهیات می گردد.

دنیا کشت زار آخرت است

از آیات کریمه و احادیث شریفه به طور واضح چنین به دست می آید که: اعمال انسان، قسمتی از موجودات طبیعی می باشد؛ و به طوری که نبات و حیوان نمو دارد، می روید و بزرگ می شود؛ و هم چنان که تخم را می کارند و مدتی در زیر زمین پنهان می ماند و بعدا پس از آن که مدت نام برده شده اختفا، به پایان می رسد، سر از زمین به در می آورد و نمو می کند؛ اعمال آدمیان نیز مانند تخم ها مدتی در میان موجودات دنیا در حالت نهان باقی می مانند و آنگاه که روز موعود فرا رسید، بروز یافته و آشکار می شوند، و در شکل نعمت های بهشتی و یا شکنجه های جهنمی نمایان می گردند.

خداوند متعال می فرماید: مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ وَ مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنْ نَصِیبٍ؛(۱) و ایضاً: نِساؤُکُمْ حَرْثٌ لَکُمْ فَأْتُوا حَرْثَکُمْ أَنَّی شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّکُمْ مُلاقُوهُ.(۲)

از کریمه فوق، چنین استفاده می شود که زنان شما کشتی برای شما هستند، کشتی که در آن فرزند می کارید؛ پس ازدواج کنید و به کشت خود هر وقت خواستید بروید و برای فردای خود، فردای قیامت، با فرزند کاشتن، پیش داشتی بکنید؛ و بپرهیزید از این که نظر دیگری جز نظر کشت فرزند، در آنان داشته باشید؛ و بدانید که شما نمی توانید به قیامت نروید و قدرت ندارید که از ملاقات خداوند امتناع نمائید و از پیش گاه با عظمت خداوند عالم پنهان بمانید؛ پس از خدا بترسید و در زنان فقط نظر فرزند کِشتن داشته باشید.

و از رسول اکرم – صلّی الله علیه و آله و سلّم – روایت شده: الدّنیا مَزرَعَهُ الآخِرَه؛(۳) و ایضاً: وقتی که به آسمان برده شدم، ابراهیم – علیه السّلام – به نزد من آمد و گفت: امت خود را امر کن که از کشت بهشت، زیاد بکارند چون که زمینش با وسعت و خاکش نیک است؛ گفتم: کشت بهشت چیست؟ فرمود: لاحَولَ وَلا قُوَّهَ اِلّا بِاللّهِ؛(۴) و ایضاً: اَربیَ الرِّبَا الکِذبُ.(۵)

۱ – ۴۰.. شوری (۴۲) / آیه ۲۰. هر کس کشت آخرت را خواستار باشد، افزایش می دهیم به کشتش؛ و هر کس کشت دنیا را بخواهد، از آن می دهیمش، ولی در آخرت بهره ای برایش نخواهد بود.

۲ – ۴ بقره (۲) / آیه ۲۲۳. زنان شما کشت شما هستند. پس هر وقت که می خواهید به کشت خود بروید و برای خود پیش داشتی کنید و خود را از مخالفت خداوند نگاه دارید و بدانید که شماها به طور حتم خدا را ملاقات خواهید کرد.

۳– ۴ مجموعه ورّام، ص۱۸۳. دنیا کشتزار آخرت است.

۴– ۴ متن این حدیث را در بحث «حسنات دنیوی، نعمت های بهشتی می گردند» نقل کرده ایم.

۵ – ۴ من لایحضره الفقیه، ص۵۷۹، س۲۲. به راستی که رباترین ربا دروغ است. یعنی دروغ از همه گناهان بیشتر بزرگ می شود و زیادتر می روید.

و از امیر المؤمنین – علیه السّلام – روایت شده که فرمود: اَلعَمَلُ الصّالِحُ حَرثُ الآخِرَه؛(۱) و ایضاً: اِن دُعِیَ اِلی حرثِ الآخِرَهِ کَسِلَ؛(۲) و ایضاً: کَماتُدینُ تُدانُ و کَما تَزرَعُ تَحصُدُ؛(۳) و ایضاً: اِعلَم اَنّ لِکُلّ عَمَلٍ نَباتاً وَ کُلُّ نَباتٍ لاغِنی بِهِ عَنِ الماءِ، وَ المِیاهُ مُختَلِفَهٌ فَما طابَ سَقیُهُ طابَ غَرسُهُ وَ حَلَّت ثَمَرَتُهُ وَ ما خَبُثَ غَرسُهُ وَ اَمَرَّت ثَمَرَتُهُ؛(۴) و ایضاً به میثم تمار – رحمه اللّه تعالی – چنین فرموده:(۵)

وَ فی الصَّدرِ، لُباناتٌ اِذا ضاقَ لَها صَدری نَ-کَتُّ الاَرضَ بِالکَفِّ وَ اَبدَیتُ لَها سِرّی

فَمَهما تُنبِتُ الاَرضُ فَذاکَ النَّبتُ مِن بَذری

و ایضاً: که به فاطمه زهرا – سلام اللّه علیها – چنین فرموده:(۶)

و ایضاً: از آن حضرت روایت شده که فرموده: اَلا-اِنّ کُلَّ حارِثٍ مُبتَلیً فی حَرثِهِ وَ عاقِبَهِ عمله غَیرَ حَرَثَهِ القرآنِ، فَکونوا مِن حَرثِتِهِ؛(۷) و از حضرت امام صادق – علیه السّلام – روایت شده: لِکُلِّ زارِعٍ مَازَرَعَ.(۸)

اگر دنیا و آخرت را جهان واحد ممتدی در نظر بگیریم و آن را به زندگی کنونی تشبیه نماییم، خواهیم دید که آن جهان بزرگ هم مانند این جهان کوچک، دارای چهار فصل است: نخست همین زندگی ناپایدار کنونی است که به جای فصل پائیز است، زیرا که وقت شخم کردن و بذر افشاندن و آبیاری کردن، با انجام دادن اعمال است؛ قسمت دوم که عالم برزخ است و انسان ها با کفن های سفید خود به خواب سنگین مرگ فرو می روند، به جای فصل زمستان جهان بزرگ و فصل برف آن است؛ قسمت سوم که موقع بعث و زنده شدن و سر از خاک به در آوردن است، بهار آن است که افراد انسان با اعمال خود، مانند گل های رنگارنگ و یا خارهای خوفناک، از قبرها بیرون می آیند؛

و قسمت آخر هم که مردم، اعمال خویش را دریافت می دارند و با آن ها زندگی نوینی را آغاز می کنند، یا در فردوس برین و یا در جهنم سوزان، به منزله تابستان می باشد.

در فصل زمستان که همه جا را برف فرا گرفته و هوا را سرما سر تا سر تصرف می کند، اگر کسانی باشند که از وضع این جهان بی خبر باشند، این بی خبران، در کنار آتش نشسته و به وضع برزگران متأسف می شوند، و بذر افشانی و آبیاری آنان که با زحمت ها و خستگی های فراوان در پائیز انجام داده بودند، اینان را به تعجب در می آورد، و به عقل آنان می خندند که چرا دارایی و خوراکی خود را در بیابان ها افشاندند؟! هنگامی که هنوز آنان دهان از ایراد نبسته اند نوروز فرا رسیده مژده وصول بهار را می دهد، بذرهای افشانده شده سر از خاک به در می آورند و برانگیخته شده و زنده می گردند، سر سبز و خرم و شاداب؛ آن وقت است که بی خبران، متوجه حقیقت عالم شده و از این که برای خود، کاری نکرده و تخمی نیفشانده اند، انگشت حسرت به دندان می گزند.

۱- ۴ نهج البلاغه، ج۱، ص۵۶، س آخر. عمل صالح، کشت آخرت است.

۲- ۴ نهج البلاغه، ج۱، ص۱۴۷، س آخر. اگر به کشت آخرت خوانده شود کسل می گردد.

۳- ۴ نهج البلاغه، ج۲، ص۵۶، س۵. هر طور رفتار کنی همان طور رفتار می شوی و آن گونه که می کاری می دروی.

۴- ۴ نهج البلاغه، ج۲، ص۵۹. بدان که برای هر عملی روئیدنی هست و هر روینده نیاز به آب دارد و آب ها گوناگون هستند پس آن چه که آبیاریش پاک باشد کشتش پاک و میوه اش شیرین می گردد و آنچه که آبیاریش پلید باشد کشتش پلید و میوه اش تلخ می گردد.

۵- ۴ منتهی الآمال، ج۱، ص۱۵۷. در سینه رازهایی هست، وقتی که دلم برای آنها تنگ می شود با کف دست زمین را می کاوم و رازم را به زمین فاش می کنم و اگر وقتی زمین چیزی رویانید، آن روینده از کشته من است.

۶- ۵۰.. تفسیر برهان، ج۴، ص۴۱۳ - تفسیر ابوالفتوح رازی، ج۱۰، ص۱۹۰ - امالی صدوق، ص۱۵۶. فاطمه، ای دختر پیغمبر «احمد» دختر پیغمبری که بزرگوار است و از جانب خدا تقویت شده، هر کس امروز اطعام نماید فردا آن را باز می یابد در نزد خداوند بزرگ یکتا وبی همتا؛ برزگر هر چه می کارد بعداً همان را می درود؛ پس اطعام کن بدون این که منت نهی و کم خیر گردی، تا پاداش یابی آنچه را که هرگز کاهش نمی پذیرد.

۷- ۵ نهج البلاغه، ج۲، ص۱۱۱. بدانید که هر برزگری درباره کشت و عاقبت کار خود مبتلا خواهد بود، جز برزگران قرآن؛ پس، از کارندگان قرآن شوید.

۸- ۵ کافی، ج۲، ص۴۵۸، س۷، برای هر کارنده ای همان است که کاشته است.

کسانی که از وضع جهان، بی اطلاع، و از عاقبت زندگی و پایان امر عالم بی خبرند، بدون این که اندیشه ای در این باره بکنند، به مردم دانا و بینا و دانشمندان عاقبت‌نگر و آخر بین، ایرادها می گیرند، و برای خود هیچ کاری نکرده و تخم نیکی نمی کارند و روزی به بیچارگی و ناتوانی خود، پی خواهند برد که بهار قیامت و موقع زنده شدن انسان ها و روئیدن اعمال نیك و بد فرا رسیده و کار از کار گذشته باشد.

بلی همان طور که تخم های پراکنده شده در زمین ها، با این که می پوسند باز می رویند همین طور اعمال صادر شده از انسان ها هم، با این که در اطراف و اکناف این جهان وسیع افشانده می شوند، از بین نمی روند و در فصل بهار اعمال، می رویند.

توشه آخرت عمل است

آیات کریمه و احادیث شریفه با لسان های متفاوت و بیان های گوناگون، بقا و تطوّر و تجسم اعمال را تعلیم می فرمایند؛ مثلاً چنین می فهمانند که: آدمی چنان که در این زندگی، ذخیره لازم دارد، برای زندگی آینده خود نیز، ناچار بایستی توشه ای تهیه ببیند، و این زاد حتماً باید از این زندگی برده شود؛ این توشه برای هر کسی، فقط از اعمال خود او فراهم می شود، و همین اعمال هستند که از انسان باقی می مانند و برای او لوازم زندگی اخروی می شوند.

چیزی که مهم است این است که: بعضی از آیات و احادیث، چنین دلالت می کنند که تمامی دارایی هر کسی در آخرت، همین است که از دنیا با خود می برد، و انسان در آخرت، جز مقداری از اجزای این جهان، چیز دیگری نخواهد داشت و آدمی پس از آن که در بهشت و یا در دوزخ مستقر می گردد، و ارث زمین شمرده می شود.

خداوند متعال فرموده:

تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى؛(۱)و ایضاً: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ - الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ - وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ - وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكاةِ فاعِلُونَ - وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ - إِلاَّ عَلى أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ - فَمَنِ ابْتَغى وَراءَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ العادُونَ - وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ - وَ الَّذِينَ هُمْ عَلى صَلَواتِهِمْ يُحافِظُونَ - أُولئِكَ هُمُ الْوارِثُونَ - الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيها خالِدُونَ؛(۲)

یعنی مؤمنان، بهشت را از دنیا ارث می برند و آن گاه که مبعوث شدند دارای فردوسی می شوند که از جهان کنونی ارث می برند.

۱- بقره (۲) / آیه ۱۹۷. توشه بردارید و بهترین توشه نگه داشتن خود از گناهان است.

۲- مؤمنون (۲۳) / آیه ۱ تا ۱۱. باور کنید که مؤمنان رستگار شدند، آنان که در نمازشان فروتن اند، آنان که از بیهوده روی بر می تابند، و آنان که زکات را به جا می آورند، و آنان که فرج خود را نگاه می دارند مگر از ازواج و کنیزان مملوك که ملامتی ندارند، پس هر کس بیشتر بطلبد مسلماً از متجاوزین است، و آنان که امانت ها و پیمان شان را رعایت می کنند، و

آنـان که به نمازهـای خود محـافظت می کننـد، ایناننـد ارث برنـدگان که ارث می برنـد بهشت را، آنان در آنجا الی الابـد می مانند.

انسان، از اجزاء جهان بر بدن خویش، اخذ می کند و با خوردن و نوشیدن و نفس کشیدن و غیر این ها، اجزاء دنیا را جزء بدن خود می گرداند و سپس آن ها را مبدل به نیروهای گوناگون اعمال کرده و در اشکال مختلف، از بدن خود بیرون می ریزد؛ و این اعمال صادر شده باقی می مانند و در زندگی اخروی در شکل نعمت های فردوسی نمایان می شوند؛ بنابراین، نعمت های بهشت، همین اجزاء مادی جهان کنونی هستند، یعنی از آن ها ساخته می شوند.

انسان، اجزاء جهان را در شکل خوراک و مشروب و هوا و نور و غیر این ها اخذ می کند و آن ها را در صورت ایمان و نماز و خشوع و پرهیز از لغو و زکات دادن و تزکیه خویش و کف نفس از شهوترانی و حفظ و ادای امانت و وفای به عهد و محافظت به نمازها خرج می کند؛ این است معنای ارث بردن بهشت از دنیا؛ و واقع این است که: کسی که اعمال یاد شده را کسب می کند، در حقیقت نعمت های بهشت را کسب می کند و آن گاه که این جهان از تحت قدرت او با مرگ بیرون می رود، در عوض، نعمت هایی ابدی به او ارث می گذارد؛ جهان، نسبت به افراد انسان به منزله مادر است، و هم چنان که مادر، از دست فرزند خود، با مرگ می رود، در عوض، اموالی را برای او ارث می گذارد، جهان هم هر وقت از دست فرزند مؤمن خود می رود، نعمت بهشت را به او ارث می گذارد؛ و البته این مؤمن است که نعمت را از جهان ارث می برد: اولئک یرثون الفردوس.

با توجه به حقیقت فوق، آیات دیگری نیز روشن می گردد؛ می فرماید: أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ.(۱)

می دانیم که ارث بردن زمین و تملک آن در این زندگی که داریم، اختصاصی به مردان صالح ندارند، بلکه هر دسته از نیکوکاران و بدکاران، متناوباً و متعاقباً آن را از یک دیگر ارث می برند و نیز می دانیم که: عاقبه الامر هم این ملک ناپایدار برای کسی باقی نخواهد ماند، و خود خداوند متعال، وارث زمین و آن چه در آن است خواهد بود چنان که فرموده: إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَیْها وَ إِلَیْنا یُرْجَعُونَ.(۲)

فعلیهذا چنین به دست می آید که: مراد از این ارث بردن زمین، ارث بردن آن در دنیا نیست، بلکه مقصود ارث بردن زمین، در آخرت است.

کسانی که از زمین و اجزاء آن بر خویشتن جلب و سپس آن ها را در راه انجام دادن اعمال باقیه صالحه خرج کرده اند، الی الابد دارای اجزاء زمین خواهند بود یعنی همیشه دارای اعمال نیک خود خواهند بود، اعمال نیک خود را در شکل نعمت های بهشتی پیوسته خواهند داشت؛ این نشأه مانند مادری که می میرد و اولاد خود را از آغوش گرمش محروم می سازد، می میرد و ویران می شود ولی اولاد صالح خود را دست خالی نمی گذارد، و مقداری از اجزاء زمینی را که برای خودشان از دنیا گرفته بودند در شکل نعمت های بهشتی به آنان ارث می دهد.

و اما این که قرآن کریم کافران و بدکاران را وارث نخوانده است با این که آنان هم شکنجه های دوزخ را از زمین و از زندگی دنیوی (با بیانی که گفته شد) به آخرت ارث می برند، به این جهت است که آنان این گونه ارث را نمی خواهند ببرند

و نمی برنـد، و ایـن خـود ارث نـاگوار اسـت کـه دسـت از آنـان بر نمی دارد، و پیـداست ارثی کـه برنـدگان آن از آن بیزار و گریزان باشند، ارث خوانده نمی شود.

۱- انبیاء (۲۱) / آیه ۱۰۵. مسلماً زمین را بندگان صالح من ارث می برند.

۲- مریم (۱۹) / آیه ۴۰. مائیم که ارث می بریم زمین را و آن چه را که بر زمین هست و به سوی ما برگردانیده می شود.

اگر ما در میان وارثان زمین، در میان کسانی که زمین و اجزاء ارضی را در شکل اعمال نیک، ارث می برند و زمین را در صورت بهشت و نعمت های آن دارا می شوند بگردیم و تمام مردم اعصار و قرون مختلف را از مدّ نظر بگذرانیم، مسلماً خواهیم دید که پر بهره ترین افراد بشری از زندگی دنیوی و از زمین و اجزاء آن، همانا مردم آخر الزمان و پیروان آخرین امام از جانشینان حضرت رسول اللّه – صلی اللّه علیه و علیهم – خواهند بود؛ برای این که در آن زمان بنا به روایات کثیره، همه و یا نزدیک به همه مردم روی زمین مؤمن خواهند بود، واحدی از کافرین و فاجرین در ظاهر نخواهد ماند؛ در آن زمان عدالت محضه و دادگری خالص، در جای ستمگری و بی دادگری خواهد نشست و قوانین حقه الهی (در عوض قوانین ناقصه ای که از افکار فراموش کار و خطا پیشه بشری تراوش می کند) حکمران و در جریان خواهد بود؛ در آن زمان همه افراد بشر، یک امت گردیده و در زیر پرچم یک شریعت مجتمع می شوند، و سراسر روی زمین، یک کشور وسیع پهناور می گردد.

مطالب مذکوره، در روایات متواتره (به طرق عامه و خاصه) (۱) وارد شده است؛ یک حدیث که مسلم عندالکل است در این جا می آوریم، رسول خدا – صلّی الله علیه و آله و سلّم – فرموده: لَو لَم یَبقَ مِنَ الدّنیا اِلّا یَومٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذلِکَ الیَومَ حَتّی یَبعَثَ رَجُلًا صالِحاً مِن اَهلِ بَیتی یَملَأُ الاَرضَ عَدلاً وَ قِسطاً کَما قَد مُلِئَت ظُلماً وَ جَوراً. (۲)

بنابر آن چه بیان گردید، مصادیق واضحه «عِبادِیَ الصّالِحونَ»، مردم زمان حضرت مهدی – صلوات اللّه و سلامه علیه – می باشند چنان که از حضرت باقر – علیه السّلام – هم روایت شده که: درباره «عِبادِیَ الصّالِحونَ» فرموده: هُم اَصحابُ المَهدیِّ – علیه السّلام – فی آخِرِ الزَّمانِ.(۳)

یک آیه ذیل، دو آیه فوق را شرح می کند و مضمون هر دو را در ضمن خود می گیرد: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ حَیْثُ نَشاءُ؛(۴) جمله «أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ» معنای «اِنَّ الارضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحونَ» را می فهماند؛ و جمله «نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ» معنای «یَرِثونَ الفِردُوسَ» را می رساند؛ و این دو کریمه را بدین طریق شرح و تفسیر می کند که: «نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّهِ» را به دنبال «أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ» بیان داشته و می فهماند که مراد از زمینی که به ارث به آنان می رسد همان جنّت است که در آن جای می گیرند؛ و هم چنین بهشتی که در آن جای می گیرند، همان زمین است که آن را ارث می برند؛ و بهترین شاهد بر صحت این شرح، این است که جمله «نتبوء من الجنه» بدل است از جمله «اورثنا الارض» و برای توضیح آن است، زیرا که در صورت اکتفاء به هر کدام از دو جمله نام برده، مطلب تمام در می آید.

پس از این آیه هم این استفاده را می بریم که: خداوند متعال، استفاده های مشروع و تصرف های حلال انسان را از زمین و از اجزاء ارضی که در شکل اعمال صالحه وقوع می یابند، برای او توشه آخرت و بهشت و نعمت های بهشتی قرار می دهد و پس از ویرانی دنیا، آن ها را به او در شکل بهشت، ارث می دهد.

از بعضی از آیات فهمیده می شود که: استخراج و استنباط کننده چشمه ها در بهشت همانا خود نیکوکاران می باشند، که بایستی با اعمال نیک خود، برای خودشان چشمه استخراج نمایند! می فرماید: عَیْناً یَشْرَبُ بِها عِبادُ اللَّهِ یُفَجِّرُونَها تَفْجِیراً؛(۵) تفجیراً مفعول مطلق و برای بیان نوع تفجیر است، و با تنکیر خود چنین می فهماند که بر آوردن و استخراج چشمه نام برده، از

نوع چشمه در آوردن و قنات کندن و امثال آن ها که در این زندگی معروف است، نیست؛ و برای افراد بشر عجالتاً پنهان و در نزد آنان عملی ناشناس و نکره است.

طریق این تفجیر و چشمه در آوردن در بهشت، همانا وفای به نذر و اطعام بر مساکین و یتیمان و اسیران است، انجام دادن اعمال نیک است؛(۶) و بدیهی است که این نوع استنباط چشمه، در جهان کنونی شناخته نشده است و شناخته نخواهد شد، و تا روز بعث مجهول و نکره باقی خواهد ماند.

ناگفته نماند که صحت استدلال فوق، موقوف به این است که «یفجرون» به معنی حال باشد نه استقبال، و می دانیم که این امر هیچ مانعی ندارد؛ و اگر شکی باقی باشد با نظر در کریمه ذیل برطرف می شود:

در قرآن کریم می فرماید: يُطافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوابٍ كانَتْ قَوارِيرَا - قَوارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوها تَقْدِيراً؛(۷) این کریمه مبارکه تصریح می کند که : اندازه گیرنده جام ها و تنگهای بهشتی، خود نیکوکاران هستند، و این اندازه گیری مسلماً با قدر و اندازه اعمال صالح که به جا می آورند بستگی دارد: هر کس زیاد نیکی کند، جام و تنگ او بزرگ تر و گواراتر و دائمی تر خواهد بود. و «تقدیراً» هم عیناً فائده «تفجیراً» را که در کریمه فوق هست، می رساند. و چون «قدّروا» به صیغه ماضی بیان شده فلذا دلالت این کریمه بر بحث حاضر (بر این که: نیکوکاران با اعمال صالحی که انجام می دهند، برای خودشان در بهشت، نعمت های جاودانی مهیّا می کنند، و توشه هایی ذخیره می نمایند) آشکارتر و بی شائبه تر می باشد و معنای «یفجرون» را هم که در آیه فوق هست واضح تر می گرداند، یعنی: نیکوکاران، هم اکنون و در همین زندگی، چشمه های بهشتی را تفجیر می کنند و در می آورند.

و در خبر است که: جبرئیل - علیه السّلام - به حضرت رسول - صلّی الله علیه و آله و سلّم - گفت: اِعمَل ما شِئتَ فَاِنَّکَ مُلاقیه؛(۸) و ایضاً که: حضرت پیغمبر فرمود: در عارض بهشت، دیدم که نوشته شده: ما قَدَّمنا وَجَدنا؛(۹) و ایضاً که فرمود: قَد نَزَلَ جَبرَئیلُ - علیه السّلام - اِلَیَّ وَ قالَ لی یا مُحَمَّدُ رَبُّکَ یَقرَئُکَ السَّلامَ وَ یَقولُ لَکَ کُلُّ ساعَةٍ تَذکُرُنی فیها فَهِیَ لَکَ عِندی مُدَّخَرَةٌ وَ کُلُّ ساعَةٍ لاتذکُرُنی فیها فَهِیَ مِنکَ ضایِعَةٌ.(۱۰)

۱- رجوع شود به دو کتاب مستطاب «المهدی» و «منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر».

۲- مجمع البیان، ج۷، ص۶۷، س۱ - روضه الواعظین، ص۲۲۴، س۱۸ - صواعق محرقه ابن حجر، ص۹۷، س۱۹. لفظ حدیث مطابق مجمع البیان نقل شد، اگر فرضاً از دنیا بیشتر از یک روز نماند، هر آینه خداوند آن روز را طول می دهد تا مرد صالحی را که از اهل بیت من است، برانگیزاند؛ او زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که با ظلم و جور پر شده است.

۳- مجمع البیان، ج۷، ص۶۶، س آخر. آنان یاران مهدی - علیه السّلام - می باشند در آخر الزمان.

۴- زمر (۳۹) / آیه ۷۴. حمد برای آن خداوندی است که وعده اش را به ما راست گردانید و زمین را به ما ارث داد، جای می گیریم از بهشت، هر کجا را که بخواهیم.

۵- انسان (۷۶) / آیه ۶. چشمه ای را که بندگان خدا از آن می آشامند در می آورند آن را در آوردنی.

۶- ۱۰.. رجوع شود به سوره مبارکه انسان (۷۶)، از آیه ۵ تا ۸.

۷- ۱ انسان (۷۶) / آیه ۱۵ و ۱۶. در پیرامون آنـان جـام هایی از نقره ناشـناخته گردش داده می شود، و تنگ هایی شـیشه ای، شیشه هایی از نقره ناشناس که خود آنان اندازه آنان را تعیین کرده اند، چنان تعیین کردنی که آشنایی به آن ندارید (و بر شما در این زندگی مجهول است).

۸- ۱ من لایحضـره الفقیه، ص۵۷۹، س۲۲ - روضه الـواعظین، ص۲۷۱ - وافی، ج۲، کتاب الصلوه، ص۲۱، س۳۱ و ۳۲. بکن آن چه می خواهی، چون که همان را دیدار خواهی نمود.

۹- ۱ روضه الواعظین، ص۴۰۸، هر چه را که پیش فرستادیم باز یافتیم.

۱۰- ۱ ارشاد القلوب، ص۵۹. جبرئیل - علیه السّلام - به نزد من فرود آمـد و به من گفت: ای محمد پروردگارت به تو سـلام می خوانـد و می فرمایـد هر ساعتی که مرا در آن یاد می کنی، آن ساعت در نزد من برایت ذخیره می ماند و هر ساعتی که مرا در آن یاد نمی کنی از تو ضایع می گردد.

و از امیر المؤمنین – علیه السّلام – مروی است که فرمود: اَلاوَ اِنَّکم اُمِرتُم بِالظَّعنِ وَ دُلِلتُم عَلَی الزّادِ وَ اِنّ اَخوَفَ ما اَخافُ عَلَیکُمُ اِتّباعُ الهَوی وَ طولُ الأَمَلِ فَتَزَوَّدوا فی الدّنیا مِنَ الدّنیا ما تَحرُزونَ بِهِ اَنفُسَکُم غَداً؛(۱)

و ایضاً: فَانقَلِبوا مِنها بِأَحسَنِ ما بِحَضرتِکُم مِنَ الزّادِ؛(۲) و ایضاً: ما اَخَذوهُ مِنها لِغَیرِها قَدِموا عَلَیهِ و اَقاموا فیهِ؛(۳) و ایضاً: ما قَدّمتَ الیَومَ تَقدِمُ عَلَیهِ غَداً فَامهَد لِقَدَمِکَ وَ قَدِّم لِیومِکَ؛(۴) و ایضاً: تَزوَّدوا فی اَیّامِ الفَناءِ لِأَیّامِ البَقاءِ قَد دُلِلتُم عَلیَ الزّادِ وَ اُمِرتُم بِالظَّعن؛(۵) و ایضاً: خُذ ما یَبقی لَکَ مِمّا لاتَبقی لَهُ؛(۶) و ایضاً: اِنّما المرءُ مَجزیٌّ بِما اَسلَفَ و قادِمٌ عَلی ما قَدَّمَ؛(۷) و ایضاً: بِئسَ الزّادُ اِلیَ المَعادِ العُدوانُ عَلیَ العِبادِ. (۸)

و از امام صادق – علیه السّلام – روایت شده که: قالَ فی رَجُلٍ یُؤَخِّرُ الصَّلوهَ مُتِعَمِّداً قالَ یَأتی هذا یَومَ القِیمهِ موتوراً أهلُهُ وَ مالُه؛ اَلموتورُ هُوَ مَن لا أهلَ وَ لا مالَ لَهُ فِی الجَنَّه. (۹)

درجات اخروی از اعمال دنیوی ساخته می شود

عالم آخرت دارای درجات بسیاری است، خداوند متعال فرموده: نَرْفَعُ دَرَجاتٍ مَنْ نَشاءُ؛(۱۰) و حتی کثرت درجات و اختلاف آنها در آخرت، خیلی خیلی بیشتر از درجات دنیا و اختلاف آنهاست. چنان که می فرماید: وَ لَلْآخِرَهُ أَكْبَرُ دَرَجاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا.(۱۱)

مقصود ما از عقد این بحث، با کمال تعجب این است که قرآن کریم، با وضوح و صراحت بیان فرموده است که درجات عالم آخرت از اعمال صادر شده از بشر و از عین افعال و کردار افراد انسان، درست می شود. و با نیکی ها و بدی های خودشان ساخته و پرداخته می گردد. و این آیات در عین این که شیرین ترین بیان برای تصویر بقای اعمال و تجسم آنها هستند، محکم ترین برهان نیز برای آن می باشند.

می فرماید: وَ لِكُلٍّ دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ ما رَبُّكَ بِغافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ؛(۱۲) طبری مفسر شهیر، در شرح این کریمه فرموده: برای هر عاملی در اطاعت خدا، یا در نافرمانی با او، منزله ها و مرتبه هایی از کردار خود او هست. خداوند او را به آنها می رساند و با آنها ثوابش می دهد، اگر خیر باشد خیر و اگر شرّ باشد شرّ.(۱۳) و شیخ طنطاوی هم گفته: برای هر کدام از مکلفین، درجه ها و مرتبه هایی از آن چه که کرده اند، از عمل های آنان هست. و پروردگارت از آن چه که می کنند غافل نیست تا کرداری به او پوشیده ماند.(۱۴) و بیضاوی هم این مطلب را که مورد تصریح آیه می باشد، محتمل شمرده است.(۱۵)

جای بسی تأسف است که غالب مفسرین، از کسانی که کتاب شان در دست رس ما هست، برای این که بقای اعمال و تجسم آن ها را (فقط برای تصور این که عمل عرض است و تجوهر عرض محال است) غیر ممکن می شمرده اند، فلذا به هر نحوی بوده، آیه را از معنایی که خود غیر ممکن می دانسته اند، منصرف کرده اند؛ گفته اند: که لفظ «جزاء» و یا «اجل» باید در تقدیر گرفته شود: من جزاء ما عملوا، و یا: گوئیا که می خواسته اند به پروردگار با عظمت جهان، کمک کنند!

۱- ۱ نهج البلاغه، ج۱، ص۶۸. بدانید که شما امر شده اید به کوچ و توشه را به شما نشان داده اند و خوفناک ترین چیزی که بر شما می ترسم پیروی خواهش نفس و آرزوی دراز است. پس در دنیا از دنیا توشه ای بردارید که خود را با آن، فردای قیامت نگاه دارید.

۲- ۱ نهج البلاغه، ج۱، ص۹۱. پس از دنیا با بهترین توشه ای که در امکان دارید، کوچ کنید. و در جلد ۲، ص۲۰۹ (فانقلبوا، در جای: فارتحلوا).

۳- ۱ نهج البلاغه، ج۱، ص۱۰۵. و بر آن چه که از دنیا (برای بعد از دنیا) برداشتند، وارد شده، و در آن اقامت گزیدند.

۴- ۱ نهج البلاغه، ج۲، ص۵۶. هر چه امروز پیش فرستی فردا به همان وارد می شوی، پس برای پایت، جایی تهیه کن و برای آن روزت چیزی پیش فرست.

۵- ۱ نهج البلاغه، ج۲، ص۶۷. در روزهای گذران، برای روزهای جاویدان توشه بیاندوزید، شما را به توشه رهبری کرده اند و به کوچ کردن امر داده اند.

۶- ۲۰.. نهج البلاغه، ج۲، ص۲۴۳. بگیر آن چه را که برایت می ماند از آنچه که برایش نمی مانی.

۷- ۲ نهج البلاغه، ج۳، ص۲۳. همانا انسان، با آن چه که قبلاً ـ انجام داده بود، پاداش و کیفر می یابد و بر آن چه که پیش داشته بود وارد می شود.

۸- ۲ نهج البلاغه، ج۳، ص۲۰۲.چه بد توشه ای است برای برگشت به آخرت، دشمنی کردن با بندگان خدا.

۹- ۲ روضه الواعظین، ص ۲۷۰. س۴. امام صادق - علیه السّلام - درباره کسی که نماز را دانسته به تأخیر می انداخت فرمود: این مرد در روز قیامت، در حالی که خانواده و مالش هلاک شده باشد می آید. و موتور کسی است که برایش در بهشت، نه خانواده ای باشد نه مالی.

۱۰- ۲ انعام (۶) / آیه ۸۳. بالا می بریم درجه های هر کس را که بخواهیم.

۱۱- ۲ اسراء (۱۷) / آیه ۲۱. و مسلماً درجات اخروی بزرگ تر از درجات دنیوی است و افضلیت های آنجا نیز بزرگ تر از افضلیت های اینجاست.

۱۲- ۲ انعام (۶) / آیه ۱۳۲. و از برای هر کسی درجه هایی از آن چه که کرده اند، هست و پروردگارت از اعمال آنان غافل نیست.

۱۳- ۲ جامع البیان، ج۸، ص۲۸. نقل به اختصار.

۱۴- ۲ تفسیر طنطاوی «الجواهر»، ج۴، ص۱۰۲.

۱۵- ۲ تفسیر بیضاوی «انوار التنزیل»، ص۲۱۸.

پاسخ این است که: عمل، عرض نیست و جوهر است چنان که مفصلاً بیان گردیده است؛ و بعد از آن که قرآن کریم مکرراً با بیان های گوناگون می فهمانـد که: پاداش آدمی خود کردار آدمی است، چه داعی بر این تقـدیر می مانـد؟ و چه نیازی آن را تقاضا می کند!؟.

کریمـه ای کـه نقـل شـد، در سـوره دیگری هم به این صـورت هست: وَ لِکُلٍّ دَرَجاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِیُوَفِّیَهُمْ أَعْمالَهُمْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ؛(۱) و کلمه «من» در هر دو مورد، از همـان قبیـل است که در: خـاتم من فضه، هست؛ و چنین می فهمانـد که: درجات آخرت از جنس اعمال دنیا است.

مضـمون این دو کریمه با بیان دیگری هم ادا شده است: فرموده: هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِما یَعْمَلُونَ؛(۲) این کریمه در این که «درجـات» را به خود «هُم» حمـل کرده و بـدین وسـیله اتحـاد یـافتن عمـل را بـا عامـل فهمانیـده، شبیه این آیه است که فرموده: وَ قودُهَا النّاسُ، (۳) و می فهماند که در آخرت سوزاننده و سوزنده یک چیز هسـتند، چنان که آیه مورد بحث هم می فهمانـد که: در آخرت، درجه و صاحب درجه یک چیز بیش نیسـتند؛ و در این دو کریمه، اشاره ای به «ساختمان آینده انسان» هست، و چنین می فهمانند که مصالح آن ساختمان، اعمال انسان است؛ و در این باره سـخنان مفصلی داریم انشاء اللّه تعالی در کتاب مستقلی نشر می کنیم.

۱- ۳۰.. احقاف (۴۶) / آیه ۱۹. و برای هر کسـی درجه هایی از آن چه که می کردند هست و تا تمام بپردازدشان اعمالشان را و آنان ستم کرده نمی شود.

۲- ۳ آل عمران (۳) / آیه ۱۶۳. آنان در نزد خداوند درجه هایی هستند، و خداوند به آن چه می کنند بیناست.

۳- ۳ بقره (۲) / آیه ۴۲. هیزم دوزخ خود مردمانند.

و در خبر است که رسول اللّه – صلّی الله علیه و آله و سلّم – فرمود: هنگامی که به آسمان برده شدم داخل بهشت گردیدم، در آن جا بیابان های هموار، قطعه زمین هایی از مشگ دیدم و در آن جا فرشته گانی دیدم که با خشتی از طلا و خشتی از نقره بنا می گذاشتند، و بسا می شد که دست از کار می کشیدند؛ به آنان گفتم چرا گاهی بنا می گذارید و گاهی دست می کشید؟ گفتند صبر می کنیم تا مصالح کار برسد! گفتم مصالح شما چیست؟ گفتند این است که مؤمن بگوید سُبحانَ اللّهِ وَ الحَمدُ للّهِ وَلا اِلهَ اِلاّ اللّهُ وَ اللّهُ اَکبرُ هر وقت او این ها را گفت ما بنا می گذاریم و هر وقت ساکت شد ما هم امساک می کنیم.(۱)

این خبر شریف و امثال آن که سابقاً نقل کرده ایم(۲) دلالت واضح می شود و پرداخته می گردد؛ و نیز حدیثی در این باره، از حضرت رسول خدا – صلّی الله علیه و آله و سلّم – روایت شده: اِنَّ العبدَ لَیُرفَعُ لهُ درجهٌ فی الجَنّهِ لایَعرِفُها مِن اَعمالِهِ فَیقولُ رَبِّ اَنّی لی هذِهِ فَیَقولُ بِاستِغفارِ والِدَیکَ لَکَ مِن بَعدِکَ.(۳)

۱- ۳ بحارالانوار، ج۳، ص۳۲۶. از تفسیر علی بن ابراهیم، متن خبر را در بحث «حسنات دنیوی، نعمت های بهشتی می گردد» از ارشاد القلوب نقل کرده ایم.

۲- ۳ در همان بحث «حسنات دنیوی نعمت های بهشتی می گردند.

۳- ۳ مستدرک الوسائل، ج۱، ص۴۸۶، س۳۱. برای بنده در بهشت درجه ای بالا برده می شود. و او آن درجه را از اعمال خویش نمی شناسد؛ پس می گوید پروردگارا این درجه از کجا برای من حاصل شد؟ می فرماید: با مغفرت خواستن پدر و مادرت بعد از تو برای تو.

و از حضرت امیر المؤمنین – علیه السّلام – نقل شده: اِنَّماَ المَرءُ مَجزِیٌّ بِما اَسلَفَ وَ قادِمٌ عَلی ما قَدَّمَ؛(۱) حرف باء برای مقابله نیست، بلکه به معنی استعانت است مانند باء در کتبت بالقلم؛ به دلیل این که بلافاصله فرموده: و قادم علی ما قدم؛ و به هر حال همین جمله اخیر صریح در این است که هر کس، در جهان آخرت، به همان جایگاه وارد می شود که خود قبلاً آن را تهیه کرده و به آخرت تقدیم داشته است! یعنی: هر کسی به اعمال خودش وارد می شود، و درجات و درکات، برای هر انسانی از اعمال خود او آفرینش می یابد.

و از حضرت امام صادق – علیه السّلام – روایت شده است که فرموده: لاتَقولَنَّ الجَنَّهُ واحِدهٌ اِنّ اللهَ یَقولُ وَ مِن دونِهِما جَنَّتانِ وَلاتَقولَنَّ دَرَجهٌ واحِدهٌ اِنَّ اللهَ یَقولُ دَرَجاتٌ بَعضُها فَوقَ بَعضٍ؛ وَ اِنَّما تَفاضُلُ القَومِ بِالاَعمالِ.(۲)

حسنات، نور و سیئات، ظلماتند

یکی از غرائب مطالب و عجائب مباحث که واقعاً موجب حیرت است: تبدل عمل نیک به نور و روشنایی، و تحول عمل زشت به ظلمت و تاریکی است؛ قرآن کریم و آموزگاران دین – علیهم السّلام – ، قرن هاست که این حقیقت را به همه اهل عالم اعلام فرموده اند؛ و در این اواخر هم دانشمندان علوم تجربی، به طریق آزمایش، عملا ثابت کرده اند که نیروی حرکتی، قابل تبدل به نور است (و جرقه را که در اثر تصادم پیدا می شود، مثال آورده اند) و بدین طریق، تبدل هر عملی که با حرکتی تحقق می یابد اگر نیک باشد به نور، هم از لحاظ دین و هم از لحاظ علم، در عصر ما از بدیهیات گردیده است؛ ولی متأسفانه هنوز درباره تبدل عمل بد به ظلمت، که مورد تصدیق دین مبین اسلام است، از جانب دانشمندان علوم تجربی هیچ قدمی برداشته نشده است.(۳)

اعمال انسان، علاوه بر ظواهر مشهود، بواطنی مستور هم دارند که با حواس کنونی هم به تقریب، حقایق پنهان خود را ظاهر گردانیده و آشکارا خواهند شد و اعمال نیک به تصریح قرآن کریم و اخبار شریفه، نور خواهند شد و اکنون هم حقیقت خفیه آن ها نور است، نور واقعی است، نوری پنهان است؛ و سیئات اعمال هم ظلمت ها و انواع تاریکی ها خواهند شد و اکنون هم اعمال زشت، سیاه و ظلمانی هستند، ظلمت واقعی و نهانی هستند.

خوب است که درباره موجود پنهان، کمی توضیح داده و بعداً بر سر بحث خود برگردیم.

۱– ۳ در اواخر بحث پیش، نقل و ترجمه شده.
۲– ۳ مجمع البیان، ج۹، ص۲۱۰، س۲۰ و ۲۱. مبادا بگویی که بهشت یکی است. برای این که خداوند می فرماید: و نزدیک تر از آن دو بهشت، دو بهشت دیگری هست (الرحمن (۵۵) / آیه ۶۲) و مباد بگویی بهشت یک درجه دارد، برای این که خداوند می فرماید: درجه هایی است بعضی بر بالای بعضی (نگارنده گوید: این کلام در قرآن نیست و این هست: وَ رَفَعْنا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ (زخرف (۴۳) / آیه ۳۲) همانا برتری مردمان (بر یکدیگر در آخرت) با اعمال است.
۳– ۳ در فصل پیش مفصلاً در این نوع مسایل بحث کرده ایم.

موجود پنهان و نیروی نهان، در این جهان بسیار است [و نباید تصور شود که نور حسنات و ظلمت سیئات (و هم چنین به طوری که در بحث آینده انشاء اللّه تعالی می آید، حرارت سیئات) از سایر موجودات جهان، مستثنی هستند، و هر چیزی مرئی است و فقط این دو نامرئی هستند] اکنون چند نمونه از «موجود پنهان» را ذیلاً می آوریم:

۱- نیرویی که این قلم را در دست نگارنده، به حرکت در می آورد، موجودی پنهان است؛ موجودی است که پیش از اراده نوشتن، در دست انسان، در صورتی نامرئی موجود بود و به محض اراده نوشتن بروز یافت و ظاهر گردید.

۲- اسبی که نعل آهنین دارد و در کوچه ای که با سنگ مفروش است تند راه می رود، هر وقت نعل با سنگ تصادم می کند آتشی ریز و نوری ناپایدار بیرون می جهد این آتش و این نور، بدون شک، پیش از تصادم موجود بودند، ولی البته در حالت پنهانی.

۳- به ظرفی که پر از آب و یخ است و در میان آن گرما سنجی گذاشته شده هر قدر حرارت می دهند، تا وقتی که کوچک ترین ذرّه یخ در میان آب باقی است، اثری از آن در میزان الحراره دیده نمی شود، و پس از آن که یخ ها تماماً آب شدند،گرما در آب محسوس می شود؛ در این آزمایش، مسلماً حرارت به آب می رسد و به داخل آن هم نفوذ می کند، زیرا که یخ ها را تدریجاً آب می کند، ولی همین حرارت در میان آب، پنهان می گردد و اثری از خود در گرماسنج نشان نمی دهد! این حرارت پنهان را اهل فیزیک «گرمای نهان ذوب» می نامند.(۱)

۴- سیب و یا میوه دیگر، در اندرون خود، تخم ها و رگ های بسیار زیادی دارد این تخم ها و رگ ها موجوداتی هستند که قبلًا از بس که کوچک بودند دیده نمی شدند، و در حال اختفا به سر می بردند، بعدا به تدریج بزرگ شده و بارز گردیدند؛ خود سیب و هر میوه دیگر هم همین طور است؛ وقتی آن قدر ریز بود که درست است بگوییم نبود، بعداً کم کم بزرگ شد و وجود خود را نمایان گردانید؛ برگ های تو در توی کاهو را از بیرون به سوی اندرون ورق می زنیم، هر قدر به وسط کاهو نزدیک تر می شویم برگ ها کوچک تر و کوچک تر می شود، تا با برگ هایی روبرو می شویم که خوب دیده نمی شوند و تازه می خواهند ظهور کنند؛ و مسلّماً برگ های ریزتری نیز در میان آن ها هست که هیچ بروز نکرده اند؛ و اصلاً، نمو کردن، عبارت اخرای پدیدار شدن نهان ها و هویدا شدن پنهان ها است.

اکنون باز به سر بحث خود می رویم، و از آیات قرآن کریم، نور بودن حسنات و ظلمت بودن سیئات را استفاده می کنیم:

خداوند متعال می فرماید: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِياؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُماتِ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ؛(۲) از حضرت صادق - علیه السّلام - روایت شده است که فرمود: اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ، يَعنى: مِن ظُلُماتِ الذّنُوبِ الى نورِ التّوبهِ و المَغفرَهِ.(۳)

۱- ۳ تکامل علم فیزیک، ص ۵۱ - فیزیک رنر، ج ۱، ص ۶۵ - فیزیک نوین، ص ۸۴.

۲- ۴۰.. بقره (۲) / آیه ۲۵۷. خداونـد یـار ویاور کسانی است که ایمان آورده انـد، آنان را از ظلمت ها به سوی نور بیرون می آورد، و کسانی که کافر شدنـد یار و یاورشان بتهاست (طغیان است) آنان را از نور به سوی (انواع) ظلمت ها بیرون می کننـد، آنان مصاحب آتش هستند.

۳- ۴ تفسیرصافی، ص۶۹، س۱۴. معنای این که «خداونـد، یار و یاور کسانی است که ایمان آورده اند، آنان را از ظلمت ها به سوی نور بیرون می آورد» این است که: از تاریکی های گناهان به سوی نور برگشت به خدا و آمرزش، بیرون می آورد.

و از تطبیق آیه فوق بـا کریمه: إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ، ایضاً این نتیجه گرفته می شود که: عدالت و نیکی کردن و به خویشاوندان احسان نمودن، نور می باشند، چون خدایی که مردمان را داخل نور می کند آنان را به سوی این اعمال می خواهد، پس بدون شک، بایستی که این اعمال، نور بوده باشند؛ و نیز چنین نتیجه گرفته می شود که: زشت کاری ها و کردار ناپسند و تجاوز به حقوق مردم، ظلمت ها هستند، به جهت این که خدایی که مردمان را از ظلمات بیرون می کشد، آنان را از همین اعمال شیطانی باز می دارد و نهی می فرماید؛ پس حتماً گناهان، در نزد خداوند، ظلمت ها هستند.

ما، در این جهان، پیوسته نور را با حرارت و ظلمت را هم با سرما توأم دیده ایم، زیرا که تا چشم باز کرده ایم هر روز را در عرض سال، از شب متصل به آن (اگر پیش آمد مخصوصی رخ نداده باشد) گرم تر و هر شب را از روز متصل به آن، سردتر یافته ایم؛ نور خورشید در روزها توأم با گرما، و ظلمت اجسام کدره در شبها، توأم با سرما و خنکی است؛(۱) بلی آن چه که ما یافته ایم همین است، ولی از دو جمله «یُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُماتِ أُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ» که در کریمه فوق نقل گردید، چنین به دست می آید: ظلمت ها و نورهای آخرت، مانند آن چه که اکنون هست نیستند بلکه ظلمت های گناهان، آتش هم هستند و دارای حرارت می باشند! و به قرینه تقابل چنین فهمیده می شود که: نورهای حسنات، آتش نیستند و حرارت ندارند و خنک می باشند!

ظواهر جملات آیه کریمه مورد بحث، چنین می فهمانند که: گناهان، در همین زندگی ظلمات هستند، و توبه و سایر اعمال نیک در همین جهان نورند؛ به جهت این که جملات آیه از آغاز تا انجام با سیاق واحدی، اخبار از زمان حال هستند، چنان که «اللّه ولی الذین آمنوا» از زمان حال خبر می دهد و دلالت می کند که: خداوند در همین زمان، دوست مؤمنین است، و هم چنین جمله «الذین کفروا اولیائهم الطاغوت» می فهماند که: بت ها و طغیان، هم اکنون دوست داران کفار می باشند، دو جمله دیگر هم که نتیجه این دو جمله اند بایستی که به معنی حال باشند، یعنی جمله «یخرجهم من الظلمات الی النور» و «یخرجونهم من النور الی الظلمات» بایستی اخراج در زمان حال را بیان نمایند؛ و نیز جمله «اولئک اصحاب النار» که اسمیه و بدون شک خبر از حال است، تأیید می کند که جملات سابق بر آن هم، درباره زمان حال می باشند.

کریمه مبارکه: ارْجِعُوا وَراءَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً؛(۲) مقصود ما را چنان می رساند که جایی برای چون و چرا باقی نمی گذارد، به جهت این که چنین دلالت می کند: ای نیازمندان نور، زندگی دنیوی پر از نور بود، یعنی پر از عمل نیک بود، چرا شما آن جا با انجام دادن اعمال نیک، نوری برای خود کسب نکردید، تا در این جا در تاریکی فرو نروید و در میان ظلمت آخرت فرو نمانید؟.

نتیجه این است که: گفتار نیک، کردار نیک، پندار نیک، در همین زندگی، روشنایی هستند، نورهایی نهان می باشند؛ و سیئات هم ظلماتند تاریکی های پنهانند؛ ولی در این دنیا حقائق اعمال (و هر چیز دیگر) در پس پرده مستور مانده است و روشنایی حسنات و تاریکی سیئات، محسوس نمی گردد.

آیات دیگری نیز در قرآن کریم هست که ما را در این بحث عالی راهنمایی می فرماید:

فرموده: یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِهِ.(۳)

۱- ۴ تفصیل این مطلب در فصل پیش گذشت.

۲- ۴ حدید (۵۷) / آیه ۳. دنبالتان برگردید و نوری بجویید.

۳- ۴ مائده (۵) / آیه ۱۶. خداوند آنان را به اذن خود از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون می آورد.

و درباره زشت کاران فرموده: کَأَنَّما أُغْشِیَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّیْلِ مُظْلِماً:(۱) بدکاران اگر چه ظاهر زیبا و اندام رفته و شسته داشته باشند، ولی اعمال زشت و کارهای ننگین و چرکین شان که پیرامون صورت شان را فرا می گیرد، رخسار به ظاهر زیبای شان را در واقع و در باطن امر، تاریک و سیاه می گرداند.

و فرموده: أَوْ کَظُلُماتٍ فِی بَحْرٍ لُجِّیٍّ یَغْشاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحابٌ ظُلُماتٌ بَعْضُها فَوْقَ بَعْضٍ إِذا أَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْ یَراها وَ مَنْ لَمْ یَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَما لَهُ مِنْ نُورٍ؛(۲)

تمام کلام با ملاحظه عطف، چنین می شود: اَلَّذینَ کَفَرُوا اَعمالَهُم کَظُلُماتٍ الخ.

و از حضرت رسول - صلّی الله علیه و آله و سلّم - روایت شده: اَلبَیتُ الـذّی یُقرَءُ فیه القرآنٌ وَ یُذکَرُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ فیهِ یُضیئُ لِأَهلِ السَّماءِ کَما یُضیئُ الکَوکَبُ الدُّرِیُّ لِاَهلِ الاَرضِ؛(۳) و ایضاً: الدّعاء نور السّموات و الارض،(۴) نَوِّروا بُیوتَکُم بِتِلاوَةِ القرآنِ وَلا تَتَّخِذوها قُبوراً کَما فَعَلَتِ الیهودُ و النَّصاری:(۵) صَلّوا فی الکَنائِسِ وَ البِیَعِ وَ عَطَّلوا بُیوتَهُم، فَاِنَّ البیتَ اِذا کَثُرَ فیه تِلاوَةُ القرآنِ کَثُرَ خَیرُهُ وَ اتَّسَعَ اَهلُه و اَضاءَ لِاَهلِ السّماءِ کَما تُضیئُ نُجومُ السّماءِ لِاَهلِ الدُنیا؛ الظّلم ظلمات یوم القیامه،(۶) و ایضاً: الصّلوةُ نورٌ؛(۷) و ایضاً: قلبُ المؤمنِ اَجرَدُ فیهِ سراجٌ یَزهَرُ و قلبُ الکافِرِ اَسوَد مَنکوسٌ.(۸)

و از حضرت امیر المؤمنین - علیه السّلام - روایت شده که فرموده: اِجعَلوا طاعَةَ اللهِ مَصابیحَ لِبُطونِ قُبورِکم؛(۹) و ایضاً: اِنّ الایمانَ یَبدو لُمظَةً فی القلبِ، کُلّماَ ازدادَ الایمانُ ازدادتِ الّمُظَهُ؛(۱۰) و از حضرت زین العابدین - علیه السّلام - روایت شده که فرموده: الحمدُ لِلّهِ حَمداً یضُیئ لَنابِهِ ظُلُماتِ البَرزَخِ.(۱۱)

و از حضرت امام صادق - علیه السّلام - روایت شده:

اِنّ اللهَ خَلَقَ قلوبَ المؤمنینَ مُبهَمَةً عَلَی الایمانَ فَاِذا اَرادَ استِنارَةَ ما فیها فَتَحَها بِالحِکمَهِ وَ زَرَعَها بِالعِلمِ وَ زارِعُها وَ القَیِّمُ عَلَیها رَبُّ العالَمینَ؛(۱۲) و ایضاً: تَجِدُ الرَّجُلَ لایُخطِئُ بِلامٍ وَ لا واوٍ خَطیباً مُصقِعاً و لَقلبُهُ اَشَدُّ ظُلمَةً من اللّیل المُظلِمِ وَ تَجِدُ الرجلَ لایَستطیعُ یُعَبِّرُ عمّا فی قلبِهِ بلسانِهِ، وَ قلبُهُ یَزهَرُ کَما یَزهَرُ المِصباحُ؛(۱۳) و ایضاً: مَن صَلَّی الصَّلَواتِ المفَروضاتِ فی اَوّلِ وَقتِها فاقام حدودها رفعها الملک بیضاء نقیةً فهی تهتف به حفظک الله کما حفظتنی وَ اَستَودِعُکَ اللهُ کَماَ استَودَعتَنی مَلَکاً کریماً وَ مَن صَلّاها بَعدَ وِقتِها مِن غَیرِ عِلّهٍ فَلَم یقُم حُدودَها رَفَعَها اَلمَلَکُ سَوداً مُظلِمَةً فَهِیَ تَهتِفُ بِهِ ضَیَّعتَنی ضَیَّعَکَ اللهُ کما ضَیَّعتَنی وَلا رَعاکَ اللهُ کَما لَم تَرعَنی.(۱۴)

۱- ۴ یونس (۱۰) / آیه ۲۷. گوئیا رخسارهای زشت کاران با پارچه هایی از شب تاریک پوشانیده شده است.

۲- ۴ نور (۲۴) / آیه ۴۰. یا «اعمال کافران» مانند ظلم هایی است در دریایی پر گرداب که بپوشاند آن را موجی، از بالای آن موجی، از بالای آن ابر. ظلمت هایی هستند بعضی بر بالای بعضی، آن گاه که دستش را بیرون آورد نزدیک نیست ببیند آن را «نزدیک است که نبیند آن را» و کسی را که خدا برایش نوری قرار ندهد، نوری نیست.

۳– ۴ کافی، ج۲، ص۴۹۹، س۶ و ۷ و ۸. خانه ای که در آن، قرآن خوانـده می شود و خداوند عزوجل در آن یاد می شود، به اهل آسمان نور می دهد و همچنان که ستاره درخشان به اهل زمین نور و روشنایی می دهد. به اختصار نقل شد.

۴– ۴ کافی، ج۲، ص۴۶۸، س۶ و ۷. نقل به اختصار؛ دعا نور آسمان ها و زمین است.

۵– ۴ کافی، ج۲، ص۶۱۰؛ خـانه هـای تـان را با تلاوت قرآن روشن کنیـد و آنها را قبر نسازیـد چنان که یهودیان و مسـیحیان کرده انـد. نماز را در کلیسا و کنشت ها خوانـده و خانه هایشان را تعطیل کرده اند؛ حقیقت این است که، هنگامی که در خانه ای تلاوت قرآن زیاد شود خیرش زیاد و خانـدانش بزرگ می گردد و به اهل آسـمان نور می دهـد، همان طور که سـتارگان آسمان به اهل دنیا نور می دهند.

۶– ۵۰.. اربعین، شیخ بهاء الـدین، ص۲۵۷ – جامع السـعادات، ج۲، ص۱۱۶، س۶ – جنـان الجناس، ص۴۴ – نهـج الفصاحه، شماره ۹۲۳ – درج گهر با اندک فرق، ش۶. ظلمت های روز قیامت است.

۷– ۵ ارشاد القلوب، ص۹۵، س۵. نماز نور است.

۸– ۵ مرآه العقول، ج۲، ص۲۴۶، س۲ – درج گهر، شماره ۴۱۵. دل مؤمن صاف است، در آن چراغی هست که می درخشد و دل کافر سیاه و وارونه است.

۹– ۵ نهج البلاغه، ج۲، ص۱۹۸ و ۱۹۹. نقل به اختصار، قرار دهید اطاعت خدا را چراغ هایی برای اندرون قبرتان.

۱۰– ۵ نهج البلاغه، ج۳، ص۲۱۳. ایمان در آغاز به صورت نقطه سـفیدی در قلب پدید می آید، هر قدر ایمان بیشتر گردد آن نقطه سفید هم زیادتر و بزرگ تر می گردد.

۱۱– ۵ صحیفه سجادیه، ص۲۵، نقل به اختصار، حمد می کنم خدا را حمدی که با آن ظلمات برزخ را برای ما روشن گرداند.

۱۲– ۵ کافی، ج۲، ص۴۲۲، س۵. خداونـد در قلب مؤمنین ایمانی قرار داد و آن را بست؛ و وقتی که می خواهـد آن چه را که در آنها هست روشن سازد، آنها را با حکمت می گشایـد و علم را در آنها می کارد. و زارع قلوب مؤمنین و متصدی و نگهبان بر آنها خود پروردگار جهان است.

۱۳– ۵ کافی، ج۲، ص۴۲۲، س۱۱. مردی را می یـابی چنـان خطیب و بلیغ و بلنـد صوت، که نه لامی و نه واوی را خطـا نمی کنـد، ولی البته قلبش از ظلمت شب تاریـک، تاریک تر است. و مردی را هم می یابی که قـدرت نـدارد آن چه را که در قلب دارد با زبان بیان نماید و قلبش مانند نور دادن چراغ، روشنایی می دهد.

۱۴– ۵ روضه الواعظین، ص۲۶۹ – امالی صدوق، آخر صـفحه ۱۵۴. هر کس نمازهای واجب را در اول وقت بخوانـد و حدود آن را اقـامه نمایـد، فرشـته آن را در حالی که سـفید و پاکیزه است بالا می برد و آن نماز فریاد می کنـد که: خـدا حفظت کند چنـان که حفظم کردی و تو را به خـدا می سـپارم چنان که مرا به فرشـته کریمی سپردی. و هر کس آن را بعـد از وقتش به جا آورد، بـدون علت، و حـدود آن را اقامه نکند فرشـته آن را در حالی که سـیاه و ظلمانی باشد بالا می برد و نماز به او فریاد می زند: خدا ضایعت کند همان طور که ضایعم کردی و رعایتت نکند چنان که رعایتم نکردی.

سابقاً در فصل اول، توضیح داده ایم که: انسان از جهان با تغذیه و تنفس و غیر این ها، ماده اخذ می کند، و آن را اولاً جزء خود می کند، و بعداً هم در شکل نیرو آن را مصرف می کند، و بدین طریق ساختمان آینده خود را می سازد؛ اکنون با در نظر گرفتن این حقیقت که: حسنات نور و سیئات ظلماتند، چنین می فهمیم که: نیکوکاران، ساختمان آینده خود را از نور و بدکاران از ظلمت می سازند کسانی که با راه های نیک از جهان اخذ کرده، و در موارد نیکو خرج می کنند ذات آینده خود را از روشنایی می سازند؛ و آنان که به طریق زشت اخذ و در موارد ناپسند و چرکین صرف می کنند مسلماً ذات خود را در آینده، زشت و چرکین خواهند یافت.

از تحقیق و بررسی فوق، مساله مهم تر دیگری نیز برای ما آسان می گردد: چنین به دست می آید که: سراسر جهان کنونی نور است، و در عین حال صحیح است که بگوییم: سراسر جهان کنونی ظلمت است! واقع مطلب این است که: جهان کنونی از مواد و قوایی ساخته شده است که قابلیت تبدل به نور و تبدل به ظلمت را دارد، می توان از آن نور گرفت و می توان از آن، ظلمت تحصیل نمود: اعمالی که در دین الهی اسلام، واجب و یا مستحب شناسانیده شده اند کلاً نورند، و اعمالی هم که در آن دین عالی، حرام و یا مکروه تعریف شده اند بدون استثناء سیاه و تاریک و مظلم می باشند؛ البته نور واجبات و ظلمت محرمات از نور مستحبات و ظلمت مکروهات، شدیدتر و قوی تر است.

پروردگار جهان و جهانیان، سلسله جلیله پیغمبران و پیشوایان راه راست خداوند متعال، همگان را از ظلمات به سوی نور می خوانند، و اما دیگران، بشر را از روشنایی و نور، بیرون آورده و به سوی تاریکی ها و ظلمات می رانند.

سیئات آتش هستند!

بر خلاف تصور غالب مردم که چنین می پندارند که خداوند متعال در مقابل گناهان، آتش هایی برای گناه کاران آماده می کند، قرآن کریم و احادیث شریفه اعلان می فرمایند که: خود گناهان، آتش هستند و به گناه کاران داده می شوند و هر کس از دوزخ و آتش آن می ترسد باید از گناه و حرارت آن بترسد، زیرا که شکنجه ای برای بدکاران در روز قیام همگانی، جز پندار ناپسند و کردار زشت خود آنان نخواهد بود.

در اثر عدم اطلاع بر حقیقت امر، درباره شکنجه های اخروی، برخی از مردم راه را کج رفته و دهان به شکایت باز کرده، و از خداوند متعال و از خشونتی که به آن حضرت منسوب می دارند (و در واقع از اعمال سیئه خود انسان می باشد) اظهار نارضایتی می کنند؛ بی خبران تصور می کنند که خداوند متعال، ملك الملوکی است که بر تخت بی قانونی استقرار یافته، نه آمرزش او نظامی دارد و نه عقوبتش ضابطی، با کوچك ترین بهانه ای بزرگ ترین ستمگران را بهشت برین می بخشد و شاید که با ناچیزترین بهانه ای بزرگ ترین نیکوکاران را در جهنم بسوزاند. این است آن چه که غالب مردم از قیامت و مجازات در نظر خود تصویر می کنند.

ولی حقیقت این است که خداوند متعال، جهان را طوری آفریده است که هیچ عملی در آن معدوم نمی شود و هر کاری بزرگ شده و بار می دهد و هیچ کسی جز کردار خویشتن، جزایی و پاداش کیفری نخواهد داشت؛ و هر عملی علاوه بر ظاهر محسوس، باطن و حقیقتی هم دارد که در این زندگی از حواس ما پنهان است: سیئات آتش هستند؛ پس اگر کسی در زندگی دنیوی با انجام دادن اعمال زشت، پیوسته برای خودش آتش فراهم نماید، چه گله ای از حضرت ارحم الراحمین می تواند داشته باشد؟ که با ارسال پیغمبران و انزال کتاب ها، همه اعمال بد باطن را به ما بشرها بیان فرموده است: فَالْيَوْمَ لا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ لا تُجْزَوْنَ إِلاَّ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.(۱)

بلی این سیئات که برای صاحبان خود آتش می شوند؛ خداوند متعال می فرماید: وَ لَوْ تَرى إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقالُوا يا لَيْتَنا نُرَدُّ وَ لا نُكَذِّبَ بِآياتِ رَبِّنا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - بَلْ بَدا لَهُمْ ما كانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ؛(۲) آیه نخست چنین می فهماند که آتش در قبال تکذیب آنان به آیات پروردگار، به ایشان داده شده، ولی آیه دوم با کلمه «بَل» از مدلول نخست، به طرز «بَدَل بَدا» عدول کرده و می رساند که این آتش در مقابل تکذیب آنان نیست، زیرا چیزی است که خودشان آن را در زندگی دنیوی تحصیل کرده و به دست آورده و با خود داشتند، اما پنهان و مخفی بود و توجهی به آن نداشتند و اکنون هویدا گردیده است؛ پس این آتش اخروی همان تکذیب آنان است، یعنی تکذیب به آیات پروردگار، در واقع آتش است.

و می فرماید:

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ ل-مُحِيطَةٌ بِالْكافِرِينَ؛(۳) جناب شیخ بهاء الدین - نوّر اللّه مرقده - فرموده: اسم فاعل در این آیه به معنی استقبال نیست، که مراد این باشد که جهنم، بعدها در نشأه آخرت به آنان احاطه خواهد یافت، به طوری که اهل ظاهر از مفسرین گفته اند، بلکه به حقیقت خود، که زمان حال است می باشد، به جهت این که قبائح خلقیه و عملیه و اعتقادیه آنان، در همین نشأه بر آنان محیط است، و عین این ها دوزخ هستند، همان دوزخ که در صورت آتش ها و عقرب ها و مارها به آنان نمودار خواهد شد.(۴)

و از قول مؤمن آل فرعون حکایت فرموده: وَ يا قَوْمِ ما لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجاةِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ؟ - تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أُشْرِكَ... وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ!... - وَ أَنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحابُ النَّارِ - فَسَتَذْكُرُونَ ما أَقُولُ لَكُمْ؛(۵) از این آیات به طور واضح فهمیده می شود که: توحید، نجات و رستگاری است و کفر به خدا و شریک گرفتن به او آتش است و دعوت به شرک هم در حقیقت خواندن به آتش است؛ و نباید تصور شود که کفر و شرک، اکنون آتش نیستند و در آینده مبدل به آتش خواهند شد، بلکه واقع این است که اسراف کاران (کسانی که در خرج کردن ذات خود، اندازه ای رعایت نمی کنند و قوای خود را در راه هر گونه عملی بدون نظر به نفع و ضرر آن، در جهان پراکنده می سازند) اکنون و در همین زندگی، یار و هم آغوش آتش هستند ولی بعداً متوجه می شوند.

و فرموده: اصْلَوْها فَاصْبِرُوا أَوْ لا تَصْبِرُوا سَواءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّما تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛(۶) دلالت این کلام مبارک به بحث ما در نهایت صراحت است؛ آتشی که آنان داخل شده و سوزش آن را در می یابند، جز اعمال ناشایست دنیوی خود آنان نیست و

لذا جای گله ای باقی نیست؛ هر چه کنی به خود کنی، گر همه نیک و بد کنی.

و از رسول خدا – صلّی الله علیه و آله و سلّم – روایت شده: اِنّ الزُّناةَ یَأتُونَ یَومَ القِیمَهِ تَشعَلُ فُروجُهُم ناراً یُعرَفونَ بِنَتنِ فُرُوجِهِم.(۷)

و ایضاً: روایت شده: ما مِن صَلوهٍ یَحضُرُ وَقتُها اِلاّ نادی مَلَکٌ مِن بَینَ یَدَیِ النّاسِ قُوموا اِلی نیرانِکُمُ الّتی اَوقَدتُموها عَلی ظُهُورِکُم فَاَطفِئوها بِصَلوتِکُم؛(۸) و ایضاً: السُّکرُ جَمرُ النّارِ؛(۹) و ایضاً: اَلغَضَبُ جَمرَةُ الشَّیطانِ؛(۱۰) و ایضاً: الغُلولُ مِن جمرِ جَهَنَّم.(۱۱)

و ایضاً: الصَّدَقَةُ تُطفِئُ ء الخَطِیَئهَ کَما یُطفِئُ ء الماءُ النّارَ؛(۱۲) از این کلام مبارک چنین فهمیده می شود که: آتش و گناه، هر دو اشتعال دارند و هر دو را می شود خاموش کرد؛ و چون طریق خاموش کردن آن دو یکسان نیست، و خاموش کردن گناه، با آب میسور نیست و با صدقه خاموش می شود، پس این نتیجه به دست می آید که: حرارت آتش و حرارت گناه، دو نوع مختلف می باشند.

۱– ۵ یس (۳۶) / آیه ۵۴. امروز به هیچ کسی هیچ ستمی نمی شود، و پاداش و کیفری جز آن چه که می کردند به شما داده نمی شود.

۲– ۶۰.. انعام (۶) / آیه ۲۷ و ۲۸. و اگر می دیدی آن گاه بر آتش نگاه داشته شده اند و می گویند ای کاش برگردانیده شویم و آیات پروردگار خود را تکذیب نکنیم و از مؤمنین شویم؛ بلکه آنچه که از سابق با خود مخفی می داشتند، برای آنان آشکار شد.

۳– ۶ عنکبوت (۲۹) / آیه ۵۴. و شتابان از تو عذاب می خواهند با این که مسلماً دوزخ پیرامون کافران را فرا گرفته است.

۴– ۶ اربعین، ص۲۵۷.

۵– ۶ مؤمن (۴۰) / آیه ۴۱ تا ۴۴. نقل به اختصار، خویشان من، چرا من شما را به رستگاری می خوانم و شما مرا به آتش می خوانید؟ مرا می خوانید که به خداوند کفر ورزم و به او شریک گیرم... و من شما را به سوی خدای با عزت و کارساز می خوانم!... و حتماً اسراف کاران یار و مصاحب آتشند و زود باشد آنچه را که به شما می گویم به خاطرمی آورید.

۶– ۶ طور (۵۲) / آیه ۱۶. داخل دوزخ شوید و سوزش آن را دریابید، صبر کنید یا نکنید بر شما یکسان است، همانا کیفر داده می شوید آن چه را (اعمالی را) که می کردید.

۷– ۶ ارشاد القلوب، ص۹۱. به راستی زناکاران در روز قیامت در حالی می آیند که فرج شان با آتش شعله ور است، و آنان با بوی تعفن فرج شان شناخته می شوند.

۸– ۶ روضه الواعظین، آخر ص۲۶۹ – من لایحضره الفقیه، ص۵۵، س۲۱. نمازی نیست که وقتش برسد مگر این که فرشته ای از جلو روی مردمان آنان را می خواند: برخیزید و آتش هایی را که در پشت خود روشن کرده اید با نمازتان خاموش کنید.

۹– ۶ من لایحضره الفقیه، ص۵۷۹، س۲۰ – درج گهر، شماره ۳۱۰. مستی اخگر دوزخ است.

۱۰– ۶ درج گهر، شماره ۴۰۰. خشم اخگر شیطان است.

۱۱– ۶ درج گهر، شماره ۴۰۱. فریب دادن، خیانت کردن، از اخگر دوزخ است.

۱۲- ۷۰.. درج گهر، شماره ۳۴۰. صدقه، شراره گناه را فرو می نشاند چنان که آب آتش را.

و ایضاً: عَجِبتُ لِمَن یَحتَمی مِنَ الطَعامِ مَخافَهَ الـدّاءِ کَیفَ لایَحتَمی مِنَ الذُنوبِ مَخافَهَ النّارِ؛(۱) این حدیث شریف می رساند که چنـان که طعـام در بعضـی از اوقـات در بـدن کنونی و ساختمـان فعلی، ایجاد درد می کنـد، گناهان هم در بـدن وی، آتش به وجود می آورنـد، منتهی در بـدن آینـده و ساختمـان اخروی ؛ و همـان طور که مراعات صـحت این بـدن واجب است، رعایت سلامت آن بدن واجب تر است.

و ایضاً فرموده: مَسئَلَهُ الغَنِیِّ نارٌ؛ گدایی کردن شخصی بی نیاز آتش است.

سیئات عفونت دارند!

در احادیث شـریفه و کلمات آموزگاران دین - علیهم السّـلام - ، سیئات را منتن و بدبو شناسانیده اند، از این اخبار استفاده می شود که اعمال، غیر از ظواهر شـیرین و لذیـذ و یا تلخ و ناگوار، بواطنی گوارا و یا گندیده دارند؛ در این زندگی دنیوی ظواهر اعمال فقط محسوس می شود و از بواطن آن ها برای مردم عادی، اطلاعی نیست؛ ولی در زندگی اخروی همه اعمال برای همه افراد بشـر، بارز گردیده و هویدا خواهند شد؛ این بحث طوری از اطوار را بیان می نماید و ضـمناً بقای اعمال و تجسم آن ها را نیز به طور واضح می فهماند.

۱- ۷ درج گهر، شماره ۳۷۸. در شـگفتم از کسی که از بیم درد، از طعام پرهیز می کند، چگونه از بیم آتش، از گناهان پرهیز نمی کند.

از حضرت رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - روایت شده که فرمود: إذا رَأَیتُمُ المَصاحِفَ حُلِّیَت وَ المَساجِدُ زُیِّنَت وَ المَنارَهُ طُوِّلَت وَ اتُّخِذَ القرآنُ مَزامیرَ وَ المَساجِدُ طُرُقاً، المؤمنُ فی ذلکَ الزَّمانِ اَعزُّ مِنَ الکبریتِ الأَحمَرِ، اَما اِنّ مَساجِدَهُم مُزَخرَفَهٌ و اَبدانَهُم نَقِیَّهٌ وَ قُلوبُهُم اَنتَنُ مِنَ الجیفَه.(۱)

و ایضاً: لاتُحَقِرَنَّ ذَنباً وَلا تُصَغِّرَنَّه وَ اجتَنِبِ الکَبائِرَ فَاِنَّ العَبدَ اِذا نَظَرَ یَومَ القِیمَهِ اِلی ذُنوبِهِ دَمَعَت عَیناهُ قیحاً و دماً، (۲) و ایضاً: اِنّ الزُّناهَ یأتونَ یَومَ القِیمهِ تَشعَلُ فروجُهُم ناراً یُعرَفونَ بِنَتنِ فُروجِهِم.(۳)

و ازقتاده و سّدی نقل شده (و ظاهراً آن دو نفر هم از حضرت پیغمبر - صلّی الله علیه و آله و سلّم - روایت کرده اند) اِنّ المؤمِنَ اِذا خَرَجَ مِن قبرِه استَقبَلَهُ اَحسنُ شیئٍ صورهً و اَطیَبُهُ ریحاً فیقولُ اَنَا عملُکَ الصالِح طالَما رَکِبتُکَ فی الدّنیا فَارکَبنی اَنتَ الیومَ فَذلِکَ قولُهُ: یومَ نَحشُرُ المُتَّقین اِلیَ الرَّحمنِ وَفداً ای رُکباناً وَ اِنّ الکافِرَ اِذا خَرَجَ مِن قَبرِهِ استَقبَلَهُ اَقبحُ شیئٍ صورهً وَ اَخبَثُهُ ریحاً فیقولُ اَنَا عَمَلُکَ السّیِئُ طالَما رَکِبتَنی فی الدنیا فَاَنَا اَرکَبُکَ الیومَ و ذلک قولُهُ: وَ هُم یحمِلونَ اَوزارَهُم عَلی ظُهورِهِم.(۴)

و روایت شده: قالَ جابرٌ کُنّا نَسیرُ مَعَ رسولِ اللهِ - صلّی الله علیه و آله و سلّم - فَهاجَت ریحٌ مُنتِنَهٌ فقال: اِنّما هاجَت هذِهِ الرِّیحُ اِنّ قوماً مِنَ المُنافِقینَ ذَکروا قوماً مِنَ المؤمنینَ فَاغتابوهُم.(۵)

و از امیر المؤمنین - علیه السّلام - روایت شده که درباره دنیا فرموده: طَعامُها الجیفَهُ؛(۶) و درباره دوست داران دنیا فرموده: اَقبَلوا عَلی جیفَهٍ اِفتَضَحوا بِأَکلِها وَ اَصطَلَحوا عَلی حُبِّها؛(۷) و ایضاً: یَتَنافَسونَ فی دنیاً دَنِیَّهٍ وَ یَتکالَبونَ عَلی جیفَهٍ مُریحَهٍ؛(۸) این فرمایشات، به طور واضح می فهمانند که: تصرفات دنیاداران در امتعه و اغذیه جهان، به طریق غیر مشروع، به منزله تصرف کردن در مردار گندیده است.

۱- ۷ روضه الواعظین، ص۲۸۴. آن گاه که دیدید قرآن ها را زیور بسته اند و مسجدها را زینت داده اند و مناره های مساجد بالا رفته و قرآن مزمار گردیده و مسجدها راه شده است، مؤمن در این زمان از کبریت احمر کمیاب تر خواهد بود، بدانید که مساجدشان آراسته و بدن شان پاکیزه است و دل هایشان از مردار گندیده، بدبوتر است.

۲- ۷ سفینه البحار، ج۱، ص۴۸۸، س۱۸. حقیر مدان گناهی را و کوچک مشمار آن را و از گناهان بزرگ پرهیز کن زیرا آن گاه که بنده در روز قیامت به گناهان خود نظر کند، چشمانش از چرک و خون اشک می ریزد.

۳- ۷ در بحث پیش گذشت.

۴- ۷ مجمع البیان، ج۴، ص۲۹۲ - مفاتیح الغیب، ج۴، ص۴۶ - جامع البیان، ج۷، ص۱۱۴ - الدر المنثور، ج۳، س۲۶. آن گاه که مؤمن از قبرش بیرون می آید، زیباترین چیزی از حیث صورت و مطبوع ترین چیزی از حیث عطر و بو، استقبالش می کند و می گوید: من عمل صالح تو هستم، طول کشید که در دنیا سوارت بودم پس امروز تو سوارم شو؛ و این است فرموده خداوند: «روزی پرهیزکاران را به سوی رحمن حشر می کنیم در حالی که وافدند یعنی سواره اند» (مریم (۱۹) / آیه ۸۵). و به راستی کافر آن گاه که از قبرش بدر آید، زشت ترین و بدترین چیزی استقبالش کرده و می گوید من عمل بد و ناپسند تو می باشم، طول کشید که در دنیا سوارم بودی پس امروز من سوارت می شوم و همین است فرموده خداوند متعال: «آنان حمل می

کننـد بار گناهان شان را بر پشت شان» (انعام (۶) / آیه ۳۱). لفظ خبر را مطابق با مجمع البیان نقل کردیم، و ذیل حـدیث را با تفصیل زیادتر در الدر المنثور، ج۳، ص۹، س۲۱ از سدی آورده است.

۵- ۷ روضه الواعظین، ص۳۸۴، جابر گویـد با رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - گردش می کردیم، پس باد بدبویی وزیـد، حضـرت فرمود: همانـا این بـاد برای این وزیـد که دسـته ای از منـافقین، عـده ای از مؤمنین را یاد نموده و غیبت شان را کردند.

۶- ۷ نهج البلاغه، ج۱، ص۱۵۶. خوراک دنیا، مردار گندیده است.

۷- ۷ نهج البلاغه، ج۱، ص۲۱۱. به مردار گندیـده ای روی آورده اند که با خوردن آن رسوا شده اند ولی در محبت آن اتفاق کرده اند.

۸- ۷ نهج البلاغه، ج۲، ص۵۰. درباره دنیایی پس به همـدیگر بخل می ورزنـد و مانند سـگان بر سـر مردار گندیده ای بر سـر یکدیگر می پرند.

و نیز از آن حضرت در ضمن حدیثی روایت است که: عمل در روز مرگ عامل، به او می گوید: اَنَا قَرینُکَ فی قبرِک و یومَ نَشرِکَ حتّی اُعرَضَ اَنا وَ انتَ علی ربِّکَ قالَ فَاِن کانَ لِلّهِ وَلیّاً اَتاهُ اطیبُ النّاسِ ریحاً وَ اَحبُّهُم مَنظَراً وَ احسَنُهُم ریاشاً فَیَقولُ اَنا عَمَلُکَ الصّالِحُ وَ اِذا کانَ لِرَبِّهِ عَدُوًّا فَاِنّهُ یَأتیهِ اَقبَحُ خَلقِ اللهِ زِیّاً وَ رُؤیاً وَ اَنتَنُهُ رُیحاً.(۱)

و از امام کاظم - علیه السّلام - یکی از فرزندان آن حضرت به نام عبداللّه، چنین روایت کرده که: سَئَلتُهُ عَنِ المَلَکَینِ هَل یَعلَمانِ بالذّنبِ اِذا اَراد العَبدُ اَن یفعَلَهُ اَوِ الحَسَنَه؟ فَقالَ ریحُ الکَنیفِ و الطّیبِ سَواءٌ؟ قلتُ لا، قالَ اِنّ العبدَ اذ اَهَمَّ بالحسنَهِ خَرَجَ نَفَسُهُ طَیِّبَ الرّیحِ فَقالَ صاحِبُ الیَمینِ لِصاحِبِ الشِّمالِ قُم فَاِنَّه قَدَهَّم بِالحَسَنَهِ فَاِذا فَعَلَها کانَ لِسانُهُ قَلَمَهُ وَ ریقُهُ مِدادَه فَاَثبَتَها لَهُ وَ اِذا هَمَّ بِالسّیئهِ خَرَجَ نَفَسُهُ مُنتِنَ الرّیحِ فَیقول صاحِبُ الشِمالِ لِصاحِبِ الیَمینِ قِف فَاِنَّه قدَهَّم بِالسّیئهِ فَاِذا هُوَ فَعَلَها کانَ لِسانُهُ قَلَمَهُ و ریقُهُ مِدادَه فَاَثبَتَها عَلَیهِ.(۲)

و در حدیث هست که: خداوند متعال به عیسی - علیه السّلام - فرمود: یا عیسی قُل لِظَلَمَهِ بَنی اِسرائیلَ غَسَلتُم وُجوهَکُم وَ دَنَّستُم قلوبَکُم اَبی تَغتَّرونَ ام عَلیَ تجتَرِئونَ؟ تَطَیَّبونَ بِالطّیبِ لاَهلِ الدّنیا وَاَجوافکُم عِندی بِمَنزِلَهِ الجِیَفِ المُنتِنَهِ کَاَنَّکُم اقوامٌ مَیِّتونَ!(۳)

از قرآن کریم هم، عفونت داشتن سیئات را با سهولت می توانیم استنباط نمائیم:

فرموده: لَیسَ لَهُمْ طَعامٌ إلاَّ مِنْ ضَریعٍ - لا یُسْمِنُ وَ لا یُغْنِی مِنْ جُوعٍ؛(۴) از حضرت پیغمبر - صلّی الله علیه و آله و سلّم - روایت شده که: چیزی در دوزخ هست مانند خار، که تلخ تر از صبر و گندیده تر از جیفه و گرم تر از آتش است و خدا نام آن را ضریع گذاشته است؛ و ایضاً از آن حضرت نقل شده است که: اگر قطره ای از ضریع در مشروبات مردمان دنیا چکانیده شود، همه آنان از بوی گند آن می میرند!

و راغب در مفردات دارد که: ضریع ، گیاه سرخ رنگ و بدبویی است که دریا آن را به ساحل می اندازد.

و فرموده: یُسقی مِن ماءٍ صَدیدٍ؛(۵) «صدید» به معنی آب رقیق و یا چرکی است که با خون مختلط شده و از زخم بیرون آید؛(۶) و فرموده: فَلْیَذُوقُوهُ حَمِیمٌ وَ غَسَّاقٌ؛(۷) و ایضاً: لا یَذُوقُونَ فِیها بَرْداً وَ لا شَراباً - إلاَّ حَمِیماً وَ غَسَّاقاً؛(۸) «غسّاق» به معنی سرد گندیده است؛(۹) و ایضاً: فَلَیْسَ لَهُ الْیَوْمَ هاهُنا حَمِیمٌ - وَ لا طَعامٌ إلاَّ مِنْ غِسْلِینٍ؛(۱۰) «غسلین» چرکی است که از لباس و مانند آن شسته می شود و یا از زخم بیرون می آید؛(۱۱) این آیات کریمه به ضمیمه آیاتی که دلالت می کنند که: پاداش آدمی، خود کردار آدمی است (چنان که مفصلاً شرح شد) این نتیجه را می دهند که: سیئات، بد بو و گندیده و متعفن هستند، و انسان طبعا از آن ها، از باطن آن ها متنفر است.

۱- ۸۰.. اربعین شیخ بهاء الدین عاملی، حدیث ۳۹. عمل به عامل خود گوید: من قرین تو خواهم بود در قبرت و در روز نشرت تا من و تو هر دو به پروردگار نشان داده شویم؛ سپس فرمود: اگر دوست خدا باشد کسی پیش او می آید که از همه مردم

خوشبوتر و نیکو منظرتر و خوش لباس تر باشد و می گوید: من عمل صالح تو هستم و اگر دشمن خدا باشد کسی نزد او می آید که از همه خلق خدا زشت تر و بدقیافه تر و بدبوتر باشد.

۲- ۸ کافی، ج۲، ص۴۲۹؛ وسائل الشیعه، ج۱، ص۱۰، س۲؛ از کلینی، و س۵، از صفات الشیعه صدوق؛ پرسیدم از آن حضرت از دو ملک آیا هنگامی که بنده اراده گناه می کند و یا کار نیک، آیا آن دو ملک متوجه می شوند؟ فرمود: آیا بوی مستراح و عطر یکسان است؟ گفتم نه، فرمود: آن گاه که بنده قصد انجام دادن حسنه می کند نفسش خوشبو بیرون می آید، پس ملک جانب راست به ملک جانب چپ می گوید: برخیز زیرا او به کار نیک تصمیم گرفته است. و آن گاه که حسنه را انجام داد زبانش قلمش و آب دهانش مرکبش می شود و آن را برای او ثبت می کند. و هنگامی که به عمل بد تصمیم گرفت نفسش بد بو بیرون می آید، پس فرشته جانب چپ به فرشته جانب راست می گوید: توقف کن زیرا او قصد بد کرده است. و آن گاه که او آن عمل را به جا آورد زبانش قلمش و آب دهانش مرکبش می شود و آن را برای او ثبت می کند.

۳- ۸ تحف العقول، ص۴۹۹. ای عیسی به ستمکاران بنی اسرائیل بگو: صورت های خود را شستید و دل هایتان را زشت و چرکین ساختید! آیا مرا فریب می دهید؟ یا بر من جرأت می کنید؟ خودتان را برای اهل دنیا با عطر خوشبو می نمایید، با این که اندرون تان در نزد من به منزله مردارهای گندیده بدبو است، به طوری که گوئیا شماها مردمانی مرده می باشید!.

۴- ۸ غاشیه (۸۸) / آیه ۶ و ۷. برای آنان هیچ خوراکی جز خار بدبویی نیست که نه فربه می کند و نه گرسنگی را بر می دارد.

۵- ۸ ابراهیم (۱۴) / آیه ۱۶. از چرک خون آلود زخم به او می خورانند (از اینگونه آب، سیرابش می کنند).

۶- ۸ اقرب الموارد.

۷- ۸ ص (۳۸) / آیه ۵۷. پس باید بچشند آن را، گرم جوشان و سرد گندیده است.

۸- ۸ نبأ (۷۸) / آیه ۲۴ و ۲۵. نمی چشند در آنجا خنکی و نه آشامیدنی ای را، جز گرم و جوشانی را و سرد گندیده ای را.

۹- ۸ اقرب الموارد و مجمع البحرین.

۱۰- ۸ حاقه (۶۹) / آیه ۳۶. نیست برای او در اینجا امروز، نه دوست با حرارت و خون گرمی، ونه خوراکی، مگر از غسلین؛ یعنی در عوض آن دو، چرک بسیار گندیده و گرمی هست که هیچ گاه از او جدا نمی شود و او باید همیشه آن را بخورد.

۱۱- ۹۰.. اقرب الموارد و مجمع البحرین.

از این که حسنات، مقابل سیئات بوده و بر عکس آن ها می باشند، چنین به نظر می رسد که بایستی علاوه بر این که عفونت نداشته باشند، خوشبو و معطر هم باشند؛ در ضمن احادیث مسطوره، دو خبر بر این مطلب دلالت دارند: اول خبری که از قتاده و سدی و دوم آن که از جناب عبداللّه بن موسی الکاظم - علیه السّلام - آوردیم.

و خبر ذیل نیز به این حقیقت دلالت می کند:

از امام صادق - علیه السّلام - روایت شده است که فرموده: لاتَدَعوا قِرائَهَ «الرَّحمنِ» وَ القِیامَ بِها فَإنَّها لاتَقِرُّ فی قُلوبِ المُنافِقینَ وَ تَأتیَ رَبَّها یومَ القِیامَهِ فی صورَهِ آدَمیٍّ فی اَحسنِ صورهٍ وَ اَطیَبِ ریحٍ حَتّی تَقِفَ مِنَ اللهِ موقِفاً لایَکونُ اَحدٌ اَقرَبَ اِلَی اللهِ سُبحانَهُ مِنها فَیَقولُ لَها مَنِ الّذی کانَ یَقومُ بِکِ فی الحیوهِ الدّنیا وَ یُدمِنُ قِرائَتَکِ فَتَقولُ یا رَبِّ فُلانٌ وَ فُلانٌ و فُلانٌ فَتَبیَضُّ وُجوهُهُم فَیَقولُ لَهُم اشفَعوا فیمَن اَحبَبتُم فَیَشفَعونَ حَتّی لایَبقی لَهُم غایَهٌ وَلا اَحَدٌ یَشفَعونَ لَهُ فَیَقولُ لَهُمُ ادخُلوا الجَنَّهَ وَ اَسکُنوا فیها حَیثُ شِئتُم.(۱)

و در خبر است از رسول خدا- صلّی الله علیه و آله و سلّم - :

اِنّ ریحَ الجنّهِ توجَدُ مِن مَسیرَهِ الفِ عامٍ وَلا یَجِدُها عاقٌّ ولا قاطِعُ رَحِمٍ وَلا شیخٌ زانٍ، الخبر؛(۲) و از حضرت صادق - علیه السّلام - : اِذا کانَ یومُ القِیمهِ کُشِفَ غِطاءٌ مِن اَغطِیهِ الجنهِ فَوَجَدَ ریحَها مَن کانَت لَهُ الرّوحُ مِن مَسیَرهِ خَمسِ مِأهِ عامٍ اِلّا صِنفٌ واحِدٌ، قُلتُ مَن هُم؟ قالَ، العاقُّ لِوالِدَیهِ؛(۳) از این دو خبر هم با ضم بحث «پاداش آدمی، خود کردار آدمی است» که سابقاً از تحقیق گذشته، حقیقت مذکور را «حسنات، خوشبو هستند» با سهولت به دست می آوریم.

۱- ۹ مجمع البیان، ج۹، ص۱۹۵. خواندن سوره «الرحمن» را ترک نکنید و به آن قیام نمائید و حقیقت این است که این سوره در قلوب منافقین قرار نمی یابد، و در روز قیامت در صورت یک نفر انسان خوش صورت و پاکیزه بوی به نزد پروردگار خود، می رود، تا در پیشگاه خداوندی در جایی می ایستد که کسی به خداوند سبحان نزدیک تر از آن نمی شود، پس خداوند متعال به او می گوید: کی به تو در زندگی دنیوی مواظب بود و پیوسته تو را می خواند؟ می گوید پروردگارا فلان کس و فلان کس و فلان کس پس رخسار آنان سفید می شود و خداوند به آنان می فرماید درباره کسانی که دوست دارید، شفاعت کنید، پس شفاعت می کنند تا که هیچ آرزویی برای آنان نمی ماند و کسی نمی ماند که شفاعتش کند. خداوند به آنان می فرماید: داخل بهشت شوید و در هر جای آن مایل باشید مسکن گزینید.
۲- ۹ کافی، ج۲، ص۳۴۹. واقع این است که عطر و بوی بهشت از فاصله هزار سال راه فهمیده می شود، ولی آن را عاق والدین درک نمی کند و نه کسی که خویشاوندی را بریده باشد و نه پیری که زناکار باشد.
۳- ۹ کافی، ج۲، ص۳۴۸. هنگامی که قیامت می شود پرده ای از پرده های بهشت برداشته می شود پس عطر و بوی خوش آن را هر کسی که روح داشته باشد از فاصله پانصد سال راه در می یابد مگر یک صنف (راوی گفت) پرسیدم: آنان کیستند؟ فرمود: کسانی که عاق والدین هستند.

حقیقتی که در مطالعه این بحث، دست گیر می شود این است که: سراسر دنیا جیفه ایست گندیده و مرداری است متعفن، و زندگی دنیوی هم تصرف کردن در جیفه و اخذ نمودن از مردار گندیده است! و در عین حال، سراسر جهان، معطر است و مملو از امتعه و اغذیه خوشبو است و زندگی در این جهان هم تصرف کردن در اشیاء معطر و اخذ از آن ها هم بهره گرفتن از لذائذ است!! یعنی: دنیا در عین این که شیرین و دل پسند است، تلخ بوده و مورد تنفر هم هست.

جامعیت عجیب فوق، در عبارت ذیل امیر المؤمنین – علیه السّلام – نیز مشهود است: «اِنّ الدنّیا دارُ صِدقٍ لِمَن صَدَقَها وَ دارُ عافیهٍ لِمن فَهِمَ عنَها وَ دارُ غِنیً لِمَن تَزَوَّدَ مِنها وَ دارُ موعِظَهٍ لمَن اتّعظَ بِها؛ مَسجِدُ اَحِبّاءِ اللهِ وَ مُصَلّی مَلائِکهِ اللهِ وَ مَهبِطُ وَحیِ اللهِ وَ مَتجَرُ اَولیاءِ اللهِ اکتَسَبوا فیها الرَّحمَهَ وَ رَبِحوا فیهاَ الجنّهَ؛ فَمَن ذا یَذُمُّها وَ قَد آذَنَت بِبَینِها وَ نادَت بِفِراقِها وَ نَعَت نَفسَها وَ اَهلَها».(۱)

و خبر مشهور: الدّنیا مَزرَعَهُ الآخِرَه؛ که از حضرت رسول خدا – صلّی الله علیه و آله و سلّم – روایت شده است، (۲) ایضاً حقیقت نام برده، یعنی ذوجنبتین بودن دنیا را خوب می فهماند.

حقیقت این است که: جهان با قطع نظر از اعمال نیک و یا بد انسان، نه گندیده است نه خوشبو، نه جیفه است نه معطر، و از این اوصاف که بشر در ذهن خود با ملاحظه لذت ها و شکنجه های دنیا برای دنیا اثبات می کند، عاری و فارغ است! و این ما هستیم که تصرّفات انسان را در جهان و موجودات آن، و عواقب اخروی این عمل ها را نسبت به عاملین آن ها در زندگی آینده، در نظر می آوریم و چنین می یابیم که: بعضی از افراد انسان، از جهان عطر جمع می کند و بوهای خوش می اندوزد، و بعضی هم در میان مردارهای گندیده دست و پا می زند و از آن ها بدون این که توجه داشته باشد، برای خویشتن توشه تهیه می کند، و غالب افراد هم گاهی به سوی عطر می روند و گاهی هم سری به مردار گندیده می زنند.

نتیجه این است که: ذات جهان و موجودات آن، از ماده ای سرشته شده است که می تواند نسبت به آدمی هم معطر و خوشبو باشد و هم مردار گندیده، می تواند هم گلستان باشد و هم زباله دان؛ و این مساله نظیر همان مساله است که در سابق تحقیق کردیم که: سراسر دنیا نور و روشنایی است، و در عین حال سراسر دنیا ظلمت و تاریکی است؛ سراسر دنیا خیر است در عین این که سراسر دنیا شر است.

بنابر آن چه نگارش یافت، دنیا جای بد بینی است نه خوش بینی؛ ما نمی توانیم از «هرقلیطوس یا هراکلیت» پیروی کرده و فیلسوف بدبین و حکیم گریان لقب بگیریم، و نه می توانیم مانند «ذیمقراطیس یا دموکریت» شده و فیلسوف خوش بین و حکیم خندان شناخته شویم؛(۳) ما از آموزگاران دین عالی اسلام – علیهم السّلام – ، چنین یاد می گیریم که، نیکوکاران بایستی به دنیا خوش بین بوده و خندان باشند، به جهت این که جز خوشی و خرمی، ذخیره ای از دنیا بر نمی دارند، و بدکاران و ستمگران هم لازم است نسبت به جهان و زندگی آن بدبین بوده و گریان شوند، برای این که جز بدبختی ها و مردارها توشه ای از آن نیاندوخته اند.

۱- ۹ نهج البلاغه، ج۳، ص۱۸۲ و ۱۸۳. بدانید که دنیا خانه درستکاری است برای کسی که با آن راست بیاید و خانه سلامت است برای کسی که از آن درس بگیرد و خانه ثروت است برای کسی که از آن توشه بیاندوزد و خانه اندرز است برای کسی که از آن پند بگیرد، سجده گاه دوستان خداست و نمازگاه فرشتگان خداست و فرودگاه وحی خداست و بازار دوستان خداست در دنیا رحمت کسب کردند و بهشت را در آنجا به نفع بردند. پس این کیست که دنیا را مذمت می کند با این که خود دنیا جدایی خویش را اعلان کرده و با صدای بلند از مفارقت خود خبر داده و از مرگ خود و اهل خود سخن رانده است.

۲- ۹ مجموعه ورام، ص۱۸۳. دنیا کشتزار آخرت است.

۳- ۹ سیر حکمت در اروپا، ج۱، ص۷، س۱۳ و ۱۴ و ص۱۱، س۵.

حسنات طیباتند، سیئات خبائثند

ما افراد انسان از اعمال خودمان چیزی جز ظواهر آن ها نمی توانیم درک بکنیم و از بواطن و حاق حقائق آن ها هم به تمام معنی بی خبر می باشیم؛ و اصلاً حواس ما طوری آفریده شده اند که فقط ظواهر ناپایدار موجودات را می توانند احساس نمایند، و از حقائق جاودانی آن ها بیگانه، و از مشاهده آن ها دور، و از نزدیک شدن به آن ها محرومند.

ما از اعمال خود، همین قدر اطلاع داریم که: عمل کردن، مقداری از نیروهای بدن را به اختیار خود، خرج کردن و مصرف نمودن است؛ ما اگر چه به حکم وجدان و ضمیر، یقین داریم که: مسلماً اعمال، خوب و بد دارند، نیکی کردن و احسان، خوب و پسندیده و ستم هم بد و ناپسند است، ولی در عین حال کوچک ترین و ناچیزترین فرق در میان ذوات اعمال، اعمال حسنه و سیئه نمی یابیم، می بینیم دو نفر غذا می خورند یکی خوراک حلال از نان خود و دیگری نان حرام، از دست رنج دیگران، ما اصلاً در میان این دو خوردن و در میان ذات و حقیقت این دو اکل، هیچ گونه اختلاف ذاتی و جوهری درک نمی کنیم؛ خداوند متعال، درباره همین ظاهربینی و کم فهمی ما فرموده: وَ ما أُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلًا؛(۱) و ایضاً: یَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غافِلُونَ.(۲)

آیا به مجرد این که ما با مشاهده ظواهر اعمال، فرقی در میان ذوات آن ها، در میان حقیقت زشت و زیبای آن ها، در میان وجود نیک و بد آن ها، نمی توانیم پیدا کنیم، می توانیم حکم کنیم که اصلاً فرقی در ذوات آن ها نیست؟ و اعمال از لحاظ حقیقت با هم برابرند؟! یعنی مثلاً ضرب یتیم از روی تأدیب و ضرب او به عنوان ظلم، واقعاً و در نفس الامر، نوع واحدی از عمل محسوب می شوند؟!.

اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر، عموم مردمانی که وجود قانون را در جامعه انسانی لازم می دانند، و به مجازات و کیفر و پاداش عقیده دارند، به وجود فرق ذاتی در میان حسنه و سیئه قائل می باشند: بعضی از عاملان را تحسین و بعضی دیگر را توبیخ می نمایند، عدل را زیبا و ظلم را زشت تشخیص می دهند.

قرآن کریم، این یگانه کتاب کاملاً صحیح و دست نخورده الهی، این حکم فطرت و فهم بدیهی ضمیر انسانی را تصدیق می فرماید و در میان حسنات و سیئات، هم از لحاظ ذات و هم به لحاظ آثار فرق می گذارد.

قرآن کریم، در آن جا که رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - را می شناساند، چنین می فرماید: یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ؛(۳) این کلمه چنان که دلالت می کند بر این که پیغمبر اکرم - صلّی الله علیه و آله و سلّم - پیوسته به معروف امر می کند و هیچ گاه به منکر امر نمی کند، و دائماً از منکر نهی می کند و هیچ گاه از معروف نهی نمی کند؛ همین طور دلالت واضح دارد بر این که آن حضرت، به طور کلی و مطلقاً طیب و پاکیزه ها را حلال می کند و هیچ گاه پلیدی را حلال نمی کند و پیوسته و دائماً خبیث ها را حرام می کند و هیچ گاه طیب و پاکیزه ای را حرام نمی کند؛ پس این نتیجه را از این آیه به دست می آوریم که کلیتاً و بدون استثنا، هر حلال، طیب و پاکیزه است و هر حرام خبیث و پلید است؛ و چون هر حسنه حلال و هر سیئه حرام است، پس حسنات طیب و سیئات خبیث اند.

۱- اسراء (۱۷) / آیه ۸۵. و از دانش جز اندکی داده نشده اند.

۲- روم (۳۰) /۷. ظاهری را فقط از زندگی دنیوی می دانند و از عاقبت کار به کلی بی خبرانند.

۳- اعراف (۷) / آیه ۱۵۷. به کار نیک امرشان می کند و از عمل ناپسند بازشان می دارد و پاکیزه ها را برای ایشان حلال می کند و پلیدها را برای شان حرام می کند.

از تحقیق فوق، چنین استفاده می شود که: هر چه در واقع، طیب باشد شرعاً هم حلال شده، اگر چه مردم را خوش نیاید و آن را مستطاب نشمارند و طیب نشناسند (مانند: قوانین حدود و قصاص در اسلام، که غربیان را غالباً خوش نمی آید؛ و مانند خوردن گوشت حیوان، که میلیون ها از هندیان آن را مستطاب نمی شمارند) و هر چه در واقع پلید باشد، شرعاً هم آن را حرام شناسانیده اند، اگر چه مردم را خوش آید و آن را طیب بدانند، (مانند: ربا، زنا)؛ بنابراین، ملاک و مدار در طیب و پلید بودن اشیاء و اعمال، نسبت به انسان، در نظر خداوند متعال، همانا واقع و نفس الامر است، نه تشخیص مردم؛ پس خوش و یا ناخوش داشتن مردم (چیزی و عملی را) هیچ ارزشی در نزد خدا ندارد، نه چیزی و کاری را حرام می کند و نه حلال.

یکی از بزرگان، ملاک و مدار طیّب و خبیث را مذاق خود مردم و تشخیص اهل عرف دانسته، و امر تمییز طیّب از پلید را به خود مکلّفین وا گذاشته و چنین بیان داشته است: معنای طیّب آن است که طبع مردم از آن لذت برد و خبیث آن است که طبع مردم از آن متنفّر باشد؛(۱) پاسخ این است که در آن صورت لازم می آید که زنا و ربا و امثال آن ها حلال باشند، برای این که طبع غالب مردم از آن ها لذت می برد و هیچ نفرت نمی کند، با این که با تشدید تحریم شده اند؛ و لازم می آید که قورباغه برای اروپائیان حلال و ملخ جراده برای ایرانیان حرام باشد، به جهت استطابه آنان و استکراه اینان؛ و لازم می آید که تعیین حلال و حرام، از وظیفه شرع (در مواردی که استطابه و استکراه تحقیق می یابد) خارج شده و به عهده خود مردم واگذار شود؛ و هیچ کدام از این لوازم را هیچ کس نمی تواند قبول نماید.

سبب این که ایشان، طیّب و خبیث اعمال را که در قرآن کریم یاد شده، حمل به استطابه و تنفر مردم کرده و از طیّب و پلید واقعی صرف نظر کرده اند، این است که ایشان و هم داستانانشان در این باب پیرو باستانیان یونانیان شده و وجود شرّ و پلید و سیّئه را از حقیقت عالم، محذوف دانسته اند! (در این باره مفصلا بحث کرده ایم)(۲) و بنا را بر این گذاشته و گفته اند که: نکاح و زنا از لحاظ ذات و حقیقت، فرقی از هم ندارند!.(۳)

و ایضاً: در قرآن کریم هست: ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَ ما تَکْتُمُونَ - قُلْ لا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ.(۴)

ظاهر این است که این هر سه جمله درباره اعمال است، اول: آن چه بر پیغمبر واجب است یاد دادن اعمال نیک و امر بر آن ها شناسانیدن اعمال بد و نهی از آن هاست؛ دوم: خداوند، جمیع اعمال نیک شما را، نیک و بد و نهان و آشکار آن ها را برای شما بدون کاهش، نگاه می دارد، چون که همه آن ها را خوب می داند؛ سوم: شما خودتان اگر همین قدر بدانید که پاک و پلید، امکان ندارد با هم برابر باشند، عمل زشت نمی تواند مانند عمل نیک باشد، این علم به تنهایی برای شما در ترک سیئات و به جا آوردن حسنات کافی خواهد بود.

۱- المیزان، ج۵، ص۲۱۵، س۱۳ و ۱۴. نقل به معنی.

۲- رجوع شود به فصل سوم «عمل نیک و بد، وقوع دارد» از ص ۷۹ تا ۱۰۳.

۳- المیزان، ج۱، ص۱۰۱، س۳.

۴- مائده (۵) / آیه ۹۹ و ۱۰۰. بر پیغمبر جز رسانیدن، چیز دیگری واجب نیست؛ و خداوند آن چه را که آشکار می کنید و

آن چه را که پنهان می دارید می داند؛ بگو: پلید و پاک برابر نیستند.

جمله سوم ذکر شده در فوق، مانند این جمله شریفه از قرآن کریم است که فرموده: هَلْ تَسْتَوِی الظُّلُماتُ وَ النُّورُ؛(۱) و این که فرموده: لایَستَوِی الحَسَنَهُ وَلاَ السَّیئَهُ؛(۲) مفاد این سه جمله این است که: بعضـی از اعمال، حسن و زیبایی واقعی دارند و حقیقتاً نور هستند و طیب و پاکیزه اند و برخی دیگر از آن ها هم واقعاً زشت و بد هستند و حقیقتاً ظلمت هستند و خبیث و پلیدند.

و نیز در قرآن کریم هست: وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْقَرْیَهِ الَّتِی کانَتْ تَعْمَلُ الْخَبائِثَ إِنَّهُمْ کانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فاسِقِینَ؛(۳) در این کریمه اعمال بدکاران فاسق را خبائث نامیده است یعنی که: هر عمل بد، خبیث است.

و نیز دارد: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ؛(۴) از این آیه فهمیده می شود که حرام کردن طیب و آن چه که پاک و گوارا است، غلط است یعنی بایـد فقط خبائث را حرام بدانیم و طیبات را کلیتاً حلال بشـماریم؛ پس چنین به دست می آیـد که: به طور کلی سـیئاتی که حرام گردیده اند خباثت دارند و حسـنات هم که کلیتاً حلال هسـتند، طیب می باشـند؛ و اضافه طیبات برای تخصیص نیست بلکه از باب اضافه صفت به موصوف و برای اشاره به برهان مساله است؛ یعنی آیا روا و سزا است که طیب را هم مانند خبیث، حرام بکنید؟.

و ایضـاً: یـا أَیُّهَـا النَّاسُ کُلُوا مِمَّا فِی الْأَرْضِ حَلالاً طَیِّباً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَـدُوٌّ مُبِینٌ - إِنَّما یَأْمُرُکُمْ بِالسُّوءِ وَ الْفَحْشاءِ؛(۵) از این کلام الهی چنین فهمیـده می شود که: هر چیزی که به وجه حلال خورده شود مسلماً طیب خواهـد بود، و اعمالی که با پیروی به شیطان از انسان سر می زند نه حلال است و نه طیب، بلکه واقعاً و حقیقتاً بد و زشت و پلیدند.

و از حضرت امام صادق - علیه السّلام - ، در ضمن حدیثی چنین آمده است:

... فَاِذا دَخَلَهُ (القبر) مؤمنٌ... یُفتَحُ لَهُ بابٌ... وَ یَخرُجُ مِن ذلِکَ رَجُلٌ لَم تَرَعیناهُ شَیئاً قَطُّ اَحسَنَ مِنهُ فَیقولُ یا عَبدَ اللهِ ما رَأَیتُ شَیئاً قَطُّ اَحسَنَ مِنکَ! فَیقولُ: اَنَا رَأیُکَ الحَسَنُ الَّذی کُنتَ عَلَیهِ وَ عَمَلُکَ الصّالِحُ الَّذی کُنتَ تَعمَلُهُ!... وَ اِذا دَخَلَ الکافِرُ... یُفتَحُ له بابٌ... یَخرُجُ مِنهُ رجلٌ اَقبَحُ مَن رَأی... فیقولُ یا عَبدَاللهِ مَن انتَ؟ ما رَأَیتُ شَیئاً اقبحَ مِنکَ!... فَیقولُ اَنَا عَمَلُکَ السَّیِّئُ الّذی کُنتَ تَعمَلَهُ وَ رَأیُکَ الخَبیث!.(۶)

اعمال در آخرت دیده می شوند

قرآن کریم و حدیث شـریف، علاوه بر تصریح بر این که: هر کسی در زندگی اخروی، عین اعمال خود را هر چه باشد، کم یا زیاد، نیک یا بد، دریافت خواهد نمود، چنان که فرموده: یَوْمَ تَجِدُ کُلُّ نَفْسٍ ما عَمِلَتْ مِنْ خَیْرٍ مُحْضَراً وَ ما عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ؛(۷) بـاز در موارد زیـادی تصـریح کرده است که: هر کس عین اعمال خویش را در جهان آینـده رؤیت خواهـد نمود، و حقیقت و ذات کردار خود را خواهـد دیـد؛ بلاـ شـک این گونه آیـات و احادیث، بهترین و یکی از محکم ترین ادله برای بقای اعمال و تجسم آن ها بایستی شمرده شوند.

۱- رعد (۱۳) / آیه ۱۶. آیا تاریکی ها و روشنایی برابرند؟!.

۲- فصلت (۴۱) / آیه ۳۴. برابر نیست نیکی و بدی.

۳- ۱۰.. انبیا (۲۱) / آیه ۷۴. نجات دادیم لوط را از قریه ای که اعمال خبیث «کارهای پلید» به جا می‌آوردند؛ واقع این است که آنان، مردمان بد و فاسقی بودند.

۴- ۱ مائده (۵) / آیه ۸۷. ای کسانی که ایمان دارید، حرام نکنید پاك ها و گواراهایی را که خداوند بر شما حلال کرده است.

۵- ۱ بقره (۲) / آیه ۱۶۸و ۱۶۹. ای مردم بخورید از آن چه در زمین حلال و گوارا است، و گام های شیطان را پیروی نکنید او دشمن شماست، همانا شما را به اعمال بد و زشت فرمان می دهد.

۶- ۱ کافی، ج۳، ص۲۴۱ و ۲۴۲. نقل به اختصار؛ آن گاه که مؤمنی به قبر داخل می شود، برای او دری باز می شود، و از آن جا مردی بیرون می آید که چشم هایش زیباتر از او را هرگز ندیده بود؛ می گوید ای بنده خدا هیچ گاه چیزی زیباتر از تو ندیده ام! می گوید من رأی زیبای تو هستم که بر آن پایدار بودی. و آن گاه که کافر داخل قبر می شود، برای او دری باز می شود، از آن در مردی بیرون می آید زشت ترین کسی که دیده است! می گوید ای بنده خدا تو کیستی؟ چیزی زشت تر از تو ندیده ام! می گوید من عمل بد تو هستم که به جا آوردی و رأی پلید تو می باشم.

۷- ۱ آل عمران (۳) / آیه ۳۰. روزی هر کسی عین آن چه را که از خیر کرده بود، حاضر می یابد؛ و عین آن چه را که از بد کاری به جا آورده بود.

خداوند متعال فرموده:

يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ عَلَيْهِمْ وَ ما هُمْ بِخارِجِينَ مِنَ النَّارِ؛(۱) و ايضاً: بَدا لَهُمْ ما كانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ؛(۲) و ايضاً: وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلالَ فِي أَعْناقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلاَّ ما كانُوا يَعْمَلُونَ؛(۳) و ايضاً: وَ بَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا؛(۴) و ايضاً: وَ بَدا لَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا؛(۵) و ايضاً: أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرى؛(۶) و ايضاً: يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ يَداهُ؛(۷) و ايضاً: يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتاتاً لِيُرَوْا أَعْمالَهُمْ - فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ - وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ؛(۸)

ناگفته نماند كه: «بُدُوّ» اگر چه به معنى مطلق ظهور مى باشد، ولى چون غالباً ظاهر شدن به توسط رؤيت تحقق مى پذيرد، و به قرينه آيات ديگر هم كه نقل شد، يقين حاصل مى شود كه: مراد از «بُدُوّ» ظهور يافتن با رؤيت است؛ فلذا ما آيات بُدُوّ و ظهور اعمال را هم، در اين بحث كه راجع به رؤيت اعمال است در ضمن آيات فوق آورديم.

دو كريمه ذيل نيز به احتمال قوى در اين بحث ما خالى از دلالت نيستند، يكى: هُنالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ؛(۹) و ديگرى: يَومَ تُبلَى السَّرائِرُ؛(۱۰) در مجمع البيان و رياض السالكين و جامع البيان و تفسير نيشابورى و تفسير شبّر و تفسير صافى و مفاتيح الغيب،(۱۱) معناى «تبلى» را به «تظهّر» برگردانيده اند؛ و در مفاتيح الغيب اين معنى را از قفّال و مسلم هم نقل كرده است؛ و در مجمع البيان براى تفسير آيه دوم، حديثى از معاذ بن جبل نقل فرموده است:

«قال: سَئَلتُ رسولَ اللهِ - صلّى الله عليه و آله و سلّم - : و ما هذِهِ السّرائرُ التّى تُبلى بِهاَ العبادُ فى الآخرهِ؟ فقالَ: سَرائِرُكُم هِىَ اعمالُكُم مِنَ الصّلوهِ وَ الصّيام وَ الزَّكوهِ وَ الوُضوءِ وَ الغسلِ من الجِنابهِ و كُلُ مفروضٍ، لِاَنَّ الاعمالَ كُلَّها سَرائِرُ خَفيّهٌ: فَاِن شاءَ قالَ الرجلُ صَلَّيتُ وَ لَم يُصَلِّ وَ اِن شاءَ قالَ تَوَضَّأتُ وَ لَم يَتَوَضَّأ؛ فَذلكَ قولُهُ: يَومَ تُبلى السَّرائِرُ».(۱۲)

۱- ۱ بقره (۲) / آيه ۱۶۷. خداوند اعمال آنان را حسرت بر آنان نشان مى دهد؛ و اكنون هم از آتش بيرون نيستند.

۲- ۱ انعام (۶) / آيه ۲۸. آشكار گرديد به ايشان آن چه كه از پيش با خود پنهان داشتند.

۳- ۱ سبا (۳۴) /۳۳. و هنگامى كه عذاب راديدند، در نهان پشيمان شدند، و در گردن كسانى كه كفر ورزيدند زنجيرها گذاشتيم؛ آيا جزايى جز آن چه كه مى كردند به آنان داده مى شود؟.

۴- ۱ زمر (۳۹) / آيه ۴۸. بدهاى آن چه كه كسب كردند براى شان آشكار شد.

۵- ۱ جاثيه (۴۵) / آيه ۳۳. بدهاى اعمالشان به ايشان آشكار شد.

۶- ۲۰.. نجم (۵۳) / آيه ۴۰. حقيقت اين است كه: كوشش انسان، بعدها ديده خواهد شد.

۷- ۲ نبأ (۷۸) / آيه ۴۰. روزى مرد به چيزى كه با دو دست خود پيش داشته است، نگاه مى كند

۸- ۲ زلزله (۹۹) / آيه ۶ تا ۸. آن روز مردمان در حالى كه پراكنده هستند بر مى گردند تا اعمالشان به ايشان نشان داده شود، پس هر كس به وزن ذره اى عمل خير كند مى بيند آن را، و هر كس به وزن ذره اى عمل شر كند مى بيند آن را.

۹- ۲ يونس (۱۰) / آيه ۳۰. در آن جا هر كسى اعمال سابق خود را آزمايش مى كند «درستى سخنان خدا را درباره اعمال، خوب در مى يابد».

۱۰- ۲ طارق (۸۶) / آیه ۹. روزی که رازهای پنهان به آزمایش گذاشته می شوند.

۱۱- ۲ بـه ترتیب در: «ج ۱۰، ص ۴۷۱» و «ص ۵۳۴» و «ج آخر ص ۹۴» و «حاشیه ج آخر جامع البیان ص ۶۷» و «ص ۱۲۰۵» و «ص ۵۲۴» و «ج ۸، ص ۵۳۲».

۱۲- ۲ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۷۲، معاذ گوید: از رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - پرسیدم: این سرائر که بندگان خدا در آخرت با آن ها مبتلا و ممتحن خواهند شد، چیستند؟ فرمود: این سرائرتان است از نماز و روزه و زکات و وضو و غسل جنابت و هر واجب دیگر؛ برای این که اعمال کلیه رازهایی نهان می باشند، اگر مرد بخواهد می گوید نماز خواندم و نخوانده، و اگر بخواهد می گوید وضو گرفتم و نگرفته، و همین است فرموده خداوند متعال: روزی که رازهای پنهان، آزمایش می شوند.

آن چه به نظر نگارنده در دو کریمه فوق می رسد این است که: مردم اعم از این که مؤمن باشند یا کافر، در این زندگی درباره کردار و پندار خود، فقط سخنانی از بزرگان عالم انسانیت می شنوند، و راجع به عواقب نیک و یا بد آن ها در آخرت، هیچ گونه آزمایشی در این جهان نمی بینند، برای این که وقت معین آن، که روز رستخیز است نرسیده؛ مانند یک نفر استاد شیمی که درباره انقلاب مواد و نیروها، برای عده ای بی خبر سخنرانی می کند، و برای نبودن وسائل تجربه، هیچ آزمایشی به آنان نشان نمی دهد؛ بلی وقتی که زندگی عوض می شود و قیامت فرا می رسد، موقع آزمایش اعمال نهان که سرائر پنهانی می باشند فرا می رسد؛ و چون اعمال تا آشکار نشوند و کاملاً ظهور و بروز نیابند، امتحان نمی شوند فلذا معنای «تبلوا» و «تبلی» که «امتحان می کند» و «امتحان می شود» است، طبعاً و قهراً معنای «آشکار می کند» و «آشکار می شود» را نیز می رساند.

مرئی شدن اعمال در آخرت، از اخبار زیادی فهمیده می شود، نقل همه آن ها کار مشکلی است، به نقل چند فقره از آنها قناعت می کنیم:

از حضرت رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - روایت شده که فرموده: اِنّ احدَکم اِذا ماتَ فَقَد قامت قِیامتُهُ یَری مالَهُ مِن خیرٍ او شّرٍ؛(۱) این خبر شریف دلالت دارد بر این که پیش از قیامت هم در روزهای پس از مرگ، در عالم برزخ، اعمال دیده خواهند شد.

و نیز از آن حضرت درباره مؤمن، آن گاه که به قبر گذاشته می شود، در ضمن حدیث مفصلی چنین روایت شده: فَتَجیئُ صورةٌ حسنةٌ، قالَ فیقولُ ما انتَ؟! فیقولُ اَنا عملُکَ الصالحُ اَنا لَکَ الیَومَ حِصنٌ حَصینٌ وَ جُنَّةٌ وَ سِلاحٌ بأمرِ اللهِ، قالَ فَیقولُ اَما وَ اللهِ لَو عَلِمتُ اَنَّکَ فی هذَا المکانِ لَنَصبتُ نَفسی لَکَ وَ ما غَرَّنی مالی وَ وَلَدی. قالَ فیقولُ یا ولیَّ اللهِ اِبشِر بِالخیرِ؛ الخبر.(۲)

و از امیر المؤمنین - علیه السّلام - روایت شده: اَعمالُ العِبادِ فی عاجِلِهِم نُصبُ اَعیُنِهِم فی آجِلِهِم؛(۳) و از حضرت باقر - علیه السّلام -: لاتَستَصغِرَنَّ حَسَنةً تعمَلُها، فَإنَّکَ تَراه حَیثُ تَسُرُّکَ وَلا تَستَصغِرَنَّ سَیِّئَةً تَعمَلُها فَإنَّکَ تَراها حَیثُ تَسوئُکَ وَ اَحسِن فَإنّی لَم اَرَ شیئاً قَطُّ اَشَدَّ طَلَباً وَلا اَسرَعَ دَرکاً مِن حسنةٍ مُحدَثَةٍ لِذنبٍ قدیمٍ.(۴)

و خبر عجیبی از حضرت امام صادق - علیه السّلام - روایت شده: یَأتی یَومَ القِیمةِ شیئٌ مَثلَ الکُبَّةِ فَیَدفَعُ فی ظَهرِ المؤمنِ، فَیُدخِلُهُ الجنّةَ، فَیُقالُ: هذاَ البِرُّ؛(۵) کبه به فتح کاف و مضموم هم می شود و به فتح باء مشدده بر وزن رفته و گفته، به معنی حمله در دو، و در جنگ و تکان دادن چیزی و راندن آن به سویی، آمده است؛

۱- ۲ ارشاد القلوب، ص۱۷، وقتی که یکی از شما می میرد هر آینه قیامتش بر پا می شود، آن چه را که از خیر یا شر برای او باشد می بیند.

۲- ۲ اختصاص، ص۳۴۷ - بحارالانوار، ج۳، ص۳۵۱. از اختصاص؛ پس صورت زیبایی می آید، و او می گوید تو چیستی؟ می گوید من عمل صالح تو هستم، من امروز برای تو با امر خدا حصاری استوار و سپر و سلاح هستم! پس می گوید به خدا

سوگند اگر من می دانستم که تو در این جا هستی، برای وجود تو، خود را به زحمت می انداختم، و مال و فرزندانم مرا فریب نمی دادند؛ فرمود می گوید: ای دوست خدا شاد باش که خیر خواهی دید.

۳- ۲ نهج البلاغه، ج۳، ص۱۵۳. اعمال کنونی بندگان، در آخرت پیوسته در پیش دیدگانشان خواهد بود.

۴- ۳۰.. وسائل الشیعه، ج۱، ص۱۸، س۳۵. از علل الشرایع (صدوق این حدیث را با سند خود از حضرت عبدالعظیم حسنی از محمد بن ابی عمیر، آن مرد مشهور خدا و بنده او آورده است) کار خوبی را که به جا می آوری کوچک مشمار، زیرا در جایی که تو را شاد کند آن را خواهی دید؛ و کار بدی را که به جا آوردی کوچک مشمار، زیرا در جایی که تو را اندوهگین سازد آن را خواهی دید؛ نیکی کن، برای این که من چیزی ندیدم که طلب کننده تر و سرعت یابنده تر باشد از نیکی نسبت به گناه کهنه.

۵- ۳ کافی، ج۲، ص۱۵۸، س۱۲ - وافی، کتاب الایمان و الکفر، ص۹۳، س۲۴. از کافی؛ در روز قیامت چیزی مانند «دفع کردن» می آید، و مؤمن را از پشتش تکان می دهد واو را داخل بهشت می کند؛ و گفته می شود که: این، نیکو کاری است.

این خبر شریف اگر چه با دیده شدن عمل در آخرت، چندان ارتباطی ندارد، به جهت این که لزومی ندارد که دفع کننده تکان دهنده مؤمن، چیزی مرئی باشد، زیرا که نیروی نامرئی هم می تواند این کار را انجام بدهد؛ ولی البته این خبر از غرائب اخبار است و چنین می فهماند که: عمل در آخرت، عامل خود را در می یابد.

اعمال افزایش می یابند و بزرگ می شوند

بعضی از آیات و روایات، دلالت بر این می کنند که: اعمال انسان افزایش می یابند و بزرگ می شوند؛ و حسنات و سیئات، هر دو در این باره شریکند اگر چه افزایش حسنات خیلی زیادتر از سیئات است.

خداوند متعال فرموده: إِنَّ اللَّهَ لا یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّهٍ وَ إِنْ تَکُ حَسَنَهً یُضاعِفْها؛(۱) این کریمه قرآنیه با صراحت به افزایش یافتن حسنه به طور مطلق (نماز، روزه، زکات و هر گونه خیر بدون استثنا) دلالت دارد؛ و فرموده: وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَهً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً؛(۲) این کریمه هم دلالت می کند که: حسن و زیبایی هر عمل نیک، زیادت می یابند.

و از حضرت امیر المؤمنین – علیه السّلام – روایت شده: اِفعَلوا الخیرَ وَلا تُحَقِّروا مِنهُ شیئاً فَاِنّ صغیرَه کبیرٌ وَ قَلیلَه کثیرٌ.(۳)

و نیز در قرآن کریم هست: مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثِیرَهً؛(۴) این کریمه قرآنیه، بر خلاف آن چه که بدوا به تصور می رسد، مخصوص به قرض مال است، بلکه به همه انواع نیکوکاری و هر گونه خرج کردن در راه خدا شامل است چنان که در مجمع البیان هم تصریح کرده است؛(۵) و جهت تعمیم نام برده این است که اگر وقت شود: دارایی آدمی، منحصر به اموال بیرون از ذات وی نیست، بلکه نیرویی که انسان با ایمان، برای قضای حاجت مؤمنی، برای شاد کردن او، برای به جا آوردن هر گونه عمل خیر، از بدن خود بیرون می ریزد، از گرانبهاترین قسمت دارایی او می باشد که در راه خدا خرج می کند، و به خدا می دهد.

حقیقت یاد شده با کمال وضوح و روشنی از حدیث ذیل استفاده می شود:

«قالَ رسولُ اللهِ – صلّی الله علیه و آله و سلّم – : عَلی کلِّ مُسلم فی کلِّ یوم صَدَقَهٌ. قیلَ مَن یُطیقُ ذلکَ؟ قالَ: اِماطَتُکَ الأَذی عَنِ الطریقِ صدقهٌ و اِرشادُکَ الرّجلَ اِلیَ الطّریقِ صدقهٌ و عِیادَتُکَ المَریضَ صدقهٌ وَ اَمرُکَ بِالمَعروفِ صدقهٌ وَ نَهیُکَ عَنِ المُنکَرِ صدقَهٌ وَ رَدُّکَ السَّلامَ صدقهٌ».(۶)

از خبر فوق به دست می آید که: دارایی آدمی فقط اموال بیرون از بدن وی نیست، بلکه نیروی موجود در بدن او نیز دارایی او می باشد، و هر گونه عمل نیکی که به جا می آورد و نیرویی که از بدن خویش به جهت انجام دادن کردار نیک، پندار نیک، خرج می کند صدقه است؛ و بنا به آیه فوق، همه آن ها قرض هستند پس هر گونه عمل نیک را خداوند متعال افزایش می دهد.

۱- نساء (۴) / آیه ۴۰. حقیقت این است که خداوند به قدر ذره ای ستم نمی کند «چیزی از اعمال انسان نمی کاهد» و اگر نیکی باشد آن را می افزاید و بزرگ می گرداند.

۲- شوری (۴۲) / آیه ۲۳. و هر کس نیکی کسب کند «با نیکی بیامیزد و آمیخته شود» برایش در آن عمل نیک، زیبایی می افزائیم.

۳- نهج البلاغه، ج۳، ص۲۵۴ - روضه الواعظین، ص۳۱۱، به جای آرید کارهای خیر را و ناچیز مشمارید از آن چیزی را، چون که کوچک آن بزرگ و اندک آن بسیار است.

۴- بقره (۲) / آیه ۲۴۵. کیست که به خدا قرض نیکویی بدهد تا خداوند آن را برای او با افزایش های بسیاری بیافزاید؟.

۵- ج۲، ص۳۴۸، س۳۱ و ۳۲.

۶- سفینه البحار، ج۲، ص۲۳ و ۲۴. رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - فرمود: در هر روزی بر هر مسلمانی صدقه ای واجب است. گفته شد: چه کسی قدرت آن را دارد؟! فرمود آزاری را از راه دور می کنی صدقه ایست و مردی را به راه می رسانی صدقه ایست و به دیدار بیمار می روی صدقه ایست و به نیکی امر می کنی صدقه ایست و از ناپسند نهی می کنی صدقه ایست و جواب سلام می گویی صدقه ایست؛ در تنبیه الغافلین نصر بن محمد سمرقندی نیز که از عامه است، قریب به این بیان از آن حضرت روایت است در ص ۱۷۷ س ۷.

و علاوه بر آن چه گفته شد، قرض به معنی قطع کردن و بریدن است؛(۱) و ظاهر آیه بنابراین چنین می شود: کیست که مقداری قطع کند برای خدا: قدری از خویشتن را ببرد و در راه خدا جدا نماید. البته با این تعبیر قرض هم عمومیت می یابد و به هر نیکی که در راه خدا انجام می یابد شامل می شود و قدری از ذات او از او بریده شده و جدا می گردد.

و از رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - روایت شده: اَربَی الرِّبا الکِذبُ؛(۲) این خبر شریف اگر چه فقط درباره دروغ سخن می گوید، ولی شاید بتوانیم بگوئیم که دروغ در میان سایر گفتارهای زشت و ناپسند، خصوصیتی ندارد، هر سخن بد زیاد شونده است، نهایت این است که: دروغ از همه آن ها بیشتر زیادت می یابد.

و افزایش یافتن سیئات و مطلق گناهان را، از مجموع دو کریمه زیر نیز می توانیم استفاده نمائیم، اول: کُلًّا أَخَذْنا بِذَنْبِهِ؛(۳) از این جمله قرآنیه با صراحت این حقیقت را در می یابیم که: هر گناه کار، با گناه خودش، گرفتار می گردد نه با چیزی دیگر؛ دوم: عَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رابِيَةً؛(۴) از این آیه هم می فهمیم که: گرفتاری گناه کاران، در یک وضع، ثابت و برقرار نمی ماند بلکه پیوسته در زیاد شدن می باشد؛ از این دو آیه، این نتیجه گرفته می شود که گناهان، پیوسته در زیاد شدن هستند.

شاید تصور شود که افزایش سیئات با کریمه: مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها؛(۵) منافات دارد؛ پاسخ این است که این آیه کریمه فقط این قدر می رساند که: هر حسنه، ده حسنه می شود و هیچ سیئه بیشتر از یک سیئه نمی شود و اما این که آیا حسنه و یا سیئه، افزایش یابنده و یا کاهش پذیرنده است؟ و یا در یک وضع، ثابت می مانند، این کریمه در این باره ساکت است، و با هر یک از این احتمالات هم سازگار است؛ مثل این که گفته شود هر تخم گل ده بوته گل می رویاند ولی یک تخم خار بیشتر از یک بوته خار نمی رویاند؛ و این منافاتی با این ندارد که بوته خار در عین این که یک بوته باشد و ده بوته نباشد باز افزایش های بسیاری داشته باشد.

برای اطلاع اجمالی از مقدار افزایش اعمال نیک، کافی است که در دو حدیث زیر تأمل کنیم:

از حضرت امام صادق - علیه السّلام - روایت شده که فرموده: اِنّ الجنهَ توجَدُ ریحُها مِن مَسیرهِ الفِ عامٍ وَ اِنّ اَدنی اهلِ الجنهِ منزِلاً (مَن) لَو نَزَلَ بِهِ الثَّقَلانِ: الجِنُّ وَ الاِنسُ لَوَسِعَهُم طَعاماً وَ شَراباً وَلا یُنقَصُ مِمّا عِندَه شیئٌ.(۶)

از حضرت رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - نقل شده که فرموده: المؤمنُ اِذا ماتَ وَ تَرَکَ وَرَقَهً واحِدهً عَلَیها عِلمٌ تَکونُ تِلکَ الوَرَقَهُ سِتراً فیما بَینَهُ و بینَ النارِ وَ اَعطاهُ اللهُ بِکُلِّ حرفٍ مکتوبٍ عَلَیها مَدینهً فی الجنّهِ اَوسَعُ مِنَ الدّنیا سَبعَ مَرّاتٍ.(۷)

۱- اقرب الموارد.

۲- من لایحضره الفقیه، ص۵۷۹، س۲۲. زیاد شونده ترین زیاد شونده ها دروغ است.

۳- عنکبوت (۲۹) / آیه ۴۰. همه آنان را با گناهشان گرفتار ساختیم.

۴- ۱۰.. حاقه (۶۹) / آیه ۱۰. پیک پروردگارشان را نافرمانی کردند، پس آنان را گرفتار ساخت با یک نحوه گرفتاری زیاد شونده.

۵- ۱ انعام (۶) / آیه ۱۶۰. کسی که کار نیک به جا آورد برایش ده برابر آن خواهد بود و کسی که کار بد به جا آورد، پس کیفر داده نمی شود جز برابر آن را.

۶- ۱ سفینه البحار، ج۱، ص۱۸۵، س۵. واقع این است که عطر بهشت از فاصله هزار سال راه احساس می شود، و حقیقت این است که: کمترین اهل بهشت از حیث منزل، کسی است که اگر ثقلان یعنی جن و انس، به منزل او فرود آیند، مسلما گنجایش همه آنان را دارد از حیث خوراک و شربت، و از آن چه که در نزد او هست هیچ چیزی کم نمی شود.

۷- ۱ وسائل الشیعه، ج۳، ص۳۷۹، س۲۶ - اوثق الوسائل، ص۲، س۵ - روضه الواعظین، ص۱۲، س۲. وقتی که مؤمن می میرد و ورقه ای را که بر آن نوشته شده است بعد از خود می گذارد، این ورقه در میان او و آتش دوزخ، پرده ای می شود و خداوند به هر حرفی که بر آن نوشته شده است، شهری در بهشت عطا می فرماید که هفت بار از دنیا وسیع تر است.

از دو حدیث فوق، در صورتی می توانیم اتّساع عمل نیک را به دست بیاوریم که به بحث «پاداش آدمی خود کردار آدمی است» که در سابق نگارش یافته است، توجه نمائیم.

اگر دقت و تتبع شود، مساله وسعت یافتن اعمال، می تواند گوشه ای کوچک از مساله بسیار بزرگ و قضیه پهناور اتساع سراسر عالم باشد؛ در صورتی که مجموع من حیث المجموع جهان با همه اجزاء خود و با همه آسمان ها و کهکشان ها و خورشیدها و ستارگان و سحابی ها و زمین ها و هواها و جوّها و اتم های خود، پیوسته و لاینقطع در اتساع و بزرگ شدن هستند، چرا اعمال انسان در این میان به طور دیگری باشد؟ و چرا حسنات آدمی بایستی کوچک بماند؟ و چه طور و چگونه سیئات بشر می تواند خود را از تحت این قانون عمومی و کلی «اتّساع عالم» خارج نگاه بدارد و بزرگ نگردد؟.(۱)

حسنات بالا برده می شوند

قرآن کریم و احادیث شریفه، تصریح دارند که اعمال صالح به سوی بالا برده می شوند، و خداوند متعال فرشتگانی را مأمور کرده است که حسنات آدمیان را بالا ببرند؛ و الحق جای بسی تعجب است که با وجود این همه آیات و روایات، با این بیانات گوناگون چگونه دانشمندان سلف - رحمهم اللّه تعالی - ، بقا و تطور اعمال را منکر شده و به گفته باستانیان یونان که: عرض جوهر نمی شود، دل بسته اند؟!؛ اگر اعمال باقی نباشد، مسلما به بالا هم برده نمی شوند، (۲) با این که قرآن کریم و حدیث شریف تصریح بر آن کرده اند:

در قرآن کریم فرموده: إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ؛(۳) ضمیر «الیه» به خداوند متعال بر می گردد، و ظاهراً ضمیر مستتر در «یرفعه» به عمل صالح و بارز متصل بر آن به کلم طیب بر می گردد؛ و البته در جایی که (الکلم) با وصف مفرد مذکر (الطیّب) موصوف می شود، ضمیر مفرد مذکر هم می تواند به آن برگردد؛ و این که در افواه افتاده است که در صیغه فعیل، مذکر و مؤنث یک سان است، بی اصل است زیرا که در قرآن کریم، هم: بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ؛(۴)

آمده و هم: صَعیداً طَيِّباً؛(۵) پس معنای تقریبی «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» این می شود که خداوند متعال سخنان پاک را قبول می فرماید؛ و «الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» هم تقریبا معنای «يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»(۶) را می رساند.

یعنی: خداوند متعال سخنان پاک را از کسی قبول می کند و به سوی خود بالا می برد که او عامل صالح باشد، واجبات را به جا آورد و از محرمات پرهیز کند و سخن پاک از هر کسی به قدر تقوی و عمل صالح او قبول می شود؛ و از فاقد تقوی هیچ قبول نمی شود.

۱- ۱ مساله «اتّساع جهان در اثر دو نیروی مرموز و نا شناخته» را با شرح و تفصیل تمام، با ادله دینی و علمی به رشته نگارش کشیده و به نام کتاب: «آغاز و انجام جهان» در ۳۰ شعبان ۱۳۸۹ برابر ۲۰/۸/۱۳۴۸ نشر کرده ایم.

۲- ۱ در فصل ۵ درباره این که: عمل، عرض نیست و جوهر است؛ و در این باره که اصلا عرض وجود ندارد؛ مفصلاً سخن

رانده ایم؛ رجوع شود به ص ۱۴۰ و ۱۴۶.

۳- ۱ فاطر (۳۵) / آیه ۱۰. به سوی او «خدا» سخنان پاک بالا می رود، و عمل صالح آن ها را رفعت می دهد، بالا می برد.

۴- ۱ سباء (۳۴) / آیه ۱۵.

۵- ۱ نساء (۴) / آیه ۴۳.

۶- ۱ مائده (۵) / آیه ۲۷. همانا خداوند از پرهیزکاران قبول می کند.

مؤیـد مـا در بر گشـت ضـمیر بـارز در «یَرفَعـهُ» به «اَلکَلِم» این است که همین کلم بر وزن خشن در سه جای دیگر نیز در قرآن آمده و در همه آن ها مثل مورد نقل شده، ضمیر مفرد مذکر، بر آن ارجاع گردیده است.(۱)

و این حـدیث شـریف هم به صـحت معنایی که ما می گوییم گواهی می دهد: از حضـرت رسول خدا - صـلّی الله علیه و آله و سلّم - روایت شـده که فرمود: هُوَ قولُ الرّجلِ سـبحانَ اللهِ و الحمـدُ للهِ ولا اِلهَ الاّ اللهُ وَ اللهُ اکبرُ اِذا قالَها العبدُ عَرَجَ بِهاَ المَلَکُ اِلیَ السَّماءِ فَحَیّا بِها وَجهَ الرَّحمنِ فَاِذا لَم یَکُن لَهُ عَمَلٌ لَم یُقبَل مِنهُ؛(۲) این حدیث شـریف علاوه بر این که گفته ما را تصحیح می فرماید، ضمیر «هُوَ» را هم در صدر خود، به کلم طیب بر می گرداند.

و نیز شاهـد ما مجمع البیان است که دارد: کَلِم، جمع کَلِمه است، گفته می شود هـذا کلم و هذه کلم، هم مذکر می شود و هم مؤنث؛ و هر جمعی که در میان آن و مفردش جز «ها» فرقی نباشد، تذکیر و تأنیث آن جایز است.(۳)

و از حضـرت امام صادق - علیه السّلام - روایت شده که درباره همین کریمه فرمود: وِلایَتُنا اَهلَ البَیتِ، وَ اَهوی بِیَدِهِ اِلی صدَرِهِ فَمَن لَم یَتَوَلَّنـا لم یَرفَعِ اللهُ لَهُ عَمَلاً؛(۴) و جهت این، بنـابر آن چه که از خبر شـریف ذیل اسـتفاده می شود این است که: بـدون اعتقاد به ائمه اطهار - علیهم السّـلام - و بـدون موالات آنان، نه زنـدگی آدمی از زنـدگی رسول خدا - صـلّی الله علیه و آله و سلّم - می شود و نه مرگ او از مرگ آن حضرت، بلکه در زمره دشمنان آن حضرت خواهد بود: در حلیه الاولیاء روایت شده است که: رسول خدا - صـلّی الله علیه و آله و سـلّم - فرمود: مَن سَـرَّهُ اَن یَحیی حَیوتی وَ یَموتَ مَماتی وَ یَسـکُنَ جَنَّهَ عَدنٍ الَّتی غَرَسَـها رَبّی فَلیُوالِ عَلیّاً مِن بعدی وَ لیوالِ وَلِیَّهُ وَ لیَقتَدِ بِالاَئِمَّهِ مِن بعدِی فَاِنَّهُم عِترَتی، خُلِقوا مِن طینَتی، رُزِقوا فَهماً وَ عِلماً وَ وَیلٌ لِلمُکَذِّبینَ بِفَضلِهِم مِن اُمَّتی، لِلقاطِعینَ فیهِم صِلَتی لا اَنالَهُمُ اللهُ شَفاعَتی.(۵)

و از رسول خدا - صـلّی الله علیه و آله و سـلّم - متواتراً رسیده: اِنّی تارِکٌ فیکُم الثَّقَلَینِ، کِتابَ اللهِ وَ عِترَتی اَهلَ بَیتی، لَن تَضِلّوا اَبَداً اِنِ اتَّبَعتُموهُمـا وَ اِنَّهُمـا لَن یَفتَرِقـاً حَتّی یَردا عَلَیَّ الحَوضَ، فَانظُروا کَیفَ تحفَظونی فیهِمـا؛(۶) بر طبق این حـدیث متواتر، مخـالف عترت پیغمبر، ماننـد مخـالف قرآن، گمراه است؛ و بنـابر آن چه که از آیه مورد بحث اسـتفاده کردیم عمـل این گونه مردم بالا نمی رود و مقبول نمی افتد.

۱- ۲۰.. نساء (۴) / آیـه ۴۶ و مائـده (۵) / آیـه ۱۳. یحرفون الکلم عن مواضـعه و مائـده (۵) / آیـه ۴۱ یحرفـون الکلم من بعد مواضعه.

۲- ۲ کشاف، ج۲، ص۵۷۲، س۲۴. کلم طیب «سـخنان پاک» این گفتار است: سبحان اللّه و الحمدللّه ولا اله الا اللّه و اللّه اکبر؛ آن گاه که بنده این ها را می گوید، فرشته آن ها را به آسمان می برد و با آن ها پیش گاه خداوند رحمن را تبریک می گوید و تحیت می دهد؛ و آن گاه که برای او عمل صالحی نبوده باشد از او قبول نمی شود.

۳- ۲ ج۸. ص۴۰۲، س۹.

۴- ۲ کافی، ج۱، ص۴۳۰، س۱۰. فرمود: ولایت ما اهل بیت «سخنان پاک را به سوی خدا بالا می برد و موجب قبول شدن آن هـا می شود» و بـا دست خود، اشاره به سینه اش کرد؛ پس هر کس ما را ولی خود نگیرد، خداونـد به هیـچ عملش رفعت نمی

دهد.

۵- ۲ ج۱، ص۸۶، س۱۸. هر کس می خواهد که مثل من زندگی کند و مثل مردن من از دنیا برود و در بهشت عدن که پرودگارم آن را کاشته است سکونت گزیند، پس حتماً بعد از من، باید علی را ولی خود قرار دهد و با دوست او دوستی نماید و از امامان بعد از من پیروی کند چون آنان عترت من هستند، از گل و خمیره من آفریده شده اند، فهم عالی و علم بزرگی را روزی برده اند؛ وای به کسانی از امت من که فضیلت آنان را تکذیب کنند و درباره آنان، خویشاوندی مرا قطع نمایند، خداوند شفاعت مرا به آنان نصیب نکند.

۶- ۲ حدیث الثقلین؛ حقیقت این است که من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم؛ اگر این دو را پیروی کنید هرگز گمراه نخواهید شد و واقع این است که این دو هیچ گاه از یکدیگر جدا نخواهد شد تا که بر من در حوض، وارد شوند؛ ببینید که چه طور مرا در این دو، محافظت خواهید کرد. کتاب «حدیث الثقلین» در اثبات تواتر حدیث نام برده، در ۲۵ شعبان ۱۳۷۰ ه- ق به قلم شیخ محمد قوام الدین قمی وشنوی تألیف یافته، و پس از آن که در مصر، مورد تصدیق علمای بزرگ فرق اسلامی، در انجمن «دار التقریب بین المذاهب الاسلامیه» گردیده به دستور آنان در قاهره در مطبعه مخمیر، در رجب ۱۳۷۴ در ۳۰ صحفه چاپ شده است؛ کتابی است کهدر موضوع خود بی نظیر و بسیار عالی و گرانبها است.

نتیجه این است که: عمل صالح، سخنان پاک را به سوی خدا بالا می برد و حتماً خود آن هم بایستی بالا برود، زیرا که در غیر این صورت نمی تواند سخنان پاک را هم بالا ببرد؛ بنابراین، سخن پاک و هر عمل صالح دیگر، بالا رونده است.

از حضرت رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - روایت شده: اِذا زالَتِ الشَّمسُ فُتِحَت اَبوابُ السَّماءِ وَ اَبوابُ الجِنانِ وَ استُجیبَ الدُّعاءُ فَطوبی لِمَن رُفِعَ لَهُ عِندَ ذلکَ عملٌ صالحٌ؛(۱) و ایضاً: اِتَّقوا دعوَةَ المَظلومِ فَاِنَّها تُحمَلُ عَلَی الغَمامِ؛(۲) و ایضاً: اِتَّقوا ادعوَةَ المَظلومِ فَاِنَّها تَصعَدُ اِلَی السَّماءِ کَاَنَّها شَرارَةٌ؛(۳)

و ایضاً: اِتَّقوا دعوَةَ المَظلومِ وَ ان کانَ کافِراً فَاِنَّها لَیسَ دونَها حِجابٌ؛(۴) یعنی بدون برخورد به مانعی یکسره به پیشگاه با عظمت حضرت کردگاری بالا می رود، و ایضاً: اِثنانِ لاتُجاوِزُ صَلوتُهُما رُؤسَهُما: عَبدٌ اَبَقَ مِن مَوالیهِ حَتّی یَرجِعَ وَ امرَئَةٌ عَصَت زَوجَها حَتّی تَرجِعَ؛(۵) و ایضاً: اَللّهُمَ اَعوذُ بِکَ مِن عِلمٍ لایَنفَعُ وَ عَمَلٍ لایُرفَعُ وَ دُعاءٍ لایُسمَعُ؛(۶) و ایضاً: یُرفَعُ اِلَیهِ عملُ اللیلِ قبلَ عملِ النهارِ وَ عملُ النهارِ قبلَ عملِ اللیلِ؛(۷) و ایضاً: ثلثةٌ لاتُجاوِزُ صلوتُهم آذانَهم: العبدُ الابقُ حَتّی یَرجِعَ و امرَئةٌ باتَت و زوجُها علیها ساخِطٌ و اِمامُ قومٍ وَ هُم لَها کارِهونَ؛(۸) و در خبر دیگری هم «السَّکرانُ حَتّی یَصحوا»(۹)

نفر سوم شمرده شده است؛ و ایضاً: سَیَأتی عَلی اُمَّتی زَمانٌ یَکثُرُ فیهِ الفُقَراءُ وَ یَقِلُّ الفُقَهاءُ وَ یُقبَضُ العِلمُ وَ یَکثُرُ الهرجُ، ثُمَّ یَأتی مِن بعدِ ذلکَ زَمانٌ یَقرَءُ القرآنَ رِجالٌ مِن اُمّتی لایُجاوِزُ تَراقیَهُم؛(۱۰) و ایضاً: اِنّ المَلَکَ لَیَصعَدُ بِعملِ العبدِ مُبتَهِجاً بِهِ فَاِذا صَعَدَ بحسناتِهِ یقولُ اللهُ عَزّ و جلّ: اِجعَلوها فی سِجّینٍ اِنّه لَیسَ اِیّایَ اَرادَ بِهِ.(۱۱)

و از حضرت امیرالمؤمنین - علیه السّلام - روایت شده: نَشهَدُ اَن لا اِلهَ الّا اللهُ وَحدَه لاشریکَ لَهُ و اَنَّ محمداً - صلّی الله علیه و آله و سلّم - عَبدُه و رسولُهُ، شَهادَتینِ تُصعِدانِ القولَ وَ تَرفَعانِ العَمَلَ؛(۱۲) و ایضاً: لَولا اِقرارُ هُنَّ لَهُ بِالرُّبوبیَّةِ وَ اِذعانُهُنَّ لَهُ بِالطَّواعِیَهِ لَما جَعَلَهُنَّ... مُصعَداً لِلکَلِمِ الطَّیِّبِ وَ العملِ الصّالِحِ مِن خَلقِهِ؛(۱۳) و ایضاً: اِعمَلوا وَ العملُ یُرفَعُ؛(۱۴) و در دعای کمیل فرموده: اَللّهُمَ اغفِر لِیَ الذنوبَ التی تَحبِسُ الدّعاءَ.(۱۵)

۱- ۲ روضه الواعظین، ص۲۶۹. وقتی که ظهر می شود درهای آسمان و درهای بهشت باز می شود و دعا قبول می گردد؛ خوشا به حال کسی که در آن هنگام، عمل صالحی برای او بالا برده شود.

۲- ۲ بپرهیزید از نفرین ستم دیده به جهت این که بر اَبر بار می شود.

۳- ۲ نهج الفصاحه، ش۴۷. بپرهیزید از نفرین ستم دیده، برای این که چنان به آسمان بالا می رود که گوئیا شعله آتش است.

۴- ۲ نهج الفصاحه، ش۴۸. بپرهیزید از نفرین ستم دیده، اگر چه کافر باشد برای این که حجابی در جلو آن نیست: بدون بر خورد به مانع بالا می رود.

۵- ۳۰.. نهج الفصاحه، ش۵۴. دو نفر که نمازشان از محاذات سرشان بالاتر نمی رود: بنده ای که از مولای خود گریخته است تا وقتی که برگردد، زنی که به شوهر خود نا فرمان است تا وقتی که برگردد.

۶- ۳ نهج الفصاحه، ش۱۵۷. خدایا به تو پناه می آورم از علمی که سود ندهد و از عملی که بالا ـ برده نشود و از دعایی که شنیده نشود.

۷- ۳ نهج الفصاحه، ش۷۲۰، بالا برده می شود به سوی او «خدا» عمل شب، پیش از عمل روز و عملروز، پیش از عمل شب.

۸- ۳ نهج الفصاحه، ش۱۲۲۲. سه نفر هستند که نمازشان از برابر گوش شان بالاتر نمی رود: بنده فراری، تا برگردد و زنی که شب را در حالی به روز آورده است که شویش به او خشمناک است و پیشوای قومی که از پیشوائیش بیزارند؛ ضمیر مؤنث در «لها» به امامت که از «امام» فهمیده می شود، بر می گردد.

۹- ۳ نهج الفصاحه، ش۱۲۳۳. مست، تا موقعی به هوش آید.

۱۰- ۳ نهج الفصاحه، ش۱۷۵۵، به زودی بر امتم زمانی می رسد که تنگ دستان زیاد و دانایان کم می شود؛ دانش بر داشته می شود و آشوب زیاد می گردد؛ بعداً زمانی می آید که مردمانی از امت من، قرآن می خوانند ولی، از مقابل استخوان های گردنشان بالاتر نمی گذرد.

۱۱- ۳ وسائل الشیعه، ج۱، ص۱۱، س ۳۷. فرشته عمل بنده را با شادمانی بالا می برد، هنگامی که به حسناتش صعود می دهد، خداوند عزوجل می فرماید: آن ها را در سجین «در دوزخ» قرار دهید برای این که مرا با آن ها، اراده نکرده است.

۱۲- ۳ نهج البلاغه، ج۱، ص۲۲۲. شهادت می دهیم که خدایی جز اللّه نیست، یکتاست و شریکی برای او نیست و با این که: محمد صلی اللّه علیه و آله بنده و پیغمبر او است؛ این دو شهادت، گفتار را بالا می برند و به عمل رفعت می دهند.

۱۳- ۳ نهج البلاغه، ج۲، ص۱۲۵ و ۱۲۶. اگر اقرار آسمان ها به پروردگاری خدا، و اعتراف آن ها به اطاعت او نبود، البته آن ها را... جایگاه بالا رفتن سخنان پاک و عمل صالح خلق خود، قرار نمی داد. نقل به اختصار.

۱۴- ۳ نهج البلاغه، ج۲، ص ۲۵۰. مادامی که عمل، بالا برده می شود، عمل کنید.

۱۵- ۴۰.. مفاتیح الجنان، ص۶۳. خداوندا گناهانی را برای من ببخشای که دعا را زندانی می کنند و نمی گذارند که دعا بالا رود.

و در صحیفه سجادیه - علیه السّلام - هست: اَلحَمدُ لِلّهِ... حَمداً یَرتَفِعُ مِنّا اِلی اَعلی عِلّیّینَ؛(۱) و از حضرت صادق - علیه السّلام - در ضمن حدیثی روایت شده: هذِهِ الاُمّهُ العاصیهُ المَفتونَهُ بَعدَ نَبِیِّها، بَعدَ تَرکِهِم الامامَ الذی نَصَبَهُ لَهُم، فَلَن یَقبَلَ اللهُ لَهُم عَمَلاً وَ لَن یَرفَعَ لَهُم حَسَنَهً یأتوا اللهَ مِن حَیثُ اَمَرَهُم وَ یَتلوُا الامامَ الّذی اَمَرَهُمُ اللهُ بِولایَتِهِ؛(۲)

و ایضاً: مِن دَعا وَ لَم یَذکُرِ النبیَّ - صلّی الله علیه و آله و سلّم - ، رَفرَفَ الدعاءُ عَلی رأسِهِ فَاِذا ذَکَرَ النبیَ رُفِعَ الدّعاء؛(۳) و ایضاً: اِنّ المُدِلَّ لایَصعَدُ مِن عَمَلِهِ شیئٌ؛(۴) و ایضاً: اِنّه ما کانَ لِلّهِ فَهُوَ لِلّهِ و ماکانَ للنّاسِ فَلا یَصعَدُ اِلَی اللهِ.(۵)

بالاـ رفتن اعمال، در بعضی از اخبار، با لحن دیگری و لسان عجیبی بیان شده است؛ این نمونه از احادیث شریفه علاوه بر این که صریحاً دلالت می کنند بر این که: عمل، فاصله ما بین آسمان و زمین را می پیماید، سرعت این راه پیمایی را هم با بیانی بسیار شیرین و متین، گوشزد می نمایند؛ در خبر است: سَأَلَ ابنُ الکَوّاءِ عَن اَمیرالمؤمنینَ - علیه السّلام - : کَم بَینَ مَوضِعِ قَدَمِکَ اِلی عَرشِ رَبِّکَ؟ قالَ... مِن موضِعِ قَدَمی اِلی عَرشِ رَبّی اَن یَقولَ قائِلٌ مُخلِصاً: لا الهَ الّا اللهُ؛(۶) و از حضرت امام حسن مجتبی - علیه السّلام - پرسیدند: کَمْ بَینَ السَّماءِ وَ الاَرضِ؟ فرمود: بَینَ السَّماءِ وَ الاَرضِ دَعوهُ المظلوم؛(۷) حاضرین در مجلس چنین تصور می کنند که در پاسخ پرسش یاد شده، حتماً هزاران فرسخ و میلیون ها کیلومتر و نظائر آن ها به میان خواهد آمد، ولی وقتی که بر خلاف انتظار، گفتن لا اله الا اللّه و نفرین ستم دیده را می شنوند، به این حقیقت پی می برند که آن گفتار و آن نفرین، بسیار نیرومند هستند و از سرعت سیر نور هم که سیصد هزار کیلومتر در ثانیه است سریع تر و سرسام آورترند.

نکته دقیق تر این است که: این نمونه از اخبار، فاصله ما بین زمین و آسمان را از جنس فاصله مکانی نگرفته و گفتن لا اله الّا اللّهُ و نفرین کردن ستم دیده، یعنی خود عمل بالا رونده را فاصله شناسانیده است! و بنابراین بایستی بتوانیم بگوییم که: برای رفتن به آسمان و عرش رحمن، وسائل پرواز و طی مکان، نه فقط لزومی ندارد، بلکه با این گونه وسائل، نمی شود این همه راه را پیمود، چیزی که ما را به قرب پروردگار جهان می رساند، همانا عمل است، عمل نیک است.

۱- ۴ ص۲۴ و ۲۵. نقل به اختصار؛ حمد می کنم خدا را، حمدی که از سوی ما به بالاترین جای گاه مکان های بالا، ارتفاع یابد.

۲- ۴ وسائل الشیعه، ج۱، ص۱۹، س۱۲. از کافی؛ این امت نا فرمان که بعد از پیغمبرشان در فتنه افتادند، پس از آن که پیشوایی را که پیغمبرشان برای ایشان، نصب کرده بود، ترک کردند؛ پس خداوند هیچ عملی را از آنان قبول نمی کند و هیچ حسنه ای را برای آنان بالاـ نمی بردتا وقتی که به پیش گاه خدا ازهمان راه که امر فرموده، بروند و امامی را که خدا امر به ولایت و دوستی و اطاعت او فرموده بود، اطاعت نمایند؛ اول و آخر این حدیث نقل نشد.

۳- ۴ کافی، ج۲، ص۴۹۱، هر کس دعا کند و پیغمبر - صلّی الله علیه و آله و سلّم - را ذکر نکند، دعا در دور سر او حرکتی می کند؛ و آن گاه که پیغمبر را ذکر کرد، دعا بالا برده می شود.

۴- ۴ وافی، ج۱، کتاب الایمان و الکفر، ص۱۵۱. واقع این است که: هیچ چیزی از عمل ناز کننده «کسی که به عمل خود، معجب است» بالا نمی رود.

۵- ۴ وسائل الشیعه، ج۱، ص۱۲، س۱. حقیقت این است که آن چه برای خدا به جا آورده شود پس برای خداست و آن چه که برای مردم باشد، به سوی خدا بالا نمی رود.

۶- ۴ احتجاج طبرسی، ص۱۳۱، س۲۵ - تفسیر برهان، ج۳، ص۳۵۸ و ۳۵۹. ابن الکواء از امیر المؤمنین - علیه السّلام - پرسید: از جای قدمت تا به عرش پروردگارت چه قدر است؟ فرمود: از جای قدم تا به عرش پروردگارم، این قدر است که گوینده ای با اخلاص بگوید: لااله الا اللّه.

۷- ۴ تحف العقول، ص۲۲۹. چه قدر است ما بین آسمان و زمین؟ فرمود: ما بین آسمان و زمین به قدر نفرین کردن ستم دیده است.

بنـابر آن چه نگـارش یافت: نیکوکاران پیوسـته در عرش رحمن، در نزد شاه شاهان می باشـند؛ چنان که فرموده: اِنَّ المتّقینَ فی جَنّاتٍ وَ نَهرٍ، فی مَقعَدِ صِدقٍ عِندَ مَلیکٍ مُقتَدِرٍ؛(۱) نمازخوان به درگاه خداوند عالم نزدیک می شود؛ و در خبر است: اَلصّلوهُ قُربانُ کُلِّ تَقِیٍّ.(۲)

و بسیار شنیده شده: الصَّلوه مِعراجُ المُؤمِنِ؛(۳) و شاید که کلام معصوم - علیه السّـلام - بوده باشد؛ و آورده اند که امام حسن - علیه السّـلام - هنگامی که از وضو فارغ می شـد، رنگش تغییر می یافت، در این باره گفتگو شد، فرمودند: حَقٌّ عَلی مَن اَرادَ اَن یَدخُلَ عَلی ذی العَرشِ اَن یَتَغَیَّر لَونُهُ؛(۴) و به طریق عامّه از رسول خدا - صـلّی الله علیه و آله و سلّم - روایات شده: اِذا کانَ الرّجلُ فی صَلوتِهِ فَاِنَّما یَقرَعُ بابَ المَلِکِ وَ مَن یَدُم عَلی قَرعِ بابِ المَلِکِ یوشَکُ اَن یُفتَحَ لَهُ.(۵)

بنابر تحقیق فوق، نکته دقیق تر دیگری به دست می آید، و آن این است که: ارتفاع عمل به سوی آسـمان و خداوند جهان، در حقیقت با ارتقاء خود عامل، تحقق می پذیرد و کسـی که نماز می خواند و نمازش مقبول است، نماز او با خود او، بالا می رود و در نزد خداونـد مهربـان قرار می یابنـد، و این اشـاره ایست به اتحـاد یـافتن عمـل با عامل خود؛ و در کتاب: «ساختمان آینـده انسان» مشروحاً و مفصلاً به بحث در این حقیقت پرداخته ایم.

چنان که ارتفاع عمل با ارتقاء عامل، وقوع می یابـد، پست شـدن آن هم، طبعا با پست گردیـدن عامل، واقع می شود؛ در قرآن کریم، ظـاهراً درباره شخصـی به نام «بَلعَم بن باعور»(۶) فرموده: وَ اتْـلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ الَّذِی آتَیْنـاهُ آیاتِنا فَانْسَـلَخَ مِنْها فَأَتْبَعَهُ الشَّیْطانُ فَکانَ مِنَ الْغاوِینَ - وَ لَوْ شِئْنا لَرَفَعْناهُ بِها وَ لکِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَی الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَواهُ؛(۷) معلوم است که بالا برده شدن او، با عمل او به آیات، امکان پذیر می شد، و با عمل به خلاف آن ها، پست گردید.

در مجمع البیان، (۸) در ذیـل کریمه: یَعْلَمُ ما یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَ ما یَخْرُجُ مِنْها وَ ما یَنْزِلُ مِنَ السَّماءِ وَ ما یَعْرُجُ فِیها؛(۹) فرموده «وَ مـا یَعْرُجُ فِیهـا» شامـل اعمـال بنـدگان نیز هست؛ و در تفسیر برهـان هم از علی بن ابراهیم نقـل کرده که آن، عبـارت از اعمال بندگان است؛(۱۰) واقع این است که از این کریمه، بالا رفتن اعمال را مسـتقلاً نمی توانیم بفهمیم، بلی بعـد از آن که آن را از ادله نقل شده و غیر آن ها به دست آوردیم، و مساله صـعود اعمال ثابت شد، لا محاله این کریمه بر آن هم صادق می آید؛ دو جمله دوم و چهـارم، چنـان که مجمع البیـان و برهان متـذکر شـده انـد، به بالا رفتن اعمال به آسـمان و خروج آن ها از جزئیت زمین، شامل می شوند؛ و دو جمله اول و سوم هم، چنان که از جمله کریمه «ولکنه اخلد الی الارض» اسـتفاده کردیم، به پسـت گردیدن اعمال و عاملین آن ها می توانند شامل شوند.

۱- ۴ قمر (۵۴) / آیه ۵۴ و ۵۵. حقیقت این است که پرهیزکاران در باغسـتان ها و نهرهایی هستند، در نشیمن گاه صداقت، در نزد پادشاه ازلی و ابدی که قدرتی الی الابد دارد، قرار دارند.

۲- ۴ کافی، ج۳، ص۲۶۵ - من لایحضـره الفقیه، ص۵۶، س۱۶ - وافی، ج۲ - کتاب الصلوه، ص۹، س۶ - سفینه البحار، ج۲، ص۴۳، س۷. نماز گزاردن، تقرّب یافتن هر مؤمن است (یعنی) به درگاه آفریدگار جهان، جلّ و عزّ.

۳- ۵۰.. جواهر الکلام، ج۲ - کتاب الصـلوه، ص۱، س۲. جمله فوق را به عنوان اقتبـاس آورده است؛ و در هیـچ کتـابی آن را

منسوب به پیشوایان دینی - علیهم السّلام - نیافتیم؛ نماز گزاردن، نردبان تقرب یافتن مؤمن است

۴- ۵ المحجه البیضاء، ج۱، ص۳۵۱. شایسته است برای کسی که می خواهد به نزد صاحب عرش «خداوند متعال» وارد شود، این که رنگ او تغییر یابد.

۵- ۵ تنبیه الغافلین، نصر سمرقندی، ص۱۷۷، س۳۱. وقتی که مرد مشغول به نماز است، همانا در پادشاه را می زند و کسی که زدن دری را ادامه دهد، امید هست که برای او باز شود.

۶- ۵ مجمع البیان، ج۴، ص۴۹۹، س۲۲. و گاهی «بلعام بن باعورا» و در تفسیر بیضاوی، ص۲۲۹، س۲ «باغورا» نوشته اند.

۷- ۵ اعراف (۷) / آیه ۱۷۵ و ۱۷۶. برای آنان خبر آن کس را بخوان که آیات خودمان را به او عطا کردیم و او از آن ها بیرون گردید و شیطان دنبال او را بگرفت و او از گمراهان شد و اگر می خواستیم او را با آن ها بالا می بردیم، ولی او خود، میل به خلود در زمین کرد و پیرو خواهش نفس شد.

۸- ۵ ج۸، ص۳۷۶، س ما قبل آخر.

۹- ۵ سباء (۳۴) / آیه ۲. می داند آن چه را که در زمین فرو می رود و آن چه را که از آن بیرون می آید و آن چه را که از آسمان فرود می آید و آن چه را که در آن بالا می رود.

۱۰- ۵ ج۳، ص۳۴۳، س ۱۵.

مسائلی در این بحث باقی است که لازم است به آن ها اشاره شود:

۱) آیا ارتفاع عمل و عامل به آسمان و به عرش رحمن، به طور معنوی است و یا واقعا هر دو بالا می روند؟!

۲) آیا خداوند متعال در آسمان، سکونت دارد که عمل در موقع بالا رفتن به آسمان، به پیشگاه خدا راه می یابد؟!

۳) در میان بحث حاضر: «اعمال به آسمان بالا می رود» و بحث دیگری که از آیات و احادیث، استفاده می شود: «اعمال از عاملین خود هیچ وقت جدا نمی شود»(۱) چگونه می توان توفیق داد؟.

۴) آیا اعمال، پس از صعود به آسمان در همان جا می مانند و یا دوباره بر می گردند؟ بر طبق هر کدام از این دو احتمال، حدیث هم وارد شده است: از حضرت عیسی – علیه السّلام – روایت شده: بِحَقٍّ اَقولُ لَکُم: اِنّ قلوبَکُم بِحَیثُ تَکونُ کُنوزُکُم وَ لِذلِکَ النّاسُ یُحِبّونَ اَموالَهُم وَ تَتوقُ اِلَیها اَنفُسُهُم؛ فَضَعوا کُنوزَکُم حَیثُ لَا یأکُلُها السّوسُ وَلا یَنالُها اللُّصوصُ؛(۲)

و از امام باقر – علیه السّلام – : اِنّ الصَّلوةَ اِذَا ارتَفَعَت فی اَوّلِ وَقتِها، رَجَعَت اِلی صاحِبِها وَ هِیَ بَیضاءُ مُشرِقَةٌ، تَقولُ حَفِظَتَنی حَفِظَکَ اللهُ وَ اِذا ارتَفَعَت فی غیرِ وَقتِها بِغَیر حُدودِها، رَجَعَت اِلی صاحِبِها وَ هِیَ سَوداءُ مُظلِمَةٌ تَقولُ ضَیَّعتَنی ضَیَّعَکَ اللهُ.(۳)

و در عقاب الاعمال، ص۲۷۳، س۱۶ از حضرت امام صادق – علیه السّلام – روایت شده: مَن صَلّیَ الصّلوةَ لغیرِ وقتِها رُفِعَت لَهُ سَوداءَ مُظلِمةً تقولُ ضَیّعکَ اللهُ کما ضَیَّعتَنی؛ هر کسی نماز را در غیر وقت بخواند، سیاه و تاریک بالا برده می شود و به خواننده اش می گوید خدا تباهت کند چنان که تباهم کردی، و خبر دیگری هم مناسب این باب در ص۲۷۴ عقاب الاعمال هست.

شاید بهترین و ساده ترین حل مساله اول، این باشد که: بنا به ظواهر ادله نقل شده، عمل و عامل به آسمان بالا می روند و واقعاً به سوی بالا حرکت می کنند، و معنای این به طوری که در ضمن پاسخ «شبهه آکل و ماکول» بیان داشته ایم،(۴) این است که: نیکوکاران با اعمال نیک خود، از جزئیت زمین خلاصی یافته و از مواد ارضی جدا می شوند، هم خودشان و هم اعمالشان ارتفاع و ارتقاء می یابند و از پستی رها می گردند؛ و بر عکس، بدکاران و کارهای بد آنان، جزء زمین، باقی می مانند.

و ظاهراً تقرب یافتن نیکو کار با کار نیک خود به عرش رحمن، مساله مستقلی است، و بالا رفتن کار نیک و نیکوکار و خروج آن ها از زمین هم، مساله دیگری است؛ و می دانیم که همه جا تخت گاه خداوند بی مکان است، وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ؛(۵) و کاملاً سهل است که اعمالی با عمل نیک خود از جزئیت زمین خارج شود، و در هر جا که باشد به پیش گاه خداوند متعال هم تقرب بیابد؛ و بنابراین لزومی ندارد که آسمان فقط پایتخت خدا باشد؛ همه جا پایتخت خداست؛ پس پاسخ پرسش دوم هم داده شد.

۱- ۵ رجوع شود به کتاب «ساختمان آینده انسان» تألیف نگارنده.

۲- ۵ تحف العقول، ص۵۰۳، س۱۳. حق می گویم به شما: مسلماً دل شما در جایی است که گنج شما در آن جاست و برای این است که مردم اموال خود را محبوب می دارند و نفوس شان مشتاق آن هاست، پس گنج های خود را در آسمان بگذارید، در جایی که نه کرمی آن ها را بخورد و نه دزدی آن ها را ببرد.

۳- ۶۰.. کافی، ج۳، ص۲۶۸، س۱۰ - سفینه البحار، ج۲، ص۴۴، س۷. واقع این است: آن گاه که نماز در اول وقت بالا می رود، به سوی صاحب خود بر می گردد در حالی که سفید و نورانی است می گوید خدا تو را حفظ کند چنان که مرا محافظت نمودی و آن گاه که در غیر وقت بدون رعایت حدود، بالاـ رود به صاحب خود در حالی بر می گردد که سیاه و ظلمت دهنده است، می گوید: خدا تباهت کند، چنان که تباهم کردی.

۴- ۶ رجوع شود به کتاب «ساختمان آینده انسان» تألیف نگارنده.

۵- ۶ بقره (۳) / آیه ۲۵۵، کرسی خداوند، به آسمان ها و زمین وسعت دارد؛ تخت او همه جا را شامل است.

و در حل مساله سوم هم می توانیم خورشید و نور آن را در نظر بگیریم: نور خورشید در نظر عمومی مردم (نه دانشمندان نور شناس) موجود واحد وسیعی است که همه جا را، زمین و آسمان را پر می کند و از خورشید جدا نشده به زمین و به نقاط دورتر از زمین هم می رسد؛ عیناً عمل هم به طوری که در کتاب: «ساختمان آینده انسان» تحقیق کرده ایم، امکان دارد که همه جا را پر کند و از عامل خود هم هیچ وقت جدا نشود.

حل کامل مساله چهارم هم با نظر در کتاب مذکور به دست می آید: در آن جا توضیح داده ایم که: اعمال پیوسته در تموج می باشند و در عین این که همه جا را پر می کنند از زمین به سوی آسمان و از آسمان به سوی زمین، مانند اقیانوسی بی کران موج می پراکنند، از دل عامل به هر طرف و از هر طرف به سوی دل عامل، حرکت می کنند؛ اعمال نیک در این تموج نور افشانی می کنند، نور باطنی، نور غیر مرئی؛ اعمال بد هم، البته ذهاب و ایاب دارند، ولی اولاً بر عکس اعمال نیک، ظلمت می پراکنند، ظلمت نهان، ظلمت غیر محسوس؛ و ثانیاً هیچ گاه نمی توانند از زمین و جزئیت آن خارج شوند؛ یعنی اعمال بد به آسمان بالا نمی روند.

عرض اعمال

عرض اعمال

در نزد شیعه امامیه اثنا عشریه - رضی اللّه عنهم - ، ثابت و واضح است که: اعمال افراد امت، به حضرت رسول خدا و ائمه هدی، دوازده جانشین پاک و معصوم آن حضرت - علیه و علیهم السلام - ، هم اعمال خوب و هم اعمال بد، هر روز و یا در هر بامداد و یا هر روز و شب و یا دوشنبه و پنجشنبه و یا در روزهای جمعه، در زندگی دنیوی، پیش از مرگ عامل و پیش از رسیدن قیامت، عرض، یعنی نشان داده می شود؛ و آنان - علیهم السّلام - از دیدن نیکی های امت شاد، و از رؤیت اعمال بدشان اندوهگین می شوند؛ و عجیب است که اعمال هر کسی را جداگانه تشخیص داده و صاحبان اعمال ر ا با نام شان می شناسند، و برای بدکاران امت از درگاه خداوند متعال آمرزش می طلبند.

و بنا به روایتی، اعمال در هر جمعه، به پدران و مادران عاملان هم، نشان داده می شود، و آنان از دیدن اعمال نیک فرزندان خود، شادمان و از مشاهده اعمال بد آنان هم اندوهگین می شوند (مقصود پدران و مادرانی است که مرده و از این زندگی رفته اند).

جای تعجب است: کسانی که روایات این بحث را از ائمه هدی - علیهم السّلام - برای ما و سایر آیندگان حفظ کرده و یادگار گذاشته اند، چگونه به انعدام اعمال انسان و عدم بقای آن ها و عَرَض بودن آن ها رأی داده اند! با این که در صورت انعدام عمل به محض صدور، دیگر نشان دادن آن، غیر ممکن است.

درباره هر کدام از قسمت های مختلف این بحث، روایات زیادی وارد شده است و نقل همه آن ها لزومی ندارد، هر کس طالب باشد به کتب اخبار رجوع کند. (۱)اکتفا می کنیم به آن چه امین الاسلام طبرسی - رحمه اللّه - فرموده: اصحاب ما

روایت کرده اند که اعمال امت، در هر دوشنبه و پنج شنبه به عرض رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - می رسد، و آن حضرت آن ها را می شناسد؛ و هم چنین به ائمه هدی - علیهم السّلام - هم نشان داده می شود و آنان آنها را می شناسند، و در فرموده خداوند متعال: «وَالمُؤمِنوُنَ»(۲)، آنان مقصود هستند.(۳)

۱- رجوع شود به وافی، ج۱ - کتاب الحجه، ص۱۲۸. که شامل همه احادیث عرض اعمال (که در کافی و من لایحضره الفقیه روایت شده است) می باشد - و تفسیر صافی، ص۲۱۴ - و تفسیر برهان، ج۲، ص۱۵۷ تا ۱۶۰.

۲- توبه (۹) / آیه ۱۰۵. ما تمام این آیه را در همین بحث، نقل و در پیرامون آن سخن می رانیم.

۳- مجمع البیان، ج۵، ص۶۹.

و به طریق عامه از حضرت رسول خـدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - روایت شده که فرموده: اَکثِروا الصَّلوهَ عَلَیَّ یومَ الجُمُعَهِ فَأِنَّها مَعروضَهٌ عَلَیَّ؛(۱) و از ابن مسعود که گفته: اِذا صَلَّیتُمْ عَلَی النَّبیِّ فَأَحسِنوا الصَّلوهَ عَلَیهِ فَاِنَّکُم لاتـدرونَ لَعَلَّ ذلِکَ یُعرَضُ عَلَیهِ.(۲)

و در قرآن کریم، دو آیه فقـط دربـاره عرض اعمال یافته ایم: نخست کریمه ۱۰۵ توبه است، در روایـات زیادی از ائمه اطهار - علیهم السّلام - وارد شده که آیه یاد شده در این باره است که: اعمال انسان در همین زندگی به خلفای خداوندی، نشان داده می شود و مراد از «المؤمنون» در آن، علی امیر المؤمنین و یازده جانشین او - علیهم السّلام - هستند.

ما آیه نام برده را با چنـد آیه سابقش نقل می کنیم و بحول اللّه تعالی، از متن خود آیات، استنباط می کنیم که مراد از آن ها، عرض اعمال مصطلح است:

وَ مِمَّنْ حَوْلَکُمْ مِنَ الْأَعْرابِ مُنافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِینَهِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ یُرَدُّونَ إِلی عَذابٍ عَظِیم - وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً عَسَی اللَّهُ أَنْ یَتُوبَ عَلَیْهِمْ... - خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَهً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَیْهِمْ إِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ - وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلی عالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.(۳)

آیه نخست، (تـا کلمه عظیم) دربـاره منـافقین است، و مـابقی آیـات نقل شـده، راجع به مؤمنین گناهکار است، کسانی که امید آمرزش برای آنان هست؛ و مؤمنون در آیه اخیر، کسانی هستند که ایمان دارند و گناه هیچ ندارند و سزاوارند که بعد از ذکر خدا و رسول، ذکر شوند و مانند رسول خدا در تحت فرمان خدا، ناظر اعمال مردم می باشند؛ با نظر در این اوصاف و قیود و با نظر در اخبار مشهور در میان عامّه و خاصه،به این مضمون که: قال رسول اللّه - صلّی الله علیه و آله و سلّم - : لایَزالُ اَمرُ اُمَّتی قائِماً حتّی یَمضِیَ اِثنا عَشَرَ خَلیفهً کُلُّهُم مِن قُرَیش،(۴) چنیـن به دست می آیـد که مراد از این مؤمنـان، ائمه اهـل بیت - علیهم السّلام - می باشـند؛ یعنی خدا و رسول او و دوازده جانشین آن حضرت، - علیه و علیهم السلام - می باشند، ناظران بر اعمال مردم می باشند.

۱- الدر المنثور، ج۵، ص۲۱۹، س۲۱. در روز جمعه، بیشتر صلوات به من بفرستید، برای این که به من، نشان داده می شود.

۲- الدر المنثور، ج۵، ص۲۱۹، س۲۷. آن گاه که بر پیغمبر صلوات می گوئید پس نیکو صلوات بگوئید، به جهت این که شما نمی دانید شاید همین صلوات، بر آن حضرت نشان داده می شود.

۳- توبه (۹) / آیه ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۵. و از آنان که در اطراف شـمایند (از عرب ها) منافقینی هستند؛ و نیز از اهل مدینه، که بر نفاق و دورویی ورزیـده شـده انـد؛ تو آنان را نمی شناسـی، ما می شناسـیم شان؛ حتماً دو بار معذب شان خواهیم کرد، بعداً به عذاب دردناکی بر گردانیده می شوند؛ و دیگرانی هم هستند که به گناهان خود اعتراف کرده اند، عمل صالح و عمل دیگر بد را به هم برآمیخته اند، امید داشـته باشند که خداوند به سوی آنان بر گردد... و بگو: عمل کنید پس زود باشد که خدا و رسول او و مؤمنان، عمل شما را می بینند، و بعداً به سوی دانای نهان و آشکار بر گردانیده می شوید.

۴- صواعق محرقه، ابن حجر، ص۱۱، س۳۳ تا ص۱۲، س۵. امر امت من «دین اسلام» پیوسته پا بر جا می ماند تا دوازده جانشین بیاید و برود که همه از قریش باشند. ابن حجر گفته است: پیشوایان علم حدیث بر صحت این حدیث که: قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله یکون خلفی اثنا عشر خلیفه «پیغمبر فرمود: بعد از من، دوازده جانشین خواهد آمد» اجماع دارند.

و ظاهر «فسیری اللّه عملکم و رسوله و المؤمنون» این است که آنان، عمل انجام یافته و تحقق پـذیرفته مخاطبین را می بینند، نه عمـل تـذوت نیـافته و در حین وقوع را؛ و از «سَتُرَدُّونَ اِلی عالِمِ الغَیبِ وَ الشَّهادَهِ» چنین به دست می آیـد که جمله سابق بر آن، راجع به زنـدگی دنیوی و پیش از رسـیدن قیامت است؛ یعنی: خداوند و رسول او و جانشـینان آن حضـرت، در همین زندگی، اعمال مردم را می بینند؛ و اگر چه این آیات، درباره بعضی از مردمان زمان حضرت پیغمبر - صلّی الله علیه و آله و سلّم - و به مناسب بعضی از اعمال آنان نازل شده، ولی بدون شک، معانی آن ها عام و شامل است.

آیه دیگر: یَعْتَـذِرُونَ إِلَیْکُمْ إِذا رَجَعْتُمْ إِلَیْهِمْ قُلْ لا تَعْتَـذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبارِکُمْ وَ سَیَرَی اللَّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلی عـالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّهادَهِ؛(۱) این کریمه، منحصـرا درباره عمل منافقین می باشـد و دلالت به عرض اعمال آنان می کنـد، و تمام مصادیق ناظران را نشـمرده و اکتفا به خدا و رسول کرده، و شاید جهت ذکر نشدن ائمه - علیهم السّـلام - در این آیه، اختصاص معنی به بعضی از منافقان عصر رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - باشد.

یکی از بهترین شاهـدها برای عرض اعمال، و این که رسول خـدا - صـلّی الله علیه و آله و سلّم - و جانشـینان دوازده گانه آن حضـرت - علیـه و علیهـم السـلام - ، اعمـال مردم را می بیننـد، شاهـد بـودن حضـرات به اعمـال آنـان است، زیرا می دانیم که شهادت بر شییٔ بدون رؤیت آن، نادرست است.

خداوند متعال فرموده: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ارْکَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ - وَ جاهِدُوا فِی اللَّهِ حَقَّ جِهـادِهِ هُـوَ اجْتَبـاکُمْ وَ مـا جَعَـلَ عَلَیْکُمْ فِی الـدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّهَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ هُوَ سَـمَّاکُمُ الْمُسْـلِمِینَ مِنْ قَبْـلُ وَ فِی هـذا لِیَکُونَ الرَّسُولُ شَهِیداً عَلَیْکُمْ وَ تَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ.(۲)

دو کریمه فوق دربـاره عـده ای از مسـلمانان است که از اتباع رسول خـدا محمـد مصـطفی - صـلّی الله علیه و آله و سلّم - می باشـند؛ و همه آنان از اولاد حضـرت ابراهیم - علیه السّـلام - هسـتند؛ و چون از جانب خداونـد متعال، مجتبی می باشـند، فلـذا کوچک ترین گناهی نداشته و معصوم هستند (زیرا که در قرآن کریم، غالبا فعل اجتباء به کسی جز پیغمبران - علیهم السّلام - تعلیق نشده است)(۳) و بدیهی است که خداوند متعال، کسـی را که به او نا فرمانی کند اجتباء و انتخاب نمی کند؛ و هیچ عده ای را در سراسـر جهـان، جامع این اوصاف و واجـد این مشـخصات، نمی توان یافت جز علی بن ابی طالب و یازده فرزنـد او - علیهم السّلام - .

نتیجه این است که رسول خـدا و دوازده جانشـین او - علیهم السّـلام - شاهـد بر اعمال خواهند بود؛ و حتماً بایستی که پیش از شهـادت در آخرت، در زنـدگی دنیوی، اعمال مورد شـهادت را دیـده باشـند؛ و اخباری هم درباره این که آیه اخیر و یا هر دو کریمه، راجع به ائمه هدی است، از آنان - علیه السّلام - ، نقل شده است.(۴)

۱- توبه (۹) / آیه ۹۳ و ۹۴. عـذر می آورنـد به شـما آن گاه که به سوی آنان برگشتیـد، بگو عذر نیاورید هرگز به شـما باور نخواهیم کرد؛ واقع این است که خداوند از اخبار شـما به ما خبر داده است و زود باشد که خدا و رسولش عمل شما را ببینند و

بعدا به سوی دانای پنهان و آشکار بر گردانیده می شوید.

۲- حج (۲۲) / آیه ۷۷ و ۷۸. ای کسانی که ایمان آورده اید، رکوع کنید و سجده کنید و به پروردگار خود عبادت کنید و کار نیک انجام دهید شاید رستگار شوید، و درباره خدا حق جهاد را به جا آورید، او شما را انتخاب کرد، و در دین بر شما هیچ سختی قرار نداد شریعت پدرتان ابراهیم، او (خدا) شما را سابقا و در این قرآن، مسلمان نامید؛ تا این که رسول خدا شاهد بر شما باشد، و شما هم شاهد بر مردمان باشید.

۳- ۱۰.. از «المعجم المفهرس» استفاده شد.

۴- ۱ رجوع شود به تفسیر صافی ص۳۳۳.

از بعضی از روایات این مساله، استفاده می شود که: عرض اعمال و نشان داده شدن آن ها به حضرات معصومین - علیهم السّلام - با عرض عاملین آن ها وقوع می یابد (و این مساله در این حیث، مانند بالا رفتن اعمال می شود که با بالا رفتن عاملین آن ها، چنان که در فصل پیش بیان شد، تحقق می پذیرد) از رسول اللّه - صلّی الله علیه و آله و سلّم - روایت شده: اِنَّکُم تُعرَضونَ عَلَیَّ بِأسمائِکُم وَ مُسَمّاکُم فَاَحسِنوا الصَّلوهَ عَلَیَّ؛(۱) و ایضاً: جَبریلُ خَرَجَ مِن عِندی السّاعَهَ فَبَشَّرَنی اَنَّ لِکُلِّ عَبدٍ صَلّی عَلَیَّ صَلاهً یُکتَبُ لَهُ بِها عَشرُ حَسَناتٍ وَ یُمحی عَنهُ عَشَرُ سَیِّئاتٍ وَ یُرفَعُ لَهُ بِها عَشرُ دَرَجاتٍ وَ یُعرَضُ عَلَیَّ کَما قالَها.(۲)

در اخبار و آثار درباره وسیله ای که معصومین - علیهم السّلام - با آن به اعمال بندگان خدا نظر می کنند، چنین نقل شده است که: خداوند متعال، برای آنان - علیهم السّلام - عمودی از نور، یعنی ستونی روشن! می افراشد و آنان در آن ستون، مشرق و مغرب زمین و همه مردم و جمیع اعمال آنان و حتی گذشته و آینده را مشاهده می نمایند؛(۳) در بحارالانوار، بابی در نقل اخباری که ستون نام برده را شرح می کنند، وضع شده است.(۴)

علی بن الحسین مسعودی درباره رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - در ضمن روایتی چنین آورده: فَلَمّا ظَهَرَ بِاَمرِ اللهِ رُفِعَ لَهُ فی کُلِّ بَلَدٍ عَمودٌ مِن نورٍ یَنظُرُ بِه اِلی اَعمالِ العِبادِ.(۵)

چنین به نظر می رسد که: این «تلویزیون» که در عصر ما یکی از وسائل متعارف و همه گانی شده است، می تواند مثال کوچکی بر آن «ستون نورانی» باشد!.

و مثل ذیل، بهترین بیان برای روشن ساختن عرض اعمال و عاملان، حتی آرزوهای نهان و اندیشه های پنهان، بر حضرات انبیای عظام و اوصیای کرام - صلوات اللّه علیهم اجمعین - می باشد:

اقیانوس بی کران و پهناوری است که بر سراسر سلسله های جبال، و رشته های کوه ساران و پشته و تپه ها، محیط بوده و آن ها را از هر سوی، در میان گرفته است؛ آب های این اقیانوس، در عین این که مانند همه آب های روی زمین، صفت آئینه را دارد، و تصویر سحابی ها و کهکشان ها و خورشیدها و ماه و ستارگان، همه در آن نمایان است و تصویر هر چیزی را در هر حال و در هر کار بر می دارد، این امتیاز را هم دارد که: این اقیانوس، عقل هم دارد، و حفظ هم دارد، هر تصویری را که بر می دارد، اولاً ـ آن را می فهمد، زیبایی و یا زشتی آن را خوب تمیز می دهد، و بعداً هم آن را نگاه می دارد، صور گوناگون یکایک کوه ها، و تپه ها، هر کدام که بلند است بلند، و هر کدام که پست است پست، با جمیع آن چه که در آن هاست، در این اقیانوس، نمایان، و نیک و بد آن ها معقول و هر چه باشد محفوظ است.

۱- ۱ الدر المنثور، ج۵، ص۲۱۸، س۱۰ و ۱۱. حقیقت این است که شما با اسم ها و مسماهایتان بر من نشان داده می شوید: پس صلوات را بر من نیکو بفرستید.

۲- ۱ الدر المنثور، ج۵، ص۲۱۸، س۱۳. جبرئیل اکنون از پیش من رفت و مژده ام داد که برای هر بنده ای که بر من صلواتی بفرستد، ده حسنه نوشته می شود و ده سیئه از وی محو می شود و برایش، ده درجه رفعت داده می شود و بر من همان طور که

آن را گفته، نشان داده می شود.

۳- ۱ سفینه البحار، ج۱، ص۵۳۰، س۹ - و ج۲، ص۲۵۶، س۱۵

۴- ۱ ج۷، باب صج = ۹۳ ص۳۰۷. بنابر تعیین سفینه البحار.

۵- ۱ اثبات الوصیه، ص۸۳. آن گاه که به فرمان خدا ظهور یافت، برای او در هر شهری ستونی از نور بر افراشته شد که با آن به اعمال بندگانگاه می کند.

از گـل هـا و خارهـا، و از بلبل ها و زاغ ها و زغن ها، و از چمن زارهای سـرسبز و خرم و بیابان های خالی از گیاه و مسـتور از شوره، و از رمه هـای گوسـفندان و بره هـای پـاک و زیبـا، و دسـته هـای خوکـان پلیـد و کثـافت انـدود، و از درختان باردار و خارهـای مغیلان، از همه و همه، در تمام ساعات روز و دقائق شب، با دیـدگان تیز بین این اقیانوس، در همه جا تصویرگیری به عمل می آید، و کلیه این تصویرات، در میان آب های آن، پس از آن که نیک و بد آن ها از هم جدا گردیدند، محفوظ نگاه داشته می شود.

نه فقـط از ظواهر این سـلاسل جبـال، و تپه های کوچک و بزرگ و موجودات هویـدای آن ها، پیکره گیری به عمل می آیـد، بلکه چشـمه هـای آب روان هم، که از هر کـدام از آن هـا سـر در می آورد، جریـان یافته و داخل اقیانوس شـده و در میان آن غلطان، خواه نا خواه خود را به اندرون آن اقیانوس می رساند و در میان آن محفوظ می ماند.

دوربین های این آب ها به قـدری قوی و نیرومنـد است که به بطون اودیه و داخله کوه ها و انـدرون تپه ها نیز راه یافته و از آن جاها هم از هر پنهان، تمثال بر می دارد، و هر کـدام از آن ها که انـدرون خالی و یا انباشـته با خاکستر است، و هر کدام که از سنگ سخت، دل دارد و یا در میان خود، کان زر و معدن سیم دارد، و هر کدام که حامله بزرنیخ و گوگرد است و یا از نمک ساختمان یافته، به طور کلی و بدون استثنا، در میان این آب ها، در نظر واقع بینان جهان، روشن و آشکار است.(۱)

در آخرت راهنمایی با عمل خواهد بود

وسائل راهنمایی در این زنـدگی، عمومی و همگانی است: انبیای عظام و ائمه کرام، همه را یک سان به سوی حق می خواننـد؛ کتـاب های الهی: تورات و انجیل و قرآن و غیر آن ها، برای همه افراد بشـر نازل شـده انـد؛ جهان پهناور، این کتاب تکوین، به روی همه و برای همه باز است؛ علائمی که در حواشـی راه ها نصب شـده، همه را از وضع راه مطلع می کند؛ راهنمایی که در چهار راه ایسـتاده است راه را برای همه رونـدگان و راننـدگان یکسان نشان می دهند؛ خورشید و ماه و ستارگان، روشنایی زیاد و یا کم خود را به هر جایی می افکنند؛ آسمان بر افراشته و زمین گسترش یافته، خانه زندگانی عمومی است.

ولی وسایل راهنمایی در زندگی اخروی، این شمول و ارسال را ندارد و کاملاً اختصاصی است؛ به جهت این که در آن جا هر کسـی با عمل اختصاصـی خود، راهنمایی خواهد شد: نیکوکاران با کارهای نیک شان به سوی فردوس برین هدایت می شوند و بـدکاران هم بـا اعمـال بـدشان به جـانب دوزخ رانـده می شونـد؛ خداونـد متعـال فرموده: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمانِهِمْ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ؛(۲) با شـهادت ذیل آیه واضـح است که مراد از این هـدایت، راهنمایی اخروی است.

۱- ۱ تمثیـل مـذکور، از عبارت ذیل کتاب «پیامبر» تالیف خلیل جبران، ترجمه دکتر مصـطفی علم، ص ۹۶ سر چشمه گرفته و اتخاذ گردیده است. «در خاموشـی شب، در جاده های شـما خرامیده ام و روانم به خانه های شـما در آمده است؛ و طپش های دل شـما در دل من بوده است و دمتـان بر چهره ام، و همه شـما را می شـناخته ام؛ آری، من غم و شادی شـما را می شـناختم و

خواب هایتـان خواب های من بود، و چه بسـیار که من در میان شـما، دریاچه ای در میان کوه ها بودم و آینه وار فراز و نشـیب های شما را نشان می دادم؛ حتی گله های گذران اندیشه ها و آرزوهایتان را».

۲- ۱ یونس (۱۰) / آیه ۹. حقیقت این است: کسـانی که ایمان آورده و اعمال صالـح کرده انـد، پروردگارشان با ایمان شان، آنان را راهنمایی می کند؛ از زیرشان در باغستان های بهشت، نهرها روان است.

ایمان، بنا به معنای متعارفی آن که اعتقاد به حقانیت دین الهی است، عمل قلب است؛ و بنا به حقیقت مطلب که: ایمان، مبثوث و پراکنده بر جوارح است؛(۱) یعنی هر عضوی، ایمانی مخصوص به خود دارد؛ باز عبارت از عمل است: اعمال نیکی است که از جوارح صدور می یابد؛ در خبر است که امام صادق – علیه السّلام – فرمود: مَن اَقَرَّ بِدینِ اللهِ فَهُوَ مُسلمٌ وَ مَن عَمِلَ بِما اَمَرَ اللهُ بِهِ فَهُوَ مُؤمنٌ؛(۲) و از عالم – علیه السّلام – روایت شده: اَلایمانُ عَمَلٌ کُلُّهُ؛(۳) نتیجه این است که: وسیله راهنمایی به سوی سعادت جاودانی، همانا عمل نیک است.

در قرآن کریم فرموده: کَیْفَ یَهْدِی اللَّهُ قَوْماً کَفَرُوا بَعْدَ إِیمانِهِمْ؛(۴) با سؤال از روی انکار، چنین می فهمانند که: راهنمایی شدن مردمان بی ایمان، در آخرت اصلاً غیر ممکن است؛ و عکس این قضیه، این که: امکان ندارد که عمل صالح از هدایت منفک باشد، و نیکو کار هدایت نشود؛ از این کریمه به خوبی فهمیده می شود: لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما یُوعَظُونَ بِهِ لَکانَ خَیْراً لَهُمْ وَ أَشَدَّ تَثْبِیتاً – وَ لَهَدَیْناهُمْ صِراطاً مُسْتَقِیماً؛(۵) همان طور که بود عمل صالح، موجب هدایت است، نبود آن هم زمینه گم شدن و ضلالت است؛ چنان که فرموده: وَ مَنْ یَتَبَدَّلِ الْکُفْرَ بِالْإِیمانِ فَقَدْ ضَلَّ.(۶)

ایضاً در قرآن کریم هست: یَوْمَ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ لِلَّذِینَ آمَنُوا انْظُرُونا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِکُمْ قِیلَ ارْجِعُوا وَراءَکُمْ فَالْتَمِسُوا نُوراً؛(۷) می دانیم که نور بهترین وسیله هدایت است، پس چنین استفاده می کنیم: کسانی که ایمان دارند، نور خواهند داشت و چون منافقان ایمان ندارند فلذا فاقد نور خواهند بود؛ و از این جا حدس می زنیم که این نور، همان ایمان است که تغییر شکل می دهد و نور می شود؛ ذیل کریمه پرده را از روی واقع بر می دارد و می فهمانند که این نور را در زندگی دنیوی با انجام دادن اعمال صالح می بایست تحصیل نمود؛ نتیجه این است که: عمل صالح دنیوی، نور اخروی می شود و امر هدایت در آخرت، اختصاصی است.

در روز بعث، هر کسی سر از قبر خویش به در آورده، حیران و سر گردان به وضع تازه خود و جهان نوین نگران می شود، هر کسی خود به خود به سویی روان می گردد؛ همان طور که بعضی از نباتات رو به بالا می روید و بعضی در روی زمین دست و پاهای خود را دراز می کند و برخی دیگر هم خویشتن را به درخت یا دیوار یا سنگ می پیچاند، نیکوکاران هم با هدایت عجیبی، راه بهشت را پیش می گیرند و بدکاران هم به جز راه دوزخ، راه دیگری را نمی توانند بیابند و بپیمایند، و به جانب شکنجه هایی که خود تهیه دیده اند، شتابان می روند. چنان که خداوند متعال فرموده: یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ سِراعاً کَأَنَّهُمْ إِلی نُصُبٍ یُوفِضُونَ.(۸)

۱- ۱ کافی، ج۲، ص۳۳. بابی به همین عنوان دارد.

۲- ۲۰.. کافی، ج۲، ص۳۸، س۹. هر کس بدین خدا اقرار نماید مسلمان است، و کسی که بر آن عمل کند مؤمن است.

۳- ۲ کافی، ج۲، ص۳۹، س۳. ایمان، همه اش عمل است.

۴- ۲ آل عمران (۳) / آیه ۸۶. خداوند چطور راهنمایی می کند مردمانی را که پس از ایمان آوردن، کفرورزیدند؟.

۵- ۲ نساء (۴) / آیه ۶۶ و ۶۸. و اگر آنان آن چه را که پند داده می شدند به جا می آورند؛ مسلماً برای شان بهتر می بود و

ثبات شان را بیشتر می ساخت و هر آینه آنان را به راهی راست، راهنمایی می کردیم.

۶- ۲ بقره (۲) / آیه ۱۰۸. هر کس کفر را در عوض ایمان بگیرد، بدون شک گمراه می شود.

۷- ۲ حدید (۵۷) / آیه ۱۳. روزی مردان با نفاق و زنان با نفاق به کسانی که ایمان آورده اند، می گویند منتظر ما باشید تا از نورتان استفاده کنیم، گفته می شود: به پشت سرتان برگردید (به زندگی گذشته و از دست رفته دنیوی بر گردید) و نوری کسب کنید.

۸- ۲ معارج (۷۰) / آیه ۴۳. روزی از گورها با سرعت بیرون می آیند، گوئیا که آنان به سوی هدف های نصب شده ای شتابان می روند.

ظاهراً نیکوکاران به جانب راست حرکت می کنند و بدکاران هم به طرف چپ و یا عقب به سوی پشت سر، سوق داده می شوند، زیرا که در قرآن کریم، بهشتیان را اصحاب یَمین(۱) و دوزخیان را اصحاب شمال(۲) نامیده است؛ و نیز نامه های اعمال نیکوکاران به دست راست شان(۳) داده می شود، و نامه های بدکاران به دست چپ(۴) و یا از پشت سر.(۵)

در روز رستخیز همه را می خوانند ولی هر کسی را به سویی؛ و گوئیا دوزخیان، دعوت به جانب بهشت را دریافت نمی کنند و یا از پیروی به آن، ناتوانند؛ و هم چنین بهشتیان، نسبت به دعوت به سوی دوزخ، چنان که فرموده: یَوْمَئِذٍ یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ؛(۶) و ایضاً: یَوْمَ یَدْعُ الدَّاعِ إِلی شَیْ ءٍ نُکُرٍ - خُشَّعاً أَبْصارُهُمْ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ کَأَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِرٌ - مُهْطِعِینَ إِلَی الدَّاعِ؛(۷) بلی هر کسی به دنبال خواننده خود پیش می رود، یا به بهشت می رسد و یا به دوزخ می افتد؛ در آن روز هر کسی از خویشتن و از اندرون ذات خود، راننده و کَشنده ای دارد، می برد او را به جایی که باید ببرد؛ چنان که فرموده: وَ جاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ.(۸)

در حدیث هست که رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - فرموده: مَن ذُکِرتُ عِندَهُ فَنَسِیَ اَن یُصَلِّیَ عَلَیَّ اَخطَأهُ الله بِهِ طریقَ الجنّهِ؛(۹) و ایضاً: مَن نَسِیَ الصّلوهَ عَلَیَّ اَخطأَ طریقَ الجَنَّهِ؛(۱۰) و ایضاً: مَن سَلَکَ طَریقاً یَطلُبُ فیه عِلماً سَلَکَ الله بِهِ طَریقاً اِلَی الجَنَّهِ؛(۱۱) و از امام صادق - علیه السّلام - : یَأتی یَومَ القِیمَهِ شَیئٌ مِثلُ الکُبَّهِ فَیَدفَعُ فی ظَهرِ المُؤمنِ فَتُدخِلُهُ الجَنَّهَ فَیُقالُ هذاَ البِرُّ.(۱۲)

خانواده در بهشت

نظر ما از گفتگو در این مساله این است که با آیات کریمه و احادیث آموزگاران قرآن - علیهم السّلام - ، اثبات کنیم که خانواده های بهشتی و هم بندهای جهنمی از همین اعمال دنیوی، آفریده می شوند. تا بدین طریق ثابت گردد که: اعمال، باقی و پایدارند؛ و این که بعضی گفته اند که عمل عرض است! و به محض صدور، منعدم می شود، هیچ تکیه گاه علمی ندارد و فاقد ارزش است؛ و ثابت شود که اعمال، تطوّراتی دارند بس عجیب و تجسماتی واقعاً غریب که چشم بشری آن ها را ندیده و گوش احدی نشنیده (آن طور که باید بشنود) و به خاطری هم خطور نکرده.

در عالم آخرت، نوعی ازدواج عمومی و همگانی خواهد بود، شامل نیکوکاران و بدکاران؛ چنان که می فرماید: وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ... - عَلِمَتْ نَفْسٌ ما أَحْضَرَتْ؛(۱۳) می دانیم که جمع محلّی به ال «النُّفوس» مفید عموم است.

۱- ۲ واقعه (۵۶) / آیه ۲۷ و ۴۱.

۲- ۲ واقعه (۵۶) / آیه ۲۷ و ۴۱.

۳- ۲ حاقه (۶۹) / آیه ۱۹ و ۲۵ - انشقاق (۸۴) / آیه ۱۰.

۴- ۳۰.. حاقه (۶۹) / آیه ۱۹ و ۲۵ - انشقاق (۸۴) / آیه ۱۰.

۵- ۳ حاقه (۶۹) / آیه ۱۹ و ۲۵ - انشقاق (۸۴) / آیه ۱۰.

۶- ۳ طه (۲۰) / آیه ۱۰۸. در آن روز، خواننده را پیروی می کنند.

۷- ۳ قمر (۵۴) / آیه ۷ و ۸. روزی خواننده، به جانب چیزی ناشناس می خواند؛ در حالی که چشمهایشان رو به پائین است از گورها بیرون می آیند به طوری که گوئیا ملخ های پراکنده ای هستند، در حالی که شتابان و با توجه دقیق، به سوی خواننده روانند.

۸- ۳ ق (۵۰) / آیه ۲۱. هر کسی در حالی که راننده ای با او هست می آید.

۹- ۳ سفینه البحار، ج۲، ص۵۰، س۱۰. هر کس که من در نزد او ذکر شوم و او فراموش کند که بر من صلوات گوید، خداوند با همین فراموش کاری، او را در راه بهشت، به خطا می اندازد.

۱۰- ۳ مکارم الاخلاق، ص۱۹، س۱۹ - الدر المنثور، ج۵، ص۲۱۸، س۲۹. هر کس که صلوات بر من را به فراموشی سپارد راه بهشت را گم می کند. عقاب الاعمال صدوق، ص ۲۴.

۱۱- ۳ کافی، ج۲، ص۲۱۹، س۷. هر کس راهی را برای طلب دانشی برود، خداوند او را با این راه روی، به سوی بهشت راه می برد.

۱۲- ۳ کافی، ج۲، ص۱۵۸، س۱۲ - وافی، کتاب الایمان و الکفر، ص۹۳، س۲۴. در روز قیامت، چیزی مانند دفع کردن و به پیش راندن، می آید و مؤمن را از طرف پشت، به جلو پرتاب می کند و او را داخل بهشت می گرداند و گفته می شود که: این، نیکو کاری است.

۱۳- تکویر (۸۱) / آیه ۷ و ۱۴ و آن گاه که جان ها، با زوج گردانیده می شوند... داند هر کس که چه چیزی حاضر آورده است.

این ازدواج کیاننـد و مردم با کـدام زوج یا زوجه ها، ازدواج خواهند کرد؟ یکی از سه پاسـخ(۱) شایـد داده شود: اول این که: هر کسـی بـا موجودی متنـاسب و شبیه بـا خود، جفت می شود؛ منتهی جفت متناسب و شبیه با نیکان، نیک، و متناسب با بـدان هم، بد خواهد بود؛ دوم این که نیکوکاران با پریان و حوریان، و بدکاران هم با شـیاطین و دیوان قرین می شوند؛ سوم این که: روح هر کسـی بـا بـدن او، جفت شود! این پاسـخ سوم، سازگار یا هم سـنخ بودن روح با عمل است! (و ما در کتاب «ساختمان آینده انسان» با تفصیل در این باره سخن گفته ایم) و پاسخ های دیگری نیز در بعضی از تفاسیر نقل شده است.(۲)

آن چه مسلّم است این است که به طور واضح از آیه فهمیده می شود که: هر کسی این زوج اخروی را، خود در دنیا آماده می کند و آن را با خودش به آخرت می برد و در آن جا او را احضار می نماید.

نزدیـک ترین سـخن این است که: هر کسـی در آخرت، بـا عمل دنیوی خود (که روح او را می سازد) جفت و قرین می شود، (۳) عمل نیک در اندام حوراء عیناء که با عامل خود «تِرب مُوافق»(۴) و کفو کامل است، ظهور می یابد و عمل بد هم در قیافه شیطانی پلید و دیوی منفور.

خداوند متعال، از ازدواج خصوصـی نیکوکاران، عجیب خبر داده: زوجه های زیبای آن را به نام «حَوراء چشم درشت» خوانده است؛(۵) مـا یقیـن داریم که این نـام گـذاری خـالی از مناسـبت نیست، و حتمـاً این کلمه، در نزد آفریـدگار متعـال، بهـترین و مناسب ترین الفاظ بوده است، پس لازم است که ما در ماده «حور» بررسی کنیم تا شاید وجه این تسمیه را به دست آوریم.

در قرآن کریـم هست: إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ؛(۶) در این آیه به قرینه مقـام می فهمیم که: معنـای حور، برگشـتن و دوباره زنـده شـدن و دوباره آمدن و بر انگیخته شدن و بیرون آمدن و امثال این ها و یا نزدیک به آن هاست؛ در معیار اللغه گوید: جایی را که آب در آن جمع شود و رفت و آمـد کنـد حـائر می گوینـد؛ و در اقرب الموارد هست: حار یحور حورا، رجع؛ از این گونه موارد اسـتعمال و کلمات اهل لغت فهمیـده می شود که: به زوجه بهشتی بدین جهت حوراء گفته می شود که او در روز معاد، از عدم، پا به وجود نمی گذارد بلکه پیش از قیامت هم، روزگاری وجود داشـته، و پس از مدت ها خاموشـی و پنهانی، در آن روز برگشت کرده و خودنمایی می کند.

۱- مجمع البیان، ج ۱۰، ص۴۴۴.

۲- نفحات الرحمن، ج۴، ص۴۲۳.

۳- این احتمال را در نفحات الرحمن و تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند.

۴- اقتباس از آیه ۳۳ سوره ۷۸ نباء.

۵- دخان (۴۴) / آیه ۵۴ - طور ۵۲ / ۲۰.

۶- انشقاق (۸۴) / آیه ۱۴. او چنین پنداشت که هرگز برگشت نخواهد کرد.

و ظاهراً مقصود از تشبیه حوریان جنت به «لؤلؤ مکنون» بیان همین وجود نهان آنان در دنیا می باشد؛ می فرماید: وَ حُورٌ عِینٌ - کَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَکْنُونِ؛(۱) معلوم است که «کَأَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَکْنُونِ» خبر است برای مبتدای محذوف «هُنّ» بنابراین، جمله، اسمیه است و ظرف تشبیه هم زمان تکلم است؛ یعنی: حوریان بهشت در همین دنیا مانند لؤلؤهایی هستند که در اندرون صدف پنهان اند؛ نه این که ظرف تشبیه، آخرت باشد و حوریان هم بعدها مانند لؤلؤ پوشیده شوند.

زمخشری تصور کرده است که: مکنون، اشاره به گرانبها بودن لؤلؤ می باشد که از اغیار محفوظش می دارند؛(۲) ولی آیه دیگر فساد این توهم را آشکار می کند و خوب می فهماند که مطلب، خیلی از این تصویرات بالاتر است: می فرماید: وَ عِنْدَهُمْ قاصِراتُ الطَّرْفِ عِینٌ - کَأَنَّهُنَّ بَیْضٌ مَکْنُونٌ؛(۳) در این آیه کریمه، حوریان را در عوض لؤلؤ، به تخم مرغ تشبیه فرموده تا این تصور به میان نیاید که مقصود از مکنون، بیان گرانبها بودن حوریان است؛ و می خواهد بفهماند که حوریان بهشت، هم اکنون در همین دنیا موجود می باشند ولی نه به طور ظاهر و آشکار، بلکه به طرزی که لؤلؤ در میان صدف، موجود می باشد و همان گونه که لؤلؤ برای پروریده شدن، بایستی مدتی در داخل صدف محبوس بماند؛ حوریان بهشتی هم لازم است که برای پرورش یافتن، مدت هایی در این جهان، در حالت اختفا باقی بمانند.

معنای یاد شده، با تشبیه حوریان، به تخم مرغ پوشیده نیز کاملا حاصل می شود، چنان که تخم ها مدتی در زیر بال و پرهای مرغ، پنهان می مانند و هنگامی که وقت اختفاء پایان یافت، جوجه های زیبا و قشنگ و حیوان هایی با اراده و فعال و نافع از آن ها بیرون می آید، حوریان هم تا قیامت و بروز یافتن جنت و جهنم، بایستی در اختفاء به سر برند تا پرورش لازم را بیابند، در این دنیا در کمون جهان پنهان می شوند و در لا به لای موجودات عالم، پوشیده و مستور می مانند و در آینده، در زندگی نوین، در اندام انسان هایی بسیار زیبا و فوق العاده شیرین و نمکین، ظهور می کنند.

چنین به نظر می رسد که کریمه مبارکه: حُورٌ مَقْصُوراتٌ فِی الْخِیامِ؛(۴) نیز مانند آیه های ذکر شده است، به این معنی که آن حوری ها اکنون موجود هستند ولی در سرا پرده ها و چادرهایی در حالت اختفا به سر می برند و هنوز موقع ظهورشان نرسیده است و مانند طفلی که در نه ماهگی زائیده می شود، آنان هم در روزی که به نام روز فصل و جدا شدن هر چیز از هر چیز، شناسانیده شده، از بندها رها گردیده و از زندان خیمه ها بیرون می آیند.

کریمه وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِینٍ؛(۵) در دو مورد از قرآن کریم با صیغه ماضی و جمله خبریه، از وقوع تزویج مؤمنین نیکو کار با حوریان، صریحاً خبر می دهد، و خوب می فهماند که حوریان بهشتی نه فقط اکنون در این دنیا هستند بلکه حتی با شوهران خود، ازدواج هم دارند و بدین طریق تمام آن چه را که در این بحث شرح گردید با کمال وضوح می رساند و الحق جایی برای چون و چرا باقی نمی گذارد، خصوصاً اگر دقت شود، صیغه (زوجنا هم) در سوره دخان در میان دو فعل مضارع «یلبسون» و «یدعون» عمدا و دانسته، ماضی آورده شده است.(۶)

۱- واقعه (۵۶) / آیه ۲۲ و ۲۳ برای آنان حوری هایی هست مانند لؤلؤ پوشیده و پنهان.

۲- کشاف، ج۳، ص۱۷۴.

۳- ۱۰.. صافات (۳۷) /۴۸ و ۴۹. و در نزد آنـان زنانی کوتاه نگاه (که نظرشان به غیر زوجشان نمی افتـد) هست که چشم شان درشت است؛ گوئیا که آنان تخم مرغ هایی می باشند که نهان و پوشیده باشد.

۴- ۱ الرحمن (۵۵) / آیه ۷۲. حوری هایی «در آن بهشت ها هستند» که در سرا پرده ها نگاه داشته شده اند.

۵- ۱ دخان ۵۴ - ۴۴ و طور (۵۲) / آیه ۲۰. و آنان را با حوریانی چشم درشت، ازدواج دادیم.

۶- ۱ یَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَقابِلِینَ - کَذلِکَ وَ زَوَّجْناهُمْ بِحُورٍ عِینٍ - یَدْعُونَ فِیها بِکُلِّ فاکِهَهٍ آمِنِینَ.

تـا این جـا چنین به دست آمـد که: اولاًـ حوریـان بهشت، هم اکنون به طور نهان در همین جهان، وجود دارنـد؛ و ثانیاً، در روز قیامت ظهور کرده و با شوهران خود عروسی می کننـد؛ این دو خاصه، بـدون اندک فرق، درباره عمل انسان هم صادق است: عمـل هم در این جهـان، موجود و پنهـان است؛ عمـل هم در روز قیـامت ظاهر می گردد و دیـده می شود؛ و گفتیم که عمل با عامل خود، ازدواج می کند؛ بنابراین، چنین حدس می زنیم که: حوریان بهشتی از اعمال دنیوی نیکوکاران، آفرینش می یابند؛ اخبار و آیاتی هم با کمال وضوح، این حدس ما را تصدیق می کنند:

در خبر وارد شده: سَئَلَ ابو بصیرٍ اَبا عبدِاللهِ – علیه السّلام – عَنِ الحورِ العینِ فَقالَ لَهُ جُعِلتُ فِداکَ: خَلقٌ مِن خَلقِ الدّنیا امَ خَلقٌ مِن خلقِ الجنهِ؟ فقالَ لهُ ما انتَ و ذاکَ علیکَ بِالصَّلوهِ فَاِنّ آخِرَ ما اَوصی بِهِ رَسولُ اللهِ – صلّی الله علیه و آله و سلّم – ، وَ حَثَّ علیه، الصَّلوهُ؛(۱) امام صادق – علیه السّلام – ، به طرز دقیق و خفی، پاسخ پرسـش ابو بصیر را داده، و چنین فهمانیده است که: حورالعین از نمـاز آفریـده می شود. و نفرموده که از مخلوقات دنیا نیست، زیرا که در اصل، موجودی از موجودات دنیاست؛ و نفرموده که از مخلوقـات جنت نیست، زیرا که در زمـان بروز جنت و با ظهور آن، حوریان هم بارز می شونـد و ظهور پیـدا می کنند.

و در قرآن کریم هست: قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِینِی – فَاعْبُدُوا ما شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخاسِرِینَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِیهِمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ؛(۲) ظـاهراً با آیه نخست فهمیـده می شود که مراد از اهل در آیه دوم، خانواده اخروی است نه دنیوی، چون کـه ظـاهراً مراد از این اهـل، خـانواده ایست که بـا شـرک، از دست می رود و بـا اخلاـص، تحصـیل می گردد. و می دانیم که خـانواده هـای دنیوی، همیشه این طور نیسـتند، زیرا خیلی یـافت می شود که مشـرک، دارای خانواده دنیوی بوده و مخلص هم تنها و در غربت زیست نماید.

پس، بنابر اسـتظهار فوق، از آیه چنین به دست می آید که: خانواده بهشتی با پرستش به خدا و اخلاص دین از شرک، تحصیل می گردد.

و ایضاً: احْشُرُوا الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ أَزْواجَهُمْ وَ ما کانُوا یَعْبُدُونَ؛(۳) می دانیم که جمع مضاف «اَزواجَهُم» افاده عموم می کند، با این که بعضـی از سـتمگران نامی جهان، ماننـد فرعون ملعون، زوجه مرحوم(۴) داشـته اند که یقیناً در زمره سـتمگران محشور نمی شونـد؛ از ایـن جـا می فهمیـم کـه مراد از «ازواج» در ایـن آیـه، اعمـال آن سـتمگران اسـت؛ ازواجی است که در کریمه: وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ؛ چنان که بیان گردید، نام برده شده است.

در فردوس برین، علاوه بر ازواج یاد شده، خدمت گزاران ابدی نیز خواهند بود: خداوند متعال آنان را در قرآن کریم غلمان و ولدان مخلّدان نامیده است: فرموده: وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ غِلْمانٌ لَهُمْ کَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَکْنُونٌ؛(۵)

و ایضاً: وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ إِذا رَأَیْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً؛(۶) خداوند متعال، وجود آینده آنان را هم به لؤلؤهایی که رشته پیوندشان پاره می شود و پراکنده شده و هر کدام در سویی از اطاق غلطان غلطان حرکت می کنند، (۷) تشبیه فرموده

است؛ از این تشبیه چنین بر می آید که: این غلمان نیز مانند حوریان، در این زندگی به طور خفی، آن گونه که لؤلؤ در صدف، پنهان است، وجود دارند؛ و در زندگی بهشتی هم، نظیر لؤلؤهایی که پراکنده می شوند، در پیرامون صاحب خود در حالی که متلألأ ـ می باشند طواف می کنند و بروز یافته به فعالیت می پردازند؛ و چون عمل انسان هم، این دو وصف را داراست، به طوری که ذکر شد و تأیید هم گردید؛ پس پی به این حقیقت می بریم که: این غلمان هم مانند حوریان، از اعمال خود بهشتیان آفریده می شوند.

۱- ۱ وسائل الشیعه، ج۱، ص۲۱۴، س۳۷. ابو بصیر از حضرت صادق - علیه السّلام - درباره حور العین پرسش کرد و گفت فدایت شوم آیا مخلوقی از مخلوقات دنیاست یا مخلوقی از مخلوقات بهشت است؟ فرمود: چکار با این داری، بر تو باد نماز، حقیقت این است که: آخرین چیزی که رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - درباره آن، سفارش فرمود و بر آن ترغیب کرد، نماز بود.

۲- ۱ زمر (۳۹) / آیه ۱۴ و ۱۵. بگو خدا را می پرستم، دین خود را برای او خالص می گردانم شما غیر او هر چه می خواهید بپرستید؛ بگو همانا زیان کاران، کسانی هستند کهخود و خانواده خود را در روز قیامت به زیان دادند.

۳- ۱ صافات (۳۷) / آیه ۲۲. جمع کنید و بیاورید کسانی را که ظلم کردند و ازواج شان را و آن چه را که عبادت می کردند.

۴- ۱ رجوع شود به سوره تحریم (۶۶)/ ۱۱.

۵- ۱ طور (۵۲) / آیه ۲۴. و در پیرامون شان، پسران جوان شان گردش می کنند، گوئیا که آنان لؤلؤهای پنهانند.

۶- ۱ انسان (۷۶) / آیه ۱۹. و در پیرامون شان، فرزندانی ابدی الوجود گردش می کنند، وقتی که آنان را می بینی، می پنداری که لؤلؤهای پراکنده شده ای هستند.

۷- ۲۰.. اذا ظرف مستقبل است.

درباره غلمان، از خود دو آیه یاد شده هم، می توانیم به دست بیاوریم که از اعمال صاحب خود، ساخته می شوند: از این خدمت گزاران در یک آیه، غلمان و در آیه دیگر هم ولدان تعبیر آورده، برای این که این حقیقت را بفهماند که: این پسرهای جوان، ولادت یافته و زائیده شده اند؛ درست مانند لؤلؤ که مدتی در صدف، مکنون می ماند و به تدریج تکون یافته و بعداً از آن زائیده شده و ولادت می یابد.

حقیقت این است که: عمل کردن، نوعی از زائیدن است. همان طور که نطفه آدمی، پس از آن که در شکم مادر تغذی کرد و نمو کافی و رشد لازم را دید، قدم به این زندگی می گذارد، یعنی زائیده می شود، عمل انسان هم همین طور از بدن انسان زائیده می شود؛ به این معنی که آدمی در این زندگی، موادی را از جهان (که در واقع، تخم عمل باید شمرده شوند) اخذ می کند و پرورش های لازمی به آن ها می دهد، و در مواقع عمل، به محض اراده کار، آن ها را از خود، دفع می کند و می زاید.

در این دنیا، فرزندان این زندگی در مواقع پیری و درماندگی پدران و مادران (زاینده های خود) به آنان کمک می کنند، نان و آب و پوشاک و مسکن برای آنان تهیه می نمایند، غلمان هم فرزندانی هستند که در آن دنیا، برای زاینده های خود، لوازم زندگی اخروی را فراهم می آورند و در هر آن در دست رس آنان قرار می دهند.

آری اعمال انسان، ولدانی هستند که در این دنیا از عاملان، زائیده می شوند و در کمون جهان به تدریج و با آرامش، پرورش می یابند و بدون این که کسی خبر دار شود بزرگ می شوند و در آن جهان به یاری والد و زاینده خویش می شتابند. چه معنایی بهتر و روشن تر از این، برای ولدان بودن غلمان، می توان پیدا کرد؟!.

فرق بزرگی که در میان فرزندان این زندگی و فرزندان آن زندگی هست، این است که فرزندی اینان محدود به زندگی نا پایدار دنیاست ولی فرزندی آنان، الی الابد است؛ و شاید برای همین است که خداوند متعال غلمان بهشت را با «ولدان مخلدون» توصیف کرده است؛ و بر عکس، درباره نسب دنیوی هم فرموده: فَإِذا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلا أَنْسابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ؛(۱) و هر دو فرزند، در این باره نظیر یک دیگر هستند که هر دو صالح و نا صالح دارند؛ و آیه کریمه: احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْواجَهُمْ، که نقل و شرح شد، نظر به ولدان ناصالح دارد.

۱- ۲ مومنون (۲۳) / آیه ۱۰. و آنگاه که در صورت ها (ی آدمی یعنی بدن هایشان) دمیده شود، دیگر نسبی در میان آنان در آن روز، نخواهد بود.

در این معنی که: اعمال صادر شده از بشر، مانند طفل هایی هستند که عاملین، آن ها را از خود می زایند، حدیثی شریف و بسیار عجیب از رسول خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - روایت شده است: مَثَلُ الّذی لایُتِمُّ صَلوتَهُ کَمَثَلِ حُبلی حَمَلَت حَتّی اِذا دَنا نِفاسُها اَسقَطَت فَلا هِیَ ذاتُ حَملٍ وَلا ذاتُ وَلَدٍ؛(۱) از این خبر به طور واضح فهمیده می شود که: نمازگزاران، نماز را می زایند. البته با زایشی نکره و ناشناخته.

بعضی از اخبار، سند صحت خود را از خود و در متن خود دارا می باشند، و از این گونه احادیث در این کتاب فراوان است؛ هیچ داعی بر جعل این گونه روایات نه از بابت سیاست های غلط و نه از جهت حب و بغض های بیجا، نیست؛ تا کسی از حقیقت عمل و طرز صدور و بقای آن و بالاخره از منافع و مضار اخروی آن به طور کامل واقف نباشد، امثال خبر فوق را نمی تواند بسازد؛ و ضمناً با این مطالعه ناقص، به این حقیقت پی می بریم که عالی ترین حکمت و فلسفه، در تضاعیف اخبار آل محمد - علیهم السّلام - نهفته شده است.

حدیث دیگری هم در معنای حدیث فوق یافته ایم: از آن حضرت - صلّی الله علیه و آله و سلّم - روایت شده: مَن لَم یُتِمَّ وُضوئَهُ وَ رُکوعَهُ وَ خُشوعَهُ فَصَلوتُهُ خِداجٌ؛(۲) خِداج بر وزن کِتاب، ناقص الخلقه و سقط شده را گویند. و از امیر المؤمنین - علیه السلام - درباره تأویل نماز روایت شده است که فرموده: من لم یعلمها فهی خداج.(۳)

و ایضاً در همین معنی که: عمل نیک انسان، برای او در بهشت. اهل و مال می شود از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده: الموتور اهله و ماله من ضیع صلوه العصر؛ قیل و ما الموتور اهله و ما له قال لایکون له اهل و لا مال فی الجنه؛(۴) و حدیثی در این معنی درباره مطلق نماز، از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است.(۵)

۱- ۲ سفینه البحار، ج۲، ص۴۵، س۲۵. ترجمه در پاورقی بعدی.

۲- ۲ مستدرک الوسائل، ج۱، ص۱۷۳، س۳۲. هر کس وضو و رکوع و خشوعش را تمام نکند، پس نمازش ناقص الخلقه و سقط است.

۳- ۲ سفینه البحار، ج۲، ص۴۵، س۲۲. هر کس نمازش را نداند یا معنای آن را نفهمد یا فکرش در جای دیگری باشد پس نمازش سقط و ناقص است.

۴- ۲ من لا یحضره الفقیه، ص۵۸، س۲۲ - سفینه البحار، ج۲، ص۴۴، س۱۲ - مستدرک الوسائل، ج۱، ص۱۸۷، س۱۹. کسی که خانواده و مالش کشته شده و از دستش رفته و تنها مانده است، (رجوع شود به اقرب الموارد) کسی است که نماز عصرش را تباه نماید. گفته شد: چیست آن که خانواده و مالش کشته شود (و در نسخه دیگری هست: ای اهل له؟ یعنی کدام خانواده اش کشته می شود) فرمود: در بهشت نه خانواده ای برای او خواهد بود و نه مالی.

۵- ۲ روضه الواعظین، ص ۲۷۰، س۵.

به طوری که خداونـد متعال اعمال انسان را ولدان و غلمان و ازواج نامیده است، فرزندان دنیوی و ولدان این زندگی را هم رد بعضـی از آیـات، عمـل خوانـده است. به نـوح – علیه السـلام – دربـاره پسـرش چنین فرمـود: انه لیس من اهلـك انه عمـل غیر صالح؛(۱) در این آیه، ضـمناً چنین می فهماند که: خاندان هر کسـی عمل صالح او است. و درباره آن مرد قبطی هم که موسی – علیه السـلام – او را کشت، از قول آن حضـرت چنین حکایت فرموده است: هذا من عمل الشـیطان؛(۲) هذا اشاره به آن مرد است.

شایـد مقصود حضـرت کردگاری این بوده است که به این حقیقت تنبیه فرماید که: فرزند آدمی و عمل او، دو مصداق از یک کلی هسـتند و هر دو از انسان زائیده می شوند و هر دو در آینده در آن وقت که بزرگ شدند، از والد و زاینده خود دستگیری می کننـد و او را شـاد می نماینـد و یا موجب درد و رنـج او گردیـده و آزارش می دهنـد. منتهی یکی از این دو ولیـد، در این جهان پنهان، و دیگری محسوس و نمایان است؛ یکی از آن دو، عمر فرزنـدیش کوتاه است چه خوب باشد و چه بد، روزی از زاینده خود جدا می شود و راه مخصوص به خود را مانند او می پیماید و دیگری عمر فرزندیش بسـیار زیاد و الی الابد است و پیوسته با والد خود می ماند و همیشه موجب شادی و یا غم او می شود.

رؤیای رسول خدا – صـلی الله علیه و آله و سـلم –جناب ملاصدرا می گوید: آغاز احوال پیغمبران – علیهم السـلام – این اسـت که نشأه آینده در خواب به ایشان جلوه گر می گردد و حقایق اشیاء را در لباس اشباح مثالی تصور می نمایند.(۳)

باید بدانیم که رؤیای پیغمبران و جانشـینان مطهر آنان – علیهم الصلوه و السلام – به طور کلی مطابق با واقع بوده، بلکه مشاهده تصـویری از نفس الامـر اسـت؛ قرآن کریـم رؤیاهـایی از آنـان نقـل کرده و در جـای حقیقـت گذاشـته است و خـود آنـان هم رؤیاهای خودشان را چیزی جز واقع مطلب و عین حقیقت نمی دانسـته اند.(۴) و از امیر المؤمنین – علیه السلام – هم نقل شده: رؤیاء الانبیاء وحی.(۵)

حـدیث مفصـلی از رسول خـدا – صـلی الله علیه و آله و سـلم – روایت شده است که تطوّرات اعمال انسان را در روز قیامت با بهترین بیان و شـیرین ترین تعبیر، توضـیح می دهد؛ این حدیث شـریف را شـهید راه حقیقت و قربانی دین و فضیلت، جناب ابو علی، فتـال نیشـابوری در روضه الـواعظین، تنجیم، و نجوم آن را به ابواب کتـاب، تقسـیم کرده است و تمـام آن را صـدوق در امالی(۶) و بعداً هم نوری در دارالسـلام(۷) از آنجـا و از کتاب «فضایل الاشـهر الثلثه» نقل فرموده انـد. و از عامه، جلال الـدین سیوطی، آن را در جامع صغیر آورده است.(۸) اینک ترجمه آن را از نظر می گذرانیم:

روز جمعه ۱۴ صفر سال ۳۶۸ بود که ابو جعفر صـدوق... چنین نقـل کرد که راوی گفت: در خـدمت رسول خـدا – صـلی الله علیه و آله و سـلم – بودیم که فرمود: دیشب عجـایبی در رؤیـا دیـدم، گفتم یـا رسول الله جـان و اهل و اولاد ما فـدایت باد، در خواب چه دیدی؟ فرمود: مردی از امتم را دیدم که ملك الموت آمده بود روحش را بگیرد، پس نیکی او به والدین بیامد و او را از وی منع کرد. و مردی از امتم را در خواب دیـدم که عـذاب قبر برای او، بسط داده شده بود، وضویش آمد و آن را از وی منع کرد. و مردی از امتم را در خواب دیدم که شیطان ها پیرامون او را فرا گرفته بودند، یادآوردن خداوند عزوجل آمد و او را

از میان آنان نجات داد. و مردی از امتم را دیـدم که فرشـتگان عـذاب پیرامون او را گرفته بود، پس نماز او آمد و او را از آنان منع نمود. و مردی از امتم را دیـدم که از شـدت تشـنگی زبـانش را بیرون آورده بود به هر حوضـی که می خواست وارد شود منعش می کردنـد، روزه ماه رمضان آمـد و به او آب نوشانیـد و سـیرابش کرد. و مردی از امتم را دیـدم در حالی که پیغمبران حلقه حلقه نشسـته بودنـد به هر مجلسـی که آمـد رانـده شد، غسل جنابتش آمد و از دست او گرفت و در پهلوی من نشانید. و مردی از امتم را دیـدم که جلـو او تاریـک بـود و از دنبـال او تـاریکی بـود و از جـانب راسـتش تـاریکی بود و از طرف چپش تاریکی بود و از زیرش تاریکی بود در ظلمت فرو رفته بود، پس حـج و عمره اش آمد و او را از ظلمت بیرون آورنده و به نور و روشنایی داخل کردند.

و مردی از امتم را دیـدم که با مؤمنین سـخن می گفت و آنان با او سـخن نمی گفتند، صـله رحم آمد و گفت: ای مؤمنان با او سخن گوییـد زیرا که او صـله رحم می کرد، پس مؤمنان با او سـخن گفتنـد و او نزد آنان مانـد. و مردی از امتم را دیدم که از حرارت آتش هـا و شـراره هـای آنهـا، خودش را بـا دست و روی خود، حفـظ می کرد. پس صـدقه اش آمـد و بر سـرش سایه انـداخت و بر صـورتش پرده گردیـد. و مردی از امتم را دیـدم که فرشـتگان عـذاب از هر طرف او را گرفته بودنـد، پس امر به معروف و نهی از منکر آمدنـد و او را از میان آنان خلاص کردند و با فرشـتگان رحمت گذاشـتند. و مردی از امتم را دیدم که بر دو زانـو افتـاده بـود و در میـان او و رحمت خـدا، حجـابی بـود پس اخلاـق نیکویش آمـد و از دسـتش گرفت و او را داخل رحمت خدا کرد. و مردی از امتم را دیدم که نامه عملش به جانب چپش فرود آمد پس ترس او از خداوند عزوجل آمد و نامه اش را گرفت و در جانب راسـتش قرار داد. و مردی از امتم را دیـدم که موازینش سـبک آمد پس نمازهای زیادی که خوانده بود بیامدند و موازینش سنگین گردید.

۱- ۲ هود (۱۱) / آیه ۴۶. واقع این است که او از خاندان تو نیست، زیرا که او عمل ناصالح است.

۲- ۲ قصص (۲۸) / آیه ۱۵. (موسی) گفت: این مرد از عمل شیطان است.

۳- ۲ اسرار الآیات، ص۸۶، س۲۲.

۴- ۳۰.. رجوع شود به ص۱۴۶ تا ۱۴۹.

۵- ۳ دارالسلام نوری، ج۱، ص۹، س۷. رؤیای پیغمبران وحی است.

۶- ۳ ص۱۳۹، مجلس ۴۱.

۷- ۳ ج۱، ص۵۳.

۸- ۳ ج۱، ص۱۰۵، س۱۸.

و مردی از امتم را دیـدم که بر کنـاره دوزخ ایسـتاده بود پس امیـدواریش به خداونـد عزوجـل آمـد و او را از آنجـا به کنـاری کشـید. و مردی از امتم را دیـدم که درمیان آتش افتاد، پس اشک هایی که از ترس خدا گریه کرده بود آمدند و او را از آنجا بیرون آورند. و مردی از امتم را دیدم که بر روی صراط چنان می لرزید که برگ درخت خرما در روز وزیدن باد سخت، پس حسن ظنی که به خـدا داشت آمـد و لرزه اش را ساکن گردانیـد و او بر صـراط راه رفت. و مردی از امتم را دیدم که گاهی بر روی صـراط خیلی سـنگین راه می رود و گاهی با دست ها و شـکم خود می خزد و گاهی هم به آن چنگ می زنـد و آویزان می‌مانـد، پس صـلوات گفتنش بر من آمـد و او را بر روی قـدم هـایش بر پا نگاه داشت و بر روی صـراط راه رفت. و مردی از امتم را دیدم که به درهای بهشت رسـیده بود ولی به هر دری که می رسـید بسـته می شد، پس شهادت دادن او به لا اله الا اللّٰه که از روی صدق گفته بود، آمد و درها را برای او باز کرد و او داخل بهشت شد.

و در حدیث دیگری هم چنین هست:(۱) حضـرت پیغمبر - صـلّی الله علیه و آله و سلّم - ، به اصحاب خود زیاد می فرمود: آیا کسـی از شـما خوابی دیـده است؟ در بامـداد یکی از روزها به ما فرمود: شب دو نفر به نزد من آمدنـد و گفتند با ما بیا، پس با آنان به راه افتادم، مرا به جانب زمین بیرون بردند.

به مردی رسـیدیم که خوابیده بود و مرد دیگری هم در بالای سر او با سنگ بزرگی ایستاده بود پس ناگهان دیدم که سنگ را بر سـر او می کوبد و سـرش را پایمال می کند و سـنگ می غلطد و آن طرف می افتد، پس به دنبال سنگ می رود و آن را بر می دارد و تا او بر گردد سـر او صـحت می یابد و همان طور که بود می شود، سپس باز به سوی او بر می گردد و کاری را که کرده بود بـاز به جـا می آورد. گفتم سـبحان اللّٰه این چیست؟! آن دو نفر گفتنـد حالاـ بیـا بـا مـا (منظورشان این بوده است که توضیح مطلب را بعداً خواهند گفت).

رفتیم به مردی رسـیدیم که بر قفا خوابیده و مرد دیگری با حربه آهنین سـر کج، بالای سـر او ایستاده، ناگهان به یک جانب او می آید و گوشه دهان و سوراخ بینی و چشم او را تا پشت سر او پاره می کند، سپس به جانب دیگر او می رود و همان کار را که کرد، باز به او می کند، و آن گاه که از این طرف فارغ می شود، آن طرف صـحت می یابد و همان طور که بود می شود و او بر می گردد و کاری را که در بار اول کرده بود، باز می کند. پس گفتم سبحان اللّٰه این چیست؟! گفتند بیا.

۱- ۳ دارالسلام، ج ۱، ص ۵۱. از دعوات راوندی.

رفتیم به جایی که مثل تنوری بود رسیدیم، و در میان آن، چیزهایی انداخته شده بود و صداهایی شنیده می شد، با دقت نگاه کردیم دیدیم که در آن جا مردها و زن های لختی هستند و شعله ای از طرف پائین به سویشان می آید و وقتی که به آنان می رسد ناله و فریاد می کنند. به آنان گفتم اینان چه چیز هستند؟! گفتند بیا برویم.

پس رفتیم و به نهری قرمز رنگ که مثل خون بود رسیدیم ناگهان دیدیم که در کنار نهر، مردی هست و در نزد او سنگ های زیادی هست و دیدیم که شنا کننده ای شنا می کند و به سوی همان مرد که سنگ در نزد او هست می آید و دهان خود را برای او باز می کند و او سنگی بر دهان او می اندازد و او می رود و شنا می کند و بعدا باز به طرف او بر می گردد، و هر وقت که به سوی او بر می گردد دهانش را برای او باز می کند و او سنگی به دهان او می اندازد. به آن دو نفر گفتم: اینان چیستند؟! به من گفتند حالا بیا برویم.

رفتیم به مردی رسیدیم بسیار کریه المنظر، بد قیافه ترین همه مردمان بود، ناگهان دیدیم که در نزد او آتشی هست و او آن را شعله ور می سازد و به اطراف آن آب می دهد. به آنان گفتم این چیست؟! گفتند بیا برویم.

پس رفتیم به باغی رسیدیم که نباتات بلندی داشت و در آن از هر نوع شکوفه و گل های بهاری، بود و ناگهان در وسط باغ، مرد بلند قدّی را دیدیم که آن قدر قدش دراز بود و سرش به آسمان بالا رفته بود که نزدیک بود سرش را نبینیم، و در پیرامون او از همه بچه هایی که دیده ام، بیشتر بچه بود؛ به آن دو گفتم: اینان چیستند؟! گفتند بیا برویم.

پس رفتیم تا به باغستان بزرگی رسیدیم که از آن بزرگ تر و زیباتر باغی ندیده ام، به من گفتند بالا رو پس بالا رفتیم و در آن، به شهری رسیدیم که یک خشت از طلا و یک خشت از نقره بنا شده بود، پس به دروازه شهر رسیدیم و خواستار گشوده شدن آن شدیم، دروازه باز شد، داخل شهر شدیم، در آن شهر مردمانی با ما ملاقات کردند که بعضی از آنان، مانند زیباترین مردمان بودند و برخی هم مانند زشت ترین آنان، آن دو نفر به آنان گفتند: بروید و در آن نهر فرو روید، پس دیدم که نهری عریض جاری است، گوئیا که آبش در سفیدی، شیر خالص است، پس رفتند و در آن فرو شدند سپس به سوی ما برگشتند و بدی از آنان رفته بود و دارای زیباترین رخسار شده بودند؛ پس آن دو به من گفتند. این، جنت عدن است و آن جا منزل تو است، پس چشمم به بالا افتاد، ناگهان دیدم قصری است که مانند ابر متراکم سفید است، به من گفتند: این است منزل تو، به آن دو نفر گفتم خدا به شما خیر دهد، بگذارید من داخل منزلم شوم، گفتند حالاـ نه و تو داخل آن می باشی. گفتم: من امشب چیزهای عجیبی دیدم، این ها چیستند که من دیدم؟! گفتند اکنون تو را خبر می دهیم:

اما مرد نخستین که دیدی سرش با سنگ پایمال می شد، او مردی است که قرآن را اخذ می کند بعداً آن را رفض و ترک می کند یا آن را می اندازد یا پاره اش می کند؛ و می خوابد و نماز واجب از او ترک می شود و آن عمل تا روز قیامت با او خواهد بود.

و اما مردی که به او رسیدی، نصف صورت و سوراخ بینی و چشمش تا پشت سرش پاره می شد مردی است که بامدادان از

خانه خود بیرون می رود، دروغ می سازد که به همه جا می رسد و آن عذاب تا روز قیامت به او می شود.

و اما مردها و زن های لخت که در جایی مثل تنور بودند، آنان مردان و زنان زنا کار بودند.

و اما مردی که به او رسیدی در نهر شنا می کند و سنگ ها به دهانش انداخته می شود او ربا خوار است.

و اما مرد بد منظری که در نزدش آتش هست و او آن را روشن می کند، مالک دوزخ است.

و اما مرد بلند قدی که در باغ بود، ابراهیم – علیه السّلام – بود، و بچه هایی هم که در دور او بودند اطفالی هستند که بر فطرت مرده اند.

و اما مردمانی که بعضی زیبا بودند و بعضی هم زشت، آنان مردمانی هستند که عمل صالح را با عمل بد، به هم بر آمیخته اند، خداوند از آنان در گذشت؛ و من جبرئیل هستم و این میکائیل است.(۱)

و از ابو علقمه روایت کرده اند که گفته: حضرت پیغمبر – صلّی الله علیه و آله و سلّم – با ما نماز خواند سپس روی به ما آورد و فرمود: شب گذشته عمویم حمزه و برادرم جعفر را دیدم که یک طبق از میوه سدر در پیش خود داشتند؛ ساعتی از آن خوردند، بعد آن میوه برگشت و انگور شد، و باز از آن خوردند سپس انگور برگشت و رطب شد، پس تا زمانی خوردند؛ من نزدیک شان رفتم و گفتم: پدرم فدای شما باد کدام یک از اعمال را با فضیلت تر یافتند؟ گفتند با همه پدران و مادران مان فدای تو باشیم، یافتیم که افضل اعمال صلوات گفتن بر تو و آب دادن به مردم و محبّت علّی ابن ابی طالب – علیه السلام – است.(۲)

و از امام صادق – علیه السّلام – روایت شده که: اِنَّهُ – صلّی الله علیه و آله و سلّم – رَأی رِجالاً مِن نارٍ عَلی مَنابِرَ مِن نارٍ یَرُدّونَ الناسَ عَلی اَعقابِهِمُ القَهقَری وَ لَسنا نُسَمّی اَحداً.(۳)

آثار دنیوی اعمال

چنین به نظر می رسد که اگر اعمال، از صدور یافتن از عاملین، در جهان و در میان موجودات آن، باقی بمانند بایستی که در آن ها تأثیر داشته و از آن ها متأثر باشند؛ نهایت این است که چون اعمال در این زندگی، ظاهر و بارز نیستند، اقلّاً بایستی که مانند لؤلؤ در صدف و جنین در رحم و تخم نبات در زیر زمین و یا نزدیک به این ها باشند؛ و مسلم است که هر کدام از این مذکورات، در عین این که برای پرورش دیدن و تربیت یافتن، از موجودات پیرامون خود انفعال می یابد، آن ها را منفعل هم می سازد؛ و خلاصه چنین حدس زده می شود که: هر عمل، علاوه بر این که در زندگی آینده، آثار داشته و یادگارهای شیرین و یا تلخ، نا چیز و یا عبرت انگیز، از خود به جا بگذارد.

با اندک تتبع در آیات قرآن و سخنان پیشوایان دین – علیهم السّلام – ، با وضوح به دست می آید که: اعمال نیک، دنیا را گلستان می کند و اعمال بد هم، صحرا و دریا را پر از آشوب و فساد می نماید؛ و حتی هر حادثه ناگواری که در زندگی کنونی رخ می دهد و عیش آدمی را مکدر کرده و حیات را در کام او تلخ می نماید، کلیتاً و بدون استثنا، همان اعمال بد و ناپسند خود افراد بشر است؛ بدین ترتیب می بینیم که این بحث هم یکی از استوارترین ادله، برای بقای اعمال است.

خداوند متعال می فرماید: وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ؛(۴) این کریمه با ظاهر خود، آشکارا دلالت بر این می کند که: حسنات اعمال، نیکوترین اثر را در جهان و موجودات آن دارند، عمل به کتاب های الهی، آسمان و زمین را برای انسان، برکت دهنده و نعمت رساننده می گرداند و آدمی از همین زندگی

دنیوی که همه را از خود ناراضی کرده است، لذت می برد و از عمر خویش بر خوردار و بهره مند می شود.

---

۱ - ۳ دارالسلام، ج۱، ص۵۳، س۱۳. چنین دارد: حدیث فوق را در بحارالانوار از اعلام الدین خطابی نقل کرده. و در نهایه اثیریه در ماده «ثلغ» اشاره ای به آن شده، و بخاری هم در صحیح خود آن را با اندک فرق آورده است.

۲- ۳ دارالسلام، ج۱، ص۴۳، س۲۲.

۳- ۳ دار السلام، ج۱، ص۴۶، س۲. حضرت پیغمبر - صلّی الله علیه و آله و سلّم - ، مردانی را دید که از آتش اند و بر منبرهایی از آتش نشسته و مردم را به جانب پشت سر، به طور قهقری، باز گشت می دهند؛ امام صادق - علیه السّلام - فرمود: ما کسی را نام نمی بریم.

۴- مائده (۵) / آیه ۶۶. اگر آنان تورات و انجیل را و آن چه را که از پروردگارشان به ایشان فرود آمده است به پا می داشتند، البته از بالای سر و از زیر پاهاشان می خوردند؛ یعنی آسمان و زمین بر آنان نعمت می بارید.

و ایضاً: ظَهَرَ الْفَسادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِما كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛(۱) این آیه صریح است در این که: اعمال زشت بد کاران، صحرا و دریا را پر کرده و فساد آن ها همه جا را فرا گرفته است؛ و خداوند متعال،

همه اعمال را مکنون و در کمون نگاه نمی دارد و مقداری از آن ها را در این زندگی، بیرون می نماید تا بدکاران، مزه اعمال بد و قبیح خود را بچشند و تلخی آن را احساس کنند تا شاید از عواقب بسیار وحشتناک آن ها ترسیده و به درگاه خداوند پروردگار روی آورده و در ما بقی عمر، از اعمال بد عاقبت، پرهیز کنند.

روایت کرده اند(۲) که ابن عباس گفت: در کتاب خدا چنین می یابم که: ستم، خانه ها را ویران می سازد؛ و این آیه را خواند:فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْناهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ - فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خاوِيَةً بِما ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛(۳) و در مجمع البیان فرموده: «در این آیه، دلالت هست به این که: ستم کردن، ویران شدن خانه ها را به دنبال می آورد».

در این جهان متغیر، هر چیزی بدایتی و نهایتی دارد، پس مکر آنان هم بایستی آغاز و انجامی داشته باشد، خداوند متعال در کریمه یاد شده، چنین بیان می فرماید که مکر آنان در بدو پیدایش، مکر بود و بعداً برگشت یافته و عوض شد، و این شد که: خداوند آنان را هلاک کرد و خانه هایشان را ویران ساخت؛ نتیجه این است که: مکر ماکرین، در جهان می ماند، و آنان و خاندان شان را از جهان ریشه کن می نماید.

در خبر وارد است که حضرت ابوالحسن - علیه السّلام - فرمود: حَقٌّ عَلَى اللهِ اَن لايُعصى فى دارٍ اِلاّ اضحاها لِلشَّمسِ حَتّى تُطَهَّرها؛(۴) علامه مجلسی در شرح این حدیث فرمود: کنایه از این است که: ظلم، دیار را ویران می سازد.(۵)

و از حضرت امام صادق - علیه السّلام - روایت شده: اِنّ يمينَ الصَّبرِ الكاذبَة تَترُكُ الدّيارَ بَلاقِع؛(۶) تحمیل سوگند دروغ و اکراه و اجبار بر آن موجب ویرانی خانه ها است و شش خبر دیگر هم مناسب این باب در ص ۲۷۰ و ۲۷۱ عقاب الاعمال روایت شده است.

و از امیر المؤمنین - علیه السّلام - روایت شده: اللهَ اللهَ فى عاجِلِ البَغيِ؛(۷) و ایضاً: الحَجَرُ الغَصيبُ فى الّدارِ رَهنٌ عَلى خَرابِها.(۸)

و از امام صادق - علیه السّلام - راویت شده: اِنّ مَن يَموتُ بِالّذُنوبِ اَكثَرُ مِمَّن يَموتُ بِالاجالِ وَ مَن يَعيشُ بِالأحسانِ اَكثَرُ مِمَّن يَعيشُ بِالأعمارِ.(۹)

۱- روم (۳۰) / آیه ۴۱. فساد و تباهی در صحرا و دریا ظاهر گردید، با آن چه که دست های مردم کسب کرد (با عمل های بد آنان) تا بعضی از عمل آنان را به آنان بچشاند: تا شاید که برگردند.

۲- مجمع البیان، ج۷، ص۲۲۷.

۳- نمل (۲۷) / آیه ۵۱ و ۵۲. بنگر که عاقبت مکرشان چه طور شد؟ این شد که: ما آنان و قومشان را جمعاً هلاک کردیم، این است خانه هایشان که با ستم گری خودشان فرود آمده و ویران شده است؛ مسلما در این، نشانه ای هست برای مردمانی که دانا باشند.

۴- کافی، ج۲، ص۲۷۲. بر خداوند حق است که در هر خانه ای که به اوعصیان و نا فرمانی شود آن را در جلو آفتاب بگستراند تا تطهیرش نماید.

۵- مرآه العقول، ج۲، ص۲۴۷، س۷

۶- عقاب الاعمال، صدوق، ص۲۶۹.

۷- نهج البلاغه، ج۲، س۱۷۳. بترسید از خدا بترسید از خدا درباره عواقب دنیوی ستم.

۸- نهج البلاغه، ج۳، ص۲۰۶. سنگ غصب شده در «بنای» خانه، گروگان ویرانی آن است.

۹- ۱۰.. امالی شیخ طوسی، ص۱۹۲. مسلماً کسانی که به وسیله گناهان می میرند از کسانی که با اجل ها از دنیا می روند بیشترند و کسانی که با احسان زنده می مانند از کسانی که با عمر طبیعی زندگانی می کنند زیادترند.

در قرآن کریم فرماید: فَأَصابَهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هؤُلاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئاتُ ما كَسَبُوا؛(۱) و ایضاً: يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ؛(۲) و ایضاً: فَكُلًّا أَخَذْنا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنا عَلَيْهِ حاصِباً وَ مِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنا بِهِ الْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنا وَ ما كانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛(۳) و ایضاً: كَذَّبُوا بِآياتِنا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ؛(۴) و ایضاً: فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ؛(۵) طاغیه بر وزن عافیت، مصدر است، چنان که در مجمع البیان هم، همین را اختیار کرده و آن را از ابن عباس و مجاهد نیز نقل کرده است.

و در حدیث وارد شده: اَصابَت رَسولَ اللهِ – صلّی الله علیه و آله و سلّم – فی غَزوَهِ بَنی المُصطَلَقِ ریحٌ شَدیدهٌ فَقَلَبَتِ الرِّحالَ وَ کادَت تَدُقُّها فقالَ – صلّی الله علیه و آله و سلّم – اَما اِنّها موتُ منافقٍ فَوُجِدَ رِفاعَهُ بنُ زیدِ ماتَ فی ذلکَ الیوم و کانَ عظیمَ النِّفاق؛(۶) این حدیث فقط برای مناسبتی که با سایر اخبار این بحث دارد، نقل شد. و از جابر نقل شده که گفته: کُنّا مَعَ رسولِ اللهِ – صلّی الله علیه و آله و سلّم – فَهاجَت رَیحٌ مُنتِنَهٌ فقالَ اِنّما هاجَت هذِهِ الرّیحُ، اِنَّ قوماً مِنَ المنافقینَ ذَکَروا قَوماً مِنَ المؤمنینَ فَاغتَتابوهم.(۷)

۱– ۱ زمر (۳۹) / آیه ۵۱. رسید به پیشینیان، بدهای آن چه که کسب کردند و به کسانی از اینان که ستم کرده اند، مسلماً بدهای اعمال شان می رسد.

۲– ۱ مائده (۵) / آیه ۴۹. خداوند می خواهد قدری از گناهان آنان را به آنان برساند.

۳– ۱ عنکبوت (۲۹) / آیه ۴۰. پس هر یک از آنان را با گناه خودش گرفتیم؛ پس بر زمین فرو بردیم و به بعضی از آنان تند بادی فرستادیم و بعضی را خروش فرا گرفت و بعضی را بر زمین فرو بردیم و بعضی را در دریا غرق کردیم؛ و خدا به آنان ستم نمی کرد و لکن خودشان بر خودشان ستم می کردند.

۴– ۱ آل عمران (۳) / آیه ۱۱. آیات ما را تکذیب کردند، پس آنان را با گناهان شان گرفتیم.

۵– ۱ حاقه (۶۹) / آیه ۵. و اما ثمود؛ پس با طغیان شان هلاک گردیدند.

۶– ۱ سفینه البحار، ج۱، ص۵۳۰، س۱۹. در جنگ بنی المصطلق به اردوگاه رسول خدا – صلّی الله علیه و آله و سلّم – باد سختی وزید به طوری که چادرها را واژگون کرد و نزدیک بود که آن ها را در هم بکوبد و ریز ریز کند پس پیغمبر – صلّی الله علیه و آله و سلّم – فرمود: آگاه باشید که این باد مسلما مرگ منافقی می باشد، و معلوم شد که رفاعه بن زید در همین روز مرده بوده و او نفاق بزرگی داشت.

۷– ۱ روضه الواعظین، ص۳۸۴. با رسول خدا – صلّی الله علیه و آله و سلّم – گردش می کردیم، باد بدبویی وزید فرمود: جهت این که این باد وزید مسلماً این است که عده ای از منافقین، جماعتی از مؤمنین را یاد کرده و غیبت شان را کردند.

و از حضرت امام صادق - علیه السّلام - روایت شده:

اِنَّ الرَّجلَ لَیُذنِبُ الذَّنبَ فَیُحرَمُ صَلوهَ اللَّیلِ وَ اِنَّ العَمَلَ السَّیِّئَ اَسرَعُ فی صاحِبِهِ مِنَ السِّکّین فِي اللَّحم؛(۱) و در خبری از پیغمبر خدا - صلّی الله علیه و آله و سلّم - هست: وَ اِذا ظَلَمَ اَهلُ الملّهِ ذَهَبَتِ الدَّولَهُ؛(۲) و در خبر دیگری هم هست: مَن عَیَّرَ مُسلماً بِذَنبٍ لَم یَمُت حَتّی یَرکَبَهُ.(۳)

فرزندان به گناهان پدران گرفتار می شوند

مساله بسیار مهمی که لازم می دانیم درباره آن، تحقیق کافی به عمل بیاوریم، قضیه ابتلای فرزندان با گناهان پدران است! این مساله چه طور می تواند صحیح بوده باشد؟! و واقعاً عدالت و رحمت پروردگاری، چگونه به این امر رضایت می دهد؟! و اگر این مساله، ثابت باشد با آیه کریمه: وَ لا تَزِرُ وازِرَهٌ وِزْرَ أُخْری؛(۴) چه طور سازگاری می کند.؟!

و البته این مساله، اگر بتوانیم از اثبات و توضیح آن فارغ شویم، یکی از ادله بقای اعمال در این جهان، می باشد.

آقای طباطبائی متعرض این مسأله شده و آن را از حقایق قرآنی شمرده و صریحاً گفته که(۵): «در میان اعمال نیک و بد و در میان حوادث جهان خارج، ارتباطی هست! به طور محقق عمل انسان، چه خیر باشد و چه شر، بسا می شود که به او در فرزندان و نوادگان او بر می گردد؛ خداوند متعال فرموده: «وَ أَمَّا الْجِدارُ فَکانَ لِغُلامَیْنِ یَتِیمَیْنِ فِی الْمَدِینَهِ وَ کانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُما وَ کانَ أَبُوهُما صالِحاً فَأَرادَ رَبُّکَ أَنْ یَبْلُغا أَشُدَّهُما وَ یَسْتَخْرِجا کَنزَهُما رَحْمَهً مِنْ رَبِّکَ»(۶)

ظاهر این آیه مسلماً می رساند که نیکوکاری پدر آنان، درباره آن چه که خداوند مهربان برای آنان خواسته دخالت داشته است؛ و می فرماید: وَ لْیَخْشَ الَّذِینَ لَوْ تَرَکُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّیَّهً ضِعافاً خافُوا عَلَیْهِمْ؛(۷) نتیجه این است که: انعکاس و بر گشت عمل، وسیع تر و عمومی تر است و بسا می شود که نعمت و یا مصیبت به انسان، با اعمال پدران فرا می رسد».

آری چنان که ایشان هم بیان فرموده اند، از آیات و اخبار چنین در می آید که این مساله، از حقائق ثابته جهان می باشد؛ از حضرت رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده: تَحَنَّنوا عَلی اَیتامِ النّاسِ حَتّی یُتَحَنَّنَ عَلی اَیتامِکُم؛(۸) و از حضرت صادق - علیه السلام - : مَن ظَلَمَ یَتیماً سَلَّطَ اللهُ عَلَیهِ مَن یَظلِمُهُ اَو عَلی عَقِبِهِ اَو عَلی عَقِبِ عَقِبِهِ؛(۹)

و بعد این آیه را خواند: و لْیَخْشَ الَّذِینَ الَخ؛ و نیز از آن حضرت روایت شده است که فرموده: مَن ظَلَمَ مَظلَمَهً اُخِذَبِها فی نَفسِهِ اَو فی مالِهِ اَو وَلَدِهِ؛(۱۰) و سیوطی هم این مضمون را از ابن عباس روایت کرده است.(۱۱)

چنین به نظر می رسد که دلالت آیات و اخبار ذکر شده، به بحث مورد نظر، کافی است؛ و نوبت آن، رسیده است که به پرسش ذکر شده در آغاز بحث، پاسخ داده شود؛ اینک بحول اللّه تعالی می گوییم:

۱- ۱ کافی، ج۲، ص۲۷۲، س۹. واقع این است که انسان گناه می کند، و در نتیجه از نماز شب محروم می شود؛ و حقیقت اثر

عمل بد در صاحب خود از اثر کارد در گوشت، سریع تر است.

۲- ۱ ارشاد القلوب، ص۹۱، س۱۲. آن گاه که اهل شریعت، ستم کردند، دولت از دست شان به در می رود.

۳- ۲۰.. محاسن برقی، ج۱، ص۱۰۴. هر کس مسلمانی را با گناهی سرزنش نماید، نمی میرد تا آن گناه را مرتکب شود.

۴- ۲ انعام (۶) / آیه ۱۶۴؛ اسراء (۱۷) / آیه ۱۵؛ فاطر (۳۵) / آیه ۱۸؛ زمر (۳۹) / آیه ۷؛ نجم (۵۳) / آیه ۳۸. هیچ گناه داری بار گناه کس دیگر را بر نمی دارد.

۵- ۲ المیزان، ج۴، ص۲۱۵ و ۲۱۶.

۶- ۲ کهف (۱۸) / آیه ۸۲. و اما آن دیوار، از آن دو پسر یتیم در شهر بود و در زیر آن، گنجی برای آنان قرار داشت، و پدرشان نیکوکار بوده است، پس پروردگارت از روی مهربانی چنین خواست که آن دو بزرگ شوند و گنج خویش را در بیاورند.

۷- ۲ نساء (۴) / آیه ۹. کسانی که پس از خود، اگر فرزندانی ناتوان باز گذارند، بر آنان می ترسند، البته باید بترسند و به یتیمان دیگران ستم نکنند.

۸- ۲ روضه الواعظین، ص۲۹۱، س۱۰. بر یتیمان مردم، مهربان باشید تا بر یتیمان شما مهربان باشند.

۹- ۲ تفسیر صافی، ص۱۰۳، س۱ و ۲ - وافی، ج۱ - کتاب الایمان و الکفر، ص۱۶۲، س۱۵. «یتیماً» را ندارد: هر کس به یتیمی ستم کند، خداوند ستم کاری را بر او مسلط می کند که بر او یا بر فرزندان او و یا بر فرزندان فرزندان او ستم کند.

۱۰- ۲ وافی، ج۱ - کتاب الایمان و الکفر، ص۱۶۲، س۱۳. هر کس هر گونه ظلمی بکند با همان ظلم گرفته می شود: یا در جان خودش و یا در مالش و یا در فرزندش.

۱۱- ۲ الدر المنثور، ج۲، ص۱۲۴.

ثبوت این مساله که: فرزندان، با گناهان پدران خود، در زندگی دنیوی گرفتار می شوند؛ این معنی را نمی دهد که گناهان، از نیاکان ستم کار بر داشته می شود و آنان، عاری از وزر و پاکیزه از گناه می شوند؛ تا گناه کار، بی گناه و بی گناه، گناه کار گردد و العیاذ باللّه ظلمی بزرگ به ساحت مقدس حضرت آفریدگاری لازم آید. نه، بلکه إِنَّ اللَّهَ لا یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّهٍ؛(۱) و گناه هر کسی چه پدر باشد چه پسر بر خود اوست و گناه دگری بر تو نخواهند نوشت؛ مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَیْها.(۲)

حقیقت این است که: زندگی، ابتلاء است، و غیر از ابتلاء چیز دیگری نیست؛ در این دنیا هر کسی بدون استثناء به طرزی مبتلا می باشد، گروهی با ثروت و قدرت و گروهی هم با ناداری و مسکنت و انواع مرض و نقص بدنی و غیر آن؛ البته باید توجه داشت که این دو گروه هر دو در ابتلا هستند، و دو نوع زندگی یاد شده هر دو بلا می باشند.(۳)

اکنون، اگر در این باره سؤال شود که: چرا ابتلای بعضی از مردم با بلاهایی شیرین و بعضی دیگر هم با بلاهایی جان سوز و تن گداز تعیین می شود؟! چه پاسخی توان داد؟ و این مشکل را چگونه می توان حل کرد؟

اگر دستم رسد بر چرخ گردون از او پرسم که این چونست و آن چون؟

یکی را داده ای صد ناز و نعمت یکی را نان جو آلوده در خون؟!

آیات و اخبار نقل شده در این بحث، در این تحقیق و پی جویی، به یاری ما می شتابند و چنین پاسخ می دهند که: سبب تنوع ابتلاء و تفاوت افراد بلا: همانا صلاح و فساد خود مبتلایان و یا نیاکان شان است؛ و نیکوکاری و بدکاری نیاکان، مانند خود انسان در زندگی اولاد تأثیر دارد و آنان را در دنیا خوش بخت و یا بد بخت قرار می دهد؛ به طوری که اگر آباء نیکوکار بوده و صلاح در پیش می گرفتند مسلماً فرزندان و ابنائشان هیچ گاه مبتلای به نکبت و نقمت نمی شدند و زندگی آنان، همه نعمت می شد و پر از شادی می گردید.

و حکمت واضح که در این قرار داد خداوند جهان آفرین، عجالتاً می توانیم بفهمیم، همانا ارتداع آباء از گناهان، برای رعایت حال فرزندان است، زیرا که مردم فرزندان خود را مانند جان عزیز، دوست می دارند و در صورتی که واقعاً پی به این حقیقت ببرند که بدکاری آنان در زندگی اولادشان مؤثر بوده و زندگی را در کام آنان، تلخ خواهد کرد، مسلماً تا حدی از اعمال فاسد، مرتدع شده و بر می گردند، و تا اندازه ای از قبائح باز می ایستند و بر فرزندان خود رحم می کنند.

و این را هم باید بدانیم که نیکی و بدی اجداد، کوچک ترین اثری در زندگی اخروی فرزندان، ابتداء و به طور مستقیم، ندارد؛ اگر فرزند در دنیا صبر نماید و برد باری پیشه کند، یقینا وضع ناپسند و رقت بار پدر طغیان پیشه و خیانت کار را نخواهد داشت.

۱- ۲ نساء (۴) / آیه ۴۰. حقیقت این است که خداوند به ثقل ذره ای ستم نمی کند.

۲- ۳۰.. فصلت (۴۱) / آیه ۴۶ - جاثیه (۴۵) / آیه ۱۵. هر کس عمل شایسته ای کند پس برای خود اوست و هر کسی بدی کند پس بر خود اوست.

۳- ۳ أَمَّا الْإِنْسانُ إِذا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّی - أَكْرَمَنِ وَ أَمَّا إِذا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّی أَهانَنِ. فجر (۸۹) / آیه ۱۵ و ۱۶.

و ایضاً: خداوند حکیم، راه فرار و طریق احتراز از وضع ناپسند پدران را در همین زندگی، در امکان و تحت اختیار فرزندان گذاشته است؛ مثلاً اگر فرزندان یک عصر در نتیجه مسامحه نسل سابق درباره امر به معروف و نهی از منکر، گرفتار بیگانگان شده و در زیر چنگال ستم کاران یغماگر پایمال می گردند، خوب می توانند در اثر تشدید اخوت و تحکیم مبانی دین، هم در زندگی دنیوی و هم در زندگی اخروی با عزت و سیادت و خشنودی حضرت پروردگاری زنده باشند و جاوید بمانند، چنان که مردم قهرمان «الجزایر» بالاخره به استقلال رسیدند و فرانسویان ستم کار و وحشی صفت را از کشور خود راندند.

فرزندان در محیطی زندگی می کنند که پدران و نیاکان، آن را به وجود آورده اند و بدیهی است که نیاکان بدکار و زشت کردار، محیط بدبختی به وجود می آورند، و بر عکس، پدران نیکوکار هم، محیط خوش بختی و زندگانی عالی را پی ریزی می کنند؛ این است معنای این که: فرزندان با گناهان پدران، گرفتار می شوند.

انتقال اعمال از عامل به غیر عامل

یکی از مسائل عجیب عمل که هم قرآن کریم در ضمن سخنان خود بر آن متعرض شده و هم در احادیث شریفه به طور فراوان وارد گردیده است انتقال یافتن اعمال است؛ به این معنی که در بعضی از صور و شرایط که ذیلاً اشاره ای اجمالی بر آن ها می شود، حسنات یک نفر و یا قدری از آن ها، از وی دور گردانیده شده و به انسان دیگری که عامل آن ها نبوده، انتقال داده می شوند و هم چنین سیئات یک نفر، کلاً یا بعضاً، احیاناً به شخص دیگری متعلق می شود.

این مساله یکی از روشن ترین مطالبی است که بقای اعمال را لازم گرفته و دلالت آشکاری بر آن دارد؛ اگر بقای اعمال در نظر قرآن کریم و حدیث شریف، جای کوچک ترین خدشه و محل ناچیزترین تزلزل می بود، محال بود که مساله ای را بر آن بنیاد نهند و بر روی چنان مبنای نا پایداری که به محض اتصاف به وجود، منعدم می گردد، بنیانی گذارند و از انتقال اعمال، از عامل به غیر عامل، سخنی به میان آورند؛ پس به طور مسلم و غیر قابل انکار می توانیم از ثبوت انتقال اعمال، بقای آن ها را نتیجه بگیریم.

خداوند متعال در داستان دو پسر آدم – علیه السلام – ، از قول هابیل، نقل فرموده که به برادرش قابیل چنین گفت: إِنِّی أُرِیدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِی وَ إِثْمِکَ فَتَکُونَ مِنْ أَصْحابِ النَّارِ وَ ذلِکَ جَزاءُ الظَّالِمِینَ؛(۱) راغب در مفردات القرآن نوشته: اَی تُقیمُ بِهذِهِ الحالَهِ؛ نگارنده گوید: اصل معنای «ان تبوء باثمی و اثمک» این است که برگشت و عاقبت امر تو که الی الابد در آن خواهی ماند، این است که با گناه خودت و با گناه من خواهی بود؛ و به طوری که از آیات این داستان استفاده می شود، خداوند متعال، آیه فوق الذکر را به عنوان تحسین و تمجید از هابیل، از او نقل فرموده و لذا حتماً آن را تصدیق هم کرده است؛(۲) و چنان که می بینیم دلالت واضحی بر این دارد که: گناه مقتول مظلوم، بر قاتل ظالم، انتقال می یابد.

مطلب نامبرده در روایات خاصه و نیز عامه یافت می شود: از حضرت باقر – علیه السلام – روایت شده که فرموده: مَن قَتَلَ مُؤمناً اَثبَتَ اللهُ عَلی قاتِلِهِ جَمیعَ الذّنوبِ وَ بَرِءَ المَقتولُ مِنها وَ ذلکَ قولُه عَزَّ وَ جلَّ اِنّی اُریدُ اَن تَبوءَ بِأِثمی وَ أِثمِکَ فَتَکونَ مِن اَصحابِ النّارِ؛(۳) و از اوزاعی که از علمای نامی عامّه است،(۴) روایت شده و ظاهراً او نیز از رسول خدا – صلی الله علیه و آله

و سلم - روایت کرده: مَن قُتِلَ مَظلوماً کَفَّرَ اللهُ کُلَّ ذَنبٍ عَنهُ وَ ذلِکَ فِي القرآنِ اُریدُ انّ تَبوءَ بِأثمی وَ اِثمِکَ.(۵)

۱- مائده (۵) / آیه ۲۹. من می خواهم که تو با گناه من و گناه خودت (برگشت نمایی) تا از یاران آتش باشی؛ و همین است پاداش ستم کاران.

۲- المیزان، (در جلد ۵، ص۳۲۷ و ۳۲۸) به طرز جالبی بیان داشته است که آیات، دلالت بر این دارند که: هابیل مرد خدا شناس و پرهیز کاری بوده است و این بنده صالح خدا در این گفتار کوتاه خود که به برادر نادانش بیان داشته، همه اصول معارف دین و جوامع علوم مبدء و معاد را به او افاضه کرده است.

۳- محاسن برقی، ج۱، ص۱۰۵، س۱۴ - تفسیر صافی، ص۱۳۱، س۹ - نفحات الرحمن، ج۱، ص۳۹۲. هر کس مؤمنی را بکشد، خداوند همه گناهان (او را) براو ثابت می گرداند و کشته شده از آن ها بری و دور می شود؛ و معنای فرموده خداوند عز و جل: انی اریدان تبوء الخ همین است.

۴- اوزاعی پیشوای اهل شام بوده در ۸۸ ه- . ق متولد شده و در ۱۵۷ وفات کرده است؛ وقتی از شام به زیارت مکه می رفته، سفیان ثوری تا «ذی طوی» به استقبالش شتافت و افسار شترش را از قطار باز کرد و خود، ساربانی او را به عهده گرفت و به مردم می گفت: «به شیخ، راه می دهید» از: الکنی و الالقاب و طبقات شعرانی، ص۴۵ و ۴۶.

۵- الدر المنثور، ج۲، ص۲۷۵، س۹. هر کسی با ستم کشته شود، خداوند هر گناهی را از او می ریزد و پنهان می کند؛ و این، در قرآن هست: انی اریدان تبوء... تا آخر.

شیخ محمد عبده و شاگرد او محمد رشید رضا، که از دانشمندان مصر بودند، این معنی را در تفسیر آیه فوق، یکی از دو وجه گرفته و گفته اند: قاتل در آخرت، گناه مقتول را، اگر برای او گناهی بوده باشد، بر می دارد؛(۱) و از مجاهد هم روایت شده که: چون کسی کسی را بکشد، به قیامت گناهان مقتول بر قاتل نهند.(۲)

ذیل آیه کریمه فوق «وَ ذلِکَ جَزاءُ الظّالِمینَ» اعمّ از این که تتمه کلام هابیل - رحمه اللّه تعالی - و یا از فرمایش خود خداوند متعال باشد؛ صدر آیه را تعمیم می دهد و مساله انتقال گناهان را به هر نوع ظالم و ستم کار، شامل می گرداند و چنین می فهماند که پاداش هر ستم گری، همین طور است که گناه ستم زده را با خود حمل می کند.

توضیح این است که «ذلِکَ» اشاره به کلام سابق است، اشاره بر این است که: انسان با جمع کردن گناه خود و گناه دیگران، خودش را از اصحاب آتش قرار بدهد؛ و «الظّالِمینَ» هم جمع محلّی بال و مفید عموم و شمول است؛ نتیجه این می شود که: انتقال سیئات منحصر به موارد قتل نیست، بلکه: هر ستم گری، گناهان ستم زده خود را به سوی خود می کشد و او را از سیئات، و یا از بعضی از آن ها، پاک می کند.

آیه دیگری نیز در قرآن کریم هست: درباره کفار گمراه کننده می فرماید: لِیَحْمِلُوا أَوْزارَهُمْ کامِلَةً یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ مِنْ أَوْزارِ الَّذِینَ یُضِلُّونَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ أَلا ساءَ ما یَزِرُونَ؛(۳) به طوری که مشهود است، این آیه با صراحت بیان می فرماید که: کافران گمراه کننده، مقداری از گناهان گمراه شونده گان را با گناه خودشان، حمل می کنند؛ پس انتقال اعمال، اعم و اشمل از مورد قتل است.

و در بعضی از اخبار، غیبت کردن را موجب انتقال حسنات، از غیبت کننده بر غیبت شده، شناسانیده اند: از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده: یَأتِی الرَّجُلُ یَومَ القیمهِ و قد عَمِلَ الحسناتِ فلا یَری فی صَحیفتِهِ من حسناتِهِ شیئاً فیقولُ اینَ حسناتی التّی عَمِلتُها فی دارِ الدنیا فَیُقالُ لَهُ: ذَهَبَت باِغتیابِکَ للنّاسِ وَ هِیَ لَهُم عِوَضَ اغتِیابِهِم؛(۴) و نیز در روایت هست: اِنّ الرّجلَ یُعطی کِتاباً فَیَری فیه حَسَناتٍ لَم یَکُن یَعرِفُها فَیُقالُ هذِهِ بِما اغتابَکَ النّاسُ؛(۵) بعضی از فرزانه گان می گفته است: اگر غیبت کسی را می خواستم بکنم، جز فرزند خود غیبت کسی دیگر را نمی کردم؛(۶) منظور این دانا این بوده که: نمی خواهم با غیبت کردن، حسناتم را به دیگران بدهم.!

۱- تفسیر المنار، ج۶، ص۳۴۴، س۱۲.

۲- تفسیر ابو الفتوح رازی، ج۳، ص۴۳۸، س ۱۰. عین عبارت نقل شد.

۳- نحل (۱۶) / آیه ۲۵. تا بارهای گناه خود را تماماً بردارند و از گناهان کسانی که بدون علم، گمراه شان ساخته اند؛ آگاه باشید که بارهای بسیار بدی را بر خویشتن بار می کنند.

۴- ارشاد القلوب، ص۱۵۷. مردی که اعمال حسنه به جا آورده است، در روز قیامت می آید و در نامه عمل خود، چیزی از حسناتش را نمی بیند؛ پس می گوید: حسنات من که در زندگی دنیوی به جا آورده بودم کجاست؟ گفته می شود که همه آن ها با غیبت کردن از مردم از دست رفت؛ حسنات تو در عوض غیبت از مردم به آنان داده شد.

۵- ۱۰.. ارشاد القلوب، ص۱۵۷. واقع این است که نـامه مرد به او داده می شـود و او در آن اعمـال نیکی را می بینـد که نمی شناسد، پس به او گفته می شود: این حسنات با آن است که مردم غیبت تو را کردند.

۶- ۱ همان.

و در المیزان هست: بعضی از معاصی، حسنات صاحب خود را به شخص دیگری بار می کند، مانند قتل؛ خداوند متعال فرموده: اِنّی اُریدُ اَن تَبوءَ بِاِثمی وَ اِثمِکَ، و این معنی در غیبت و بهتان غیر آن ها، در روایاتی که از پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - و ائمه اهل بیت - علیهم السلام - ، مأثور است، وارد شده؛ و هم چنین بعضی از طاعت ها هم گناهان صاحب خود را به غیر او انتقال می دهند.(۱)

بحث ما به لحاظ استدلال تمام است، و با آیات و روایات فوق به دست آوردیم که: حسنات و هم چنین سیئات، در بعضی از اوقات از عامل خود کنار گردیده و به سوی انسانی دیگر که عامل آن ها نبوده، می شتابند و به او انتقال می یابند؛ و ما هم از این انتقال که در اعمال رخ می دهد، به بقای آن ها پی برده و به ثبوت آن ها در این جهان منتقل می شویم.

ولی عده ای از دانشمندان عهد اسلامی در این مساله آشکارا بر خلاف ظواهر، امری غیر ممکن شناخته اند فلذا خود را ناچار مجاز دیده و آیات کریمه را به معانی دیگری که صلاح دانسته اند حمل کرده اند.

منکرین انتقال اعمال، تا آن جا که ما اطلاع یافته ایم، به یکی از دو قضیه متمسک شده اند:

۱- عمل عرض است و بقائی برای آن نیست تا انتقال یافتن آن ممکن باشد؛ و اگر باقی هم باشد، باز انتقال آن امکان ندارد به جهت این که: اصلا انتقال عرض محال است؛ برای همین اشکال، غزالی انتقال اعمال را از روی ناچاری به انتقال اثر عمل، حمل کرده و انتقال ثواب اعمال را صحیح تشخیص داده است؛(۲) ما اثبات کرده ایم که عمل نیروئی است که از عامل در حین صدور، بیرون می گردد، و عرض نیست بلکه جوهری جاودانی است؛ و عرضی اصلاً در جهان وجود ندارد.(۳)

۲- انتقال سیئات با آیه وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ اُخْری؛(۴) متناقض است، و این تناقض در نظر جناب شیخ ابوالفتوح رازی - رحمه اللّه تعالی - مهم جلوه گر شده و انتقال اعمال سیئه را منکر گردیده است؛ ایشان در تفسیر: انی اریدان تبوء باثمی و اثمک فرموده: مجاهد گفت..... که مراد آن است که به گناهی که من کرده ام و گناهی که تو کردهای؛ گفت برای آن که چون کسی کسی را بکشد، به قیامت گناهان مقتول بر قاتل نهند(۵)؛ و این قول، معتمد نیست برای آن که خلاف ادله عقل است و ظواهر آیات محکمه، من قوله:

وَ لاـ تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ اُخْری؛ کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهِینَةٌ(۶)؛ و جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ(۷)؛ و جَزاءً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ(۸)؛ و بر قاعده عدل و ادله عقل، مطرد نیست.

۱- ۱ المیزان، ج۲، ص۱۸۱، س۳.

۲- ۱ المیزان، ج۲، ص۱۸۷، س۲.

۳- ۱ رجوع شود به ص۱۴۴ تا ۱۵۱ همین کتاب.

۴- ۱ انعام (۶) / آیه ۱۶۴. هیچ کس بار گناهکس دیگر را بر نمی دارد.

۵- ۱ ج۳، ص۴۳۸.

۶- ۱ مدثر (۷۴) / آیه ۳۸. هر کسی در گرو کسب خویش است

۷- ۱ سجده (۳۲) / آیه ۱۷. پاداشی است بر آن چه عمل می کردند.

۸- ۱ توبه (۹) / آیه ۸۲. پاداشی است بر آن چه کسب می کردند.

مطلب نام برده، بیشتری از مفسرین را از عامّه و خاصه، به زحمت انداخته: عده ای از آنان، مانند مجمع البیان، نفحات الرحمن، جلالین، المنار، طنطاوی، (۱) در معنای «اثمی» گفته اند: گناه کشتن تو مرا؛ و عده دیگری هم مانند: شبّر و بیضاوی، (۲) احتمال داده اند که معنی این باشد: من می خواهم تو با گناه من برگردی (گناهی که اگر من دستم را به سوی تو باز می کردم پدید می آمد) و با گناه خودت (گناهی که چون دستت را به سوی من باز کردی پدید آمد) و کشاف هم گفته: گناه این را که من تو را بکشم اگر تو را می کشتم و گناه این را که تو مرا بکشی.

المیزان می گوید: این ها وجوهی است که گفته اند، ولی نه از جهت لفظ، دلیلی بر آن ها هست و نه اعتباری مساعد آن هاست؛ و ایضاً گوید: مراد این است که گناه مقتول ستم دیده به قاتل او منتقل شود و بر روی گناهی که او قرار یابد و در وی، دو گناه مجتمع شود، و مقتول در حالی خدا را ملاقات کند که گناهی در او نیست؛ و بر طبق این معنی روایات هم وارد شده، و اعتبار عقلی نیز، مساعد آن است.(۳)

نگارنده گوید:

تحقیق در حل مشکل فوق، این است که:

اولاً، هیچ عقل سالمی به قبح قصاص حکم نمی کند؛ بلی عقل حکم می کند که تحمیل گناهان کسی بدون سبب، به دیگری، زشت است و مبحث ما داخل در تحت قصاص است و انتقال بدون جهت نیست؛ کسی غیبت دیگری را می کند و آبروی او را در پیش عده ای می ریزد و پرده او را دریده و خوار و موهونش می سازد، کدام عقل است که انتقال سیئات این بیچاره دل سوخته و یا مقداری از آن ها را بر آن ستم کار بی رحم نامهربان، به عنوان انتقام و قصاص، تقبیح نماید و زشت پندارد و آن را بر خلاف عدالت الهیه تشخیص دهد؟! خون خواری آدم کش که نعمت عالی زندگی را از کسی گرفته، چنان زندگی که نعمت های بهشتی را در آن باید کاشت، و از آن باید چید، و رضوان خداوند اکبر را با آن می توان به چنگ آورد، کدام عقل است که گرفتن حسنات را از قاتل ستم کار برای مقتول ستم دیده، و گرفتن سیئات را از کشته شده محروم، به قاتل نامرد و بی رحم، زشت بداند و ظلم پندارد.؟!

و ثانیاً: آیات یاد شده در عبارت جناب شیخ ابوالفتوح، بایستی در شمول تام باقی بمانند، و ذات سخن در آن ها، آبی و مانع از تخصیص است و اصلا حقیقت بعضی از معانی، تخصیص بردار نیست: ستم بد است، نیکوکاری خوب است؛ آری کار بد، از هیچ کسی، بار نخواهد شد؛ و کار بد هر کسی، بار بدی بر خود اوست؛ البته در این نوع مطالب، قابلیتی برای قول استثنا نیست، و شاید مراد جناب ایشان همین بوده است؛ و البته به طور یقین، انتقال سیئات بدون قید و شرط، بر خلاف قانون عقل و فطرت و جبلت است ولی در بحث حاضر، انتقال سیئات یک نفر به یک نفر دیگر بدون سبب نبوده، و با ظلمی که از او صدور یافته است، تحقق می پذیرد و کار نا شایست خود او، این انتقال را انجام می دهد؛ خداوند متعال، ظلم را طوری قرار داده است که حسنات را از ظالم به مظلوم و سیئات را از مظلوم به ظالم، جلب می کند.!

۱- ۲۰.. به ترتیب در: ج۳، ص۱۴۸ - ج۱، ص۳۹۲ - ج۱، ص۶۲ - ج۶، ص۳۴۴ - ج۳، ص۱۴۵.

۲- ۲ به ترتیب در ص۲۵۴، ص۱۴۷.

۳- ۲ ج۵، ص۳۳۰، س۱۸ و ص۳۲۹، س۱۵.

نعمت و نقمت از یک خمیره اند

این مساله، جای بسی تعجب و بسا موجب حیرت و گاهی هم مورد انکار است که: چه طور عمل انسان بعضاً آزار رساننده و بعضاً هم لذت دهنده می شود؟! با این که هر عملی عبارت از نیرویی است که از عامل سر می زند و از او زائیده می شود. چگونه ممکن است که راه رفتن، نور شود اگر به سوی مسجد باشد و ظلمت گردد اگر برای ستم گری باشد.؟!

و به عبارت جامع، بنا بر آیه: «لَیسَ لِلْإِنْسانِ إِلاَّ ما سَعی»(۱) هر چه برای انسان، در بهشت و یا در دوزخ باشد، از اعمال او و از نیروهای متولد شده از او، ساخته می شود؛ و این، یک اعجوبه و یک مشکل بزرگ و مساله ای دشوار است که: چه طور از حقیقت واحده، یعنی از عمل صادر شده از عامل، از نیروی صادر شده از بدن انسان، دو نوع موجود متضاد، ساخته می شود؟ و یک نمونه موجود، هم شاد کننده و هم شکنجه دهنده می گردد.؟!

اگر بخواهیم از این تحیر برهیم و حقیقت را دریابیم، لازم است که از تصورات پا در هوا و خالی از برهان که در اذهان خود ساخته و پرداخته ایم، صرف نظر کرده و همه آن ها را از خانه ذهن بروبیم و بیرون بریزیم؛ زیرا که در این وقت است، در خواهیم یافت که مفری از این ایراد نیست، و این که به عنوان اشکال، نگارش یافت، اشکال نیست و عین واقع است؛ بلی چیزی که برای بعضی سرور و شادمانی می دهد برای بعضی دیگر هم اندوه و شکنجه بار می آورد؛ یعنی: آن چه که موجب شادی است با آن چه که سبب درد و رنج است، ذاتاً متحد است؛ و قرآن کریم و احادیث شریفه و علوم تجربی، این حقیقت را بدون کوچک ترین تردید، آشکارا برای همه، اعلان فرموده اند.

ذات مقدس خداوند عالم، در عین احدیّت محضه، برای بعضی مهربان و برای بعضی دیگر هم شدید العقاب است، می فرماید: اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ وَ أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ؛(۲) قرب خدا مسلماً رحمت است و بالاترین لذت ها و شکوه و جلال ها است، فردوس برین است؛ در عین این که برای بعضی افراد هم، دوزخ سوزان و جهنم خروشان است؛ چنان که فرموده: کُلٌّ إِلَینا راجِعُونَ(۳)؛ و ایضاً درباره ستم گران فرموده: وَ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَی الْجَحِیمِ؛(۴) از انضمام این دو آیه، فهمیده می شود که: بر گشت ظالمین به سوی خدا، برگشت کردن آنان به سوی دوزخ است؛ پس دوزخ هم مانند بهشت، در نزد خداوند است، و بنابراین قرب خدا هم رحمت است و هم شکنجه.

رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – که به تصریح قرآن کریم، رحمت برای عالمیان است(۵)، برای استهزاء کنندگان به آن حضرت، عذاب و شکنجه است و هم چنین سایر پیغمبران – علیهم السلام – !! در قرآن کریم فرموده: وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِکَ فَحاقَ بِالَّذِینَ سَخِرُوا مِنْهُمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ؛(۶) ضمیر در «به» به «ما» ی موصول بر می گردد که مراد از آن «رُسُل» است؛ و سرّ این که از پیک های الهی با «ما» تعبیر آورده شده، نه «من»، همین است که جنبه عذاب بودن و شکنجه گردیدن پیغمبران استهزا شده – علیهم السلام – ، ملحوظ بوده است؛ و حاق به معنی «فرود آمد و احاطه کرد» است؛ پس مدلول لفظ آیه، این می شود که: آنان بر پیغمبران – علیهم السلام – ، استهزا کردند، و آنان – علیهم السلام – در شکل عذاب، بر سرشان فرود آمدند.

۱- ۲ نجم (۵۳) / آیه ۳۹. برای انسان، جز سعی و عمل او چیزی نیست.

۲- ۲ مائده (۵) / آیه ۹۸.بدانید که خداوند به شدت عقوبت می کند، و اصلاح کننده، و مهربان هم هست.

۳- ۲ انبیاء (۲۱) / آیه ۹۴. همگان به سوی ما بر گشت کننده گانند.

۴- ۲ صافات (۳۷) / آیه ۶۸. و مسلماً بر گشت شان به سوی دوزخ است.

۵- ۲ انبیاء (۲۱) / آیه ۱۰۷. و ما ارسلناک الا رحمه للعالمین.

۶- ۲ انعام (۶) / آیه ۱۰ – انبیاء (۲۱) / آیه ۴۱. و البته بر پیغمبرانی که پیش از تو بودند، استهزاء کردند، پس آن چه که بر آن استهزاء می کردند، بر آنان فرود آمد و پیروان شان را فرا گرفت.

قرآن کریم، عین رحمت و شفا است، ولی برای ستم کاران، زیان افزاست، چنان که می فرماید: وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ لا یَزِیدُ الظّالِمِینَ إِلاّ خَساراً؛(۱) و ایضاً: مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ أُولئِکَ یَنالُهُمْ نَصِیبُهُمْ مِنَ الْکِتابِ؛(۲) و از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده که درباره قرآن فرموده: مَن جَعَلَهُ اَمامَهُ قادَهُ اِلیَ الجنّهِ وَ مَن جَعَلَهُ خَلفَهُ ساقَهُ اِلیِ النّارِ.(۳)

مسلماً علم، ذاتاً عین رحمت است؛ علم، درمان هر گونه درد است؛ با علم دنیا و آخرت، آباد می گردد؛ علم، سعادت است؛ علم، پیوسته نافع است؛ هر چه از محاسن علم گفته شود کم است؛ ولی همین علم، برای بعضی از مردم، عذاب و شکنجه است، درد و رنج است، هلاک و ویرانی است، زیان است؛ در قرآن کریم فرموده: فَلَمّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ؛(۴) یعنی به علمی که خود داشتند شادمان بودند و به علمی که انبیاء - علیهم السلام - آوردند، استهزاء می کردند، با این که علم حقیقی که ضامن سعادت ابدی آنان باشد، همان بود که آنان - علیهم السلام - تعلیم می دادند؛ چنان که غالب مردم روی زمین، در این صد سال اخیر نیز به این درد گرفتار می باشند؛ و بنا به دلالت لفظ آیه، همان علم خدائی که برای اصلاح حال بشر، از جانب خداوند متعال آمده بود، دگرگون گردیده و شکل عذاب را به خود گرفت و بر سر مغروران فرود آمد و سراسر پیرامون شان را فرا گرفت.

و اما این که: چگونه پیغمبران - علیهم السلام - و هم چنین علم آنان: عوض شد و بر استهزاء کنندگان، عذاب گردید و هلاک شان کرد، اعم از این که بفهمیم و یا نفهمیم، از بحث ما خارج است.

حصول علم، در افراد با ایمان انسان، مانند پیغمبران عظام - علیهم السلام - ، که به خدا و روز جزا اعتقاد دارند، مانند بیل باغبان و آب روان، موجب آبادانی باغ و جان گرفتن گلستان هر دو جهان است؛ و حصول علم در دسترس مردمان بی ایمان که به چیزی بعد از مرگ اعتقاد ندارند، مانند کبریت در دست بچه و بمب اتم در دسترس سیاستمدار مست است که در هر آن احتمال می رود خود و سایرین را بسوزاند و خانه ها را ویران سازد.

علم، در مردم خدا شناس و عاقبت بین، موجب انس و اتحاد و مهربانی است؛ و در مردم دیگر، موجب وحشت و تفرق و پراکندگی و عداوت است؛ چنان که در عصر ما، بشرهای بی ایمان با علم، دو قسمت گردیده اند و هر دو از یک دیگر مانند دو گرگ گرسنه، در ترس و از علم خود در رنجند؛ چاره این است که عقلای جهان و حکمای بشر با لطایف الحیل، امر حکومت را از دست دیوانه گان سیاستمدار و دانایان بی ایمان خارج کنند و به فرزانه گان و آزاد مردان جهان، که اندیشه والا و فکر بلندشان، از دنیا بالاتر می پرد بسپارند.

۱- ۲ اسراء (۱۷) / آیه ۸۲. و نازل می کنیم از قرآن، آن چه را که برای مؤمنان، شفا و رحمت است، و نمی افزاید ستم کاران را جز زیان.

۲- ۳۰.. اعراف (۷) / آیه ۳۷. کیست ستم کارتر از آن که بر خدا دروغی را افترا بندد، یا آیات او را تکذیب نماید؟ بر آنان نصیب شان از کتاب می رسد.

۳- ۳ کافی، ج۲، ص۵۹۹، س۲ - ارشاد القلوب، ص۱۰۲. هر کس قرآن را در جلو خویش قرار دهد، او را به بهشت می کشد؛ و هر کس آن را در پشت خود بگذارد، او را به سوی آتش می راند.

۴- ۳ مؤمن (۴۰) / آیه ۸۳. هنگامی که پیغمبران شان به ایشان، بینات (مطالب بدیهی و آشکار) آوردند، آنان بر آن چه که در نزد خود، از علم داشتند شادمان و مغرور شدند، و آن چه که بر آن استهزاء می کردند بر آنان فرود آمد و پیرامون شان را فرا می گرفت.

این غـذاهای لذیـذ، در عین این که بدن انسان از آن ها ساخته می شود و برای آدمی چشم و گوش و هوش، پا و دست و قلب می گردنـد، و آدمی هر بهره ای را از آن هـا می گیرد، برای بیماران و کسانی که پر خوری می کننـد، زخم ها و دردها و رنج ها می شوند.

از مطالب فوق، چنین نتیجه می گیریم که: آن چه نعمت می شود، عینا عذاب نیز می گردد؛ خداوند متعال و قرب او و ملاقات او، برای نیکوکاران، بزرگ ترین نعمت و برای بدکاران، بدترین عذاب و شکنجه است، پیغمبران الهی - علیهم السلام - برای بعضی از افراد هم، عذابند؛ پس شیی واحدی در عین رحمت بودن، عذاب نیز می شود.

این مساله، از قضایای مسلمه علوم تجربی نیز می باشد: بنابر آن چه که در سابق(۱) تحقیق کردیم، تمامی موجودات جهان، در نزد دانشـمندان علوم تجربی، از یک خمیره و از یک نمونه از حقیقت، ساخته شـده و پرداخته گردیـده انـد؛ خمیره اولی و گِل نخستین هر چیزی، اعم از این که نسبت به بشـر، خیر باشـد و یا شـر، رحمت باشـد و یا عذاب، نیروی واحدی بیش نیست؛ این حقیقـت واحـده، نـور هـم می شـود، و ظلمـت هم می گردد، حرارت هم می شـود، سـرما هم می گردد، در شـکل حرکت هم نمودار می شود، و به صورت سکون هم در می آید، ذغال سیاه هم از آن درست می شود، یاقوت سرخ هم از آن در می آید.

بنـابراین، جـائی برای اسـتبعاد، بـاقی نمی مانـد که: عمـل انسان، نیروی صادر شـده از آدمی، آتش هم می شود، نعمت هم می گردد، عـذاب هم می شود، شـادی هم می گردد، و خلاـصه: انـدوه و سـرور، از یـک نمونه حقیقت ساخته می شونـد؛ سراسـر نعمت های بهشتی و شکنجه های دوزخی، از یک خمیره و از یک گِل پرداخته می شوند؛ ساختمان سعادت و سازمان بدبختی آدمی را همان نیروهای صادر شده از خود آدمی، تشکیل می دهند، نعمت و عذاب، از لحاظ ذات، متحدند.

از این بحث عجیب، یک مطلب بسیار مهم دیگری هم که مدت ها برای ما مشکل لاینحلی بود، روشن می گردد و آن، مساله «تبدل سیئات، به حسنات» است که در قرآن و حدیث صریحاً وارد شده است؛ در کتاب: «ساختمان آینده انسان» در کشف این حقیقت، سخن گفته ایم.

متعلقات اعمال

از آیات کریمه قرآن مجید و کلمات شـریفه پیشوایان دین - علیهم السلام - ، با کمال صراحت به دست می آید که: علاوه بر ایـن که اعمـال انسـان، بـاقی میماننـد، و در عـالم آخرت، تطوّرات عجیب و غریب در می یابنـد: نـور می شونـد، ظلمت می گردنـد، حرارت می شونـد، منتن می گردنـد، طیب و گوارا می شونـد و خبیث و نفرت آور می گردند، متعلقات و موضوعات اعمـال هم (مثلاً مالی که با ظلم گرد آمـده، و یا بـدهی های واجب آن، اخراج نشـده)ماننـد خود اعمال، باقی میماننـد و در رستخیز عمومی، در اطواری دل پسند و خوش آیند، و یا ناگوار و ناراحت کننده، خودنمائی می کنند.

این مساله، اگر چه از موضوع بحث ما، که عمل انسان است، خارج است، ولی بقاء و تطوّرات متعلقات اعمال، بقا و تجسـمات اعمال را خیلی خوب تشـریح و توجیه می کنـد و آن را در آئینه ذهن، تقریب کرده و تأییـد می نمایـد؛ تصور این حقیقت که:

اعمـال آدمیـان با همه آن چه که در روی آن، عمل کرده انـد، در جهان آینـده، ظاهر خواهـد شـد، چنین به نظر می آورد که: عالم آینـده گوئیا تکرار این زنـدگی و نمایش آن است، زیرا که همه خصوصـیات حیات کنونی را با جمیع متعلقات آن ها در آن نشأه نشان می دهـد، ولی این نمایش بر خلاف همه نمایش ها، اصل واقعه را نمایش می دهـد نه تنها تصویری از آن را؛ و حقیقت حـادثه همـان است که در این نمـایش دیـده خواهـد شـد، و آن چه که در نخستین بار در این دنیا تحقق می پـذیرد، و عملی از انسانی سر می زند، ظاهری بیش نیست.

۱- ۳ در فصل ۶ «نظریات دانشمندان علوم تجربی».

این بحث چنین می نمایانـد که: تطوّرات گونـاگون اعمال در آخرت، نمی توانـد از متعلقات آنها انفکاک بیابـد، و همان طور که در این جهـان وقوع هر عملی با عاملی و معمول بهی و مجاورهایی تحقق می پـذیرد، در آخرت هم، نمایش آن عمل، و به تعبیر واقعی تر، تحقق و تذوت آن عمل، با همان عامل و معمول به و مجاورها و سایر متعلقات عمل خواهد بود.

قرآن کریم، به مـا درس می دهـد که بت هـا بـا انقراض جهـان، معـدوم نمی شونـد و در قیـامت، ماننـد خود عبادت کننـده ها محشور می گردنـد؛ می فرمایـد: احْشُرُوا الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ أَزْواجَهُمْ وَ ما کانُوا یَعْبُدُونَ؛(۱) در آخرت، بت هـا و بت پرست هـا و پرستش بت ها با حقیقت و باطن خود بروز می یابنـد و همه آن ها به دوزخ انداخته می شوند؛ چنان که می فرماید: إِنَّکُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ؛(۲) و ظاهراً احجاری که ماننـد مردمان بـدکار، مایه سوخت دوزخ می شونـد، همین بت ها هستند، در آن جـا که فرموده: اتَّقُوا النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَهُ؛(۳) در مجمع البیـان هم این احتمـال را ظاهر شـمرده و پسندیده است؛(۴) (و در آخر کتاب، معنای عمیق تری برای این کریمه قرآنیه یافته ایم) و در خبر است که رسول خدا – صـلی الله علیه و آله و سلم – فرموده: مَن اَحَبَّنا کانَ مَعَنا یومَ القِیامَهِ وَ لَو کانَ رَجُلاً اَحَبَّ حَجَراً لَحَشَرهُ اللهُ مَعَهُ.(۵)

و در قرآن کریم هست: مَنْ یَغْلُلْ یَأْتِ بِما غَلَّ یَوْمَ الْقِیامَهِ؛(۶) و عـامّه و خـاصّه در ذیل این آیه، این مضـمون را از حضـرت رسول خـدا – صـلی الله علیه و آله و سـلم – آورده انـد که: هر کس شتری بـدزدد در روز قیـامت آن را در حـالی که نعره می کشد، در پشت خود می آورد؛ هر کسی اسبی بدزدد در روز قیامت آن را در حالی که شیهه می کشد در پشت خود می آورد و می گوید ای محمد – صـلی الله علیه و آله و سـلم – و آن حضـرت می گوید: من در دنیا به شـما گفته بودم اینک دیگر کاری نمی توانم بکنم؛(۷) و از امام باقر – علیه السـلام – روایت شده: مَن غَلَّ شَیئاً رَآهُ یَومَ القِیامَهِ فی النّارِ ثُمَّ یُکَلَّفُ اَن یَدخُلَ اِلَیه فَیُخرِجَهُ مِنَ النّار؛(۸) چنین فهمیده می شود که: خیانت کردن و خیانت کننده و آنچه که با خیانت برداشته شده، هر سه در جهان آینده با باطن و حقیقت خود نمایان می شوند، و کسی که در دنیا خیانت کرده بود، دستور داده می شود در آنجا هم همین عمـل خود را به جـا بیـاورد ولی برداشـتن مـال مردم در اینجـا، در آنجا بیرون آوردن آن از جهنم، می گردد و سوار شدن بر مرکوب مردم، سوار کردن آن بر گرده می شود.

۱- صافات (۳۷) / آیه ۲۲. جمع کنید ستم کاران و جفت هایشان را و آن چه را که عبادت می کردند.

۲- انبیاء (۲۱) / آیه ۹۸. حقیقت این است که شما و آن چه که غیر از خدا عبادتش می کنید، ریختنی دوزخ می باشید.

۳- بقره (۲) / آیه ۲۴. بپرهیزید از آتشی که سوخت (هیزم) آن مردمان و سنگهایند.

۴- ج ۱، ص۶۳ و ۶۴.

۵- روضه الواعظین، ص۳۴۳. هر کس ما را دوست بدارد در روز قیامت با ما می باشد و اگر مردی سنگی را دوست می داشته البته خدا او را با آن سنگ حشر می کند.

۶- آل عمران ۳/ ۱۶۱. هر کس خیانت کند و چیزی را به ناحق بردارد، در روز قیامت آن را با خود می آورد.

۷- مجمع البیان، ج۲، ص ۵۳۰ و طنطاوی و جامع البیان و مفاتیـح الغیب و المنار و الدر المنثور، به ترتیب در جلد ۲، ص۱۵۵ و جزء ۴، ص۱۰۴ و ۱۰۵ و ج۳، ص۱۲۳ و ج۴، ص۲۱۶ و ۲۱۷ و ج۲، ص۹۲، س۱۹ و ۲۴.

۸- تفسیر برهان، ج۱، ص۳۲۴، س۲۳. هر کسی چیزی را خیانت کند در روز قیامت آن را در میان آتش می بیند، سپس امر می شود که به اندرون دوزخ رفته و آن را از میان آتش بیرون بیاورد.

روایت شده که مردی به حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آمد و یک یا دو بند کفش با خود آورد و گفت: در روز خیبر از غنیمت برداشتم. حضرت فرمود: بند کفشی است (یا دو بند کفش است) از آتش؛ «شِراکٌ اَو شِرا کانِ مِن نارٍ»(۱) و ایضاً آورده اند: مردی در جنگ خیبر، که شمله ای از غنائم برداشته بود، حضرت فرمود: نه، سوگند به آن که جان محمد در دست او است، واقع این است که: شمله ای که پیش از تقسیم غنائم برداشته بود، هر آینه بر او آتش می دمد: «کَلاّ وَ الَّذی نَفسُ مُحَمّدٍ بِیَدِهِ اَنَّ الشَّملَهَ الَّتی اَخَذَها مِنَ الغَنائِمِ قَبلَ قِسمَتِها لَتَلتَهِبُ عَلَیهِ ناراً.»(۲)

و نیز در روایت هست: مردی انگشتری طلا در انگشت داشت، حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: به طور حتم انگشت تو مادامی که این انگشتری در آن هست، در آتش است؛(۳) و ایضاً: آن حضرت از مردی که انگشتری طلا در انگشت داشت اعراض کرد و فرمود: اِنَّکَ جِئتَنی وَ فی یَدِکَ جَمرَهٌ مِن نارٍ؛(۴) و ایضاً: آن حضرت در دست مردی انگشتری طلا دید، آن را از دست او درآورد و انداخت و فرمود: آیا کسی از شما دانسته آتش پاره ای در دست خود می گذارد.؟!(۵)

و نیز آورده اند که فرموده: مَن نَظَرَ اِلی کِتابِ اَخیهِ بِغَیرِ اِذنِهِ فَکَأَنَّما یَنظُرُ فِي النّارِ؛(۶) و ایضاً: مَن سَئَلَ النّاسَ مِن غَیرِ فَقرٍ فَاِنَّما یَأکُلُ الجَمرَ؛(۷) یعنی آن چه که با گدایی به دست می آورد و می خورد در واقع آتش است. و ایضاً: همانا من بشرم و شما دشمنی کنان به نزد من می آیید، شاید بعضی از شما به حجت خود گویاتر از دیگری باشد و من هم به سود او قضاوت نمایم، بر طبق آن چه می شنوم حکم کنم، پس هر کس که به سود وی حق مسلمانی را حکم نمایم همانا پاره ای است از آتش، می خواهد اخذ کند یا ترک نماید؛ و ایضاً: الصَّدَقَهُ تُطفِیُء الخَطیئَهَ کَما یطفِیُء الماءُ النّارَ؛(۸) مراد از صدقه چیزی است که در راه خدا به فقیر داده می شود.

در قرآن کریم فرماید: وَ الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّهَ وَ لا یُنْفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ - یَوْمَ یُحْمی عَلَیْها فِی نارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوی بِها جِباهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هذا ما کَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ فَذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَکْنِزُونَ؛(۹) این آیه کریمه در منظور ما کاملاً صریح است و می فرماید: آن چه را که در دنیا برای خود پسند کردید در آخرت نیز عین آن را (که با حقیقت خود بارز شده و ظاهر ناپایدارش را ترک کرده است) برای خویشتن نگاه دارید.

۱- مفاتیح الغیب، ج۳، ص۱۲۴. تردید از راوی است.

۲- ۱۰.. مفاتیح الغیب، ج۳، ص۱۲۴.

۳- ۱ سفینه البحار، ج۱، ص۳۷۸. ان اصبعک فی النار ما کان فیها هذا الخاتم.

۴- ۱ زواجر ابن حجر، ج۱، ص۱۲۵، س۲۱. تو در حالی پیش من آمده ای که در دستت اخگری از آتش داری.

۵- ۱ زواجر ابن حجر، ج۱، ص۱۲۵، س۱۷ و ۱۸ - سفینه البحار، ج۱، ص۳۷۸.

۶- ۱ درج گهر، شماره ۶۱۹ - لطائف الطوائف، ص۱۴۰. دارد: هر که در مکتوب برادر مؤمن نگرد بی اذن او بر آتش دوزخ مطلع گردد.

۷- ۱ سفینه البحار، ج۱، ص۵۸۴، س۱۹. هر کس از مردم گدایی کند و محتاج نباشد همانا اخگر می خورد.

۸- ۱ درج گهر، شماره ۳۴۰. صدقه شراره گناه را بنشاند، همانگونه که آب آتش را.

۹- ۱ توبه (۹) / آیه ۳۴ و ۳۵. و کسانی که طلا و نقره را گنج می سازند و آنها را در راه خدا خرج نمی کنند، آنانرا به عذابی دردناک مژده بده، روزی در میان آتش دوزخ بر آنها حرارت داده می شود و با آنها به پیشانی و پهلو و پشت هایشان داغ گذاشته می شود. این است آن چه که برای خود گنج اندوختید، بچشید آن چه را که گنج می کردید.

ظـاهر آیه فوق چنین می رسانـد که: خرج کردن طلاـ و نقره تماماً در راه خـدا واجب است، و اخراج زکات از آن مجوز نگاه داشـتن بـاقی نیست. و روایتی از ابی بن کعب نقل شـده است که این ظاهر را تأییـد و تصـدیق می کنـد: ان عثمان بن عفان لما اراد ان یکتب المصاحف ارادوا ان یلقوا الواو التی فی برائه و الذین یکنزون الذهب و الفضه قال لهم ابیّ رضـی الله عنه لتلحقنها او لاضعنّ سیفی علی عاتقی فالحقوها؛(۱) ظاهراً منظور آنان از اسـقاط واو «والـذین» این بوده است که اهل کتاب (که قبلًا در ضمن آیه ذکر شده اند) از الذین فهمیده شوند، و آیه بر مسـلمین شـمول نیابد، تا هر کسـی هر قدر بخواهد از طلا و نقره گنج بسازد و کسـی بر آنان ایراد ننمایـد، و در این تصـمیم چنان پا بر جا و محکم بودنـد که ابی بن کعب ناچار ملایمت را ترک و سخن از شمشیر به میـان آورده؛ و اگر بـا اخراج زکـات جواز نگـاه داشـتن بـاقی را از ظـاهر آیه می توانسـتند بفهمنـد و یا در بیاورند، مسلماً نیازی به این تشدیدها پیدا نمی شد.

ولی از امیر المـؤمنین – علیـه السـلام – حـدیثی آورده انـد کـه کنز کردن و گنـج سـاختن را معنی کرده و فرجه ای برای مردم گشوده است: اربعه آلاـف فما دونها نفقه و ما فوقها کنز؛(۲) این حدیث شـریف هم مبتنی بر ظاهر آیه است و چنین می رساند که بیشـتر از چهـار هزار را اگر چه زکـاتش هم داده شـود، بـاز نمی توان نگـاه داشت و در خـبری بیشـتر از دو هزار درهم کنز شناسانیده شده است.(۳)

و از ابوذر راسـتگو – رحمه الله تعـالی – آورده انـد که هر روز وقت بامـداد و شـام با صـدای بلنـد فریاد بر می آورد: بشّـر اهل الکنوز بکیّ فی الجبـاه و کّی فی الجنوب و کّی فی الظهور حـتی یـتردّد الحرّ فی اجوافهم؛(۴) مقصـود ابوذر این بوده است که ایـن نـدا بـه گـوش معـاویه و اتبـاع او برسـد. و در اخبـار هست که امـام زمـان – علیه السـلام – به ظـاهر این آیه عمـل خـواهد فرمود.(۵)

و نیز خداونـد متعال فرموده: وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِـکُمْ مِنْ خَیْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ؛(۶) لفظ خیر چنان که اهل فن تصـریح کرده انـد به مـال دنیـا اطلاق می شود، و بـدون شک در این آیه به هر چیزی که به عنوان زکات و خمس و صـدقات منـدوبه و یا به عنوان هبـه بر مـؤمن اگر چـه معـوّضه هم باشـد داده شـود، و بر آن چه که بر عـائله خرج شـود اگر چه واجب النفقه باشـد و به مطلق احسـان و نیکی، شامـل است؛ بنابراین، آیه مـذکوره با کمال صـراحت، دلالت بر این می کنـد که هر کس خیرات خرج شـده خویشتن را در زندگی اخروی باز می یابد و عین آنها دوباره به خود او برگردانیده می شود.

از حضـرت امام صادق – علیه السـلام – روایت شده: یأتی یوم القیامه شـیئ مثل الکبه فیدفع فی ظهر المؤمن فیدخله الجنه فیقال هذا البر؛(۷) «کبه» به فتح کاف و مضموم هم خوانده می شود و با فتح و تشدید باء به معنی جلو راندن و حمله کردن است.

۱- ۱ الدر المنثور، ج۳، ص۲۳۲، س۳۲. هنگامی که عثمان بن عفان می خواست مصـحف ها (نسـخه های قرآن) را بنویساند، خواسـتند واوی را که در سوره برائت، در «والذین یکنزون الذهب و الفضه» هست بیاندازند، ابی ابن کعب گفت: حتماً بایستی واو را بر آیه لاحق کنید و گرنه یقین بدانید که من شمشیرم را بر شانه ام می گذارم، پس آنان واو را به آیه لاحق کردند.

۲- ۱ الدر المنثور، ج۳، ص۲۳۲، س۳۴. چهـار هزار و کمـتر از آن نفقه محسوب است و بیشـتر از آن گنـج است. و در مجمع

البیان، ج۵، ص۲۶، س۵ این خبر واضح تر نقل شده است.

۳- ۲۰.. تفسیر برهان، ج۲، ص۱۲۲، س۷ و ۸.

۴- ۲ تفسیر برهان، ج۲، ص۱۲۲، س۱۵ و ۱۶. به گنج داران مژده بده، داغی در پیشانی و داغی در پهلو و داغی در پشت آنان گذاشته می شود تا حرارت در اندرون شان راه یابد.

۵- ۲ تفسیر برهان، ج۲، ص۱۲۲، س۹ و ۱۲ و ص۱۲۱، س۲۶.

۶- ۲ بقره (۲) / آیه ۱۱۰. و هر چه از خیر برای خودتان، پیش داشت کنید، در نزد خدا آن را باز می یابید.

۷- ۲ کافی، ج۲، ص۱۵۸، س۱۲ - وافی کتاب الایمان و الکفر، ص۹۳، س۲۴. از کافی؛ روز قیامت چیزی مانند «جلو راندن» و «دفع کردن» می آید و از پشت مؤمن «به سوی جلو» پرتابش می کند و او را داخل بهشت می گرداند و گفته می شود که این نیکی کردن است.

و در قرآن کریم فرموده: مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَیُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً کَثِیرَهً؛(۱) این کریمه دلالت می کند که آن چه در راه خـدا قرض داده می شود باقی می مانـد و خداوند متعال آن را می افزاید؛ و فرموده: مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ وَ اللَّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ؛(۲)

آن چه که در راه خـدا خرج می شود بـاقی است و پیوسته افزایش می یابـد و به نسبت هفتصـد بر یـک زیـادت می پـذیرد. و فرماید: وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ کَمَثَلِ جَنَّهٍ بِرَبْوَهٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُکُلَها ضِعْفَیْنِ فَإِنْ لَمْ یُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ؛(۳) در این دو کریمه در عوض این که بفرمایـد: مثل ما ینفقون، چنان که در سوره آل عمران، همین عبارت را آورده(۴) (و در این صورت مثـل، راجع می شود به نفقه و آن چه که در راه خـدا خرج می شود) فرموده: مثل الـذین ینفقون، تا مثل درباره خود نفقه دهنـدگان باشد. یعنی: افزایش یافتن صدقه، در شـکل افزایش یافتن دهنده تحقق خواهد یافت.

و نیز درباره صـدقه آمـده: یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ؛(۵) در تفسـیر این کریمه از حضـرت رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلـم – روایت شـده: ان الله تعـالی یقبـل الصـدقات و لاـ یقبـل منها الا الطیب و یربیها لصاحبها کما یربی احـدکم مهره او فصـیله حتی ان اللقمه لتصیر مثل احد؛(۶) و از امـام باقر – علیه السـلام – مروی است: قال الله تبارک و تعالی انا خالق کل شـیئ وکّلت بالاشـیاء غیری الاّ الصدقه فانّی اقبضها بیدی حتی ان الرجل و المرئه یتصدّق بشقّ التمره فاربیها له کما یربی الرجل منکم فصیله و فلوه، حتی اترکه یوم القیمه اعظم من احد.(۷)

خداونـد متعال فرموده: یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ یَداهُ؛(۸) مـاء موصول بر هر چیزی که از مـال دنیا پیش داشت می شود، شامل است، و بقا و وجود آنها را در روز قیامت می رسانـد و در حدیث از رسول خدا – صـلی الله علیه و آله و سـلم – آمده: اَلمُؤمِنُ إذا مـاتَ وَ تَرَکَ وَرَقَهً واحِـدهً عَلَیها عِلمٌ تَکوُن تِلکَ الوَرَقَهُ سِتراً فیما بَینَهُ وَ بَینَ النّارِ وَ اَعطاهُ اللُه بِکُلِ حرف مکتوب علیها مـدینهً فی الجنه اوسع من الدنیا سبع مرات.(۹)

---

۱ – ۲ بقره (۲) / آیـه ۲۴۵. کیست که به خـدا قرض دهـد، قرض نیکـویی تـا خداونـد آن را برای او بـا افزایش هـای بسـیاری بیافزاید.

۲– ۲ بقره (۲) / آیه ۲۶۱. مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا خرج می کنند مانند دانه ای است که هفت سـنبل رویانیده و در هر سنبل صد دانه هست و خداوند برای کسی که بخواهد بیشتر افزایش می دهد.

۳– ۲ بقره (۲) / آیه ۲۶۵. مثل کسانی که اموال خود را برای طلب خشـنودی خـدا و برای اسـتوار داشـتن خود خرج می کنند، ماننـد باغی است در تپه ای که باران فراوانی به آن رسـیده و خوردنی هایش را دو برابر داده است، و اگر باران فراوان نرسـیده باشد، ریزه بارشی بر آن رسیده باشد و خداوند به هر چه که می کنند بیناست.

۴– ۲ آل عمران (۳) / آیه ۱۱۷. مثل ماینفقون فی هذه الدنیا کمثل ریح فیها صر اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم فاهلکته.

۵– ۲ بقره (۲) / آیه ۲۷۶. خداوند ربا را می کاهد و صدقه ها را می افزاید و بزرگ می گرداند.

۶- ۳۰.. مجمع البیان، ج۲، ص۲۹۰، س۳۱ - و الدر المنثور، ج۱، ص۳۶۵ و ۳۶۶. مضمون این حدیث را با طرق زیادی از آن حضرت آورده است؛ خداوند متعال صدقه ها را قبول می فرماید و از آنها فقط پاکیزه را قبول می نماید و آن را برای صاحبش بزرگ می کند و می رویاند همان طور که شما کره اسب یا بچه شتر خود را نگاه داری کرده و بزرگ می کنید، حتی اینکه یک لقمه به اندازه کوه احد می شود.

۷- ۳ تفسیر برهان، ج۱، ص۲۵۹، س۱۳. مضمون این حدیث را در ضمن روایات زیادی آورده است؛ خداوند تبارک و تعالی می فرماید: منم آفریننده هر چیز، اشیاء را به پرورش دهندگان غیر از خودم سپرده ام. «اشیاء را با علل و وسائط می پرورانم» جز صدقه را که خودم با دست خود آن را می گیرم، حتی مردی یا زنی که نصف خرما را صدقه می دهد، آن را برایش نگاهداری کرده و پرورش داده و بزرگ می کنم (همان گونه که شما بچه شتر و کره اسب خود را می پرورانید و بزرگ می کنید) تا آن را در روز قیامت در حالی که از کوه احد بزرگ تر شده باشد ترک می کنم.

۸- ۳ نبأ (۷۸) / آیه ۴۰. روزی مرد بر آن چه که با دو دست خود پیش داشته بود، نگاه می کند.

۹- ۳ وسائل الشیعه، ج۳، ص۳۷۹، س۲۶ - اوثق الوسائل، ص۲، س۵ - روضه الواعظین، ص۱۲، س۲، که مؤمن می میرد و یک ورق را که بر آن علمی نوشته شده است، بعد از خود می گذارد، این ورقه در میان او و آتش، پرده ای می شود و خداوند به هر حرفی که بر آن نوشته شده باشد شهری در بهشت عطا می کند که هفت بار از دنیا وسیع تر است.

و در قرآن کریم هست: إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتابِ وَ يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً أُولئِكَ ما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ؛(۱) و ایضاً: إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلونَ أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ ناراً؛(۲) این آتش که دو طایفه نام برده، در دنیا می خورند مسلماً در روز قیامت هم خواهد بود، یعنی مال یتیم و بهای اندک کتمان کتاب خدا، باقی می مانند و در آخرت در شکل آتش برای خورندگان دنیوی، بارز می شوند.

از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده: هر کسی در پیش روی سلطان ستم گری، تازیانه بیاویزد، آن تازیانه در روز قیامت، اژدهائی از آتش می شود که طولش هفتاد ذراع خواهد بود؛ خداوند این اژدها را در روز قیامت در میان آتش دوزخ بر او مسلط می کند؛(۳) و ایضاً: کسی که در قبله (یا به سوی قبله) اخلاط سینه می اندازد، باید بداند که در حالی مبعوث می شود که آن اخلاط در روی او باشد.(۴)

در قرآن کریم فرماید: سَيُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيامَهِ؛(۵) امین الاسلام در تفسیر این آیه فرموده: «گفته اند مالی که بر آن بخل ورزیده، طوقی در گردن او می شود، و این آیه درباره مانعین زکات نازل شده؛ و این سخن از ابو جعفر - علیه السلام - روایت شده است؛ و قول ابن عباس و سدی و شعبی و غیر آنان نیز همین است؛ و از پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده که: هر کس زکاتش را ندهد، آن زکات در روز قیامت، مار شجاعی در گردنش می شود، و بعداً این آیه را خواند.»(۶)

آیه و حدیث فوق، مطلوب ما را واضح تر و مشروح تر می نمایاند و چنین به نظر می‌رساند که: لزوم و اتصال مار به مانع زکات در آخرت، حقیقت و باطن لزوم و اتصال زکات به مانع زکات است در دنیا، و او آن چه را که در دنیا برای خویشتن نگاه داشته بود، با همان نگاه داشتن، عین آن نگاه داشته شده را در آخرت نیز برای خود نگاه خواهد داشت؛ منتهی در آخرت، هم نگاه داشتن و هم نگاه داشته شده و هم نگاه دارنده، هر سه با حقیقت و باطن خود، بروز و ظهور می یابند، و دیگر نمی توانند مانند زندگی دنیوی، بواطن خود را با پرده های ناپایدار، پنهان کنند.

و از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - روایت شده: اَعظَمُ الظُّلم ذِراعٌ مِنَ الأَرضِ يَنتَقِصُهُ المَرءُ مِن اَخيهِ لَيسَت حَصاةٌ اَخَذَها اِلّا طَوَّقَها يَومَ القِيمَهِ؛(۷) و ایضاً: اَيُّما رَجُلٍ ظَلَمَ شِبراً مِنَ الاَرضِ كَلَّفَهُ اللّٰهُ تَعالی اَن يَحفَرَهُ حَتّی يَبلُغَ سَبعَ اَرَضينَ ثُمَّ يُطَوِّقُهُ يَومَ القِيامَهِ حَتّی يُقضی بينَ النّاسِ.(۸)

۱- ۳ بقره (۲) / آیه ۱۷۴. کسانی که پنهان و انکار می کنند آن چه را که خداوند از کتاب فرو فرستاده است و با آن قیمت اندکی می خرند، نمی خورند در شکم های خویش مگر آتش را.

۲- ۳ نساء (۴) / آیه ۱۰. حقیقت این است: کسانی که اموال یتیمان را از روی ستم می خورند همانا آتشی را با خوردن، به شکم فرو می برند.

۳- ۳ ارشاد القلوب، ص۲۶۳.

۴- ۳ ارشاد القلوب، ص۱۰۰.

۵- ۳ آل عمران (۳) / آیه ۱۸۰. به زودی در قیامت با آن چه که بر آن، بخل ورزیدند، مطوق می گردند.

۶- ۳ مجمع البیان، ج۲، ص۵۴۶.

۷- ۴۰.. ستم بزرگ یک ذراع زمین است که مرد از حق برادر خود بکاهد، خداوند هر ریگی را که اخذ کرده در روز قیامت، گردن بندش خواهد کرد.

۸- ۴ هر مرد که وجبی از زمین را با ظلم اخذ کند، خداوند متعال در روز قیامت مجبورش سازد که آن را بکند تا به هفت طبقه زمین برسد سپس آن را طوق او می گرداند تا در میان مردم، حکومت تمام شود.

و از امیر المؤمنین – علیه السلام – روایت شده که درباره مسجد کوفه فرموده: کَأَنّی بِهِ (یَعنی مَسجدَ الکوفَهِ) یَومَ القِیامَهِ فی ثَوبَینِ اَبیَضینِ شَبیهٌ بِالمُحرِمِ یَشفَعُ لِاَهلِهِ وَ لِمَن صَلّی فیهِ فَلا یُرَدُّ شَفاعَتُهُ؛(۱) و از امام صادق – علیه السلام – که فرموده: صَلّوا مِنَ المَساجِدِ فی بِقاعٍ مُختَلِفهٍ فَاِنَّ کُلَّ بُقعَهٍ یَشهَدُ لِلمُصلّی عَلَیها یَومَ القِیامَهِ.(۲)

و از امام حسن – علیه السلام – روایت شده: اِنّ هذاَ القرآنَ یَجیئُ یَومَ القِیامَهِ قائِداً وَ سائقاً، یَقودُ قوماً اِلَی الجنهِ اَحَلّوا حَلالَهُ وَ حَرَّموا حَرامَهُ وَ آمَنو بِمُتَشابِهِهِ وَ یَسوقُ قوماً اِلَی النارِ ضَیَّعوا حُدودَهُ وَ اَحکامَهُ وَ استَحلّوا مَحارِمَه؛(۳) محمد بن یعقوب فیروز آبادی گفته است: به طور صحیح از رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – روایت شده: یُؤتی یَومَ القِیامَهِ بِالقرآنِ وَ اَهلِهِ الذّین کانوا یَعمَلونَ بِهِ فی الدّنیا تَقَدَّمُهُمُ البَقَرَهُ و آلُ عِمرانَ.(۴)

کلامی عجیب و بسیار عمیق از رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – روایت شده: مَن قَتَلَ نَفسَهُ بِحدیدهٍ فَحَدیدَتُهُ فی یَدِهِ یَتَوَجّأُ بِها فی بَطنِهِ فی نارِ جَهَنَّمَ خالِداً مُخلّداً فیها وَ مَن قَتَلَ نَفسَهُ بِسَمٍّ فَسُمُّهُ فی یَدِهِ یَتَحَسّاهُ فی نارِ جَهَنَّمَ خالداً مُخَلَّداً فیها وَ مَن تَردّی مِن جبلٍ فقتل نفسه فهو یتردّی فی نار جهنم خالداً مخلداً فیها؛(۵) این است معنای آن چه که گفتیم: زندگی اخروی، نمایش حقیقت و واقع زندگی ظاهری و صوری دنیوی است؛ و دنیای آینده تکرار دنیای کنونی است ولی باطن آن را بیرون می آورد و به آن ابدیت می بخشد، و به عبارت صحیح تر و واقعی تر: دنیای کنونی نمایشی ظاهری و ناپایدار، از زندگی واقعیت دار و جاودانی اخروی است.

گواهان اخروی اعمال

در روز رستخیز پس از عوض شدن وضع جهان و زندگی انسان علاوه بر این که وجود خود اعمال و حضور عین آنها بهترین گواه صدق بر وقوع آنها است، گواهان دیگری نیز که شاهد تحقق یافتن اعمال می باشند، در آنجا بر صدور آنها گواهی خواهند داد؛ غالب مردم چنین تصور می کنند که می توانند بعضی از اعمال خود را مخفیانه و در خلوت به جا آورند، و در اثر این تصور است که خود و کردار خود را از نظارت و شهادت اغیار، محفوظ و مصون دانسته، با خیالی آسوده و با اطمینان دل، اعمال شایسته و یا ناشایست خود را انجام می دهند؛ ولی بینایان جهان خوب می دانند که واژه ای که مفهوم دارد ولی یک مصداق هم در سراسر عالم ندارد، همین کلمه خلوت است. زیرا که هر جای دنیا و هر گوشه و هر زاویه آن، بی پرده است: اعماق اقیانوس ها و فضای کیهان، همه جا جلوت و بی حفاظ است.

۱- ۴ روضه الواعظین، ص۲۸۳. گوئیا مسجد جامع کوفه را اکنون می بینم که در روز قیامت مانند مردی که در لباس احرام باشد در دو ثوب سفید پیچیده شده، و از برای اهل خود و کسی که در آن نماز خوانده است شفاعت می کند و شفاعتش رد نمی شود.

۲- ۴ روضه الواعظین، ص۲۸۴. در مساجد در جاهای مختلفی نماز بخوانید برای این که هر جائی از مسجد در روز قیامت، برای نمازگزار گواهی می دهد.

۳- ۴ ارشاد القلوب، ص۱۰۲. واقع این است که اینقرآن در روز قیامت در حالی می آید که می کشد و می راند، مردمی را که

حلال قرآن را حلال و حرام آن را حرام کرده و به متشابه آن، ایمان آورده اند، به سوی بهشت می کشد، و مردمی را که حدود و احکامش را ضایع و محرماتش را حلال شمرده اند، به سوی آتش می راند.

۴- ۴ سفر السعاده، ج۲، ص۲۴۶ و ۲۴۷. در روز قیامت، قرآن و اهل قرآن را که در دنیا بر آن عمل می آورند، در حالی که سوره بقره و آل عمران در پیشاپیش آنان خواهد بود.

۵- ۴ کشف الغمه شعرانی، ج۲، ص۱۲۳، س۱۶. هر کس خود را با آهن پاره ای بکشد پس آهن پاره اش در دست او بوده و با آن بدون هیچ ملاحظه در میان آتش دوزخ در شکم خود می زند و پیوسته و الی الابد در این عذاب خواهد ماند؛ و هر کس خود را با زهری بکشد پس زهرش در دستش می باشد و آن را در میان آتش دوزخ جرعه جرعه می آشامد و او در این عذاب الی الابد خواهد ماند؛ و هر کس خود را از کوهی پایین اندازد و بدین طریق خودش را به قتل رساند پس او در میان آتش دوزخ الی الابد در حال افتادن و سقوط است.

دانسته ایم که: عمل انسان نیرویی است که با انجام دادن کار، از بدن عامل، بیرون می گردد؛ این نیروی خارج شده، بدون شک در موجودات پیرامون خود مثلاً ـ در هوای مجاور اثر می کند و موجودهای مجاور هم این اثر را به مجاورهای خود سرایت می دهند و مجاورهای مرتبه دوم هم همین اثر را به مجاورهای مرتبه سوم می رسانند، و همچنین هر نزدیک تر، اثر نامبرده را به موجودات دورتر سرایت داده و بدون وقفه انتقال می دهند و تا آنجا که موجودی هست پیش می برند تا به آخر عالم مادی برسد (اگر برای عالم، آخری بوده باشد) و مسلماً نیروی صادر شده از ماه و از خورشیدها هم بالاتر می رود و کهکشان ها را زیر پا می گذارد و از سحابی ها هم می گذرد. و بنابراین، هنوز صدای کسانی که هزارها سال پیش مرده و از جهان رفته اند، در جهان پیش می رود.

به این بیان، سراسر جهان از کوچک ترین عملی که حدوث می یابد از یک نفس کشیدن چشم باز کردن و یا بستن منقلب می شود و دگرگون می گردد. و آیا این نیرو بالاخره در جایی ایست می کند و سرش به دیواری می خورد و یا الی الابد پیش می رود؟ عجالتاً از دادن پاسخ یقینی معذوریم.

بنابراین، هر موجودی شاهد وقوع هر عملی است و سراسر زمین و آسمان ها و همه ذرات آنها، ناظر و تماشاچی دائمی هر عاملی است؛ تمامی ذره هایی که در زمین و یا در آسمان ها می باشند و یا در گردش و تموج به سر می برند، همه و همه وقوع هر عمل را با ذات خود، درک می کنند و با حقیقت خویش آنها را مشاهده می نمایند و گواهان اخروی اعمال می گردند.

گواهان اخروی اعمال، عین اثر عمل را نشان می دهند (و مانند آهن سرخ گردیده و آبدیده هستند که اثر آب و آتش را در خود نگاه می دارند) و لذا به هیچ وجه قابل تکذیب نیستند.

در کتاب «راه طی شده» می فرماید:(۱) دوسال قبل یکی از روزنامه های تهران، ترجمه مقاله ای از مجلات خارجی را منتشر کرده خبر می داد: چند تن از دانشمندان امریکائی موفق شده اند آواز خوانی کوزه گران قدیم مصر را ظاهر سازند و به تکرار در آورند، برای این منظور کوزه هایی را که در موزه ها به یادگار مانده، روی اسبابی شبیه به گراماوفون ولی مانند ترتیب و موقعی که کوزه گر، کوزه خمیری را روی دستگاه قرار داده با پا می چرخاند و با یک قطعه چوب به شکل مطلوب در می آورد می گردانند».

«در آن زمان که کوزه گر، در کنج خلوت دکان خود مشغول کار بوده، آواز می خواند و کوزه ها را چرخ می داد فکر نمی کرد که ارتعاش صدای او به وسیله تخته چوبی که در دست دارد، گل کوزه را می تراشد و خطوط نامرئی دقیقی بر بدن کوزه رسم می نماید، خطوطی که بعد از یکی دو هزار سال در آزمایشگاه ها به صدا در آمده، کلمات او را تکرار خواهد کرد؛ البته این تنها کوزه کوزه گر نیست که صدای کارگر مصری را ضبط کرده باشد، تمام کوه و دشت و در و دیوار، جاسوسانی هستند که در خلوت و در ملاء، نه تنها صدا بلکه هر اثر و عمل صادره از ما را دریافت می کنند و به صورت تغییرات مکانیک، فیزیک یا شیمیایی و غیره در دل خود، نگاه می دارند؛ این اسرار تنها روی سطح اشیاء و شکل خارجی آن

ها نقش نمی بندد که در صورت متلاشی شدن هیکل، محو گردند بلکه در اعماق ذرات ریشه می دواند».

۱- ۴ ص۱۲۴ و ۱۲۵. با اندک اختصار.

نگارنده گوید:

مشکلی که باقی است تطبیق هر عمل بر عامل، و تمییز عاملین است، و فرضا اگر کسی ادعا نماید که فلان عمل واقع شده، از او نیست با کدام وسیله اثبات می شود که از اوست؟

در کتاب، «ساختمان آینده انسان» تحقیق کرده ایم که:

هیچ عمل از عامل خود جدا نمی شود و هر کاری با پیوند عجیبی به کار کننده متصل است؛ و در عین این که اعمال، آسمان ها و زمین را سیر کرده و پر می سازند از عامل خود هم منقطع نمی شوند؛ نه در این زندگی و نه در قبر، حتی بعد از ذره ذره شدن تن، پیوسته با او می باشند و در روز بعث هم با هم مبعوث می شوند.

در قرآن کریم، آیات عدیده ای درباره شهادت اعضای عامل بر اعمال صادر شده از او، هست؛ این آیات جای تدبّر و تفکر است، حقائقی در آن ها نهفته است، ظاهر آن ها مبین رسوائی در روز رستخیز، و موجب انزجار آدمی از سیئات و برگشت به سوی پروردگار مهربان است، و همین ظواهر، بواطنی را هم با خود و در خود دارند که خزائن فلسفه حقیقی و دفائن حکمت الهی می باشند؛ می فرماید: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ؛(۱) در این آیه، گواهی دادن زبان بر اعمال صادر شده از انسان با صراحت بیان شده است؛ و ایضاً: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ؛(۲) در این آیه هم فرموده بر دهانشان مهر می زنیم یعنی برای این که نتوانند سخن بگویند. واقع این است که در آن جا، زبان و لب ها و هر کدام از دندان ها و غیر این ها از اجزای دهان (مانند دست ها و پاها) بر اعمالی که از آن ها که به نام دهان نامیده می شود و وسیله سخن گفتن در این زندگی است از کار سابق خود باز مانده و خاموش می گردد.

و نیز در قرآن کریم هست: اذا ما جاؤُها شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ - وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا قالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِی أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ؛(۳) به نظر قاری قرآن از ظاهر «شَهِدَ» و «قالوا» و «اَنطَقَنا» اولاً چنین تبادر می کند که گوش و چشم و پوست بدن، زبان در می آورد و دهان می شود و پس از آن که چند کلمه دیگر قرائت می کند و به «انطق کل شیی ء» می رسد، می فهمد که: گویا بودن هر چیزی به حسب ذات اوست و لزومی ندارد که نطق هر چیزی با دهان کنونی انسانی باشد.

شهادت بر اعمال در روز قیامت، منحصر به اعضای نام برده نیست، بلکه عموما اعضای بدن انسان به اعمال وی، شهادت خواهند داد؛ چنان که از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت شده: اَعضاؤُكُم شُهودُهُ وَ جَوارِحُكُم جُنودُهُ وَ ضَمائِرُكُم عُيونُهُ وَ خَلَواتُكُم عَيانُهُ؛(۴) (ضمیرهای مفرد مذکر به خدا بر می گردند)، حلقوم به بلع اموال یتیمان و ستم دیدگان، و معده به هضم، و دهان و دندان به جویدن آن ها شهادت خواهند داد و هم چنین جهاز هاضمه و جهاز دفع فضلات، و ذرات بی شمار پوست و گوشت بدن و استخوان و رگ و پی و غیر این ها شهادت می دهند که از کجا فراهم آمدند و چه کارهایی را انجام دادند.

۱- ۴ نور (۲۴) / آیه ۲۴. روزی گواهی دهد بر آنان، زبان ها و دست ها و پاهایشان، به اعمالی که می کردند.

۲- ۴ یس (۳۶) / آیه ۶۵. امروز بر دهان شان مهر می زنیم و دست هایشان با ما سخن می گوید و پاهایشان گواهی می دهد بر آن چه کسب می کردند.

۳- ۵۰.. فصلت (۴۱) / آیه ۲۰ و ۲۱. هنگامی که بر آتش دوزخ می رسند، گوش ها و چشم ها و پوست های آنان بر آنان، به آن چه می کردند شهادت می دهد؛ به پوست های خود می گویند چرا بر ما گواهی دادید؟ گویند خدائی که هر چیز را گویا گردانید ما را به نطق آورد.

۴- ۵ نهج البلاغه، ج۲، ص۲۰۶، س۶. عضوهای شما گواهان اوست و جوارح شما سربازان اوست و دل هایتان جاسوسان اوست و نهان تان هویدای اوست.

خونی که در بـدن مـا روان است و این مغز که وسـیله انـدیشه و تفکر ما است، مو به مو و ذره به ذره گواهان اخروی اعمال ما هسـتند؛ این است معنای این که: هر کس از خودش بر خودش، شاهد دارد و گواه هر کسی با خود او است!! چنان که خداوند متعال می فرماید: وَ جاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهِیدٌ؛(۱) و ایضاً: وَ شَهِدُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ کانُوا کافِرِینَ.(۲)

بنـابر آن چه تحقیق گردیـد، شـهادت تن و اعضای بـدن بر اعمال، به این طریق است که جوارح آدمی و ذات او، به طریق نطق عمومی موجودات، ناطق می شونـد و گویا می گردنـد و حقیقت خود را همان طور که بودنـد، با همان اعمال که می کردنـد، نمایـان می دارنـد و بـاطن ذات خویش را بـارز و آشـکار می سازنـد؛ و می دانیم که بهترین طرز اخبـار به طور ساده و طبیعی، همانـا نشـان دادن عین واقعه و خود حـادثه است؛ خط سابق مصـریان به طوری که در تواریـخ ذکر می کننـد، مثل خوبی برای مطلوب ماست.

«خط آن ها ابتدا عبارت بوده از نقش کردن و ساختن صورت چیزی که می خواستند نام ببرند، مثلاً می خواستند بنویسند آدم، شکل یک آدم می ساختند، برای نوشـتن یک مرغ، صورت یک مرغ می کشـیدند، بنابراین غالب اشارات مصـری، تصویرهای کوچک می باشـد از آدم و آلات و افزار و چشم و کرکس و غاز و سـر حیوانات و امثال آن؛ و این علامات را در ابنیه، کتیبه قرار می دادند و با دقت زیاد نقر می کردند یعنی در سنگ می کندند.»(۳)

بلی نمایانیـدن واقعه و خود حـادثه، بهترین راه اخبـار از آن و شـهادت بر آن است؛ و مسـلماً اگر انسـان قادر می شـد که وقایع مشـهود خود را محفوظ بـدارد و عین آن هـا را در موارد لزوم ارائه نمایـد، همین راه را انتخـاب می نمود و از شـهادت دادن با زبان پرهیز می کرد، و مقبول هم نمی گردیـد؛ ولی چون اولاً انسان: قـدرت بر اظهار پنـدارها و تصورهای باطنی خود ندارد و ثانیاً نمی توانـد وقایع گـذران و حوادث نا پایدار جهان را نگاه بدارد، فلذا در زمینه ناچاری، زبان به میان آمده و سـخن گفتن پیدا شده است؛ و چون در زندگی اخروی، و نیز چون آخرت، عالم جاودانی و دنیای ثبوت و اسـتقرار است، پس بدون نیاز به سخن گفتن، خود وقایع که اتصال تام بر ذات و اعضای آدمی دارد، بر صدور آن ها از انسان و از اعضای او، شـهادت خواهند داد؛ و برای همین است که ما می گوییم: آخرت نمایشی است ابدی، از باطن حوادث دنیوی.!

در آخرت، هر فرد انسان، وقایع گذشته خویش را که با رغبت آن ها را احداث کرده بود، باز احداث می کند؛ و دوباره آن ها را، عین آن هـا را و حـاق ذوات آن اعمال را با خود همان عضوها که آن ها را ایقاع کرده بود و با عین ذرات آن اعضا که در هنگام صدور عمل، در ایقاع آن، دخالت داشـته و کمکی کرده بود، با دست ها و پاها و گوش ها و چشم ها و شـکم ها و فرج و غیر این ها، لا ینقطع و علی الـدوام نمایان می سازد؛ ولی البته نه در اشـکال فریبنده دنیوی، بلکه با حقایق گوارا و یا ذوات تلخ و ناگوار آن ها که در دنیا پرده های ظواهر، مستور مانده بود.

۱- ۵ ق (۵۰) / آیه ۲۱. و هر کسی در حالی که با او، راننده و گواهی هست، می آید.

۲- ۵ اعراف (۷) / آیه ۳۷. و بر خود گواهی دادند که کافر بودند.

۳- ۵ تاریخ ملل قدیمه مشرق، ص۹۱. عین الفاظ نقل شد.

احادیث شریفه ای که ذیلاً نقل می شوند ایضاً از گواهان اخروی اعمال، سخن می گویند:

از حضرت رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – روایت شده است که در ضمن حدیثی فرموده: اِنّ لِلّهِ عَزّوجلّ عَلی کُلِّ عبدٍ رُقَباءَ مِن کلّ خَلقِهِ وَ مُعَقِّباتٌ مِن بَینِ یَدَیهِ وَ مِن خَلفِهِ یَحفَظونَهُ، مِن امرِ اللهِ و یحفظونَ علیه ما یکونُ منهُ مِن اَعمالِهِ و اقوالِهِ و اَلفاظِهِ و اَلحاظِهِ وَ البِقاعُ الّتی تَشتَمِلُ علیه شُهودُ ربِّهِ لَهُ اَو عَلَیهِ و اللَّیالی و الایّامُ و الشهورُ شُهودُهُ عَلَیه اَو لَهُ وَ سائِرُ عِبادِ اللهِ المؤمنینَ شُهودٌ عَلَیهِ اَو لَهُ وَ حَفَظَتُهُ الکاتِبونَ اَعمالَهُ شُهودٌ لَهُ اَو عَلَیهِ.(۱)

و از امیر المؤمنین – علیه السلام – که فرموده: ما مِن یوم یَمُرُّ عَلَی ابنِ آدَمَ اِلّا قالَ لَهُ ذلِکَ الیَومُ: اَنَا یَومٌ جَدیدٌ وَ اَنَا عَلَیکَ شَهیدٌ فَقُل فِیّ خَیراً وَ اعمَل فِی خَیراً اشهَدُ لَکَ یَومَ القِیامَهِ فَاِنَّکَ لَن تَرانی بَعدَ هذا اَبَداً؛(۲) و ایضاً: اِعلَموا عِبادَ اللهِ اَنَّ عَلَیکُم رَصَداً مِن اَنفُسِکُم وَ عُیوناً مِن جَوارِحِکُم وَ حُفّاظَ صِدقٍ یَحفَظونَ اَعمالَکُم وَ عَدَدَ اَنفاسِکُم لاتَستُرُکُم مِنهُم ظُلمَهُ لَیلٍ داجٍ وَلا یُکِنُّکُم مِنهُم بابٌ ذو رِتاجٍ وَ اِنَّ غَداً مِنَ الیَوم قَریبٌ.(۳)

و از امام زین العابدین – علیه السلام – روایت شده: اَللّهُمَ اِنّی اُشهِدُکَ وَ کَفی بِکَ شَهیداً وَ اُشهِدُ سمائک وَ اَرضَکَ وَ مَن اسکَنتَهُما مِن مَلائِکَتِکَ وَ سائِرِ خَلقِکَ؛(۴) و از امام صادق – علیه السلام – : اِنَّ النَّهارَ اِذا جاءَ قالَ یَابنَ آدَمَ اعمَل فی یَومِکَ هذا خَیراً اَشهَدُ لَکَ بِه عِندَ رَبِّکَ یَومَ القِیامَهِ فَاِنّی لَم آتِکَ فیما مَضی وَلا آتیکَ فیما بَقِیَ وَ اِذا جاءَ اللَّیلُ قالَ مِثلَ ذلِکَ؛(۵) و ایضاً: صَلّوا مِنَ المَساجِدِ فی بِقاعٍ مُختَلِفهٍ فَاِنَّ کُلَّ بُقعَهٍ لِلمُصَلّی عَلَیها یَومَ القِیامَهِ.(۶)

باید دانست که نحستین و بزرگ ترین شاهد اعمال، خود خداوند متعال است؛

می فرماید: وَ کَفی بِاللّهِ شَهیداً؛(۷) و از امیر المؤمنین – علیه السلام – روایت شده که درباره خداوند متعال فرموده: مَعَ کُلِّ شَیءٍ لابِمُقارَنَهٍ وَ غَیرُ کُلِّ شَیءٍ لابِمُزایَلَهٍ؛(۸) امکان ندارد که از خداوند دانا و بینا عملی حتی خاطرات قلبی و اراده های اندرونی را پنهان داشت؛ و انبیای عظام و ائمه کرام – علیهم السلام – هم در درجه دوّم از گواهان اعمال می باشند (در این باره به بحث «عرض اعمال» رجوع شود).(۹)

تجسم عمل و تبدل نیرو به ماده

می توانیم درباره فهم کامل تبدل عمل، به نعمت و شکنجه آخرت، از تبدلات کنونی موجودات این جهان و مطالعه در آن ها یاری بجوئیم:

---

۱ – ۵ بحار الانوار، ج۳، ص۲۸۲، س۹. برای خداوند عزوجل بر هر بنده ای پاسبان هایی هست، از جمیع آفریده هایش، و تعقیب کنندگانی و دنبال گیرندگانی، که از پیش رو و از پشت سر، او را بهفرمان خدا نگهبانی می کنند و آن چه را که از اوست برای او نگاه می دارند، از اعمال و گفتار و الفاظ و نگاه های او؛ و سر زمین هایی که او را در بر می گیرند، گواهان پروردگارش هستند، به سود یا به زیان او، و شب ها و روزها و ماه ها گواهان او و هستند به زیان یا به سود او و همه بندگان

مؤمن خدا گواهانی هستند به زیان یا به سود او و نگهبانانی که نویسندگان اعمال او هستند گواهان بر او هستند به سود یا به زیان او.

۲- ۵ من لایحضره الفقیه، ص۵۸۴، س۱۸. روزی نیست که بر پسر آدم بگذرد مگر این که به او می گوید: من روز نوی هستم و من بر تو گواه می باشم پس در من گفتار نیک بگو و کردار نیک به جای آور تا در روز قیامت برای تو شهادت دهم و حقیقت این است که مرا بعد از این، هیچ وقت نخواهی دید.

۳- ۵ نهج البلاغه، ج۲، ص۶۸. بندگان خدا بدانید که بر شما دیده بانانی از خودتان، جاسوسانی از اعضایتان و نگاه دارندگان با صداقتی گماشته شده اند که اعمال شما را و شماره نفس هایتان را نگاه می دارند، تاریکی شب ظلمانی، شما را از آنان نمی پوشد و درب محکم بسته شده ای، شما را از آنان پنهان نمی کند؛ و بدانید که فردا به امروز نزدیک است.

۴- ۵ صحیفه سجادیه - علیه السلام - ، ص۵۲. خدایا من همانا تو را گواه می گیرم و تو گواه کافی هستی و گواه می گیرم آسمان و زمینت را و کسانی را که در آن ها ساکن گردانیده ای از فرشتگانت و از سایر مخلوقاتت.

۵- ۵ بحار الانوار، ج۳، ص۲۸۴. وقتی که روز فرا می رسد می گوید ای پسر آدم در این روز خود، عمل خیری بکن که برای تو در نزد پروردگارت در روز قیامت، بر آن شهادت دهم، و من در روزگار گذشته نزد تو نیامده ام و در باقی عمرت هم پیش تو نخواهم آمد؛ و هنگامی که شب فرا می رسد، مثل همین گفتار را به او می گوید.

۶- ۶۰.. در اواخر بحث پیش، ص۳۷۷، ش۲ نقل و ترجمه شد.

۷- ۶ نساء (۴) / آیه ۷۹. خداوند، گواهی کافی است.

۸- ۶ نهج البلاغه، ج۱، ص۹، س۲. خدا با هر چیزی هست نه با نزدیک شدن؛ و جدا از هر چیزی است نه با دور گردیدن و فاصله گرفتن

۹- ۶ در ص ۳۱۸ همین کتاب.

سیبی را در نظر می گیریم: این سیب از موجودات کنونی تحول می یابد و در شکل سیبی نمایان می گردد، و همین سیب را یک نفر انسان می خورد و جزء بدن خویش می گرداند سپس همان سیب در صورت نیروی عمل، مثلاً در گفتن لا اله الا اللّه، در یاری کردن به ستم دیده، تفکرات علمی، از او خارج می‌شود و باز مانند سابق، جزء جهان خارج از انسان می‌شود (البته بدون این که با او قطع رابطه کند) آیا این نیروی متولد از سیب که از بدن خورنده بیرون گردید و جزء جهان شد، دوباره امکان ندارد که بر گردد و باز سیبی شود.؟

بلی همان نیروی زائیده شده از سیب، باز بر می گردد و سیبی می شود، سیبی بسیار عالی، سیبی که قابلیت پوسیده شدن و فاسد گردیدن را ندارد، و علاوه بر این تمام هم نمی شود و انقضاء ناپذیر است؛ بلی عین همین سیب دنیوی است که پس از آن که خورده می شود و در بدن انسان، لطافت می یابد و نیرو می گردد باز بر گشته و سیب اخروی می شود!؛ این است معنای آیه مبارکه کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً؛(۱) چون در هر بار که رزقی به آنان می رسد می گویند: این رزق قبلاً ـ روزی ما شده بود، حتی در بار اول هم، این سخن را می گویند، چنان که از ظاهر کریمه پیداست، پس معلوم می شود که مقصودشان از کلمه «من قبل» دنیا و زندگی دنیاست.

نتیجه این می شود که: هر میوه ای که در بهشت به اهل بهشت می رسد، قبلاً ـ در زندگی دنیوی، همان میوه، به آنان رسیده بوده و آنان پس از آن که در دنیا از روزی دنیوی خود، لذت برده و استفاده می کنند، آن را یعنی نیروی حاصل شده از آن را در راه انجام دادن کردار نیک، پندار نیک، گفتار نیک خرج می کنند؛ و بعداً هم در بهشت دوباره از همان نیکی که کرده بودند، از همان نیرویی که خرج کردند، از همان میوه ای که در دنیا خوردند، از نو لذت می برند، استفاده بی پایانی می کنند؛ این معنی را برای نخستین بار در این کتاب می بینید و مفسران زحمت ها کشیده و سخن ها نوشته اند ولی تفسیر قانع کننده و دل چسبی نیاورده اند.

بنابر آن چه بیان گردید، مؤمنان از آن چه که پروردگارشان به ایشان عطا می فرماید: دو بار متمتع می شوند، اول در دنیا، سپس در بهشت. مؤمن سیبی را در دنیا می خورد و با نیروی حاصل شده از آن، نیکی می کند، عمل نیک انجام می دهد، و همین نیکی را دوباره در آخرت در شکل سیب پایان ناپذیر بهشتی دریافت می کند. چنان که خداوند متعال می فرماید: أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ.(۲)

بنابر آن چه ذکر گردید اگر در طرز پیدایش یک سیب و در خصوصیات آن مطالعه نمائیم و در این که سیب در نخستین بار، چگونه پدید می آید دقیق شویم، بایستی بتوانیم درباره پیدایش اخروی آن نیز تا اندازه ای آشنایی حاصل کنیم؛ قرآن کریم هم به این طریق، تصریح فرموده و شناختن نشأه کنونی را طریق و وسیله تذکر برای نشأه آینده شناسانیده است، در آن جا که فرموده: وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولی فَلَوْ لا تَذَکَّرُونَ.(۳)

عمل صادر شده از انسان که از سیب خورده شده، تکون یافته است، نیرویی نامرئی است، چنان که همان سیب خورده شده هم، در آغاز پیدایش خود، شبحی بیش نبود و قبل از آن هم کاملاً نامرئی بود؛ و چنان که سراسر عالم هم در آغاز، با این که

نیرومنـدترین نیروی موجود بود، نامرئی بود و بعدا هم شـبحی بیش نبود؛(۴) و هم چنان که سـیب و سراسـر عالم، به تدریج از حالت شـبح به در آمدنـد و بعداً پیدا کرده و مرئی شدند، عمل انسان هم که مثلاً از سـیب، حاصل شده است، می تواند دارای ابعاد شود و مرئی گردد.

۱- بقره (۲) / آیـه ۲۵. هر وقـت از باغسـتان بهشت، از میـوه ای، رزقی روزی آنـان می شـد می گفتنـد: این همـانست که قبلاً روزی ما شده بود؛ و رزق اخروی در حالی که شبیه روزی دنیوی آنان است به ایشان داده می شود.

۲- قصص (۲۸) / آیه ۵۴. آنان، پاداش شان، دو برابر به ایشان داده می شود.

۳- واقعه (۵۶) / آیه ۶۲. حقیقت این است که شما نمو نخستین را دانسته اید پس چرا متذکر (نشأ و نمو آینده) نمی شوید.

۴- اگر تفصیل مطلوب باشد به کتاب: «آغاز و انجام جهان» که در رمضان ۱۳۸۹ ه- ق نشر کرده ایم رجوع شود

طریق بعد یافتن عالم و نیز سیب، بزرگ گردیدن و اتساع یافتن است و این که از ذره ای، ذرات بسیاری زائیده شود؛ همین طور، عمل هم بزرگ می شود و اتساع می یابد و از آن هم ذراتی بی شمار و لایتناهی زائیده می شود (باید دانسته شود که اطلاق لفظ «ذره» از باب ضیق بیان است) تا سیبی بهشتی، سیبی پایان ناپذیر، تشکل می پذیرد و بدین طریق سیب کوچک خورده شده دنیوی، پس از تبدل به نیروی عمل نیک، بسیار بزرگ می شود و انقضاء ناپذیر می گردد.

فرقی که در این تمثیل هست این است که: در تکون سیب، ذره نخستین سیب، به طریق درخت سیب، از مواد جهان بر خود اخذ می کند و بزرگ می شود، ولی نیروی صادر شده عمل، ذرات بی شمار و لایتناهی از خود می زاید و ذره ای هم از جهان اخذ نمی کند (مانند بزرگ شدن حجم آبی که در ظرف بی سوراخی قرار دارد و حرارت کافی به آن می رسد) چنان که خود عالم هم، همین طور بزرگ شده است.(۱)

فرق دیگری نیز هست: سیب کنونی هر قدر بزرگ شود و شامل ذرات غیر متناهی باشد باز بزرگی آن، محدود و وسعت آن پایان پذیر است، ولی سیب اخروی پایان ناپذیر خواهد بود.

حقیقتی را که برای فهم مساله فوق (غیر متناهی بودن ذرات یک سیب) لازم است متذکر شویم، این است که: سیب اخروی در صورتی می تواند بی پایان باشد که عمل نیک صادر شده از انسان نیکو کار هم غیر متناهی بوده باشد، و لازمه این هم آن است که ذرات همین سیب دنیوی که نیروی عمل، از آن حاصل می شود، نیز غیر متناهی باشد، و عجیب این است که همین طور هم هست.!

آری، سیب (و هر موجود دیگری در این جهان) اجزای بی شماری دارد و شامل ذراتی غیر متناهی است! به این برهان:

اگر سیب واحدی را تقسیم کنیم و اقسام آن را باز تقسیم کنیم و به این تقسیم ادامه دهیم، یقیناً به جزئی عدمی نمی رسیم؛ اگر قدرت پیدا کرده بیشتر پیش برویم بایستی اجزای نوینی را در سیب بیابیم و بایستی که این تقسیم، خاتمه ناپذیر باشد و الی الابد تسلسل بیابد و پایانی برای آن پیش نیابد؛ و گر نه بایستی که اجزای سیب در یکی از درجات تقسیم برگشت کرده و عدمی شود و لازمه این پیش آمد هم این است که سیب، از اول موجود نبوده باشد، به جهت این که: مرکبی که اجزایش عدمی باشد، عدمی بوده و هیچ است.

نتیجه این است که همین سیب محدود دنیوی و هر موجود دیگر جهانی، شامل اجزاء غیر متناهی است؛ چون که همه ذرات مکنونه در یک سیب، هنوز تولد نیافته و فیصله به تمام معنی در میان جمیع ذرات لایتناهای آن، تحقق نگرفته، فلذا محصور شدن ذرات بی پایان در میان حدود و ابعاد پایان پذیر، ممکن شده است؛ و چون همین سیب، یعنی نیروی حاصل شده از خوردن آن، در جهان آخرت به تمام معنی باز گردیده و گشایش خواهد یافت (به جهت این که سراسر عالم در آن وقت از هم باز گردیده و هر ذره از هر ذره بیرون آمده و مفصول از یک دیگر و جدا از هم دیگر خواهند شد) معقول نیست که سیب نام برده در آن جا هم محدود بوده و پایان پذیر باشد.(۲)

۱- اگر تفصیل مطلوب باشد به کتاب: «آغاز و انجام جهان» رجوع شود.

۲- رجوع شود به بحث: «نعمت های اخروی کاهش نمی پذیرنـد» در ص ۵۴ و به بحث: «اعمال افزایش می یابند و بزرگ می شوند» در ص۳۰۱.

با بیان فوق چنین به دست می آیـد: که موجودات غیر متناهی بالقوه، ممکن است در میان حـدی قرار گیرنـد و محصور شوند؛ ولی موجودات بی پایان بالفعل و زائیده شده، محال است که محدود شوند و محصور گردند، و چاره ای جز این نیست که غیر متناهی شده و بی پایان گردند و از شکل محدودیت به درآمده و لباس محصوریت را از تن درآورند.

و بنابر این که ذکر شد، عالم و موجودات آن، از آغاز، شامل اجزای لایتناهی بوده و الی الابد نیز چنین خواهند بود؛ ولی مادام که جمیع ذرات، زائیـده نشـده اند، در ظاهر محدود دیده می شوند، و پس از آن که آخرین فصل، در جهان وقوع یافت، یعنی قیامت قیام کرد، نا محـدود و غیر متناهی خواهنـد شـد؛ و موجود، حدود را خواهد انداخت؛ چنان که در نظر واقع بینان، اکنون هم هیچ حدی وجود ندارد.!

آخرت، جنین و دنیا آبستن به آن است

بنـابر آن چه در این کتـاب تحقیق گردیـد که: اعمال انسان، نیروهائی هسـتند که از بـدن او متولـد می شونـد و در آخرت، در شکـل نعمت و یـا شـکنجه بـاز به او داده می شونـد، و ابـدان افراد انسـان هم از مواد این جهـان سـاخته می شود و پرداخته می گردد، بـایستی گفته شود که: مواد این جهـان بر می گردنـد و مواد آن جهـان می شونـد، و نعمت های بهشتی و شـکنجه های جهنمی می گردنـد، و این جهـان و آن جهان از یک خمیره سرشـته شـده انـد، و موجودات آینـده، هم اکنون در این جهان به ذوات خود موجودند، (۱) و موجودات دنیوی و موجودات اخروی دو دسـته موجود نیسـتند بلکه یک دسـته موجودات هسـتند که دنیا را پر کرده انـد و آخرت را (بهشت و دوزخ را) هم پر خواهند کرد؛ و خلاصه لازم می آید که گفته شود: آخرت، هم اکنون هست و دنیا هم در آخرت خواهد بود.

بلی لزوم این لوازم، بنابر قول به بقا و تجسم اعمال، اعمالی که از مواد جهان، از خوردنی ها و آشامیدنی های آن، از هوا و نور آن به وجود می آیند، امری ضروری است.

ولی البته این لوازم، اشـکال هایی بر حقیقت تجسم اعمال نیستند، بلکه وقایعی ثابت و مسائلی غیر قابل انکار می باشند و به هر کدام از آن ها دلائلی صریح، از قرآن مجید و اخبار شریفه پیدا کرده ایم:

از رسول خدا – صلی الله علیه و آله و سلم – پرسیدند: لِمَ سُمِّیَتِ الجَنَّهُ جَنَّهً؟ قالَ لِأَنَّها جَنینَهٌ.(۲)

در قرآن کریـم می فرمایـد: إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ – وَ إِنَّ الْفُجّارَ لَفِی جَحِیمٍ – یَصْلَوْنَها یَوْمَ الـدِّینِ – وَ ما هُمْ عَنْها بِغائِبِینَ؛(۳) شنونـده آن گه که دو جمله اول و دوم را می شنود که نیکوکاران در بهشتی هستند و بدکاران در دوزخ به سر می برند، این پرسـش در نظرش پیش می آیـد که: چرا و چه طور بـدکاران، دردی احساس نمی کنند و شـکنجه ای را در نمی یابند؟! جمله سوم، پاسخ این پرسـش فرضـی را می دهـد و چنین می فهماند که هنوز داخل دوزخ نشده اند تا شـکنجه آن را در یابند؛ ولی برای این که ذهن شـنونده بر خلاف جمله دوم نرود و بـدکاران را بیرون از دوزخ تصور نکنـد، جمله چهارم را بیان می فرماید که: بدکاران، بیرون از دوزخ نیستند.

۱- رجوع شود به بحث: «بهشت و دوزخ، خلق شده اند» در ص ۲۴۴.

۲- بحار الانوار، ج۳، ص۳۴۵، س۱۷. از پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - پرسیدند: چرا بهشت، جنت نامیده شده است؟ فرمود: برای این که، جنین است! (جنینی در بطن دنیا است).

۳- انفطار (۸۲) / آیه ۱۳ تا ۱۶. به راستی نیکوکاران هر آینه در بهشتی هستند و به راستی گناه کاران هر آینه در دوزخی هستند، در روز جزا داخل آن شده و مزه اش را در می یابند؛ و آنان از آن، غائب نیستند.

و اما این که چه طور ممکن است که بدکار، داخل دوزخ نشده و بیرون از دوزخ هم نباشد؟! با توجه به جنین و دنیا حل می شود: جنین از دنیا و زندگی دنیوی بیرون نیست، ولی داخل آن هم نشده است؛ نتیجه این می شود که: بهشت و جهنم هر دو اکنون در دنیا هستند و هر دو خلق شده و آفرینش یافته اند، البته با وجودی نکره و ناشناس؛ چنان که از تنکیر «نعیم» و «جحیم» به دست می آید.

و ایضاً: إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ نَهرٍ - فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیكٍ مُقْتَدِرٍ؛(۱) این دو آیه هم در دلالت به مساله حاضر، مانند آیات فوق سوره انفطار می باشند؛ و ایضاً: إِنَّ جَهَنَّمَ لَمحِیطَةٌ بِالْكافِرِینَ؛(۲) و ایضاً: لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْیقِینِ - لَتَرَوُنَّ الْجَحِیمَ؛(۳)

این کریمه عجیبه با تأکید، دوزخ را موجود و مخلوق و قابل رؤیت، می شناساند ولی البته بیان می دارد که دارایان علم یقینی، قدرت بر این رؤیت دارند! و ایضاً: تَرَی الظَّالِمِینَ مُشْفِقِینَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ واقِعٌ بِهِمْ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فِی رَوْضاتِ الْجَنَّاتِ؛(۴) و ایضاً: ما هُمْ بِخارِجِینَ مِنَ النَّارِ.(۵)

در حدیث هست که: عده ای ظاهراً به خدمت امام باقر یا امام صادق - علیهما السلام - رسیدند، حضرت به آنان موعظه فرموده و ضمناً بیان فرمود: ما مِنكُم مِن اَحَدٍ اِلّا وَ قَد عایَنَ الجَنَّهَ وَ ما فیها و عایَنَ النّارَ و ما فیها اِن كُنتُم تُصدِّقونَ بِالكِتابِ.(۶)

و در قرآن کریم هست: وَ یَقُولُونَ مَتی هذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِینَ - قُلْ عَسی أَنْ یَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِی تَسْتَعْجِلُونَ؛(۷) در این دو آیه می فهمانند که قیامت و افتادن بد کاران به دوزخ، تا اندازه ای وقوع یافته است، به جهت این که مقداری از عذاب دوزخ که شتابان آن را می خواهند، هم ردیف آنان می باشد، اگر به این حقیقت نمی توانند باور بکنند: اقلاً احتمال آن را بدهند.

۱- ۱۰.. قمر (۵۴) / آیه ۵۴ و ۵۵. حقیقت این است که: پرهیزکاران در باغستان ها و نهرهایی هستند، در نشیمن گاه صداقت در نزد شاهنشاه ازلی و ابدی، توانای جاودانی به سر می برند.

۲- ۱ توبه (۹) / آیه ۴۹ - عنکبوت (۵۴) / آیه ۲۹. یقیناً دوزخ، پیرامون کافران را فرا گرفته است.

۳- ۱ تکاثر (۱۰۲) / آیه ۵ و ۶. اگر می دانستید دانستن یقینی، هر آینه البته دوزخ را می دیدید.

۴- ۱ شوری (۴۲) / آیه ۲۲ و ۲۳. می بینی که ستم کاران از آن چه که کسب کرده اند، هراسانند با این که آن، بر آنان واقع شده (و بر سرشان افتاده است) و کسانی که ایمان آورده و اعمال شایسته کرده اند در باغستان های بهشت ها می باشند.

۵- ۱ بقره (۲) / آیه ۱۶۷. آنان از آتش، بیرون نیستند.

۶- ۱ کافی، ج۲، ص۴۵۷ - وافی، ج۱، کتاب الایمان و الکفر، ص۳۹، س۲۱ - مرآه العقول، ج۲، ص۴۲۶، س۳۰. هر کسی از شما بهشت و آن چه را که در آن هست، آشکارا دیده است؛ اگر کتاب (یعنی قرآن) را تصدیق کنید.

۷- ۱ نمل، (۲۷) / آیه ۷۱ و ۷۲. می گویند: این وعده (معذب شدن بدکاران در دوزخ و وقوع قیامت) کی خواهد بود اگر راست می گوئید؟ بگو: (احتمال بدهید) شاید مقداری از آن چه که با عجله خواستارشان هستید، هم ردیف شما شده باشد (پیرامون تان را فرا گرفته باشد).

و ایضاً: كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها؛(۱) این آیه می فهمانـد که کافران در همین دنیا در کنار گودال آتش قرار دارند، و پیغمبر – صلی الله علیه و آله و سلم – آنان را از آن جا نجات می دهد و دور می برد؛ و ایضاً: وَ رَأَوُا الْعَذابَ لَوْ أَنَّهُمْ كانُوا يَهْتَدُونَ؛(۲) در مجمع البیان هم فرموده: جواب «لَو» محذوف است و تقدیر این است: «لَوْ أَنَّهُمْ كانُوا يَهْتَدُونَ لَرَأَوُا الْعَذابَ» یعنی اگر هدایت می یافتند حتماً عذاب را می دیدند.(۳)

و ایضاً: أَذْهَبْتُمْ طَيِّباتِكُمْ فِي حَياتِكُمُ الدُّنْيا؛(۴) یعنی: در زنـدگی دنیوی، در میان موجودات دنیوی، طیبات اخروی را در دسترس داشتید ولی آن ها را در همان جا از بین بردید و ضایع کردید و با خود به آخرت نیاوردید؛ و ایضاً: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ – وَ ما أَدْراكَ مَا الْعَقَبَةُ – فَكُّ رَقَبَةٍ – أَوْ إِطْعامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ؛(۵) یعنی: گردنه های عالم آخرت در دنیا هست و لازم است در زندگی دنیوی از آن ها گذر کرد و آن ها بنده آزاد کردن و اطعام در روز بی چارگی و بینوایی است.

آیات فوق به وجود و بقای موجودات دنیوی در آخرت، دلالت دارند: این کریمه مبارکه هر دو قسمت را متضمن است: وَ ابْتَغِ فِيما آتاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيا؛(۶) جمله نخست می رسانـد که: خـانه آخرت در همین دنیا و در این زندگی حاضر، در میان آن چه که به هر فردی دارای بهره ای از دنیاست که بایستی این بهره را فراموش نکند و با خود بر دارد و به آخرت ببرد؛ در خبر است که امیر المؤمنین – علیه السلام – در تفسیر این کریمه فرموده: لاتَنسَ صِحَّتَكَ وَ قُوَّتَكَ وَ شَبابَكَ وَ غِناكَ وَ نِشاطَكَ اَن تَطلُبَ الآخِرَةَ.(۷)

از رسول خـدا – صلی الله علیه و آله و سلم – روایت شده: حُفَّتِ الجَنَّةُ بِالمَكارِهِ وَ حُفَّتِ النّارُ بِالشَّهَواتِ؛(۸) یعنی: بهشت در همین دنیا در میان ناخوشی های زنـدگی قرار دارد و دوزخ هم در همین زنـدگی در میان خوش آیندهای دنیوی قرار دارد؛ و ایضاً: اِذا وَجَدتُم رِياضَ الجَنَّةِ فَارتَعوا فيها قالوا وَ ما رِياضُ الجَنَّةِ؟ قالَ مَجالِسُ الّذِكرا!(۹) و ایضاً: بادِروا اِلى رِياضَ الجَنَّةِ قالوا وَ ما رِياضُ الجَنَّةِ؟ قالَ حِلَقُ الذِّكرِا!(۱۰) این دو خبر صریح در این هستند که: باغ های بهشت در دنیا و در همین زندگی هستند.

دنیا و آخرت در نظر قرآن کریم، در حقیقت، یک جهان وسیع است، یک جهان بی پایان، که آغاز آن از خدا و انجام آن نیز به خـداست؛ وجود آخرت در دنیا ماننـد وجود کلمات و حروف کتابت است در ضـمن مداد، مانند وجود برگ و شاخ و ساقه است در انـدرون تخم، ماننـد هستی جنین است در رحم مادر؛ موجودات اخروی کلیتاً در باطن دنیا و موجودات آن، موجود و مخلوق اند و در آخرت، موجود نو ایجادی پدید نخواهد آمد، حوریان و باغستان ها و چشـمه ساران بهشتی، در این جهان در میان همین موجودات مادی، البته به طور خمیره، در زیر دست و پای بشـر ریخته شده و در همه جا در دسترس او گذاشته شده است، و هم چنین عقرب ها و مارهای دوزخ.

مثل دنیا نسبت به آخرت، مثل تخم است نسبت به بار، مثل تخم سـیب است نسبت به سـیب، یا تخم خار است نسبت به خار؛ مثـل دنیـا نسبت به آخرت، مثـل ظـاهر است نسـبت به بـاطن: دنیـا ظـاهر عالم است و آخرت باطن آن؛ از امیر المؤمنین – علیه السلام – روایت شده: اِنّمَا الدُنيا مُنتَهى بَصَرِ الاعمى لايُبصِرُ مِمّا وَرائَها شَيئاً وَ البَصيرُ يَنفَذُها بَصَرُه وَ يَعلَمُ اَنّ الدّارَ وَرائَها؛(۱۱) این سخن بسیار بالا و والا دلالت می کند که: دنیا و آخرت یک جهان وسیع هستند و نسبت به هم مانند این طرف و آن طرف

یـک دیوار می باشـند؛ و فرموده: اِنّ اَولیـاءَ اللهِ هُمُ الـذینَ نَظَروا اِلی بـاطِنِ الـدّنیا اِذا نَظَرَ النـاسُ اِلی ظاهِرِها وَ اشـتَغَلوا بِآجِلِها اِذَا اشتَغَلَ النّاسُ بِعاجِلِها؛(۱۲) از این فرمایش امام – علیه السـلام – فهمیـده می شود که: دنیا و آخرت، جـدا از هم نیسـتند و اتحاد کامـل بـا هـم دارنـد، آخر دنیـا آخرت است، دنیـا عاجـل آخرت و آخرت آجـل دنیـاست، دنیـا ظـاهر آخرت و آخرت بـاطن دنیاست.

۱– ۱ آل عمران (۳) / آیه ۱۰۳. در کنار گودالی از آتش بودید پس شما را از آن جابرهانید.

۲– ۱ قصص (۲۸) / آیه ۶۴. می دیدند عذاب را اگر واقعاً آنان، هدایت می یافتند.

۳– ۱ ج۷، ص۲۶۲، س۷.

۴– ۲۰.. احقاف (۴۶) / آیه ۲۰. نعمت های گوارای خود را در زندگی دنیوی از بین بردید.

۵– ۲ بلد (۹۰) / آیه ۱۱ تا ۱۴. پس نگـذشت از آن گردنه و چه میـدانی که چیست آن گردنه؟ آزاد کردن بنده است یا اطعام است در روز گرسنگی.

۶– ۲ قصص (۲۸) / آیه ۷۷. در آن چه خدا به تو داده است، خانه آخرت را طلب کن و بهره ای را که از دنیا برایت می باشـد فراموش مکن.

۷– ۲ ارشاد القلوب، ص۲۷. فراموش مکن که لازم است با سـلامت و نیروی بدنی و جوانی و ثروت و شادابی، آخرت را طلب نمایی.

۸– ۲ نهج البلاغه، ج۲، ص۱۱۰، س۲. بهشت در میـان مکـاره و ناخوشـی ها (ی دنیا) قرار دارد و دوزخ در میان شـهوت ها و خوش آینده ها (ی دنیا).

۹– ۲ روضه الواعظین، ص۳۲۴. هر وقت بـاغ های بهشت را یافتیـد در آن ها چرا نمائیـد. گفتنـد یا رسول اللّه باغ های بهشـت چیست؟! فرمود: مجالس ذکر است.

۱۰– ۲ مکارم الاخلاق، ص۳۶۱. بشـتابید به سوی بـاغ هـای بهشت. گفتنـد: باغ های بهشت چیست؟! فرمود: مجالس دائره ای است که در آن ها خدا را یاد می کنند.

۱۱– ۲ نهج البلاغه، ج۲، ص۲۳. همانا دنیا نهایت دیدگاه نابیناست، از آن چه که در آن سوی آن است چیزی نمی بیند؛ و بینا، دیدش از آن می گذرد و می داند که حتماً خانه، در آن سوی آن است.

۱۲– ۲ نهج البلاغه، ج۳، ص۲۵۶. واقع این است که: اولیای خدا کسانی هستند که به باطن دنیا نظر کردند آن گاه که مردم به ظاهر آن نظر دوختند و به آخر اشتغال جستند آن گاه که مردم به حاضرآن پیوستند.

این سنگ های خاموش!

مناسب است که در مقام شرح و توضیح: «جنین بودن آخرت در دنیا» و «وجود دنیا در آخرت»، حقیقتی را که در ذیل جمله قرآنیه «وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَهُ»(۱) یافته ایم، در این جا بیاوریم:

این سنگ های رنگ به رنگ را که در کوهساران، در اثر گرماها و سرماهای متناوب، شکسته شده و از بالای قلّه ها به پائین دره ها سقوط می کنند می بینید؟

این صخره های سخت را مشاهده می کنید که به مرور دهور و به طرق گوناگون ساییده می شود و آرد می گردد و خاک های زراعتی روی زمین را می سازد.؟(۲)

حقیقت این است که: سنگی که در زیر پا افتاده است (با نظر به آینده) هم گل است و هم بلبل است؛ نانی است که در سفره شما هست؛ قبایی است که تن شما را می پوشاند؛ خانه ای است که در داخل آن آرمیده اید؛ زبان نرمی است که با آن، سخن می گویید؛ مغزی است که با آن می اندیشید؛ عمل نیکی است که انجام می دهید؛ گردشی است که در بهشت می کنید. منتهی در طی روزگاران بسیار دراز.

آری شما هر چه دارید، چه در این دنیا و چه در آن دنیا، چه خوش آیند و گوارا و چه ناخوش و ناگوار، از همین سنگ های افتاده و خشن دارید.!

باغ و راغ شما، کشت و زرع شما، گلستان و بوستان شما، و هر چه که از خاک می روید، از سنگ آفریده می شود (زیرا که همه خاک های زراعتی از سنگ ها حاصل گشته اند).

خوراک شما یا از زمین می روید و یا از گوشت حیوان که از گیاهان می خورد، تهیه می گردد؛ و در هر حال از خاک به دست می آید که از سنگ حاصل شده است.

لباس شما یا از پنبه و کتان و یا از پشم و یا از حریر است؛ و چون گوسفند و کرم ابریشم از گیاه و برگ توت ارتزاق می کنند فلذا لباس شما هم از سنگ در می آید.

در ساختمان خانه ها، خاک و آجر و سنگ و شن و آهک و گچ و سیمان و آهن و چوب، کار گذاشته می شود و همه این ها از سنگ در می آید.

۱- ۲ بقره (۲) / آیه ۲۴. سوخت دوزخ، مردمان و سنگ ها هستند.

۲- ۳۰.. کتاب «علوم طبیعی برای سوم دبیرستان» ص ۱۶۴، چاپ ۱۳۵۰.

نـتیجه ایـن می شـود که: پـوست و گـوشت و اسـتخوان و مغز و رگ و پی و عصب و خـون و هر چه که در بـدن داریـد، و به عبـارت دیگر: چشم و گوش شـما و دست هـا و پاهای شـما و قلبی که در سینه شـما می طپـد و مغزی که در انـدرون جمجمه دارید، همه و همه از سنگ ساخته شده اند.

و بنابراین نه تنها نان و پیراهن و خانه شـما از سـنگ درآمده است، بلکه حتی زمانی خود شـما نیز سـنگ بوده اید!؛ با توجه به حقیقت یاد شده و تذکر این معنی که: نیروهای اعمال آدمی از مواد تن او تحول می یابند، چنین به دست می آید که: اندیشـه های آدمی و همه کردارهای وی، چه زیبا و چه زشت، و سخنانی که گفته می شود و حتی اراده ها و نیت هایی که در اندرون دل ها نهان است، همه از سنگ است، مهربانی شما از سنگ است و عداوت شما نیز از سنگ است.

و چون نعمت هـای بهشتی و شـکنجه هـای جهنمی، از نیروهـای اعمال دنیوی آفریـده می شود (چنان که در این کتاب روشـن گردیـده است) طبعا این نتیجه به دست می آید که: نعمت های بهشتی شـما، همه و همه از همین سـنگ ها ساخته می شود که در زیر دست و پای مردم ریخته شـده است؛ و بـدکاران هم در دوزخ با همین سـنگ ها (که با سـهولت می توانسـتند از آن ها برای خود، فردوس برین بسازند) می سوزند.

و روایت شـده که رسول خـدا - صـلی الله علیه و آله و سـلم - اشـاره به زمین کرد و فرمود: اِنَّها اُمّکُم وَ هِیَ بِکُم بَرَّهٌ؛(۱) زمین مادرتان است و نسبت به شما مادر مهربان و خوبی است.

۱- ۳ بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۹۴.

منابع کتاب تجسم عمل

قرآن کریم بـا شـماره آیات کوفی، و نهـج البلاغه با شـرح محمـد عبـده مطبوع در مطبعه اسـتقامت، و صـحیفه سـجادیه - علیه السلام - مطبوع در تهران در ۱۳۶۱ هجری قمری باهتمام آخوندی به خط زنجانی، مورد اسـتفاده ما قرار گرفت؛ و کتاب هایی که در این نوشته، به عنوان دلیل یا تأیید و یا انتقاد، نام برده شده اند به ترتیب عبارتند از:

تفسیر صافی، طبع تبریز در ۱۲۶۹ ه- ق.

ریاض السالکین مطبوع در ۱۳۳۴ ه- ق.

مجموعه ورام مطبوع باهتمام آخوندی.

مبانی فلسفه چاپ سوم.

اصول اساسی فن تربیت چاپ ۱۳۳۱ ه- ق.

ترجمه تحقیق ماللهند چاپ تابان.

خمسه نظامی به خط میرخانی.

ارشاد القلوب طبع ۱۳۷۵ ه- ق.

سفینه البحار طبع نجف به خط زنجانی.

شرح نهج البلاغه فیض الاسلام.

مناقب ابن شهر آشوب طبع قم.

ترجمه اسرار الصلوه باهتمام محدث ارموی.

وسائل الشیعه طبع طهران در ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ ه- ق.

اقرب الموارد.

اصول اساسی روان شناسی چاپ دوم.

کشف المراد مطبوع در قم.

شرح تجرید قوشچی طبع ۱۳۰۷ ه- ق.

کفایه الموحدین، به سرمایه علمیه اسلامیه.

مکارم الا خلاق، نشر آخوندی.

المحجه البیضاء، نشر مکتبه الصدوق.

کافی، نشر آخوندی.

معراج السعاده چاپ ۱۲۷۳ ه- ق.

جامع السعادات مطبعه الزهراء فی النجف.

اخلاق ناصری به خط ساغر مطبوع در ۱۲۶۷ ه- ق.

اسفار چاپ دوم.

المعجم المفهرس.

اسرار الآیات طبع ۱۳۱۹ ه- ق.

کشف الغمه شعرانی طبع مصر در ۱۳۷۰ ه- ق.

مجمع البیان، طبع صیدا.

منتهی الآمال چاپ ۱۳۷۱ ه- ق.

حلیه الاولیاء طبع ۱۳۵۱ ه- ق.

مرآه العقول چاپ اول.

بحار الانوار، طبع امین الضرب.

تفسیر ابو الفتوح به تصحیح قمشه ای.

تفسیر بیضاوی طبع ۱۳۰۵ ه- ق در حاشیه - قرآن.

آثار عجم چاپ بمبئی در ۱۳۵۴ ه- ق.

محاسن برقی، نشر محدث ارموی.

اختصاص مفید، نشر مکتبه الصدوق.

معالم الزلفی طبع اول.

افکار شو پنهاور، چاپ ۱۳۳۶ ه- ق.

سیر حکمت در اروپا، ج ۱ چاپ ۳ و ج ۲ و ۳ چاپ.

اصول فلسفه، چاپ اول.

شرح اشارات چاپ ۱۳۷۷ ه- ق.

قبسات میر داماد، طبع ۱۳۱۴ ه- ق.

شرح منظومه سبزواری، چاپ ۱۳۱۸ ه- ق.

دائره المعارف فرید وجدی.

ترجمه ملل و نحل، چاپ دوم.

اربعین شیخ بهاء الدین نشر آقای صابر.

شرح اربعین خاتون آبادی.

مفاتیح الجنان چاپ ۱۳۷۷ ه- ق.

روضه الواعظین، چاپ ۱۳۳۰ ه- ق.

نان و حلوای شیخ بهائی.

دیوان مثنوی مولوی به خط میر خانی در ۱۳۷۴ ه- ق.

روح البیان، طبع ۱۲۸۵ ه- ق.

مفاتیح الغیب فخر رازی که تفسیر ابی السعود در حاشیه دارد.

کشاف طبع مصر ۱۳۶۷ ه- ق.

کاشف الاسرار، مطبوع به خط محمد رضا خوانساری.

رهبر خرد چاپ دوم.

دارالسلام نوری، چاپ قم.

صواعق محرقه ابن حجر، طبع مصر ۱۳۲۴ ه- ق.

نور الابصار، طبع مصر ۱۳۱۰ ه- ق.

فصول مهمه.

تفسیر المنار.

تفسیر الجواهر طنطاوی طبع مصر.

احیاء العلوم، طبع مصر.

ریحانه الادب.

فوائد المشاهد، چاپ حیدری.

الفردوس الاعلی چاپ دوم.

آغاز و انجام جهان، نوشته نگارنده.

المیزان فی تفسیر القرآن.

عشق و پرستش چاپ ۱۳۳۵ ه- ش.

راه طی شده چاپ ۱۵۲۷ ه- ش.

تکامل علم فیزیک چاپ دوم.

گفتار رادیویی صدای امریکا.

فیزیک نوین چاپ چهارم.

شیمی نوین چاپ چهارم.

علم و مردم.

سالنامه نور دانش ۱۳۲۵ ه- ش.

رمز موفقیت در زندگی ۱۳۲۹ ه- ش.

فیزیک رنر.

وافی گردآوری از روی طبع اول.

من لایحضره الفقیه، چاپ آفتاب.

امالی صدوق، چاپ ۱۳۰۰ ه- ق.

شرح عدیله سبزواری.

معانی الاخبار به تصحیح غفاری.

مغنی اللبیب، به خط عبدالرحیم در ۱۳۰۰ ه- ق.

مستدرک الوسائل چاپ اول.

الامام الصادق - علیه السلام - .

اعتقادات صدوق، به خط عبدالرحیم ۱۲۹۲ ه- ق.

تفسیر برهان، چاپ دوم.

اثبات الوصیه طبع ۱۳۱۸ ه- ق.

الکلام یجر الکلام چاپ اول.

نهج الفصاحه.

خلاف شیخ طوسی چاپ اول.

درج گهر.

لطائف الطوائف چاپ ۱۳۳۶ ه- ق.

جامع البیان طبری طبع مصر بنفقه خشاب.

جنان الجناس؛ طبع اول ۱۲۹۹ ه- ق.

الدر المنثور، مطبوع از روی طبع اول.

تحف العقول به تصحیح غفاری.

مجمع البحرین.

تفسیر نیشابوری مطبوع در حاشیه جامع البیان.

تفسیر شبر طبع اول.

تنبیه الغافلین نصر سمرقندی طبع مصر ۱۳۱۱ ه- ق.

اوثق الوسائل.

حدیث الثقلین طبع مصر.

احتجاج طبرسی طبع ۱۳۰۲ ه- ق.

جواهر الکلام.

پیامبر، جبران چاپ ۱۳۴۱ ه- ش.

نفحات الرحمن طبع اول.

معیار اللغه.

مفردات راغب.

الکنی و الالقاب.

طبقات شعرانی؛ طبع اول در مصر ۱۳۷۳ ه- ق.

سفر السّعاده، در حاشیه کشف الغمه.

زواجر ابن حجر، طبع مصر در ۱۳۵۶ ه- ق.

تاریخ ملل قدیمه مشرق چاپ دوم ۱۳۲۷ ه- ق.

الانوار البهیه، محدث قمی.

ساختمان آینده انسان، به قلم نگارنده.

علوم طبیعی برای سوم دبیرستان چاپ ۱۳۵۰.

اندیشمند و انسان، نجف خلیلی.

عقاب الاعمال شیخ صدوق.

دیگر تالیفات آیت ا... محمد امین رضوی

چند کتاب از نگارنده

۱- ساختمان آینده انسان، چاپ تهران، ۱۳۵۴.

۲- آغاز و انجام جهان، چاپ ارومیه، ۱۳۴۸.

۳- احادیث منتخبه از روضه کافی، چاپ تهران، ۱۳۵۱.

۴- پیدایش انسان.

۵- تن های گره خوردگان.

۶- نظام زندگی.

۷- ظاهر قرآن.

این کتاب ها مانند کتاب حاضر: تجسم عمل، از قرآن کریم و احادیث شریفه استفاده و استخراج شده اند.

یادداشت مدیر سایت بینش نو

بسمه تعالی

اکنون که کتاب ارزشمند تجسم عمل برای بار سوم (جهت قرار گرفتن در سایت بینش نو) حروفچینی می شود، باز در مواردی تغییر، حذف و اضافه در متن چاپ دوم، به خط خود مؤلف دانشمند و مبتکر بزرگ آیت ا... محمد امین رضوی، انجام یافته، تایپ گردیده و در دسترس علاقه مندان قرار می گیرد.

صورت دستخط های آن مرحوم در «موزه خانوادگی آل شفیع - خاندان رضوی » محفوظ است.

بیستم جمادی الثانی ۱۴۲۷ روز ولادت حضرت زهرا علیها السلام

مطابق ۲۵/۰۴/ ۱۳۸۵ شمسی

مدیر سایت بینش نو

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹